



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



جلد دوم

پلڑہ ، آل عمران

اکبر دھقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نسیم رحمت

نویسنده:

اکبر دهقان

ناشر چاپی:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	تفسیر نسیم رحمت جلد ۲
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	ادامه تفسیر سوره بقره
۲۰	آیه ۲۳۳-۲۳۷
۲۰	اشاره
۲۰	ترجمه
۲۲	تفسیر
۲۶	نکته ها
۲۸	آیه ۲۳۹-۲۴۲
۲۸	اشاره
۲۸	ترجمه
۲۹	تفسیر
۳۰	نکته ها
۳۱	آیه ۲۴۳-۲۴۵
۳۱	اشاره
۳۱	ترجمه
۳۱	تفسیر
۳۲	نکته ها
۳۵	آیه ۲۴۶-۲۴۸
۳۵	اشاره
۳۵	ترجمه
۳۶	تفسیر

۳۶ نکته ها

۳۹ آیه ۲۴۹-۲۵۲

۳۹ اشاره

۳۹ ترجمه

۴۰ تفسیر

۴۱ نکته ها

۴۳ آیه ۲۵۳-۲۵۴

۴۳ اشاره

۴۳ ترجمه

۴۳ تفسیر

۴۴ نکته ها

۴۷ آیه ۲۵۵-۲۵۷

۴۷ اشاره

۴۷ ترجمه

۴۸ تفسیر

۴۹ نکته ها

۵۵ آیه ۲۵۸-۲۶۰

۵۵ اشاره

۵۵ ترجمه

۵۶ تفسیر

۵۷ نکته ها

۶۰ آیه ۲۶۱-۲۶۴

۶۰ اشاره

۶۰ ترجمه

۶۱ تفسیر

۶۲ نکته ها

آیه ۲۶۷-۲۶۵ ۶۵

اشاره ۶۵

ترجمه ۶۵

تفسیر ۶۶

نکته ها ۶۶

آیه ۲۷۱-۲۶۸ ۶۸

اشاره ۶۸

ترجمه ۶۸

تفسیر ۶۹

نکته ها ۷۰

آیه ۲۷۴-۲۷۲ ۷۲

اشاره ۷۲

ترجمه ۷۲

تفسیر ۷۳

نکته ها ۷۴

آیه ۲۸۱-۲۷۵ ۷۶

اشاره ۷۶

ترجمه ۷۶

تفسیر ۷۷

نکته ها ۷۹

آیه ۲۸۴-۲۸۱ ۸۴

اشاره ۸۴

ترجمه ۸۴

تفسیر ۸۵

نکته ها ۸۶

آیه ۲۸۶-۲۸۵ ۸۸

۸۸	اشاره
۸۸	ترجمه
۸۹	تفسیر
۹۰	نکته ها
۹۴	سوره آل عمران
۹۴	اشاره
۹۶	آیه ۱-۶
۹۶	اشاره
۹۶	ترجمه
۹۶	تفسیر
۱۰۰	نکته ها
۱۰۶	آیه ۷-۹
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	ترجمه
۱۰۷	تفسیر
۱۱۲	نکته ها
۱۱۶	آیه ۱۰-۱۳
۱۱۶	اشاره
۱۱۶	ترجمه
۱۱۷	تفسیر
۱۱۸	نکته ها
۱۲۵	آیه ۱۴-۱۷
۱۲۵	اشاره
۱۲۵	ترجمه
۱۲۶	تفسیر
۱۲۸	نکته ها

آیه ۱۸-۲۲ ۱۳۴

اشاره ۱۳۴

ترجمه ۱۳۴

تفسیر ۱۳۵

نکته ها ۱۳۷

آیه ۲۳-۲۷ ۱۴۳

اشاره ۱۴۳

ترجمه ۱۴۳

تفسیر ۱۴۶

نکته ها ۱۴۹

آیه ۲۸-۳۲ ۱۵۴

اشاره ۱۵۴

ترجمه ۱۵۴

تفسیر ۱۵۵

نکته ها ۱۵۶

آیه ۳۳-۳۷ ۱۶۶

اشاره ۱۶۶

ترجمه ۱۶۶

تفسیر ۱۶۶

نکته ها ۱۷۰

آیه ۳۸-۴۴ ۱۷۸

اشاره ۱۷۸

ترجمه ۱۷۸

تفسیر ۱۷۹

نکته ها ۱۸۲

آیه ۴۵-۵۱ ۱۹۲

۱۹۲ اشاره

۱۹۲ ترجمه

۱۹۳ تفسیر

۱۹۵ نکته ها

۲۰۰ آیه ۵۸-۵۲

۲۰۰ اشاره

۲۰۰ ترجمه

۲۰۱ تفسیر

۲۰۴ نکته ها

۲۰۷ آیه ۶۳-۵۹

۲۰۷ اشاره

۲۰۷ ترجمه

۲۰۸ تفسیر

۲۱۰ نکته ها

۲۱۹ آیه ۶۸-۶۴

۲۱۹ اشاره

۲۱۹ ترجمه

۲۲۰ تفسیر

۲۲۲ نکته ها

۲۲۴ آیه ۷۴-۶۹

۲۲۴ اشاره

۲۲۴ ترجمه

۲۲۴ تفسیر

۲۲۹ آیه ۷۹-۷۵

۲۲۹ اشاره

۲۲۹ ترجمه

۲۳۱	تفسیر
۲۳۲	نکته ها
۲۴۳	آیه ۸۰-۸۴
۲۴۳	اشاره
۲۴۳	ترجمه
۲۴۳	تفسیر
۲۴۵	نکته ها
۲۴۸	آیه ۸۵-۹۱
۲۴۸	اشاره
۲۴۸	ترجمه
۲۴۹	تفسیر
۲۵۰	نکته ها
۲۵۵	آیه ۹۲-۹۷
۲۵۵	اشاره
۲۵۵	ترجمه
۲۵۶	تفسیر
۲۶۱	نکته ها
۲۶۹	آیه ۹۸-۱۰۲
۲۶۹	اشاره
۲۶۹	ترجمه
۲۷۰	تفسیر
۲۷۰	نکته ها
۲۷۴	آیه ۱۰۳-۱۰۹
۲۷۴	اشاره
۲۷۴	ترجمه
۲۷۵	تفسیر

۲۷۷	نکته ها
۲۸۲	آیه ۱۱۵-۱۱۰
۲۸۲	اشاره
۲۸۲	ترجمه
۲۸۳	تفسیر
۲۸۳	نکته ها
۲۸۷	آیه ۱۲۰-۱۱۶
۲۸۷	اشاره
۲۸۷	ترجمه
۲۸۸	تفسیر
۲۸۹	نکته ها
۲۹۲	آیه ۱۲۹-۱۲۱
۲۹۲	اشاره
۲۹۲	ترجمه
۲۹۳	تفسیر
۲۹۴	نکته ها
۲۹۹	آیه ۱۳۷-۱۳۰
۲۹۹	اشاره
۲۹۹	ترجمه
۲۹۹	تفسیر
۳۰۰	نکته ها
۳۰۵	آیه ۱۴۵-۱۳۸
۳۰۵	اشاره
۳۰۵	ترجمه
۳۰۶	تفسیر
۳۰۸	نکته ها

آیه ۱۴۶-۱۵۲ ۳۱۴

اشاره ۳۱۴

ترجمه ۳۱۴

تفسیر ۳۱۵

نکته ها ۳۱۶

آیه ۱۵۳-۱۵۸ ۳۲۰

اشاره ۳۲۰

ترجمه ۳۲۰

تفسیر ۳۲۱

نکته ها ۳۲۳

آیه ۱۵۹-۱۶۵ ۳۲۸

اشاره ۳۲۸

ترجمه ۳۲۸

تفسیر ۳۲۹

نکته ها ۳۳۰

آیه ۱۶۶-۱۷۴ ۳۳۶

اشاره ۳۳۶

ترجمه ۳۳۶

تفسیر ۳۳۷

نکته ها ۳۳۹

آیه ۱۷۵-۱۸۰ ۳۴۲

اشاره ۳۴۲

ترجمه ۳۴۲

تفسیر ۳۴۳

نکته ها ۳۴۴

آیه ۱۸۱-۱۸۹ ۳۴۸

۳۴۸ اشاره

۳۴۸ ترجمه

۳۴۹ تفسیر

۳۵۱ نکته ها

۳۵۳ آیه ۱۹۵-۱۹۰

۳۵۳ اشاره

۳۵۳ ترجمه

۳۵۴ تفسیر

۳۵۶ نکته ها

۳۵۸ آیه ۲۰۰-۱۹۶

۳۵۸ اشاره

۳۵۸ ترجمه

۳۵۸ تفسیر

۳۶۰ نکته ها

۳۶۳ درباره مرکز

سرشناسه : دهقان، اکبر، 1344 -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نسیم رحمت/ نویسنده اکبر دهقان.

مشخصات نشر : قم: حرم حضرت معصومه سلام الله علیها، 1391.

مشخصات ظاهری : 14 ج.

شابک : 1600000 ریال: دوره: 6-14-7006-600-978 ؛ ج.1: 9-00-7006-600-978 ؛ ج.2: 6-01-7006-600-978 ؛ ج.3: 3-02-7006-600-978 ؛ ج.4: 0-03-7006-600-978 ؛ ج.5: 7-04-7006-600-978 ؛ ج.6: 6-00-978-600-978 ؛ ج.7: 4-05-7006-600-978 ؛ ج.8: 1-06-7006-600-978 ؛ ج.9: 8-07-7006-600-978 ؛ ج.10: 5-08-7006-600-978 ؛ ج.11: 2-09-7006-600-978 ؛ ج.12: 8-10-7006-600-978 ؛ ج.13: 5-11-7006-600-978 ؛ ج.14: 9-13-7006-600-978

یادداشت : کتاب حاضر سال 1392 تجدید چاپ شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

مندرجات : ج.1. حمد و بقره. -ج.2. بقره، آل عمران. -ج.3. نسا، مائده و انعام. -ج.4. انعام، اعراف و انفال. -ج.5. توبه، یونس و هود. -ج.6. یوسف، رعد، ابراهیم، حجر و نحل. -ج.7. نحل، اسراء، کهف و مریم. -ج.8. طه، انبیا، حج و مومنون. -ج.9. نور، فرقان، شعرا و نمل. -ج.10. عنکبوت، روم، لقمان و سجده. -ج.11. احزاب، سبأ، فاطر، یس، صافات، ص، زمر. -ج.12. زمر، غافر ... ذاریات. -ج.13. ذاریات، طور... حاقه، معراج. -ج.14. نوح، جن ... فلق و ناس.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

رده بندی کنگره : BP98

رده بندی دیویی : 297/179

شماره کتابشناسی ملی : 5932235

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسير نسيم رحمت

نويسنده اكبر دهقان

ص: 2

تفسیر نسیم رحمت

جلد 2

ص: 3

اهداء به چهارده معصوم عليهم السلام

ص: 4

اشاره

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَّمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بَوْلًا لَهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلًا بِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (233) وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (234) وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَدِّ تَذَكُّرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عَهْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (235) لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَتَعَوَّهْنَ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (236) وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَوَصَّفْ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَهْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (237)

ترجمه

مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده [پدر]، لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیر دادن بپردازد؛ حتی اگر طلاق گرفته باشد). هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست. نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر. و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد [= هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تأمین نماید]. و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آن ها نیست. و اگر (با عدم توانایی، یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود

بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط این که حق گذشته مادر را به طور شایسته بپردازید. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و بدانید خدا، به آنچه انجام می دهید بیناست. * و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه دارند)؛ و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند در باره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). و خدا به آنچه عمل می کنید، آگاه است. * و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده اند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم بر این کار بگیرید (بدون این که آن را اظهار کنید). خداوند می دانست شما به یاد آن ها خواهید افتاد؛ (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست؛) ولی پنهانی با آن ها قرار زناشویی نگذارید، مگر این که به طرز پسندیده ای (به طور کنایه) اظهار کنید؛ (ولی در هر حال)، اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده آن ها سرآید. و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند. از مخالفت او بپرهیزید و بدانید خداوند آمرزنده و بردبار است (و در مجازات بندگان، عجله نمی کند). * اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. (و در این موقع،) آن ها را (با هدیه ای مناسب)، بهره مند سازید. آن کس که توانایی دارد، به اندازه توانایی اش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش، هدیه ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد. و این بر نیکوکاران، الزامی است. * و اگر زنان را، پیش از آن که با آن ها تماس بگیرید و (آمیزش جنسی کنید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آن ها تعیین کرده اید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده اید (به آن ها بدهید) مگر این که آن ها (حق خود را) ببخشند؛ یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولی آن ها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آن ها) به پرهیزگاری نزدیک تر است. و گذشت و نیکوکاری را در میان خودفراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

لزوم شیر دادن مادران به فرزندان به مدت دو سال کامل، لزوم تأمین رزق و لباس زن بر شوهر در ایام طلاق در حد توانایی، حرمت ضرر زدن مادر به فرزند و نیز حرمت ضرر زدن پدر به فرزند، تشریک مساعی والدین در گرفتن فرزند از شیر با توجه به مصالح کودک، سپردن کودک به دایه برای شیردادن در صورت امتناع مادر، لزوم نگه داشتن عده برای زن به مدت چهار ماه و ده روز بعد از وفات شوهر، عدم منع خواستگاری از زن در ایام عده به صورت پنهانی و کنایه مگر این که خواستگاری آشکار به طور مؤدبانه باشد، ممنوع بودن ازدواج تا پایان مدت عده، ممنوع نبودن طلاق زن قبل از آمیزش یا قبل از تعیین مهریه، دادن هدیه به زن در حد توانایی به هنگام طلاق، لزوم پرداخت نصف مهریه به هنگام طلاق قبل از آمیزش مگر این که زن یا اولیای او مهریه را ببخشند و پرداخت تمام مهریه از ناحیه مرد به تقوا نزدیک تر است.

ب. کلمه «یرضعن» در این آیه همانند کلمه «یتربصن» در آیه و المطلقات یتربصن (بقره، 228) به معنای انشاء القاء شده است نه اخبار، بنا بر این، جمله و الودات یرضعن اولادهن حولین کاملین جمله ای خبری به داعی انشاست؛ یعنی بر مادران لازم است که فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند - مانند «حسبک درهم» که به معنای «به یک درهم بساز» است - زیرا خبری بودن آن مستلزم دروغ است، چون در موارد فراوانی مادران فرزندان خود را کمتر یا بیشتر از دو سال شیر می دهند.

گفتنی است که مفاد این جمله انشایی، حکم ارشادی است نه مولوی؛ یعنی مصلحت کودک می طلبد که دو سال کامل از شیر مادر بخورد؛ زیرا شیر مادر برای تأمین سلامت کودک بسیار مؤثر است و در مسائل روانی و اخلاقی او نیز بی اثر نیست، پس بر مادران واجب نیست که کودک را دو سال کامل شیر بدهند، چنان که هیچ فقیهی به آن فتوا نداده است. احتمال دارد شیر دادن مادر مستحب مولوی باشد. آری اگر قید لمن أراد أن یتّم الرّضاعة نمی بود، آیه در وجوب ظهور داشت. (1)

ص: 7

ج. وجوب پرداخت اجرت شیردهی، حکم تکلیفی محض نیست تا در صورت نپرداختن آن پدر فقط گناه مرتکب شده باشد، بلکه از احکام تکلیفی آمیخته به حکم وضعی است؛ زیرا تأمین خوراک و پوشاک مادر که شیر می دهد دین است که در صورت نپرداختن، پدر به مادر کودک بدهکار است.

تأمین هزینه مادر شیرده مانند نفقه زن است نه نفقه اقارب (مانند انفاق فرزند به والدین یا انفاق پدر بر فرزند) که حکم تکلیفی محض باشد، از این رو مادر می تواند با مراجعه به دادگاه هزینه شیردهی خود را درخواست کند. (1)

د. مراد از «والدات» مادرانند و اگر فرمود «امهات» برای این بود که کلمه «ام» اعم از کلمه والده است. (2)

ه. - جمله لمن اراد ان یتیم الرضاعه دلالت دارد بر این که حضانت و شیر دادن حق مادر طلاق داده شده و موقوف به اختیار اوست؛ اگر خواست می تواند کودکش را شیر دهد و در دامن پیورود و اگر نخواست می تواند امتناع بورزد همچنان که رساندن مدت 2 سال را به آخر حق اوست؛ اگر خواست می تواند دو سال کامل شیر دهد و اگر نخواست می تواند مقداری از 2 سال را شیر دهد. (3)

و. در معنای جمله لا تضار والده بولدها و لا مولود له بولده 2 احتمال است:

1. مردان نباید حق حضانت و نگهداری مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنان پایمال کنند که زیانش به فرزند رسد و مادران نیز نباید از این حق شانه خالی کرده و به بهانه های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری کرده یا پدر را از دیدار فرزندش محروم سازند. (4)

2. نه پدر می تواند حق زناشویی زن را به خاطر ترس از باردار شدن و در نتیجه زیان دیدن شیرخوار سلب کند و نه مادر می تواند شوهر را از این حق به همین دلیل بازدارد. (5)

ص: 8

1- همان، ص 377.

2- المیزان، ج 2، ص 359.

3- همان، ص 361.

4- نمونه، ج 2، ص 189؛ المیزان، ج 2، ص 361؛ آسان، ج 2، ص 77.

5- مجمع البیان، ج 3، ص 33؛ نمونه، ج 2، ص 189؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 436.

ز. اذا سلمتم ما اتيتم بالمعروف یعنی انتخاب دایه به جای مادر پس از رضایت طرفین بی مانع است مشروط بر این که این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر نسبت به گذشته نشود، بلکه حق او نسبت به مدتی که شیر می دهد طبق عادت پرداخته شود. (1)

ح. خطاب در جمله فلا جناح علیکم به اولیای زن است و عده ای خطاب را متوجه تمام مسلمانان دانسته اند. (2)

ط. مفاد آیه مورد بحث، وجوب خویشتن داری زنان پس از مرگ شوهران به مدّت چهار ماه و ده روز است، ولی بر اساس آیه «متاع»: و الّٰذین یتوفّون منکم و یدرون ازواجاً وصیة لأزواجهم متاعاً الی الحول غیر اخراج فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی أنفسهنّ من معروف و الله عزیز حکیم (بقره، 240) زن شوهر از دست داده باید يك سال صبر کند و هیچ کس حق ندارد او را از خانه شوهرش بیرون کند و پس از آن می تواند به تصمیمات پسندیده خود جامه عمل بپوشاند و کسی حق مداخله در کار او را ندارد.

بر این اساس، ظاهر آیه مورد بحث با ظاهر «آیه متاع» هماهنگ نیست، از این رو بعضی این آیه را ناسخ «آیه متاع» و نیز از نظر نزول، مؤخر بر آن دانسته اند، هر چند از نظر ترتیب در کتابت و تلاوت، آیه متاع از آیه مورد بحث متأخر است (3)؛ زیرا ترتیب کنونی قرآن کریم مطابق نزول آیات نیست و به قطع در مواردی جا به جایی آیات به دستور خداوند انجام گرفته است.

تحقیق در این زمینه آن است که موضوع خویشتن داری زنان به مدّت چهار ماه و ده روز که در آیه مورد بحث آمده است، حکم الزامی مولوی است، اما مفاد «آیه متاع» - طبق وصیت شوهر - اثبات حق سکونت برای زن شوهر مرده است نه حکم الله؛ زیرا وصیت شوهر به سود زن، که پس از مرگ شوهر تا يك سال ورثه نتوانند او را از خانه بیرون کنند، همراه تأیید وصیت مذکور به وسیله شارع، برای زن حق سکونت می آورد، از این روزی که نمی خواهد در خانه شوهر متوفی بماند، می تواند از آنجا بیرون رود و مرتکب فعل حرام هم نشده است:

ص: 9

1- نمونه، ج 2، ص 190؛ المیزان، ج 2، ص 363؛ مجمع البیان، ج 3، ص 35؛ کاشف، ج 1، ص 360.

2- صافی، ج 1، ص 264؛ مجمع البیان، ج 3، ص 39؛ نمونه، ج 2، ص 194؛ کاشف، ج 1، ص 363؛ مراغی، ج 2، ص 192؛ روح البیان، ج 1، ص 367.

3- مجمع البیان، ج 1-2، ص 591.

فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی أنفسهنّ من معروف (بقره، 240)؛ آنچه حرام است، اخراج از سوی ورثه و خروج از سوی زنان مطلقه رجعی در زمان عدّه طلاق است که حکم الله است: لا تخرجوهنّ من بیوتهنّ و لا یخرجنّ إلاّ أن یأتین بفاحشة مبینه (طلاق، 1)، بنا بر این آیه مورد بحث با «آیه متاع» تنافی ندارد، بلکه مفاد یکی حکم الله و تکلیف و مفاد دیگری حق سکونت است. (1)

ی. منظور از تعریض اظهار قصد است اما با کنایه. مثل این که بگویند من قصد ازدواج دارم و زنی می خواهد که این خصوصیات را داشته باشد و بعضی از خصوصیات آن زن را بگوید و منظور از پنهان داشتن یعنی پنهان داشتن تصمیم یا پنهانی قصد داشته باشید که پس از اتمام عدّه آن ها ازدواج کنید. (2)

ک. خُطْبَةُ: «خُطْب»، «مخاطبة» و «تخاطب»، گفت و گو و ردّ و بدل کردن سخن است. خُطْبَة و خُطْبَة هر دو از این ریشه اند؛ با این تفاوت که خُطْبَة مخصوص خطاب موعظه ای است و خُطْبَة که نوعی از خطاب حضوری است، برای خواستگاری است (3)، بنا بر این «خُطْبَة النساء» به معنای خواستگاری از زنان است. البته منظور از «النساء» در این آیه، زنان در عدّه غیر رجعی اند به طوری که الف و لام آن برای عهد باشد، وگرنه بحث در مطلق زنان نیست. (4)

ل. تعریض یا تصریح خُطْبَة (خواستگاری) اقسامی دارد که بعضی از آن ها مطلقاً حلال است؛ مانند خواستگاری زن بی شوهر که در حال عادی به سر می برد نه در عدّه؛ و برخی از آن ها مطلقاً حرام است مانند خُطْبَة زن شوهردار یا زنی که در حکم شوهردار است؛ مثلاً زنی که در عدّه طلاق رجعی به سر می برد و در بعضی از آن ها خُطْبَة تصریحی حرام ولی تعریضی آن جایز است؛ مانند زنی که در عدّه طلاق بائن و عدّه وفات به سر می برد. عکس قسم اخیر معقول نیست؛ یعنی موردی باشد که خُطْبَة تصریحی آن حلال و خُطْبَة تعریضی

ص: 10

1- تسنیم، ج 11، ص 397-397.

2- مجمع البیان، ج 3، ص 42.

3- مفردات، ص 286.

4- تسنیم، ج 11، ص 414.

حرام باشد، پس خطبه بیش از سه قسم ندارد. (1)

م. منظور از «کتاب» عده است؛ یعنی تا پایان عده ازدواج نکنید. (2)

ن. المقتَر: این واژه به معنای فقیر است. (3) «اقتار»، ضد «ایساع» (وسعت بخشیدن) است. (4) و آن یا از «قَتْر» به معنای تنگ گرفتن در عمل است؛ خواه تنگ گرفتن در انفاق باشد و خواه در غیر آن. (5) یا از قَتْر به معنای غبار است. (6): و وجوه یومئذ علیها غَبْرَةٌ * ترهقها قتره (عبس، 40-41) و چون فقیر بر اثر تهیدستی غبار ذلت بر چهره اش می نشیند، او را مقتَر خوانده اند، از این رو در برخی دعاها آمده است:

«اللهم! صن وجهی بالیسار ولا تبدل جاهی بالإقتار!» (7)

س. منظور از فرض کردن فریضه ای برای زنان، معین کردن مهریه است. (8)

ع. در مسأله نکاح 3 نفر عقد را به دست دارند: یکی زن و دوم ولی زن و سوم شوهر و هر يك از این 3 نفر می توانند نصف مهر را ببخشند، پس اگر مرد مهریه را هنوز نپرداخته، زن یا ولی او می تواند آن نصف را که طلبکار است ببخشد و اگر مرد تمام مهر را همان ابتدا بخشیده است می تواند نصف آن مهر را به همسر خود که طلاق داده و با او نزدیکی نکرده است ببخشد. (9)

نکته ها

1. به جای «والد» کلمه «مولود له» را به کار برد برای این که به حکمت حکمی را که تشریح کرده اشاره نموده باشد؛ یعنی بفهماند پدر به علت این که فرزند برای او متولد می شود و در بیشتر احکام زندگی اش ملحق به اوست ناگزیر مصالح زندگی و لوازم تربیت و از آن جمله خوراک، پوشاک و نفقه مادری که او را شیر می دهد به عهده اوست. (10)

ص: 11

-
- 1- همان، ص 416.
 - 2- نمونه، ج 2، ص 197؛ مجمع البیان، ج 3، ص 43؛ کاشف، ج 1، ص 364؛ روح البیان، ج 1، ص 369؛ روح المعانی، ج 1، ص 546.
 - 3- مفردات، ص 655.
 - 4- تفسیر غرائب القرآن، ج 1-2، ص 650.
 - 5- التحقيق، ج 9، ص 190.
 - 6- معجم مقاییس اللغة، ج 5، ص 55.
 - 7- نهج البلاغه، خطبه 225؛ تسنیم، ج 11، ص 436.
 - 8- المیزان، ج 2، ص 367؛ مجمع البیان، ج 3، ص 45؛ کشف، ج 1، ص 284.
 - 9- المیزان، ج 2، ص 368.
 - 10- المیزان، ج 2، ص 360.

2. اگر «حول» را مقید به وصف «کمال» کرد، برای این بود که سال اجزای بسیاری دارد: دوازده ماه و سیصد و پنجاه و پنج روز است و چه بسا به مسامحه یازده ماه و یا سیصد و پنجاه روز را هم يك سال می نامند. مثلاً می گوید در فلان شهر يك سال ماندم در حالی که کمتر مانده است. (1)

3. توصیف

«رزقهن و کسوتهن» به معروف نشان می دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر باید آنچه شایسته و متعارف و مناسب حال اوست را در نظر بگیرند نه سختگیری و نه اسراف کنند. (2)

4. کلمه «جناح» در فلا جناح علیکم فیما فعلن کنایه است از دادن اختیار به زنان در کارهایی که می کنند، پس اگر خواستند ازدواج کنند می توانند و خویشاوندان میت نمی توانند او را از این کار بازدارند. (3)

5. تعبیر به نیکوکاران اولاً: نه به خاطر این است که حکم مزبور و جوب متاع و هدیه به زنان مطلقه جنبه الزامی ندارد، بلکه برای تحریک احساسات خیرخواهانه افراد در راه انجام این وظیفه است. ثانیاً: به خاطر شرافت و احترام نیکوکاران نام آن ها برده شده است. (4)

6. قرآن از هدیه ای که مرد باید به زن پردازد تعبیر به «متاع» کرده است و متاع در لغت به معنای چیزهایی است که انسان از آن بهره مند و متمتع می شود و غالباً به غیر پول و وجه نقد اطلاق می گردد؛ زیرا از پول به طور مستقیم نمی توان استفاده کرد، بلکه باید تبدیل به متاع شود، روی همین جهت قرآن از هدیه تعبیر به «متاع» کرده است. (5)

7. آیه شریفه و ان تعفوا اقرب للتقوی بخشیدن نصف مهر را به تقوا نزدیک تر شمرده و این بدان جهت است که وقتی انسان از چیزی که حق مشروع و حلال اوست صرف نظر کند یقیناً از هر چیزی که حق او نیست و بر او حرام است بهتر صرف نظر می کند. (6)

ص: 12

1- المیزان، ج 2، ص 361؛ مجمع البیان، ج 3، ص 31؛ مفاتیح الغیب، ج 6، ص 459.

2- نمونه، ج 2، ص 188.

3- المیزان، ج 2، ص 363.

4- نمونه، ج 2، ص 200؛ مجمع البیان، ج 3، ص 47.

5- نمونه، ج 2، ص 201.

6- المیزان، ج 2، ص 368؛ مجمع البیان، ج 3، ص 51.

8. قُرب به تقوا دارای درجات است و مقتضای جمع میان آیه مورد بحث و آیه اعدلوا هو اقرب للتقوى (مائده، 8) که «عدل» را به تقوا نزدیک تر می داند این است که «عادل» که به حق دیگران تجاوز نمی کند و فقط حق خود را می گیرد، از دیگران به تقوا نزدیک تر است، لیکن عفو کننده از عادل به تقوا نزدیک تر است؛ زیرا «عفو» و گذشتن از حق شخصی، از «عدل» و استیفای حق برتر است، چنان که در آیه انّ الله يأمر بالعدل والاحسان (نحل، 90) مقام احسان که عفو از مصادیق آن است، برتر از مقام عدل شمرده شده است. (1)

آیه 239-242

اشاره

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا - أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (239) وَالَّذِينَ يُؤَفَّقُونَ مِنْكُمْ وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا وَصِيَّةً لَأَرْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَا فَلَا - جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَا فِي أَنْفُسِنَا هِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (240) وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (241) كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (242)

ترجمه

در انجام همه نمازها و (بخصوص) نماز وسطی [= نماز ظهر] کوشا باشید و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پا خیزید. * و اگر (بخاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید؛ اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید [= نماز را به صورت معمولی بخوانید]؛ همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید، به شما تعلیم داد. * و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می گیرند و همسرانی از خود به جا می گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال، آن ها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره مند سازند؛ به شرط این که آن ها (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج مجدد نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است. * و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر،

ص: 13

1- تسنیم، ج 11، ص 453.

پرداخت گردد). این، حقی است بر مردان پرهیزگار. * این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد؛ شاید اندیشه کنید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

لزوم محافظت بر نمازها به خصوص نماز ظهر، ضرورت عبادت و خضوع برای خداوند و لزوم نماز خوف به هنگام خطر، ضرورت وصیت مرد به تأمین زندگی همسرش بعد از وفات او تا يك سال در صورتی که از منزل خارج نشود، بهره مند ساختن زنان مطلقه با هدیه مناسب و بیان آیات و احکام الهی برای تعقل مردم.

ب. در این که منظور از «صلوة وسطی» چیست مفسران تفسیرهای زیادی ذکر کرده اند تا جایی که برای آن 13 قول شمرده اند لیکن با قرائن مختلفی که در دست است منظور همان نماز ظهر است؛ زیرا علاوه بر این که نماز ظهر در وسط روز انجام می شود و شأن نزول آیه نیز گواهی می دهد روایات متعددی که از معصومین نقل شده بر آن تأکید دارند. (1)

ج. منظور از وقوموا لله قانتین این است که نماز را با خضوع و توجه به خداوند به جا آورید. (2)

د. مقصود از جمله فان خفتم فرجالاً- او رکباناً همان نماز خوف است که در سفر و حضر دو رکعت است جز نماز مغرب که همان 3 رکعت می باشد. (3)

ه. - اینکه کلمه «حول» را با الف و لام تعریف کرده خالی از این دلالت نیست که آیه شریفه قبل از تشریح عده وفات یعنی چهار ماه و 10 روز نازل شده چون زنان عرب جاهلیت، بعد از مرگ شوهران خود يك سال تمام در خانه می نشستند و این آیه سفارش می کند به مردان که برای همسران خود وصیتی کنند و مالی معین کنند که بعد از مرگشان به ایشان بدهند مالی که کفاف مخارج يك سال زن را بدهد. (4)

ص: 14

1- نمونه، ج 2، ص 207.

2- نمونه، ج 2، ص 207؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 449.

3- مجمع البیان، ج 3، ص 58؛ تفسیر آسان، ج 2، ص 90.

4- المیزان، ج 2، ص 370.

و. در این که مراد از «متاع» چیست اقوالی ذکر شده است: 1. بهره مندی زن در تماموسایل زندگی و برای همه زنان طلاق داده شده واجب است. 2. مراد آن نفقه است(1) و منظور از «مطلقات» زنان مطلقه ای است که مهری برای آن ها به هنگام عقد قرار داده نشده و قبل از آمیزش طلاق داده می شوند در حقیقت این آیه تأکیدی است بر حکم مزبور (آیه 236) تا مورد غفلت واقع نشود.(2)

نکته ها

1. نمازگزار نماز را پاس می دارد و نماز نیز وظیفه حفظ نمازگزار را بر عهده دارد؛ زیرا کاربرد باب «مفاعله» برای فرمان به حفظ نماز: حافظوا به جای فعل ثلاثی مجرد، گذشته از افاده استمرار، نشان حفظ متقابل است، پس نماز انسان را از بدی ها برحذر می دارد: اِنَّا لِلّٰهِ تَنهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ (عنکبوت، 45). حفظ متقابل نماز و نمازگزار، در مفردات راغب و نیز در تفسیر کبیر فخر رازی آمده است، با این تفاوت که فخر رازی شواهد محافظت متقابل را با آیاتی از قبیل اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ، وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوةِ (بقره، 45) و اِنِّیْ مَعَكُمْ لَئِنْ اَقَمْتُمْ الصَّلٰوةَ وَ اٰتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ (مائده، 12) و روایات شفاعت نماز از نمازگزار اثبات کرده است.(3)
2. نماز وسطی با این که داخل در جمله و حافظوا علی الصلوات است را دو باره و جداگانه ذکر کرد به خاطر اهمیت و عظمت آن.(4)
3. خداوند در آیه فان خفتم... فاذا امن «خوف» را با کلمه «إن» و «امن» را با «إذا» بیان کرد تا بشارتی باشد برای مسلمین به این که به زودی به امنیت و پیروزی خواهند رسید.(5)
4. از این که خداوند حکم را وابسته به صفت تقوا کرده استفاده می شود که حکم وجوبی نیست، بلکه استجابی است.(6)

ص: 15

1- مجمع البیان، ج 3، ص 63.

2- نمونه، ج 2، ص 251.

3- تسنیم، ج 11، ص 471.

4- مجمع البیان، ج 3، ص 54؛ کاشف، ج 1، ص 367؛ کشف، ج 1، ص 287.

5- التحریر و التنویر، ج 2، ص 449.

6- المیزان، ج 2، ص 371؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 451.

5. منظور از اندیشه کردن و تعقل آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد وگرنه اندیشه تنها در باره احکام نتیجه ای نخواهد داشت. (1)

آیه 243-245

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (243) وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (244) مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفه له أضعافاً كثيرةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (245)

ترجمه

ایا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند و آنان هزارها نفر بودند؟! (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آن ها گفت: «بمیرید!» (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آن ها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنان را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند، ولی بیشتر مردم، شکر (او را) به جا نمی آورند. * و در راه خدا، پیکار کنید؛ و بدانید خداوند شنوا و داناست. * کیست که به خدا «قرض الحسنه ای» بدهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می سازد (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنان نمی شود). و به سوی او بازگردانده می شوید (و پاداش خود را خواهید گرفت).

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

دقت در مردن هزاران نفر و زنده شدن آن ها در دنیا، لزوم پیکار در راه خدا، تشویق به قرض الحسنه و بیان پاداش آن.

ب. الذین خرجوا من دیارهم؛ در این که اینان چه جمعیتی بودند دو قول است:

ص: 16

1. جمعی از قوم حضرت موسی (علیه السلام) که چون بیماری طاعون در شهر آمد از آنجا فرار کردند. (1)

2. قوم حزقیل بودند و حزقیل بعد از حضرت موسی (علیه السلام) سومین خلیفه بنی اسرائیل بود. (2)

ج. مقصود از «الوف» (هزاران) عدد معینی نیست، بلکه مقصود زیادی و کثرت این جمعیت است. (3)

د. امر در آیه شریفه فقال لهم الله موتوا... امر تکوینی است و منافاتی ندارد که مرگ این گروه از مجرای طبیعی واقع شده باشد، همچنان که

در روایت آمده است که به سبب طاعون مرده اند. (4)

ه. در این که خطاب «قاتلوا» متوجه چه کسانی است دو قول است:

1. خطاب به یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا بعد از آن که سرانجام کسانی که از مرگ فرار کردند ولی این فرار سودی به

حالشان نداشت برای یاران پیامبر می فرماید: قاتلوا فی سبیل الله؛ این آیه آنان را به جهاد تحریض و ترغیب می کند تا مانند آن مردم راه

فرار در پیش نگیرند. (5)

2. خطاب به همان گذشتگان است. (6)

نکته ها

1. حفظ نفس واجب است و انسان باید خود را در معرض نابودی و خطر قرار ندهد، ولی زندگی و مرگ به فرمان خداست و راهی برای

گریز از مرگ نیست: اینما تکونوا یدر کم الموت و لو کنتم فی بروج مشیة (نساء، 78). گاه افرادی که به پناهگاه ها رفتند، پیش از دیگران

از زندگی رخت بر بستند و چنین نبود که برج مشید یا بیرون رفتن از شهر آنان را از مرگ حفظ کند، چنان که خداوند بیرون رفتگان از شهر

معرض طاعون را در بیرون شهر میراند، با آن که از ترس مرگ از شهر بیرون رفته بودند؛ یا فراریان از میدان نبرد را در

ص: 17

1- مجمع البیان، ج 3، ص 65.

2- نمونه، ج 2، ص 220؛ کشف، ج 1، ص 290؛ روح البیان، ج 1، ص 378.

3- مجمع البیان، ج 3، ص 65؛ صافی، ج 1، ص 271؛ مفاتیح الغیب، ج 6، ص 496.

4- المیزان، ج 2، ص 422؛ نمونه، ج 2، ص 220.

5- التحریر و التنویر، ج 2، ص 458؛ روح البیان، ج 1، ص 379.

6- مفاتیح الغیب، ج 6، ص 498؛ مجمع البیان، ج 3، ص 71.

- مکان های مختلف و با حالت های متفاوت می میراند، ولی رزمندگان خطوط مقدم جبهه را در میان خطرات گوناگون حفظ می کند. (1)
2. علت این که از علم تعبیر به رؤیت کرده برای این است که بفهماند آنقدر روشن است که می توان آگاهی از آن را دیدن خواند. (2)
3. اگر خداوند تعبیر به امر کرد و فرمود «موتوا» و فرمود خدا ایشان را میراند و سپس زنده کرد، برای این بود که بهتر بر نفوذ قدرت و غلبه امر الهی دلالت کند چون تعبیر به انشا در امور تکوینی از تعبیر به خبر دادن مؤثرتر و مؤکدتر است. (3)
4. در جمله ولکن اکثر الناس می توانست از ضمیر استفاده کند و بفرماید «ولکن اکثرهم» اگر ضمیر می آورد معنا این چنین می شد که بیشتر همان زنده شدگان شکرگزار نیستند با این که منظور این نبود بلکه می خواست بفرماید به طور کلی مردم جهان شاکر نیستند. (4)
5. مسأله امکان رجعت (برگشتن افرادی بعد از مرگ به این جهان) را از آیه 243 می توان فهمید. (5)
6. قید «فی سبیل الله» در جمله و قاتلوا فی سبیل الله می فهماند که منظور از تشریح جهاد در اسلام، برای این است که دین الهی که مایه صلاح دنیا و آخرت مردم است در عالم سلطه یابد و منظور این نیست که صرفاً امتی بر سایر مردم تسلط پیدا کرده و اراضی آنان را ضمیمه اراضی خود کند. (6)
7. جمله واعلموا انّ الله سمیع علیم به مؤمنین هشدار می دهد از این که در این سیر خود، قدمی برخلاف دستور خدا و رسول او بردارند و کلمه ای در مخالفت با آن ها بگویند و نفاقی در دل مرتکب شوند. (7)
8. خدای تعالی سیاق خطاب را که در آیه 244 امر بود و می فرمود جهاد کنید به سیاق

ص: 18

-
- 1- تسنیم، ج 11، ص 559.
 - 2- المیزان، ج 2، ص 421.
 - 3- المیزان، ج 2، ص 422.
 - 4- همان، ص 423.
 - 5- نمونه، ج 2، ص 222.
 - 6- المیزان، ج 2، ص 431.
 - 7- همان.

خطاب استفهامی برگردانید و فرمود: کیست از شما که چنین و چنان کند با این که ممکن بود همین مطلب را نیز به صورت امر بفرماید مانند جمله «در راه خدا جهاد کنید و به او قرض بدهید» و این تعبیر به خاطر نشاط دادن ذهن مخاطب است چون سیاق امر خالی از کسب تکلیف نیست، ولی سیاق استفهام دعوت و تشویق است در نتیجه ذهن شنونده تا حدی از تحمل سنگینی امر استراحت می کند و نشاط می یابد. (1)

9. از این که از میان صفات خداوند به 3 صفت (قبض و بسط و مرجعیت) اشاره شده برای این جهت است که بفهماند آنچه در راه خدا به او می دهند باطل نمی شود و بعید نیست که چند برابر شود برای این که گیرنده

10. آن خدا است و خدا هر چه را بخواهد ناقص می کند و هر چه را بخواهد زیاد می کند و شما به سوی او بر می گردید و آن زیاد شده را پس می گیرید. (2)

11. خداوند انفاق را قرض نامید از باب لطف در امر به نیکی و انفاق و از نظر تأکید در این که حتما پاداش خواهد داشت مانند قرض که باید پرداخت شود. (3)

ص: 19

1- همان، ص 432.

2- همان.

3- مجمع البیان، ج 3، ص 72؛ نمونه، ج 2، ص 226؛ آسان، ج 2، ص 101.

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (246) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسَاطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (247) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (248)

ترجمه

آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: «زاممدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن، تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم.» (پیامبر آن‌ها) گفت: «شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سریچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده اند؟!»، اما هنگامی که دستور پیکار به آن‌ها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سریچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است. * و پیامبرشان به آنان گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با این که ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!»، گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.» * و پیامبرشان به آن‌ها گفت: «نشانه حکومت او، این است که «صندوق عهد» به سوی شما خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای (روشن) برای شماست؛ اگر ایمان داشته باشید.»

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تقاضای بنی اسرائیل از پیامبر خود اشموئیل در انتخاب فرمانده جنگ، پیش بینی آن پیامبر در عقب نشینی مردم از جنگ با دشمن، انتخاب طالوت به فرماندهی جنگ از طرف خداوند، زیر بار نرفتن مردم در پذیرفتن فرمانده جنگ به خاطر عدم ثروت و بیان نشانه فرماندهی آوردن صندوقی که مادر موسی فرزندش را در آن قرار داده بود.

ب. در باره باقیمانده از آل موسی و هارون اقوالی است:

1. عصای موسی و قسمتی از الواح تورات.

2. تورات و مقداری از لباس های حضرت موسی (علیه السلام).

3. الواحی از تورات و مقداری از «من» که بر بنی اسرائیل فرود می آمد و کفش های موسی و عمامه هارون و

عصای او.

4. باقیمانده از دانش ها یا چیزهایی از نشانه های پیامبران یا هر دو. (1)

ج. تحمله الملائكة یعنی:

1. فرشتگان آن را بین زمین و آسمان بر دوش گرفتند که بنی اسرائیل آشکارا دیدند.

2. دشمنان آن را بر روی چرخ قرار دادند و به دو گاو بستند در این هنگام فرشتگان آن را رانده به بنی اسرائیل رسانیدند. بنا بر این، معنای حمل ملائکه این است که آن را رانند. اصولاً فرشته و ملك در قرآن و روایات معنای وسیعی دارد که علاوه بر موجودات عاقل، يك سلسله از نیروهای مرموز این جهان را نیز در بر می گیرد. (2)

نکته ها

1. کاربرد کلمه «بعث» همراه «لام» منفعت: ابعث لنا، نشان سود بردن «مبعوث الیه» از مبعوث است؛ برخلاف استعمال آن با حرف «علی» که علامت «بعث» بر ضرر «مبعوث الیه» است و آنان دچار خسران خواهند شد. قرآن کریم در باره آل فرعون می فرماید که خداوند

ص: 21

1- نمونه، ج 2، ص 240؛ مجمع البیان، ج 3، ص 85؛ مراغی، ج 2، ص 221؛ کشف، ج 1، ص 293؛ روح البیان، ج 1، ص 387؛ روح المعانی، ج 1، ص 560.

2- نمونه، ج 2، ص 241؛ مجمع البیان، ج 3، ص 86؛ مراغی، ج 2، ص 222؛ روح البیان، ج 1، ص 387.

کسانی را بر آنان مبعوث می کند که نشانی از مهر ندارند: واذ تأذن ربك ليعثن عليهم الى يوم القيامة من يسومهم سوء العذاب. (اعراف، 167)

«بعث» به بیداری از خواب گفته می شود (1) و به ظهور پیامبران بعثت گفته شده است، چون در پرتو وحی و نبوت، جوامع جاهلی از خواب غفلت بیدار می شوند و حیات از دست رفته خود را باز می یابند. از این مطالب، روشن می شود که بنی اسرائیل می خواستند با مبارزه با مهاجمان حیات از دست رفته خود را بازیابند و از مرگ به حیات درآیند، از این رو به جای طرح «نصب و تعیین» فرمانده، از پیامبرشان درخواست «بعث» فرمانده داشتند. (2)

2. درخواست نبرد و به دنبال آن عدم مشارکت در جهاد به امت های گذشته و بنی اسرائیل اختصاص ندارد، بلکه در امت اسلامی نیز گروهی با این اوصاف بودند که هنگام رویارویی با شما، داد مبارزه سر می دادند، ولی هنگام آمدن دستور جهاد عقب نشینی می کردند. (3)

3. جمله هل عسیتم ان کتب... ناشی از وحی خدای سبحان بوده و معلومی شود خدای تعالی به او خبر داده که این ها فردا که صاحب فرمانده شوند از او اطاعت نخواهند کرد و فرار خواهند نمود. (4)

4. آن قوم برای رفع تجاوز دشمن که ایشان را از سرزمینشان بیرون رانده بود، می خواستند مبارزه کنند در عین حال نام آن را

«فی سیبل الله» گذاردند؛ از این تعبیر روشن می شود که آنچه برای آزادی و نجات انسان ها از اسارت صورت گیرد فی سیبل الله محسوب می شود. (5)

5. در جمله ان الله قد بعث... اگر پیامبر ایشان تعیین فرماندهی را به خدای تعالی نسبت داده خواسته است بنی اسرائیل را متوجه اشتباهشان کند که تعیین فرماندهی را به پیامبرشان نسبت دادند و گفتند تو يك پادشاه برای ما معین کن و نگفتند از خدا درخواست کن فرماندهی برای ما معین کند و قتال را بر ما واجب سازد. (6)

ص: 22

1- لسان العرب، ج 2، ص 117.

2- تسنیم، ج 11، ص 610-611.

3- همان، ص 625.

4- همان، ص 434.

5- نمونه، ج 2، ص 235.

6- المیزان، ج 2، ص 434.

6. غرض از تشکیل ملك و حكومت اين است كه صاحب حكومت امور جامعه را طوري تدبير كند كه هر فردي از افراد جامعه به كمال لايق خود برسد و كسي و چيزي مانع پيشرفتش نگردد و براي چنين حكومتي چيزي كه لازم است داشتن دو سرمايه است: يكي علم به تمامي مصالح حيات جامعه و مفسد آن و دوم داشتن قدرت جسمي بر اجراي آنچه كه صلاح جامعه مي داند و اين دو در طالوت هست: وزاده بسطة في العلم و الجسم. (1)

7. در جمله والله واسع علیم کلمه «واسع» دلالت می کند بر این که خدای تعالی از هیچ فعل و ایتائی ممانعت نمی کند و کلمه «علیم» دلالت می کند بر این که فعل او فعلی است که از روی علم ثابت و غیر قابل خطا سر می زند و هر چه می کند دارای مصلحت واقعی است. (2)

8. از آیه 247 دو نکته استفاده می شود:

الف. سلطنت لازم نیست ارثی باشد و شرط سلطان این نیست که باید از خاندان سلطنت باشد، بلکه کسی را که خدا می داند سودمند به حال مردم و دارای مصلحت اجتماعی است به این مقام منصوب می کند گرچه از دودمان سلطنت نباشد.

ب. پیشوا باید اعلی و اکمل و افضل از مردم دیگر و از نظر شجاعت و فضیلت سرآمد دیگران باشد تا شایسته این مقام گردد. (3)

9. خداوند بسط در علم را بر بسط در جسم مقدم داشت و این اشاره ای است به این که فضایل معنوی و نفسانی مقدم بر فضایل جسمانی است. (4)

ص: 23

1- همان، ص 436.

2- همان، ص 438.

3- مجمع البیان، ج 3، ص 82؛ مفاتیح الغیب، ج 6، ص 504.

4- مفاتیح الغیب، ج 6، ص 505؛ روح المعانی، ج 1، ص 559.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمَنْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةً غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (249) وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (250) فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (251) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (252)

ترجمه

و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آن ها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می کند؛ آن ها که (به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آن ها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند.» پس جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش سالم در آمدند،) از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرت خود، ناراحت شدند؛ و عده ای) گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را نداریم.» اما آن ها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز ستاخیز ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند.» و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است. * و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز؛ و قدم های ما را ثابت بدار؛ و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان.» * سپس به فرمان خدا، آن ها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند؛ و «داود» (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر «طالوت» بود)، «جالوت» را کشت و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع

نمی‌کرد، زمین را فساد فرا می‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احساندارد. * این‌ها، آیات خداست که بحق، بر تو می‌خوانیم و تو، از رسولان (ما) هستی.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

امتحان خداوند از لشکر طالوت به آب نخوردن، مردود شدن اکثریت در این آزمایش، بیان سخن اقلیت لشکر طالوت در ارتباط با پیروزی صابران، گروه اندک و تقاضای صبر و ثبات قدم و نصرت الهی، پیروزی طالوت و لشکریانش بر دشمنان و بهره‌مند شدن داود از سلطنت و حکمت، دفاع مجاهدان عامل از بین رفتن فساد در جامعه، تلاوت آیات و بیان سرگذشت طالوت و لشکر پیروزمند او و تأکید بر رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله).

ب. دلیل تعبیر به «ظنّ» در باره مردان باایمان در آیه مورد بحث، یا در آیات فامّا من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرءوا کتابیه * ائی ظننت ائی ملق حسابیه (حاقّه، 19-20) که گمان ملاقات با خدا و حساب خویش را مطرح فرموده، یا در آنجا که فرموده است که آیا کم فروش‌ها گمان نمی‌کنند که قیامتی هست: *ألا یظنّ أولئک أنّهم مبعوثون * لیوم عظیم (مطففین، 4-5)* بیان این حقیقت است که اگر کسی به قیامت گمان داشته باشد، می‌کوشد تا وارسته باشد؛ زیرا مظنون به قدری قوی است که به این ظنّ، اثر یقین را می‌دهد، پس اگر خدای سبحان در آیه ای خاشعان را با صفت یقین به آخرت می‌ستاید (بقره، 2-4)، در جای دیگر آنان را با وصف گمان به آخرت معرفی می‌کند: *واستعینوا بالصّبر و الصّلوٰة و إنّها لکبیرة إلاّ علی الخاشعین * الذّین یظنّون أنّهم ملقوا ربّهم و أنّهم الیه راجعون (بقره، 45-46)*، برای آن است که قیامت آن قدر مهم است که گمان به آن، اثر یقین را دارد، چنان که انسان از مایع نوشیدنی که گمان سمّی بودن دارد (نه یقین)، به حتم می‌پرهیزد؛ زیرا در صورت سمّی بودن احیاناً با مرگ رو به رو خواهد شد. (1)

ج. «فُراغ»، خالی شدن چیز پر و «افراغ» تهی کردن آن است. آمدن افراغ با حرف «علی» دلالت دارد که چیزی از بالا بر سر چیزی خالی می‌شود. بر این اساس، گویا صبر در

ص: 25

ظرفی قرار دارد و همه آن بر مبارزان ریخته می شود به گونه ای که ظرف قبلی فارغ و خالی می گردد. این، رساترین تعبیر در مقام درخواست صبر است؛ یعنی خدایا صبری به ما ده که بر همه ظاهر و باطن ما چیره گردد. (1)

د. خداوند 7 سال بعد از کشته شدن جالوت به حضرت داود سلطنت و قدرت داد. مراد از حکمت، مقام نبوت است.

ه. - در تفسیر و بیان آیه شریفه ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض سه وجه گفته شده است:

1. اگر خدا شر کفار را به دست سپاه اسلام دفع و رد نمی کرد کفار غالب شده و شهرها را خراب می کردند.

2. خدا به برکت مردان خوب از مردم گناهکار دفع بلا و عذاب می نماید.

3. اگر جلوگیری مردم به وسیله خودشان نباشد زمین فاسد می گردد؛ یعنی خود مردم بعضی جلو فساد بعض دیگر را می گیرند. (2)

و. آیات الله خبر «تلك» است و جمع بودن خبر، قرینه است که «تلك» نیز در معنا جمع است، گرچه در لفظ مفرد آمده است. راز مفرد بودن «تلك»، این است که آیات الهی حقیقت واحد دارند، گرچه در ظاهر متکثرند. مشار الیه «تلك» چند چیز است:

1. قصه أوف: ألم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم أوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحيهم.... (بقره، 243)

2. تمام مراحل نبرد طالوتیان با جالوتیان. 3. سنت دفع الهی. (3)

نکته ها

1. تقسیم بندی سپاهیان در آزمایش و نیز حکم آنان بدین قرار است:

1. عده ای از آب سیر می نوشند، از این رو به جهت ارتکاب معصیت بزرگ از همراهی ظاهری طالوت محروم خواهند شد، چنان که ارتباط معنوی آنان نیز با طالوت گسسته

ص: 26

1- التحقیق، ج 9، ص 69؛ تسنیم، ج 11، ص 693.

2- مجمع البیان، ج 3، ص 98.

3- مجمع البیان، ج 3، ص 100؛ روح البیان، ج 1، ص 293؛ مراغی، ج 2، ص 226؛ تسنیم، ج 11، ص 718.

می شود: فمن شرب منه فليس مَنّی.

2. اندکی از آنان نه آب می نوشند و نه آن را می چشند، از این رو توفیق همراهی ظاهری و باطنی با طالوت را دارند و از او هستند: ومن لم يطعمه فانه مَنّی.

3. گروهی که تنها مستی آب می نوشند، از این رو تنها جواز همراهی ظاهری با طالوت را دارند: إلا من اغترف غرفة بيده، ولی به لحاظ کمال نهایی از طالوت نیستند، گرچه از اصل ایمان برخوردارند. (1)

2. کلمه «جند» را به صورت «جنود» ذکر کرد تا بفهماند جمعیت بنی اسرائیل کثرت قابل ملاحظه ای داشتند. (2)

3. به هنگام مواجه شدن با مشکلات انسان باید از خداوند طلب صبر و مقاومت کند: ربنا افرغ علينا صبرا

4. نظیر این آیه در 126 سوره اعراف نیز بیان شده است که مؤمنان به حضرت موسی (علیه السلام) به فرعون گفتند انتقام تو از ما به خاطر ایمان ما به خداوند است، از این رو طلب افرغ صبر کردند: ربنا افرغ علينا صبرا و توفنا مسلمین.

5. خداوند ملك و سلطنت ظاهری به هر کس بخواهد عنایت می کند: واللّه یؤتی ملكه من یشاء (بقره، 247). از آیات دیگر استفاده می شود ملك و سلطنت ظاهری را هم به اخیار و خوبان عنایت می کند هم به اشرار و منحرفان: الف. وقتل داود جالوت و آتاه الملك. (بقره، 251) ب. ألم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربّه ان آتاه الله الملك. (بقره، 260)

ص: 27

1- المیزان، ج 2، ص 441؛ تسنیم، ج 11، ص 677.

2- المیزان، ج 2، ص 441.

اشاره

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (253) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (254)

ترجمه

بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آن ها خدا با او سخن می گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد؛ و به عیسی بن مریم، نشانه های روشن دادیم و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم؛ (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران، مانع اختلاف امت ها نشد.) و اگر خدا می خواست، کسانی که بعد از آن ها بودند، پس از آن همه نشانه های روشن که برای آن ها آمد، جنگ و ستیز نمی کردند؛ (اما خدا مردم را مجبور نساخته و آن ها را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارده است؛) ولی این امت ها بودند که با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند؛ (و جنگ و خونریزی بروز کرد. و باز) اگر خدا می خواست، با هم پیکار نمی کردند؛ ولی خداوند، آنچه را می خواهد، (از روی حکمت) انجام می دهد (و هیچ کس را به قبول چیزی مجبور نمی کند). * ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن که روزی فرارسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت؛ (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود.) و کافران، خود ستمگرند؛ (هم به خودشان ستم می کنند، هم به دیگران).

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

فضیلت دادن خداوند به برخی از فرستادگان خویش مانند تکلم با حضرت موسی (علیه السلام) و دادن معجزات به حضرت عیسی (علیه السلام) و تأیید او به روح القدس، وجود اختلاف میان امت موسی و عیسی و جنگ و ستیز در بین آنان و اختیار آنان در ایمان آوردن و کفر ورزیدن و

دستور به انفاق از رزق خدا در دنیا قبل از قیامت.

ب. در این که منظور از «رسل» چه کسانی هستند دو قول است: 1. مقصود همه پیامبران هستند. 2. اشاره به پیامبرانی است که قصص آنان در قرآن آمده است. (1)

ج. منظور از آیه منهم من کلم الله، حضرت موسی (علیه السلام) است. چنانکه در آیه 164 نساء می فرماید: وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا. (2)

د. عده ای قائلند که منظور از «بعض» در این جمله حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است چرا که به او قرآن داد و به دیگر انبیا نداد و این قرآن معجزه ابدی و همیشگی است تا روز قیامت و حضرت رسول را خاتم پیامبران قرار داد و مصلحت ایجاد می کند که اشرف و افضل را پس از همه برانگیزد (3) و بعضی قائلند که مراد از این ترفیع درجه همان امتیازاتی است که به انبیا داده مثلاً در باره نوح فرمود: سلام علی نوح فی العالمین. (4)

ه. - منظور از «روح القدس» پیک وحی خدا یعنی جبرئیل یا نیروی مرموز معنوی خاصی است که در اولیاء الله با تفاوت هایی وجود دارد. (5)

و. در جمله انفقوا مما رزقناکم، این انفاق شامل صدقات واجب و مستحبات هر دو می شود و عقیده دیگر این است که با توجه به تهدیدی که در ذیل آیه آمده است بعید نیست مراد انفاق واجب یعنی زکات و مانند آن باشد. (6)

نکته ها

1. از آن جا که خداوند می خواسته به امر رسولان و به مقام والای ایشان احترام بگذارد با کلمه «تلك» که ضمیر اشاره به دور است اشاره نمود و جمله تلك الرسل دلالت دارد بر این که خدای سبحان انبیا را در يك درجه قرار نداده، بلکه بین آن ها برتری نهاده است. (7)

ص: 29

1- المیزان، ج 2، ص 477؛ کاشف، ج 1، ص 387؛ نمونه، ج 2، ص 252؛ صافی، ج 1، ص 280؛ کشف، ج 1، ص 297؛ مفاتیح الغیب، ج 6، ص 521.

2- صافی، ج 1، ص 280؛ کاشف، ج 1، ص 388؛ نمونه، ج 2، ص 252؛ مراغی، ج 3، ص 5؛ روح المعانی، ج 2، ص 4.

3- مجمع البیان، ج 3، ص 102؛ صافی، ج 1، ص 280؛ روح المعانی، ج 2، ص 4؛ کشف، ج 1، ص 297.

4- المیزان، ج 2، ص 475؛ نمونه، ج 2، ص 253؛ مفاتیح الغیب، ج 6، ص 527.

5- نمونه، ج 2، ص 254.

6- مجمع البیان، ج 3، ص 105؛ نمونه، ج 2، ص 257.

7- المیزان، ج 2، ص 471.

2. اصل سخن گفتن خداوند با رسولان الهی اختصاصی به حضرت موسی (علیه السلام) ندارد زیرا بر طبق آیه و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا- وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه (شوری، 51) خداوند با انبیای خود به سه طریق سخن گفته است؛ برترین آن ها کلام بی واسطه الهی است از این رو سخن گفتن خداوند با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در شب معراج از سخن گفتن خداوند با حضرت موسی (علیه السلام) برتر بوده است؛ زیرا مکالمه در شب معراج به دلیل آیات ثم دنی فتدلّی * فکان قاب قوسین أو أدنی * فأوحی الی عبده ما أوحی (نجم، 8-10) از نوع سخن گفتن بی واسطه است، ولی مکالمه با موسی از ورای حجاب یعنی از درخت بود که با گفتگوی بدون حجاب فرق دارد. (1)

3. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر سایر انبیا به چند دلیل برتری دارد:

1. هیمنه و سیطره قرآن کریم بر کتب آسمانی دیگر؛ همان گونه که قرآن بر سایر کتاب های آسمانی سیطره دارد، آورنده آن نیز از انبیای گذشته برتر است: و انزلنا الیک الكتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الكتاب و مهیمنا علیه. (مائده، 48)

2. بشارت حضرت موسی (علیه السلام): و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد (صف، 6). تبشیر در جایی است که پیامبر بعدی شریعت جدیدی با نوآوری می آورد که دیگران مانند آن را نیاورده اند وگرنه حضرت عیسی نسبت به ایشان مصدق است.

3. کلیت و تداوم رسالت: انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون. (2)

4. علت این که در آیه (تلك الرسل...) در میان همه انبیا تنها نام عیسی (علیه السلام) را ذکر کرده این است که هر چند آنچه از جهات فضیلت در اینجا برای عیسی (علیه السلام) ذکر کرده یعنی دادن بینات و تأیید به روح القدس، اختصاصی به عیسی بن مریم (علیه السلام) ندارد و بین همه رسولان مشترك است، لیکن در خصوص حضرت عیسی (علیه السلام) به نحوی خاص است چون تمامی «آیات بینات» آن جناب از قبیل مرده زنده کردن با نفخه، مرغ آفریدنش، بهبودی دادن پیسی و کوری و از غیب خبر دانش، اموری متکی بر حیات و ترشحاتی از روح بوده است. (3)

ص: 30

1- تسنیم، ج 12، ص 40.

2- حجر، 9؛ همان، ص 60.

3- همان، ص 491.

5. از میان پیامبران فقط حضرت عیسی (علیه السلام) را مخصوص به «ایتهای بینات» کرد تا از این طریق عمل یهود را که حضرت عیسی (علیه السلام) را تحقیر کرده و نبوت او را منکر می شدند را تقبیح نماید. (1)

6. قرآن کریم در موارد مختلف دعوت به انفاق کرده، لیکن لسان این دعوت یکسان نیست:

الف. گاهی به زبان عادی می گوید از آن اموالی که فراهم کرده اید حلال و پاک ترین آن را در راه خدا بدهید: انفقوا من طیبات ما کسبتم. (بقره، 267)

ب. گاهی از این لطیف تر مانند آیه مورد بحث می فرماید از آنچه به شما ارزانی داشتیم انفاق کنید: انفقوا مما رزقناکم.

ج. گاه لطافت را برجسته تر می کند که آنچه دارید از خودتان نیست بلکه مال الله است و با آن از بینوایان دستگیری کنید: وءاتوهم من مال الله الذی ءاتاکم. (نور، 33)

د. گاهی با بیانی دقیق تر انسان را نماینده و خلیفه خدا معرفی می کند که شما جای خدای رازق نشسته اید و حق ندارید بخل کنید: و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ. (حدید، 7)

ه. - از همه موارد گذشته رقیق تر می کند که از هر آنچه آن را دوست دارید بگذرید و آن را انفاق کنید: لن تنالوا البرَّ حتّٰی تنفقوا ممّا تحبّون (2)

7. انفاق به اندازه ای مهم است که اگر کسی خود را از این فضیلت محروم کند دچار کفر عملی شده است، از این رو کفر در آیه مورد بحث همانند کفر در ذیل آیه حج و من کفر فانّ الله غنی عن العالمین (آل عمران، 97) کفر عملی است.

ص: 31

1- مراغی، ج 3، ص 4؛ روح البیان، ج 1، ص 395؛ روح المعانی، ج 2، ص 5.

2- آل عمران، 92؛ تسنیم، ج 12، ص 91.

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (255) لَا
 إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (256)
 اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (257)

ترجمه

هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند. هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد؛ (و لحظه ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی ماند؛) آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آن اوست. کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنا بر این، شفاعت شفاعت کنندگان، برای آن ها که شایسته شفاعتند، از مالکیت مطلقه او نمی کاهد.) آنچه را در پیش روی آن ها [=بندگان] و پشت سرشان است می داند؛ (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است.) و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است؛ و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست.) تخت (حکومت) او، آسمان ها و زمین را در بر گرفته و نگاهداری آن دو [=آسمان و زمین]، او را خسته نمی کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست. * در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنا بر این، کسی که به طاغوت [=بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست. * خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آن ها را از ظلمت ها، به سوی نور بیرون می برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آن ها طاغوت ها هستند؛ که آن ها را از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند؛ آن ها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

یگانگی خداوند متعال و بیان برخی از اوصاف او مانند حیات و پاینده بودن، عدم عروض چرت و خواب بر او و مالکیت نظام آسمان و زمین، شفاعت به اذن الهی، علم او به تمام نظام هستی، عدم سنگینی حفظ آسمان و زمین، عدم اکراه مردم در ایمان آوردن، روشن شدن راه حق از گمراهی، کفر به طاغوت و ایمان به خداوند عامل تمسک به ریسمان محکم، ولایت خداوند بر مؤمنان و ولایت طاغوت بر کافران و جاوید بودن کفار در جهنم.

ب. مراد از جمله ما بین آیدیهیم آن رفتاری است از ملائکه و انبیا که مشهود و محسوس است و مراد از جمله و ما خلفهم چیزهایی است که از انبیا غایب و بعید است و حوادثی است که پس از ایشان رخ می دهد. (1)

ج. مراد از وسعت کرسی، احاطه مقام سلطنت الهی است که مراد از آن، مقام ربوبی است همان مقامی که تمامی موجودات آسمان ها و زمین قائم به آن هستند چون مملوک و مدبر و معلوم آن مقام هستند. (2)

د. در آیه شریفه می فرماید: در دین اکراهی نیست: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ... (البقرة، 256)

در آیه دیگر منظور از دین، ایمان معرفی شده است: ... أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (یونس، 99)

هـ. - لا اکراه فی الدین جمله خبری است به داعی انشاء و مفادش حکم تشریحی مولوی جایز نبودن اکراه در دین است مانند لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و لا رهبانیه فی الاسلام که ظاهر آن خبر ولی به داعی انشاء القا شده است و جمله قد تبین الرشد من الغی علت عدم جواز اکراه مردم در دین است، لیکن برخی جمله لا اکراه فی الدین را مانند جمله لا جبر و لا تقویض دانسته اند که برای اخبار از حقیقت خارجی و تکوینی گفته شده و به حکم کلامی اشاره دارد نه فقهی؛ یعنی امور اعتقادی و قلبی حق یا باطل با اکراه پدید نمی آید زیرا پس از تحقق مقدمات علمی و

ص: 33

1- المیزان، ج 2، ص 510.

2- همان، ص 513.

اقامه برهان خود به خود تصدیق علمی حاصل می شود و پس از تصدیق علمی فرد عالم با اراده قلبی به آن ملتزم می گردد. (1)

و. دین اجباری نفی شده است: لا اكره فی الدین؛ چون دین عبارت است از يك سلسله معارف علمی که معارف عملی به دنبال دارد و جامع همه آن معارف يك کلمه است و آن عبارت است از اعتقادات، که اعتقاد و ایمان هم از امور قلبی است که اكره و اجبار در آن راه ندارد چون کاربرد اكره تنها در اعمال ظاهری است و آن عبارت است از حرکات مادی و بدنی و اما اعتقاد قلبی برای خود علل و اسباب دیگری از سنخ خود اعتقاد و ادراك دارد و محال است که مثلاً جهل، علم را یا مقدمات غیر علمی، تصدیقی علمی را نتیجه دهد. (2)

ز. منظور از «طاغوت» هر موجود طغیانگر و هر آیین و مسیر انحرافی و نادرست را گویند، از این رو شامل بت، شیطان، کاهنان و ساحران نیز می شود. (3)

نکته ها

1. هر بخشی از آیه الكرسي بیان لازم بخش پیش از خود است چنان که قیومیت مطلق الحی القیوم لازمه الوهیت مطلق الله لا اله الا هو و مالکیت مطلق بر آسمان ها و زمین له ما فی السموات و ما فی الارض لازمه قیومیت مطلق الهی و احاطه علمی با ربوبیت مطلق و سع کرسیه السموات و الارض لازمه مالکیت مطلق الهی است و قسمت آخر آیه وهو العلی العظیم لازمه همه بخش های پیش از خود است. (4)

2. در روایات آیه الكرسي سید آیات معرفی شده و شانزده مرتبه از خدای سبحان سخن به میان آمده و هیچ آیه ای در قرآن مانند آیه الكرسي نام خداوند در آن ملحوظ نشده است؛ پنج اسم ظاهر: الله، حی، قیوم، علی، عظیم و نه ضمیر ظاهر: هو، لاتأخذه، له، عنده، باذنه، علمه، کرسیه، یؤوده، هو و دو ضمیر مستور: یعلم و شاء. (5)

ص: 34

1- تسنیم، ج 12، ص 169.

2- المیزان، ج 2، ص 524.

3- نمونه، ج 2، ص 281؛ کاشف، ج 1، ص 398؛ مراغی، ج 3، ص 17.

4- تسنیم، ج 12، ص 102.

5- همان، ص 104.

3. قرآن کریم آنچه را سبب ضعف یا زوال حیات می شود از خدا منتفی دانسته است؛ عوامل ضعف حیات مانند ناتوانی در آیه افعینا بالخلق الاول (ق، 15) و خستگی فرساینده در آیه و ما مسنا من لغوب (ق، 38) و نیز اصل خواب در آیه مورد بحث: لا تأخذہ سنة و لا نوم از خداوند نفی شده است چنان که عارضه مرگ نیز از خداوند نفی شده است: وتوکل علی الحی الذی لا یموت (فرقان، 58)، بنا بر این خداوند دارای حیات ازلی و ابدی است. (1)

4. ذکر اسم الحی القیوم پس از لا اله الا هو نشان آن است که ذات شایسته پرستش باید حی قیوم باشد، از این رو خداوند سبحان بت پرستان را نکوهش کرده است؛ چون بت ها مخلوق اند و مخلوق نمی تواند قیوم باشد و زمام حیات و ممات را به دست بگیرد و مالک نفع و ضرر موجودات باشد. قرآن می فرماید: واتخذوا من دونه الهة لا یخلقون شیئا و هم یخلقون و لا یملکون لأنفسهم ضرا و لا نفعا و لا یملکون موتا و لا حیوة و لا نشورا. (2)

5. «قیوم» از ریشه قیام به کسی گفته می شود که مستقل و متکی به خویش باشد و دیگران به او وابسته هستند؛ این لفظ مبالغه و بیانگر تسلط و تدبیر کامل خداوند نسبت به مخلوقات است و سه بار در قرآن آمده و در هر سه بار در کنار کلمه «حی» قرار گرفته است. (3)

6. تعبیر از علم به «احاطه» هم لطیف است و هم به مخاطب می فهماند که علم نوعی احاطه است و هم این که چیزی از علم خدا کم نمی شود؛ یعنی همان گونه که اعطای ملک و مُلک و قدرت خدا به شکل تقویض یا تجافی نیست، تعلیم او نیز چنین است، پس خداوند علم خود را به دیگران واگذار نمی کند، بلکه هیچ کس به هیچ چیز عالم نمی شود مگر خدا بخواهد. (4)

7. وسعت در قرآن گاهی طبیعی است و زمانی فراطبیعی. وسعت طبیعی مانند ألم تکن أرض الله واسعة فتهاجروا فیها (نساء، 97) و وسعت فراطبیعی مانند ربکم ذو رحمة واسعة (انعام، 147) و ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما (غافر، 7). واژه «کرسی» نیز در قرآن

ص: 35

1- همان، ص 108.

2- فرقان، 3؛ همان، 110.

3- قاموس، ج 6، ص 50.

4- همان، ص 126.

مفهوم جامع و مصداق های طبیعی و فراطبیعی دارد. کرسی طبیعی (تخت ظاهری) مانند ولقد فتنا سليمان و ألقينا على كرسيه جسدا ثم أناب(ص، 34) و کرسی فراطبیعی مانند وسع كرسيه السموات و الارض، و چنان که عرش مفهومی جامع و مصادیق طبیعی و فراطبیعی دارد. مصداق طبیعی مانند و اوتيت من كل شيء و لها عرش عظيم(نمل، 23) و برخی از مصادیق آن فراطبیعی است مانند علیه توکلت و هورب العرش العظيم(1).

8. خداوند قیم مطلق است و نسبت به انسان ها قیومیت تکوینی و تشریحی دارد، از این رو برای انسان ها از درون و بیرون قیم قرار داده است؛ فطرت الهی قیم درون است و دین که شرح همان فطرت است قیم بیرونی است. در آیه فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم(روم، 30) به هر دو قیم اشاره شده است. فطرت قیم کژی ندارد: الذي أحسن كل شيء خلقه(سجده، 7)، دین خدا نیز قیم و مستقیم است: الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب و لم يجعل له عوجا * قيما... (كهف، 2-1)

9. حیات حقیقی باید طوری باشد که ذاتا مرگ پذیر نباشد و عارض شدن مرگ بر آن محال باشد و این مسأله قابل تصور نیست مگر به این که حیات عین ذات باشد نه عارض بر ذات او؛ یعنی از خودش باشد نه این که دیگری به او داده باشد. بنا بر این، حیات حقیقی، حیات خدای واجب الوجود است یا به عبارت دیگر حیاتی است واجب و چنین حیاتی این است که صاحب آن به ذات خود عالم و قادر باشد.(2)

10. در جمله الله لا اله الا هو الحي القيوم کلمه «حی» را خبر می گیریم و «الله» را مبتدا و جمله لا اله الا هو را خبر آن و کلمه «حی» را خبر بعد از خبر دیگری برای آن تا انحصار فهمیده شود.(3)

11. خدای تعالی از آن جا که مبدأ هستی است و وجود هر چیز و اوصاف و آثارش از ناحیه او آغاز می شود و هیچ مبدأ برای هیچ موجودی نیست مگر آن که آن مبدأ هم به خدا منتهی می شود، پس او قائم بر هر چیز و از هر جهت است.(4)

ص: 36

1- توبه، 129؛ همان، 127.

2- همان، ص 504.

3- همان؛ نمونه، ج 2، ص 281.

4- المیزان، ج 2، ص 505؛ احسن الحدیث، ج 1، ص 478.

12. در آیه الله لا اله... از آنجایی که ضرر خواب و ناسازگاری آن با قیومیت آن از چرت بیشتر است، مقتضای بلاغت این است که اول چرت را نفی کند، سپس مطلب را ترقی داده تأثیر خواب را که قوی تر است نفی کند تا معنا چنین شود: نه تنها چرت که عامل ضعیفی است بر خدا مسلط نمی شود و قیومیت او را از کار نمی اندازد، بلکه عامل قوی تر از آن هم که خواب است بر او مسلط نمی گردد. (1)

13. جمله يعلم ما بین آیدیهیم و ما خلفهم کنایه است از احاطه خدای تعالی به آنچه که با شفیعان حاضر و نزد ایشان موجود است و به آنچه از ایشان غایب است و بعد از ایشان رخ می دهد. (2)

14. خدای تعالی دنبال جمله لا اکراه فی الدین جمله قد تبین الرشد من الغی را آورد تا جمله اول را تعلیل کند و بفرماید چرا در دین اکراه نیست و حاصل تعلیل این است که اکراه و اجبار که معمولاً از قومی نسبت به ضعیف سر می زند، وقتی مورد حاجت قرار می گیرد که قومی مافوق مقصد مهمی را در نظر داشته باشد که نتواند فلسفه آن را به زیردست خود بفهماند ناگزیر متوسل به اکراه می شود یا به زیردست دستور می دهد که کورکورانه تقلید کند، اما امور مهمی که خوبی و بدی و خیر و شر آن ها واضح است و حتی آثار سوء و آثار خیری هم که به دنبال دارد معلوم است در چنین جایی نیاز به اکراه نخواهد بود، بلکه خود انسان یکی از دو طرف خیر و شر را انتخاب می کند و عاقبت آن را هم می پذیرد و دین از این قبیل است. (3)

15. در صدر آیه سخن از ولایت بالذات و بالاصاله خداوند است: الله ولی الذین ءامنوا بر اساس توحید روشن است که خداوند شریکی ندارد و تنها او سرپرست مؤمنان است و اگر برای مؤمنان اولیای دیگری هست و قرآن از زبان فرشتگان سخن می گوید: نحن أولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة (فصلت، 31) ولایت آنان در عرض ولایت خداوند نیست، بلکه آنان مأموران الهی و مجاری رحمت حق اند.

ص: 37

1- المیزان، ج 2، ص 507.

2- همان، ص 510.

3- همان، ص 524.

16. اخراج از ظلمت به نور دو مصداق دارد: الف) رفع و برداشتن اخراج نسبت به کسانی که سابقه عصیانگری دارند رفع است. ب) اخراج درباره مؤمنانی که بر فطرت سالم خود باقی اند مانند معصومین و تابعان حقیقی آنان به معنای دفع و پیشگیری از عروض آلودگی هاست. برخی از شواهد برای تأیید استعمال اخراج در دفع، عبارت است از:

1. ائی ترکت ملة قوم لا- یؤمنون (یوسف، 37) که در آن ترک به معنای دفع است؛ زیرا حضرت یوسف (علیه السلام) هرگز سابقه کفر نداشت تا آن را رها سازد.

2. آیه و منکم من یردّ الی اذل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئاً (نحل، 70) که در آن ردّ به معنای دفع است؛ زیرا انسان سالمند سابقه پیری ندارد تا به دوران پیری بازگردانده شود. پس ردّ اعمّ از ردّ ابتدایی و ادامه ای است.

3. فخر رازی برای اثبات استعمال اخراج در نوع دفع به آیه و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها (آل عمران، 103) استدلال کرده و می گوید معنا آن است که شما را از آتش بیرون آوردیم با این که مسلمانان پیش از آن در آتش نبوده اند، پس انقاذ مانند اخراج در دفع به کار رفته است. (1)

17. شرط و زمینه اخراج از ظلمات به سوی نور ایمان و عمل صالح است: رسولاً یتلوا علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین ءامنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور (طلاق، 11) هر چند در آیه مورد بحث تنها از ایمان یاد شده و از عمل صالح سخنی به میان نیامده است، ولی از ملاحظه این دو آیه با توجه به وحدت موضوع و حکم دانسته می شود که منظور از «ءامنوا» در آیه مورد بحث مؤمنان نیکوکار است؛ یعنی ایمان همراه با عمل صالح سودمند است نه به تنهایی. (2)

18. ولایت طاغوت به معنای درس طغیان دادن و نشانش تجاوز به حقوق دیگران و انکار حق در عین وضوح آن است؛ زیرا هیچ عاملی غیر از طاغوت نیست. خداوند از کفار با عنوان متعدی و متجاوز یاد می کند: و من یتعدّ حدود الله (بقره، 229) و دشمن را به جهت تعدی و تجاوز او «عدو» گفته اند، پس اگر عدو انسان ولی او شود به وی درس تعدی می دهد.

ص: 38

1- تسنیم، ج 12، ص 199.

2- همان، ص 206.

19. جمله فقد استمسك بالعروة الوثقى استعاره است و می خواهد بفرماید: رابطه ایمان با سعادت، رابطه «عروة» و دستگیره ظرف با ظرف و یا با محتوای ظرف است همان گونه که گرفتن و برداشتن ظرف، گرفتن و برداشتنی مطمئن نیست مگر وقتی که دستگیره آن را بگیریم، به همان صورت سعادت حقیقی مستقر نمی شود و امیدی به رسیدن به آن نیست، مگر این که به خدا ایمان آورده و به طاغوت کفر بورزیم. (1)

20. تعبیر به «لا- تأخذه» در مورد خواب تعبیر جالبی است که چگونگی تسلط خواب را بر انسان مجسم می سازد گویی خواب همچون موجود قوی پنجه ای است که انسان را به چنگال خود اسیر و گرفتار می سازد و ناتوانی قوی ترین انسان ها به هنگام بی تابی در برابر آن کاملاً محسوس است. (2)

21. از جمله و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء دو نکته استفاده می شود:

1. هیچ کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانش های بشری از ناحیه خداست.

2. خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانی که می خواهد قرار دهد. (3)

22. در آیه الله ولی الذین... ظلمت به صیغه جمع آورده شده و ظلمات و نور به صیغه مفرد و این اشاره به آن است که در راه حق هیچ گونه پراکندگی و دوگانگی وجود ندارد، بلکه سراسر وحدت و یگانگی است. (4)

23. قرآن کریم در آیه 257 می فرماید: خداوند انسان ها را از ظلمت به سوی نور خارج می سازد. در آیات دیگر حضرت ابراهیم (علیه السلام) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان مظهر این وصف یعنی راهنمایی از ظلمت به سوی نور معرفی شده اند: کتاب آنزله الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید (ابراهیم، 1) و ولقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومك من الظلمات الی النور. (ابراهیم، 5)

24. در فضیلت آیه شریفه «آیه الكرسي» همین بس که می توان گفت در تمام قرآن نظیر

ص: 39

1- همان، ص 526.

2- نمونه، ج 2، ص 266.

3- همان، ص 272.

4- همان، ص 286.

این آیه وجود ندارد، از این رو روایاتی در فضیلت و خواص آن از فریقین وارد شده است از جمله بزرگ ترین آیه ای است که خداوند بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل کرد. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: بعد از شنیدن فضیلت این آیه شبی بر من نگذشت مگر این که این آیه را تلاوت کردم. تلاوت این آیه در همه حال بالاخص بعد از خواندن نماز، قبل از خواب، هنگام خروج از منزل، هنگام سوار شدن بر مرکب، برای دفع چشم زخم و برای سلامتی و رفع فقر و... مستحب شمرده شده است. (1)

آیه 258-260

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَمَّاجُ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (258) أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (259) وَإِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُظْمِنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (260)

ترجمه

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی [=نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجّه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود)؛ هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند.» او گفت: «من نیز زنده می کنم و می میرانم.» (و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم دستور داد دوزندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد.)

ص: 40

ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد؛ (اگر راست می گویی که حاکم جهان هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند. * یا همانند کسی که از کنار يك آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف ها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوان های اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: «چگونه خدا این ها را پس از مرگ، زنده می کند؟!» (در این هنگام،) خدا او را یکصد سال میراند؛ سپس زنده کرد و به او گفت: «چه قدر درنگ کردی؟» گفت: «يك روز؛ یا بخشی از يك روز.» فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سال ها) هیچ گونه تغییر نیافته است! (خدایی که يك چنین مواد فاسد شدنی را در طول این مدّت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر است.) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای این که تو را نشانه ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوانها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آن ها را برداشته، به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم!» هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: «می دانم خدا بر هر کاری تواناست.» * و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟!» عرض کرد: «چرا، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.» فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آن ها را (پس از ذبح کردن،) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)؛ سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده؛ بعد آن ها را بخوان، بسرعت به سوی تو می آیند. و بدان خداوند قادر و حکیم است؛ (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است، و هم توانایی بر جمع آن ها دارد).»

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

احتجاج و جدل یکی از جباران با حضرت ابراهیم در باره پروردگار، سخن ابراهیم در باره قدرت پروردگار در زمینه زنده ساختن و میراندن و آوردن خورشید از سمت مشرق و عدم

توانانی آن جبار در احتجاج و مبهوت شدن او، سرگذشت یکی از انبیا و عبور او از يك قریه ویران، پرسش آن پیامبر از چگونگی زنده شدن آن ها پس از مردن، میراندن خداوند آن پیامبر را به مدت صد سال و زنده ساختن او و از بین نرفتن غذا و نوشیدنی او و از بین نرفتن مرکب سواری او و زنده شدن آن، آگاه شدن آن پیامبر بر قدرت الهی، سؤال حضرت ابراهیم از چگونگی زنده شدن مردگان به منظور اطمینان قلب و دستور الهی به کشتن چهار پرنده و مشاهده زنده شدن آن ها.

نکته ها

1. در برابر دعوت انبیا گروه های مختلفی جبهه گیری می کردند؛ گاهی طاغوتی مانند نمرود به محاجه با ابراهیم (علیه السلام) می پرداخت: ألم تر الى الذی حاجّ ابراهیم فی ربّه ان ءاتاه الله الملك، گاهی هم مردم به خاطر تقلید از نیاکان با آن حضرت محاجه می کردند: و حاجّه قومه قال أتجاجونی فی الله و قد هدان و لا أخاف ما تشركون به... (انعام، 80) و گاهی اهل کتاب با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خاطر نژادپرستی محاجه می کردند: قل أتجاجوننا فی الله و هوربنا و ربکم و لنا أعمالنا و لکم أعمالکم و نحن له مخلصون (بقره، 139)

قرآن کریم در همه جا این محاجه ها را که در برابر حق مبین بوده باطل دانسته و احتجاج کنندگان را مشمول غضب و عذاب دردناک می شمرد: والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجّتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید (شوری، 16) و احتجاج این افراد به منظور حق طلبی نبود، بلکه پس از روشن شدن حق به انگیزه عناد و لجاجت انجام می شود، از این رو می فرماید: اگر معجزات حسی فراوانی نیز باشد باز ایمان نمی آورند: و لو أنّنا نزلنا الیهم الملائكة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کلّ شیء قُبلاً ما کانوا لیؤمنوا الاّ ان یشاء الله و لکن اکثرهم یجهلون. (1)

2. در وصف «ظالمین» اشعاری است به علیت و این که اگر خدا ستمکاران را هدایت نمی کند به دلیل ستمکاری آنان است. (2)

ص: 42

1- انعام، 111؛ تسنیم، ج 12، ص 249.

2- همان، ص 543.

3. خدای متعال در آیه او کالذی... نام آن شخص و نام قریه ای که وی از آن گذشت و نام مردمی که در آن ساکن بوده اند و دچار مرگ دسته جمعی شدند را بیان نکرد با این که جا داشت نام آن ها را ببرد و علت این است که معجزه مرده زنده کردن و هدایت کردن به این نحو هر چند امری عظیم است، لیکن چون در مقامی عملی شده که مردم آن را بعید می شمردند و امری عظیم و ناشدنی می پنداشتند بلاغت اقتضا می کرد که متکلم حکیم و توانا با لحنی از آن خبر دهد که گویی کاری بسیار کوچک و بی اهمیت انجام داده تا اهمیت و شدت استبعاد مخاطب و شنوندگان را بشکند و به ایشان بفهماند که مرده زنده کردن و امثال آن به نظر شما امری ناشدنی و عجیب است برای من امری بی اهمیت و کوچک می باشد. (1)

4. در آیه 259 سه معجزه مطرح شده از این رو سه بار کلمه «انظر» تکرار شده است؛ بنگر آب و غذای سریع الفساد را حفظ کردیم: فانظر الی طعامك، الاغت را پراکنده ساختیم: وانظر الی حمارك، بنگر چگونه استخوان های آن را برپا کرده و بر آن گوشت می رویانیم: وانظر العظام کیف نشنرها ثم نکسوها لحما. (2)

5. این که شخص مزبور میان يك روز و پاره ای از يك روز تردید کرد، دلالت دارد بر این که زنده شدنش در غیر آن ساعتی بوده که از دنیا رفته مثلاً اگر در اواخر روز از دنیا رفته و در اوایل روز بعد زنده شده و مرگ و زندگی را خواب و بیداری پنداشته و چون اختلاف ساعات آن دو را دیده تردید کرده که آیا میان این خواب و بیداری يك شب فاصله شده یا نه؟ (3)

6. در آیه ألم تر الی الذی... علت این که اول زندگی را نام برد این است که زندگی اولین نعمت خداست که به مردم ارزانی داشته است و پس از آن می میراند مردم را و میراندن مردم نیز جز از قدرت الهی ساخته نیست. (4)

7. از آیه الم تر الی الذی... استفاده می شود که معارف و عقاید، ضروری و بدیهی

ص: 43

1- همان، ص 551.

2- تسنیم، ج 12، ص 276.

3- المیزان، ج 2، ص 554؛ نمونه، ج 2، ص 298.

4- مجمع البیان، ج 3، ص 121.

نیستند زیرا اگر چنین بودند نیاز به استدلال و احتجاج در اثبات صانع نبود ثانیاً استفاده می شود که تقلید و پیروی کورکورانه غلط، و دنبال استدلال رفتن صحیح و نیکو است. (1)

8. از جمله و الله لا یهدی القوم الظالمین معلوم می شود گرچه هدایت و ضلالت به دست خداست، اما مقدمات آن از سوی بندگان فراهم می گردد؛ ظلم و ستم همچون ابرهای تیره و تاری بر آینه قلب سایه می افکند و اجازه درک حقایق را به او نمی دهد. (2)

9. از قراین برمی آید که محاجه حضرت ابراهیم (علیه السلام) با نمرود بعد از بت شکنی ابراهیم و نجات او از آتش بوده است؛ زیرا مسلم است که قبل از به آتش افکندن ابراهیم مجالی برای این گفتگوها نبوده و اصولاً بت پرستان حق چنین مباحثه ای را به او نمی دادند. (3)

10. اگر ابراهیم (علیه السلام) مسأله احیا و میراندن را در استدلال خود مورد استفاده قرار داد برای این بود که این دو چیز از طبیعت بی جان بر نمی آید مخصوصاً احیا و زنده کردن موجود جاندار که حیاتش مستلزم شعور و اراده است چون شعور و اراده به طور قطع مادی نیستند و همچنین مرگی که در مقابل چنین حیاتی است. (4)

11. منظور از اطمینان قلب رسیدن به مرحله حق یقین بوده است مانند دانشجوی رشته پزشکی و جراحی که باید در دوران تحصیل و تکمیل سه مرحله را سپری کند: 1. بداند که قلب سالمی را می توان جایگزین قلب از کار افتاده کرد؛ این مرحله علم یقین است که آن را از استاد فن پزشکی می آموزد. 2. مشکل ناراحتی قلبی او یا یکی از بستگانش را استاد وی با عمل جراحی حلّ می کند و او از نزدیک این صحنه را مشاهده می کند؛ این مرحله عین یقین است. 3. خودش مستقیم وارد صحنه می شود و زیر نظر استادش عمل جراحی قلب و پیوند را انجام می دهد که مرتبه بالایی از دریافت و شهود باطنی است.

در باره زنده کردن مردگان نیز این سه مرحله وجود دارد: 1. گاهی انسان می داند مرده زنده می شود. 2. گاهی انسان می بیند مرده زنده می شود چنان که حضرت عزیر پس از صد سال زنده شد و اماته و احیا را در نفس خود یافت. 3. گاهی انسان مظهر حق و مظهر محیی

ص: 44

1- همان، ص 123.

2- نمونه، ج 2، ص 289.

3- نمونه، ج 2، ص 290؛ مراغی، ج 3، ص 21.

4- المیزان، ج 2، ص 541.

می شود و به اذن الله مرده را زنده می کند؛ داستان ابراهیم (علیه السلام) از قسم سوم است. (1)

12. آیه ارنی کیف تحیی الموتی بر چند نکته دلالت دارد:

الف. ابراهیم خلیل از خدای تعالی درخواست دیدن زنده نمودن را کرد نه بیان استدلالی زیرا انبیا و مخصوصا پیامبری چون ابراهیم (علیه السلام) مقامشان بالاتر از آن است که معتقد به قیامت باشند در حالی که دلیلی بر آن نداشته و از خدا درخواست کنند.

ب. ابراهیم (علیه السلام) درخواست کرده بود که خدا کیفیت احیا و زنده کردن را به او نشان دهد نه اصل احیا را چون درخواست خود را به این عبارت آورد: «چگونه مرده را زنده می کنی؟»؛ یعنی سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان باشد و این که خدا با اجزای آن مرده چه می کند که زنده می شود. (2)

آیه 261-264

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (261) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَدَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (262) قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (263) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (264)

ترجمه

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست. * کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال

ص: 45

1- تسنیم، ج 12، ص 287.

2- همان، ص 561.

انفافی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آن ها نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ و نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند. * گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت های آن ها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است؛ و خداوند، بی نیاز و بردبار است. * ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار، باطل نسازید؛ همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشاندن شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاک ها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاکو بذر) رها کند. آن ها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تمثیل برای انفاق کنندگان در راه خدا، پاداش انفاق مشروط به عدم منت گذاری و اذیت نکردن، بهتر بودن سخن خوب و طلب آمرزش برای مستمند سائل از صدقه با اذیت و آزار، دستور به اهل ایمان بر باطل نساختن صدقات به وسیله منت و اذیت و تشبیه آن به انفاق ریایی در عدم اجر نزد خداوند.

ب. «حبّه» حبّ دانه خوراکی مانند گندم و جو و مشتق از حبّ به معنای دوستی و میل شدید است. دانه خوراکی را حبّ نامیده اند زیرا محبوب کشاورز و نتیجه عمل و نهایت میل و توجه اوست. (1)

ج. منظور از «سبیل الله» هر امری است که به رضایت خدای سبحان منتهی شود و هر عملی که برای حصول غرضی دینی انجام گیرد. (2)

د. مراد از «قول معروف» این است که وقتی می خواهی سائل را رد کنی با زبانی خوش رد

ص: 46

1- التحقیق، ج 2، ص 160؛ تسنیم، ج 12، ص 313.

2- المیزان، ج 2، ص 592؛ مجمع البیان، ج 3، ص 137؛ نمونه، ج 2، ص 313.

کنی مثلاً دعایش کنی که خدا حاجت او را برآورد و مراد از «مغفرة» عفو و گذشت در مقابل ارباب حاجت است آن ها که بر اثر هجوم گرفتاری ها پیمانۀ صبرشان لبریز شده و گاهی بدون هیچ تمایل درونی سخنان خشونت آمیزی بر زبان جاری می کنند. (1)

ه - «من» این است که بگوید این مقدار به تو ندادم؟ آیا به تو نیکی نکردم؟ و «اذی» این است که به او بگوید خدا مرا از دست تو و گرفتاری های تو آسوده کند یا این که روی خودش را ترش و عبوس کند. (2)

و. «متا» من به معنای نعمت دادن و نیز برشمردن و به رخ کشیدن نعمت است. حقیقت نوع نخست تنها از آن خداست که بسیار پسندیده است مانند نعمت نبوت: لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم (آل عمران، 164). نوع دوم که به رخ کشیدن نعمت است امری قبیح است جز در موارد خاص قرآن کریم بارها از این عمل نهی کرده است: ولا تمنن تستكثر (مدثر، 6) ولا تبطلوا صدقاتكم بالمنّ والاذی. (بقره، 264)

نکته ها

1. قرآن کریم در آیه 261 می فرماید: خداوند انفاق هر کس را بخواهد مضاعف می گرداند: مثل الذين ينفقون أموالهم... والله يضاعف لمن يشاء. در برخی از آیات نمونه و مصداق انفاق را قرض الحسنه معرفی می کند که پاداش آن مضاعف خواهد بود: من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له أضعافا كثيرة. (بقره، 245)

2. منظور از برکات مترتب بر انفاق تنها برکات مادی نیست؛ زیرا اگر محور پاداش انفاق فقط مادی باشد پیامدهای زیر را دارد:

1. انفاق نه تنها درد و بیماری مال دوستی را درمان نمی کند، بلکه دردافزا می شود این گونه پاداش های مادی بر مرض انسان می افزاید؛ زیرا انسان طبعا بخیل است: و كان الانسان قتورا. (اسراء، 100)

2. اگر پاداش انفاق فقط دنیوی باشد هیچ کس نباید انفاق را غرامت بشمارد با آن که

ص: 47

1- المیزن، ج 2، ص 598؛ تفسیر آسان، ج 2، ص 148؛ مجمع البیان، ج 3، ص 142.

2- مجمع البیان، ج 3، ص 139.

عده ای آن را غرامت می پندارند: و من الاعراب من يتخذ ما ينفق مغرما. (توبه، 98)

3. اگر هفتصد برابر شدن انفاق از جهت مادی منظور بود باید در مورد اسوه های ایثار و انفاق مانند امام علی (علیه السلام) تحقق می یافت. (1)

3. در آیه مثل الذین... خداوند جمله والله یضاعف لمن یشاء را مقید به آخرت نکرده و به طور مطلق فرموده: «خدا انفاق شما را مضاعف می کند» پس هم شامل دنیا می شود و هم شامل آخرت. (2)

4. انفاق مورد نظر آیه 261 ویژگی های زیر را داراست:

1. وصف انفاق در آنان به صورت ملکه در آمده باشد و همواره اهل انفاق باشند: ینفقون.

2. وعده های مطرح شده در آیه مربوط به انفاق مالی است: ینفقون أموالهم.

3. انفاقی مقبول و مأجور است که در راه خدا باشد: فی سبیل الله. (3)

5. ترك «منّ» و «اذی» در این آیه می تواند شرط متأخر نسبت به ثواب انفاق فرض شود برخلاف صدقه که باید مطابق با واقع و صحیح و تام باشد و شرط متأخر در آن صحیح نیست؛ غرض آن است که اگر کسی صدقه واجب مانند زکات را به قصد قربت داد، ذمه او تبرئه می شود و هر گونه منت یا ایذای بعدی در حالی که حرمت و عقوبت دارد مایه بطلان عمل نمی شود که مجددا زکات بدهد، لیکن در باره انفاق از آن جهت که انفاق است و موجب ثواب، چنین خصوصیتی با منّ و اذی از بین می رود. (4)

6. عدم تکرار حرف نفی بر سر و الاذی موهم بطلان بودن مجموع منّ و اذی است، لیکن تکرار آن در آیه دیگر این توهم را برطرف می کند: ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی (بقره، 262)، پس هر یک از «منّ» و «اذی» جداگانه صدقه و انفاق را باطل می کند. (5)

7. تشبیه افراد انفاق کننده به دانه های پربرکت تشبیه جالب و عمیقی است گویا قرآن

ص: 48

1- تسنیم، ج 12، ص 320.

2- المیزان، ج 2، ص 595.

3- تسنیم، ج 12، ص 339.

4- همان، ص 343.

5- همان، ص 368.

می خواهد بگوید عمل هر انسانی پرتوی از وجود اوست و هر قدر عمل گسترش یابد وجود انسان در حقیقت توسعه یافته است. (1)

8. آنچه در آیه الذین ینفقون اموالهم... جلب توجه می کند این است که قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است؛ کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر آن می گذارد یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد در حقیقت چیزی به او نداده است؛ زیرا اگر سرمایه ای داده سرمایه ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست های روحی به مراتب بیش از مالی است که به او بخشیده است. (2)

9. منت گذاردن و اذیت کردن در آیه با کلمه «ثم» که معمولاً برای فاصله میان دو حادثه است ذکر شده و این خود می رساند که منظور قرآن تنها این نیست که پرداخت انفاق مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد، بلکه در زمان های بعد نیز نباید با یادآوری آن منتی بر گیرنده انفاق شود. (3)

10. انفاق کنندگان که با منت و اذیت کار خود را باطل می کنند مانند ریاکاران از اعمالشان هیچ بهره ای نمی برند. نکره در سیاق نفی مفید عموم است: لا یقدرون علی شیء ممّا کسبوا. (4)

ص: 49

1- نمونه، ج 2، ص 314.

2- نمونه، ج 2، ص 318.

3- نمونه، ج 2، ص 318؛ روح المعانی، ج 2، ص 33.

4- تسنیم، ج 12، ص 370.

وَمَذَلَّ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (265) أَيُودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (266) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (267)

ترجمه

و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و باران های درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حدّ کافی بهره گیرد)، و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و باطراوت است). و اگر باران درشت به آن نرسد، بارانی نرم به آن می رسد. و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست. * آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد، و برای او در آن (باغ)، از هر گونه میوه ای وجود داشته باشد، در حالی که به سنّ پیری رسیده و فرزندان (کوچک و) ضعیف دارد؛ (در این هنگام،) گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد؟! (همین طور است حال کسانی که انفاق های خود را، با ریا و منت و آزار، باطل می کنند.) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید بیندیشید (و با اندیشه، راه حق را بیابید). * ای کسانی که ایمان آورده اید! از قسمت های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید؛ و برای انفاق، به سراغ قسمت های ناپاک نروید در حالی که آن را (اگر به خودتان می دادند) جز با چشم پوشی (و بی میلی) نسبت به آن نمی گرفتید و بدانید که خداوند بی نیاز ستوده (صفات) است.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تمثیل برای انفاق کنندگان در راه خدا به ازدیاد ثمرات در صورت آمدن باران فراوان و مفید، تمثیل انفاق ریایی به از بین رفتن باغ کشاورزی در صورت ناتوانی انسان و فرزندان او در عدم تأمین زندگی از راه دیگر، دستور به انفاق از بهترین اموال و انفاق نکردن از اموال غیر مرغوب.

ب. مراد از ابتغاء مرضات الله این است که انفاق گر منظورش و قصدش خودنمایی یا هر قصد دیگری که نیت را غیرخالص می کند نبوده باشد. (1)

ج. منظور از تثبیتا من أنفسهم این است که آدمی زمام نفس را در دست داشته باشد تا بتواند نیت خالصی را که داشته نگه دارد. (2)

د. غرض از این مثال این است که بفهماند انفاقی که صرفاً لوجه الله و به خاطر خداست هرگز بی اثر نمی ماند و به طور قطع روزی آثار نیک و شایسته آن نمودار می شود برای این که مورد عنایت خداوند است و از آنجا که جنبه خدایی دارد باقی و محفوظ است هر چند این عنایت بر حسب اختلاف درجات خلوص مختلف می شود. (3)

نکته ها

1. خداوند سبحان مبدأ فاعلی تثبیت نفس و انسان مبدأ فاعلی آن است: ان تنصروا الله ینصرکم و یشبث أقدامکم (محمد، 7) و دو چیز عامل تثبیت نفس است:

الف. ایمان به خداوند سبحان: یشبث الله الذین ءامنوا بالقول الثابت. (ابراهیم، 27)

ب. عمل کردن به مواعظ الهی: و لو أنهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم و اشدّ تثبیتا. (4)

ج. انفاق در راه خدا: و مثل الذین ینفقون أموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من أنفسهم؛ گرچه انفاق در راه خدا مصداق عمل به مواعظه الهی است.

ص: 51

1- المیزان، ج 2، ص 600.

2- همان؛ صافی، ج 1، ص 296.

3- المیزان، ج 2، ص 601؛ روح المعانی، ج 2، ص 36.

4- نساء، 66؛ تسنیم، ج 12، ص 384.

2. در آیه و اصابه الکبر و له ذریة ضعفاء خدای تعالی در این مثل بین سالخوردگان و داشتن فرزندان ضعیف جمع کرده با این که معمولاً سالخوردگان فرزندان بزرگسالند و این به آن جهت بوده که شدت احتیاج به باغ نامبرده را افاده کند و بفهماند که چنین پیرمردی غیر از آن باغ هیچ ممر معیشتی و وسیله دیگری برای حفظ سعادت خود و فرزندان ندارد چون اگر او را مردی جوان فرض می کرد آن شدت احتیاج به باغ را نمی رساند برای این که اگر باغ جوان نیرومند سوخت می تواند به قوت بازویش تکیه کند. (1)

3. جمله والله بما تعملون بصیر هشدار است به همه کسانی که می خواهند عمل نیکی انجام دهند که مراقب باشند کوچک ترین آلودگی از نظر نیت یا طرز کار پیدا نکنند زیرا خداوند کاملاً مراقب اعمال آن هاست. (2)

4. از جمله و اصابه الکبر و له ذریة ضعفاء استفاده می شود که انفاق و بخشش در راه خدا و کمک به نیازمندان همچون باغ خرمی است که هم خود انسان از ثمرات آن بهره مند می شود و هم فرزندان او در حالی که ریاکاری و منت و آزار هم سبب محرومیت خود او می شود و هم نسل های آینده که باید از ثمرات و برکات اعمال نیک او بهره مند گردند محروم خواهند شد. (3)

5. جمله و مما اخرجنا لكم من الارض اشاره است به این حقیقت که منابع این ها را خداوند در اختیار بندگان قرار داده است، از این رو نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه ها در راه خدا دریغ کرد. (4)

6. جمله و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه اشاره می کند که انفاق در راه خدا، يك طرفش مؤمنان نیازمندان و طرف دیگر خدا و با این حال اگر اموال پست و بی ارزش انتخاب شود از يك سو تحقیر است نسبت به نیازمندان و از سوی دیگر سوء ادبی نسبت به مقام شامخ پروردگار. (5)

ص: 52

1- المیزان، ج 2، ص 602.

2- نمونه، ج 2، ص 328.

3- همان، ص 330.

4- نمونه، ج 2، ص 333.

5- همان.

7. در آیه شریفه، «طبیات» جمع و «الخبیث» مفرد آمده زیرا «طبیات» در مقایسه با خباثت بیشتر است. (1)

8. قرآن کریم نمی فرماید مال بد و نامرغوب را انفاق نکنید، بلکه از آن بالاتر می فرماید: قصد انفاق از مال کم ارزش را هم نکنید زیرا:

1. گیرنده مال خداوند است: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ. (توبه، 104)

2. این عمل به روحیه گیرنده مال آسیب می رساند.

3. صدقه در حقیقت نوعی هدیه است که با دادن مال بد سازگاری ندارد و هدف از انفاق تقرب به خداوند است: ابتغاء مرضات الله و

تثبیت نفس و تثبیتا من انفسهم و این اهداف تنها با انفاق مال خوب به دست می آید. (2)

آیه 268-271

اشاره

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (268) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (269) وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (270)

إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (271)

ترجمه

شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد و به فحشا (وزشتی ها) امر می کند؛ ولی خداوند وعده آمرزش و فوزی به شما می دهد و خداوند، قدرتش وسیع و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده های خود وفا می کند). * (خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان (این حقایق را درک نمی کنند، و) متذکر نمی گردند. * و هر چیز

ص: 53

1- تسنیم، ج 12، ص 402.

2- تسنیم، ج 12، ص 404.

را که انفاق می کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آن ها را می داند. و ستمگران یاوری ندارند. * اگر انفاق ها را آشکار کنید، خوب است؛ و اگر آن ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است و قسمتی از گناهان شما را می پوشاند؛ (و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد.) و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

وعدۀ شیطان به فقر و فرمان او به کارهای زشت، وعدۀ الهی به آمرزش و فضل خویش، دادن حکمت به افراد بر اساس مصلحت خداوند، بهره مندی حکیم از خیر کثیر، آگاهی خداوند از انفاق و نذر، مفید بودن انفاق علنی و پنهانی و برکات انفاق واجب در صورت آشکار و انفاق مستحب در صورت پنهانی.

ب. چون ممکن بود کسی توهّم کند که ترس نامبرده ترسی است بجا هر چند از ناحیه شیطان باشد، از این رو برای دفع این توهّم بعد از جمله الشیطان یعدکم... دو جمله را اضافه نمود: اول این که فرمود: یا مرکم بالفحشاء؛ یعنی هرگز از شیطان توقع نداشته باشید که شما را به عملی درست بخواند چرا که او جز به فحشا نمی خواند. ثانیاً فرمود خداوند وعدۀ مغفرت و فضل می دهد. (1)

ج. منظور از «مغفرة»، آمرزش گناهان و منظور از «فضل» زیاد شدن سرمایه ها در پرتو انفاق است. (2)

د. خدای سبحان در آیه ان تبدوا الصدقات فنعماً هی... دو قسم تردید آورده است: یکی صدقه آشکار و دیگری پنهان و هر دو را ستوده است؛ برای این که هر کدام از آن دو آثاری صالح دارند، اما صدقه آشکارا که خود تشویق و دعوت عملی مردم است به کار نیک و نیز مایه دلگرمی فقرا و مساکین است که می بینند در جامعه مردمی دل رحم هستند که به حال آنان

ص: 54

1- همان، ص 605.

2- نمونه، ج 2، ص 338؛ روح البیان، ج 1، ص 432.

ترحم می کنند و در جامعه اموالی برای آنان و رفع حوابجشان قرار می دهند. اما حسن صدقه پنهانی این است که در خفا آدمی از ریا و منت و اذیت دورتر است چون فقیر را نمی شناسد تا به او منت گذارد. دیگر این که آبروی فقیر محفوظ می ماند و احساس ذلت و خفت نمی کند، پس می توان گفت صدقه علنی نتیجه های بیشتری دارد و صدقه پنهانی خالص تر و پاک تر انجام می شود. (1)

ه. در تفسیر حکمت معانی زیادی ذکر شده از جمله معرفت و شناخت اسرار جهان هستی، آگاهی از حقایق قرآن، رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل و معرفت و شناسایی خدا و آن نور الهی که وسوسه های شیطانی را از الهامات الهی جدا می سازد و ظاهر این است که حکمت يك معنی وسیع دارد که تمام این امور حتی نبوت را که بعضی از معانی آن شمرده اند شامل می شود که آن نوعی از علم و آگاهی است. (2)

نکته ها

1. سرّ این که بسیاری از مردم اموال باارزش را انفاق نمی کنند هراس از فقر است. بنابراین در آیه 268 ریشه این خوف نابجا بیان شده که این شیطان است که شما را می ترساند و می گوید اگر مال باارزش را انفاق کنید، نیازمند خواهید شد. (3)
2. «خیر کثیر» دو کلمه و معادل بسیط آن دو «کوثر» است. قرآن کریم می فرماید: حکمت خیر کثیر است و اگر کسی مصداق انسان کامل شود، کوثر در کوثر می شود و برای راهیابی به حکمت باید سرمایه لبّ و عقل را به کار گرفت: و ما يتذكر الاّ اولوا الالباب. (4)
3. حکمت بر دو قسم است: نظری و عملی که انبیا واجد آن بودند مانند حضرت عیسی (علیه السلام) که علم به ربوبیت خدا و عبودیت خویش حکمت علمی است و دستور به نماز و زکات حکمت عملی است: قال انّی عبدالله ءاتانی الكتاب و جعلنی نبیا و... اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا. (مریم، 30-32)

ص: 55

-
- 1- المیزان، ج 2، ص 610؛ نمونه، ج 2، ص 345.
 - 2- نمونه، ج 2، ص 341.
 - 3- المیزان، ج 2، ص 604؛ تسنیم، ج 12، ص 418.
 - 4- همان، ص 435.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) از خداوند حکمت علمی و عملی طلب کرد: رَبِّ هَبْ لِي حِكْمًا وَّالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (شعراء، 83). خداوند این دو حکمت را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز دستور می دهد: فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات. (1)

4. از آیه الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء استفاده می شود که یک نوع ارتباط میان ترك انفاق نمودن و «فحشاء» وجود دارد اگر فحشا به معنی بخل باشد ارتباط آن از این جهت است که ترك انفاق و بخشش های مالی آرام آرام صفت بخل را که از بدترین صفات است در انسان ایجاد می کند و اگر «فحشاء» را به طور مطلق گناه یا گناه جنسی بگیریم این ارتباط است که سرچشمه بسیاری از گناهان و بی عفتی ها و خودفروشی ها، فقر و تنگدستی است. (2)

5. از جمله و یکفر عنکم من سیئاتکم استفاده می شود که انفاق در راه خدا در آموزش گناهان اثر عمیقی دارد. (3)

6. قرآن کریم در آیه 269 می فرماید: خداوند به هرکس بخواهد حکمت عطا می کند: یؤتی الحکمة من یشاء در آیه دیگر حضرت لقمان (علیه السلام) را به عنوان نمونه معرفی می کند: ولقد آتینا لقمان الحکمة.

7. خداوند در جمله و من یؤتی الحکمة... نام دهنده حکمت را نبرد به خاطر این که بفهماند حکمت به خودی خود منشأ خیر بسیار است؛ هر کس آن را داشته باشد خیری بسیار دارد و این خیر بسیار از این جهت نیست که حکمت منسوب به خدا است و خدا آن را عطا کرده چون صرف انتساب به خدا باعث خیر کثیر نمی شود همچنان که خدا مال را می دهد، ولی دادن خدا باعث نمی شود که مال همه جا مایه سعادت باشد. (4)

8. آیه شریفه دلالت دارد بر این که به دست آوردن حکمت متوقف بر تذکر است و تذکر هم متوقف بر عقل است، پس کسی که عقل ندارد، حکمت ندارد. (5)

9. جمله و ما للظالمین من انصار دلالت دارد بر این که مراد از ظلم در این آیه، ظلم به

ص: 56

1- محمد، 19؛ همان، ص 441.

2- نمونه، ج 2، ص 338.

3- نمونه، ج 2، ص 346.

4- المیزن، ج 2، ص 607؛ نمونه، ج 2، ص 341.

5- همان، ص 608.

فقرا است نه مطلق معصیت زیرا مطلق معصیت انصار دارد و می توان با کفاره آن ها را از نامه عمل محو کرد یا با توبه آن ها را برطرف کرد.

10. از جمله او نذرتم من نذر... استفاده می شود که نذر مشروعیت دارد و باید به آن عمل کرد و این از اموری بوده که قبل از اسلام وجود داشته و اسلام بر آن صحه گذاشته است. (1)

11. قید و توتوها الفقراء برای بیان این حقیقت است که تصدق پنهانی وقتی بهتر از تصدق علنی است که در باره اشخاص فقیر باشد هر چند که انفاق کننده از خطر ریا و سمعه در امان باشد. راز این برتری حفظ آبروی فقیر آبرومند است. (2)

آیه 272-274

اشاره

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِسْكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (272) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (273) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (274)

ترجمه

هدایت آن ها (به طور اجبار)، بر تو نیست؛ (بنا بر این، ترك انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست؛) ولی خداوند، هر که را بخواهد (و شایسته بداند)، هدایت می کند. و آنچه را از خوبی ها و اموال انفاق می کنید، برای خودتان است؛ (ولی) جز برای رضای خدا، انفاق نکنید. و آنچه از خوبی ها انفاق می کنید، (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می شود؛ و به شما ستم نخواهد شد. * (انفاق شما، مخصوصا باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و توجه به آیین خدا، آن ها را از وطن های خویش

ص: 57

1- نمونه، ج 2، ص 344؛ روح المعانی، ج 2، ص 43.

2- تسنیم، ج 12، ص 462.

آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آن ها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند؛ نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند؛) و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آن ها را بی نیاز می پندارند؛ اما آن ها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند. (این است مشخصات آن ها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است. * آن ها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشاناست؛ نه ترسی بر آن هاست و نه غمگین می شوند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

هدایت الهی بر طبق مصلحت، مصرف انفاق تهیدستان آبرومند، آگاه بودن خداوند از انفاق، پاداش خداوند به انفاق کنندگان در شب و روز و آشکار و پنهان.

ب. آیه لیس علیک هداهم سخن از جواز انفاق به غیر مسلمانان است به این معنی که نباید انفاق بر بینویان غیرمسلمان را ترك کنند به منظور این که تحت فشار قرار گیرند و اسلام اختیار کنند و هدایت شوند، لیکن بعضی از مفسرین بر این عقیده اند که چون پیامبر ملاحظه کرد که بعضی انفاق را با خلوص انجام می دهند و بعضی دیگر با منت و اذیت و بعضی اصلاً انفاق نمی کنند، در دل شریف خود احساس ناراحتی و اندوه می نمودند، از این رو خدای تعالی در این آیه خاطر شریف او را تسلی داده و می فرماید: مسأله اختلاف ایمان که در این مردم می بینی که یکی اصلاً انفاق نکرد و دیگری با منت و اذیت انفاق کرد و قسم سوم با خلوص انفاق کرد، همه مربوط و مستند به خدای تعالی است؛ اوست که هر کس را به هر درجه از ایمان که صلاح بداند هدایت می فرماید. (1)

ج. انفاق هایی که گفته شد برای فقرایی است که در راه خدا از اشتغال به تجارت و کسب معاش در اثر خوف از دشمن یا مرض یا فقر یا توجه به عبادت، بازمانده و ممنوع شده اند. (2)

ص: 58

1- نمونه، ج 2، ص 348؛ کاشف، ج 1، ص 426؛ المیزان، ج 2، ص 611.

2- مجمع البیان، ج 3، ص 175.

1. هدایت تکوینی و رساندن به مقصد وظیفه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه این نوع هدایت امری درونی و تنها به دست خداست و طبق سنت حکیمانه او انجام می شود. کار رسمی پیامبر، هدایت تشریحی است: و ما علی الرسول الا البلاغ (مانده، 199)، بنا بر این اجباری در هدایت مردم نیست و اگر خداوند می خواست تکوینا همه مردم مؤمن می شدند: و لو شاء ربك لأمن من فی الارض کلهم جمیعا أفانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین. (1)
2. اصل کلی اختصاص عمل به عامل در موارد فراوانی در قرآن کریم بیان شده، ولی آیه شریفه ان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و ان أسأتم فلها (اسراء، 7) جامع همه آن هاست. یکی از مصادیق و نمونه های آن موضوع انفاق است که می فرماید: و ما تنفقوا من خیر فلأنفسکم.
3. جمله یحسبهم الجاهل... دلالت دارد بر این که مؤمنین تا آنجا که می توانند تظاهر به فقر نمی کنند و از علامت های فقر به غیر آن مقداری که نمی توان پنهان داشت پنهان می دارند و مردم پی به حال آنان نمی برند مگر این که شدت فقر رنگ و رویشان را زرد کند. (2)
4. هر گاه مورد صرف انفاق شخصیت های حقیقی مانند فقرا باشند باید به شئون آنان توجه کرد؛ زیرا گروهی اهل درخواست و اصرارند تا چیزی نگیرند مردم را رها نمی کنند؛ این ها فقیران غیر طیب اند. گروه دوم کسانی اند که به هنگام ضرورت تنها از جهت عمل به وظیفه شرعی استحقاق خود را بیان می کنند؛ این گروه فقیران طیب اند. گروه سوم کسانی اند که اهل درخواست نبوده و استحقاق آنان بر اثر واماندگی و سالمندی یا بیماری نیست، بلکه چون عمرشان را وقف طلب علم و دانش کرده اند یا در جهاد بسر می برند از کسب معاش بازمانده اند؛ این ها فقیران اطمینان هستند. (3)
5. این که فرمود: تعرفهم بسیماهم و نفرمود «تعرفونهم بسیماهم» برای این بود که آبروی فقرا را حفظ نموده و راز آنان را بپوشاند و پرده تعفف آنان را هتک نکرده باشد چون معروف شدن فقرا نزد همه مردم نوعی خواری و اظهار ذلت ایشان است. (4)

ص: 59

1- یونس، 99؛ تسنیم، ج 12، ص 477.

2- همان، ص 613.

3- تسنیم، ج 12، ص 494.

4- همان، ص 614.

6. در آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار... اگر خداوند همه احوال انفاق را ذکر کرده برای این بود که بفهماند انفاق کنندگان نسبت به عمل خود اهتمام دارند همواره و در شب و روز و خلوت و جلوت می خواهند ثواب انفاق را دریابند و حواسشان جمع این است که همواره رضای خدا را به دست آورند. (1)

7. انواع هدایت

الف. هدایت تکوینی: خداوند يك سلسله عوامل پیشرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان اعم از انسان و سایر جانداران حتی موجودات بی جان آفریده که آن ها را به سوی تکامل می برد.

ب. هدایت تشریحی: راهنمایی افراد از طریق تعلیم و تربیت و قوانین مفید و حکومت عادلانه و پند و اندرز و موعظه است؛ این نوع هدایت به وسیله پیامبران و امامان صورت می گیرد.

ج. هدایت به معنای فراهم ساختن وسیله: این هدایت که از آن به توفیق هم یاد می شود عبارت است از این که وسایل لازم را در اختیار افراد بگذارند تا با میل و اراده خود از آن برای پیشرفت استفاده کنند.

د. هدایت به سوی نعمت ها و پاداش ها: منظور بهره مند ساختن افراد شایسته از نتیجه اعمال نیکشان در سرای دیگر است. این نوع هدایت مخصوص افراد باایمان و درستکار است.

از این 4 قسم هدایت يك قسم آن (ارشاد و تبلیغ) از وظایف حتمی پیامبران و امامان است و قسم دیگری از آن که همواره ساختن راه باشد به مقدار وسیعی جزء برنامه های حکومت الهی پیامبران و امامان است، ولی بقیه مخصوص خداوند است. (2)

8. بعید نیست مقدم داشتن شب بر روز و پنهان بر آشکار اشاره به این باشد که مخفی بودن انفاق بهتر است مگر موجبی برای اظهار باشد هر چند باید در همه حال و به هر شکل انفاق فراموش نشود. (3)

ص: 60

1- همان.

2- نمونه، ج 2، ص 352.

3- نمونه، ج 2، ص 361؛ مراغی، ج 3، ص 53؛ روح المعانی، ج 2، ص 46؛ مفاتیح الغیب، ج 7، ص 71.

9. خداوند سبحان همان گونه که عده ای را دائماً در نماز می داند: الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (معراج، 23) و آنان را نگهبانان نمازهای خود معرفی می کند: وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحْفَظُونَ (مؤمنون، 9)، در باره انفاق نیز برخی را منفق همیشگی می شمرد: الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَنْفِقُونَ لَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (البقره، 217) که در آیه شریفه «يَنْفِقُونَ» به صورت فعل مضارع که دال بر استمرار و تداوم است بیان شده است و پاداش الهی برای کسانی است که دائماً انفاق کنند. (1)

آیه 275-281

اشاره

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (275) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (276) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (277) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (278) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ (279) وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (280) وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (281)

ترجمه

کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند: «داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست.)» در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام. (زیرا فرق میان این دو، بسیار است.) و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق [= قبل از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست؛ (و این حکم، گذشته را شامل

ص: 61

نمی‌گردد؛) و کار او به خدا واگذار می‌شود؛ (و گذشته او را خواهد بخشید.) اما کسانی که باز گردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتشند و همیشه در آن می‌مانند. * خداوند، ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد. و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد. * کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین می‌شوند. * ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید اگر ایمان دارید. * اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماسست [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم وارد می‌شود. * و اگر (بدهکار)، قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید و (در صورتی که برآستی قدرت پرداخت را ندارد)، برای خدا به او ببخشید بهتر است؛ اگر (منافع کار را) بدانید. * و از روزی بپرهیزید (و برسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا باز می‌گردانند؛ سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می‌شود و به آن‌ها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می‌بینند، نتایج اعمال خودشان است).

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

اثر رباخواری بروز اعمالی همچون دیوانگان در دنیا و قیامت، بیان طرز تفکر باطل رباخواران در تشبیه بیع به ربا، حلال بودن بیع و حرام بودن ربا از سوی خداوند، نابود شدن سود ربا و باقیماندن سود انفاق و صدقه، بهره‌مندی مؤمنان صالح از اعمال خویش، پرهیز از ربا خوردن، تهدید خداوند به رباخواران، مهلت دادن به بدهکار و روز قیامت روز مشاهده کیفر اعمال.

ب. ... يتخبطه «خبط» رفتار ناهنجار و غیر متعادل داشتن است. «خبط عشواء» به رفتار ناهنجار شتر ضعیف البصر می‌گویند که به علت ضعف بینایی به طور غیرطبیعی راه می‌رود؛ گاه می‌ایستد، گاه به بیراهه می‌رود و گاه باز می‌گردد و از هیچ خطری نمی‌پرهیزد؛ اگر کسی

بر اثر نفوذ شیطان گرفتار حالتی شود که رفتارش نامتعارف و ناهنجار باشد، می گویند: يتخبطه الشيطان من المس. «مس» چیزی است که به انسان آزار برساند و در این آیه کنایه از جنون است.

ج. مراد از قیام، مسلط بودن بر زندگی و برای معیشت است. (1)

د. مراد از يتخبطه الشيطان من المس این است که رفتار رباخوار در مورد امر معاش و زندگی به رفتار جن زده و دیوانه ای می ماند که خوب را از بد تمیز نمی دهد چرا که معاملات ربوی او را دچار این گونه خبط می کند که فرقی میان معامله مشروع یعنی خرید و فروش و معامله نامشروع یعنی ربا نگذارد. (2)

ه. - مراد از آمدن موعظه، خبردار شدن از حکمی است که خدای تعالی تشریح کرده و منظور از «انتهی» توبه و ترك عمل است که از آن نهی شده تا بنده از آن کار دست بردارد. (3)

و. منظور از فله ما سلف این است که حکم حرمت شامل رباخواری های قبل از آمدن قانون حرمت ربا نیست و مراد از امره الی الله این است که افرادی که قبل از نزول آیه مبتلا به رباخواری بوده اند آن عذاب ابدی که از ذیل آیه و من عاد فأولئك اصحاب النار به دست می آید برایشان نیست. (4)

ز. و من عاد فأولئك...؛ یعنی هر کس که از کار زشت خود دست بردارد چنین و چنان می شود و این ملازم است با اصرار بر گناه و نپذیرفتن حکم خدا که آن هم کفر به خدا و یا ارتداد درونی است هر چند که این کفر و ارتداد را به زبان نیاورند؛ زیرا وقتی کسی به گناه قبلی خود برگردد و دست از آن بردارد، حتی به این مقدار که از آن پشیمان باشد در حقیقت تسلیم حکم خدا نگشته و تا ابد رستگار نخواهد شد. (5)

ح. یکی از خصوصیات صدقات این است که نمو می کند چون باعث جلب محبت و حسن تفاهم و جذب قلوب است و امنیت را گسترش داده و دل ها را از این که به سوی

ص: 63

1- المیزان، ج 2، ص 631.

2- همان، ص 632.

3- همان، ص 640.

4- همان.

5- همان، ص 641.

غصب و دزدی و افساد و اختلاس بگراید باز می دارد و نیز باعث اتحاد و مساعدت و معاونت گشته و اکثر راه های فساد و فنای اموال را می بندد و همه این ها باعث می شود که مال آدمی در دنیا هم زیاد شود و چند برابر گردد.

همچنین یکی از خواص ربا کاهش مال و فنای تدریجی آن است چون ربا باعث قساوت قلب و خسارت می شود و این دو باعث بغض و عداوت و سوء ظن می گردد و امنیت و مصونیت را سلب نموده نفوس را تحریک می کند تا از هر راهی و وسیله ای که ممکن باشد چه با زبان و چه با عمل، چه مستقیم و چه غیر مستقیم از یکدیگر انتقام بگیرند و همه این ها باعث تفرقه می گردد و این هم راه های فساد و تباهی مال را می گشاید و کمتر مالی از آفت و یا خطر زوال محفوظ می ماند. (1)

ط. و الله لا- یحب کل کفّار اثم؛ یعنی رباخواران نه تنها با ترک انفاق و قرض الحسنه و صرف مال در راه نیازمندی های عمومی شکر نعمتی که خداوند به آن ها ارزانی داشته بجا نمی آورند، بلکه آن را وسیله هر گونه ظلم و ستم و گناه و فساد قرار می دهند و طبعی است که خدا چنین کسانی را دوست نمی دارد. (2)

ی. اگر بدهکاران (چه بدهی به صورت قرض الحسنه یا به صورت ربا) از پرداختن اصل بدهی عاجز باشند نه تنها نباید آن ها را تحت فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداخت اصل بدهی به او فرصت داد. (3)

نکته ها

1. از حصر لا یقومون الا کما یقوم استفاده می شود که هرگز رباخوار مشی عاقلانه ای ندارد چون فرمود قیامش مانند قیام دیوانه است تا احتمال معقول بودن بعضی از کارهای دیگر او باشد، بلکه به صورت حصر فرمود که رباخوار قیام ندارد مگر دیوانه وار. (4)

2. سرّ مخبّط بودن قیام رباخوار آن است که تفکر اقتصادی او جنون آمیز و وارونه است

ص: 64

1- المیزان، ج 2، ص 643.

2- نمونه، ج 2، ص 371.

3- کاشف، ج 1، ص 438؛ نمونه، ج 2، ص 377؛ مجمع البیان، ج 3، ص 192.

4- تسنیم، ج 12، ص 525.

چون بر اساس منطقی رباخواران اقتصاد فقط ربوی است و ربا اصل و محور اقتصاد است و بیع فرع و شبیه به آن است: اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا.

3. آیات زیادی معارف دینی را موعظه نامیده است: هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقين (آل عمران، 138). در آیه مورد بحث خداوند از حکم تحریم ربا به موعظه یاد کرده است: فمن جاءه موعظة من ربه که نشان می دهد احکام الهی از موعظه خداوند است و موعظه ای که از سوی «رب» باشد: من ربه برای رشد و تربیت انسان هاست. (1)

4. پس از پذیرش اسلام یا صدور حکم ربا پافشاری بر رباخواری گذشته یا بازگشت به آن پس از توبه سبب جاودانگی در جهنم می شود؛ زیرا کسی که در قلب و عمل حرمت ربا را نپذیرد منکر یکی از ضروریات دین شده است که سبب کفر و ارتداد او می شود و مرتد جاودانه در جهنم می سوزد، ولی کسی که در قلب معتقد به حرمت رباست ولی در عمل اهل رباست در دوزخ جاودانه نیست و خلود در باره او به معنای مکث طولانی است چنان که اگر کسی مؤمنی را به جهت ایمانش بکشد در جهنم مخلد و اگر به جهت مسائل شخصی بکشد خلود در باره او به معنای مکث طولانی است. (2)

5. محشور شدن رباخوار به صورت دیوانه در قیامت برای او عذاب است؛ زیرا دیوانه قیامت با دیوانه در دنیا تفاوت دارد؛ دیوانه در دنیا تنها عذاب حسی دارد از سرما و گرما و گرسنگی رنج می برد، اما دیوانه در قیامت عاقلی است که به صورت دیوانه محشور می شود، از این رو عذاب او در صورتی معنا دارد که عقل داشته باشد و بداند که دیوانه محشور شده است. (3)

6. این آیه هر چند دلالت ندارد بر این که مس نامبرده به وسیله خود ابلیس انجام می شود چون کلمه «شیطان» به معنای ابلیس نیست، بلکه به معنای شرور است چه از جن باشد و چه از انس، لیکن این مقدار دلالت دارد که بعضی از دیوانگی ها در اثر مس جن که ابلیس هم فردی از جن است رخ می دهد. (4)

ص: 65

1- همان، ص 533.

2- همان، ص 537.

3- همان.

4- المیزان، ج 2، ص 632.

7. ظاهر جمله ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا حکایت حال رباخواران است نه این که چنین سخنی را گفته باشند. (1)

8. تفاوت های ربا و بیع:

الف. در خرید و فروش معمولی هر دو زیان و سود می کنند در حالی که در معاملات ربوی رباخوار هیچگاه زیان مادی نمی بیند.

ب. در تجارت و خرید و فروش معمولی طرفین در مسیر تولید و مصرف گام بر می دارند در صورتی که رباخوار هیچ عمل مثبتی در این زمینه ندارد.

ج. با شیوع رباخواری سرمایه ها در مسیرهای ناسالم می افتد و پایه های اقتصاد که اساس اجتماع است متزلزل می گردد در حالی که تجارت صحیح موجب گردش سالم ثروت است.

د. رباخواری منشأ دشمنی ها و جنگ های طبقاتی است در حالی که تجارت صحیح این گونه نیست و هرگز جامعه را به زندگی طبقاتی سوق نمی دهد. (2)

9. با این که در آیه بحث در ربا است و باید می گفتند

«انما الربا مثل البيع»، لیکن به جهت مبالغه در این که آن قدر ربا در عقیده آنان (رباخواران) حلال بود که برای خود اصلی گشته بود به طوری که معاملات دیگر مثل بیع را با آن مقایسه می کردند، از این رو در جواب گفتند بیع هم مانند ربا است؛ یعنی ربا را اصل قرار داده و بیع را با آن سنجیدند. (3)

10. ارباء صدقات و نمو دادن آن مختص به آخرت نیست، بلکه این خصیصه هم در دنیا هست و هم در آخرت در نتیجه از مقابله نامبرده می فهمیم که محق ربا نیز هم در دنیا هست و هم در آخرت. (4)

11. منظور از کفر در کفار هم می تواند انکار دین و کفر به اصول دین باشد: القیافیه جهنم کل کفار عنید(ق، 24) و هم ناسپاسی نعمت ها: و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار(ابراهیم، 34). می توان جامع انتزاعی همه این ها را بسیار ناسپاس دانست. (5)

ص: 66

1- همان، ص 637.

2- نمونه، ج 2، ص 369.

3- کشف، ج 1، ص 321؛ روح المعانی، ج 2، ص 49.

4- المیزان، ج 2، ص 642.

5- تسنیم، ج 12، ص 550.

12. رباخواری سبب پیدایش معاصی فراوان و بطلان بسیار از عبادات فردی و اجتماعی است چنان که رباخوار روزه خود را با مال دیگران افطار می کند و نماز او با لباس حرام همراه است و تجارت وی آمیخته با حرام است و خانه او از مال مردم ساخته شده است، پس رباخوار کفار و اثم است و چنین فردی محبوب خداوند نیست. (1)

13. مفرد آمدن «الربوا» و جمع بودن «الصدقات» به لحاظ تطابق لفظ و معناست؛ یعنی قلت واقعی ربا با لفظ مفرد و کثرت واقعی صدقه با جمع آراسته به «ال» هماهنگ است. الف و لام در «الربوا» برای جنس و الف و لام در «الصدقات» برای استغراق افراد است. (2)

14. در قرآن کریم وعده و وعید و بشارت و انذار غالباً کنار یکدیگر به کار می روند. آیه 275 و 276 و وعید و آیه 277 وعده است.

15. سؤال: چرا خداوند نفرموده است «هر کافری» زیرا هر کس که ربا را حلال بداند کافر خواهد بود؟

پاسخ: اگر کسی ربا را حلال بداند و پی در پی بدان اقدام کند پیوسته به کفر خود می افزاید، ولی اگر معتقد به حلال بودن آن باشد، ولی مرتکب آن نگردد اگر چه کافر می باشد ولی مانند دسته اول نیست. بنا بر این جامع میان هر دو این است که خداوند آن ها را دوست نداشته و مورد غضب او هستند و اگر کلمه «کافر» می فرمود شامل هر دو نمی گشت. (3)

16. «صلاة» و «زکوة» با این که داخل در عمل صالح بودند، لیکن به خاطر عظمت فضل آن ها جداگانه ذکر شدند چرا که نماز افضل اعمال بدنی و زکات افضل اعمال مالی است. (4)

17. آیه یا ایها الذین ءامنوا... ان کنتم مؤمنین هم با ایمان به خدا شروع شده و هم با ایمان ختم شده است و در واقع تأکیدی است بر این معنا که رباخواری با روح ایمان سازگار نیست. (5)

18. خطاب یا ایها الذین ءامنوا نشان آن است که هنگام نزول این آیات گروهی از

ص: 67

1- همان.

2- همان، ص 552.

3- مجمع البیان، ج 3، ص 186.

4- روح المعانی، ج 2، ص 52؛ روح البیان، ج 1، ص 437؛ مراغی، ج 3، ص 67.

5- نمونه، ج 2، ص 375.

مؤمنان به رباخواری گرفتار بوده اند و خداوند آن ها را تهدید کرده است. (1)

19. تنوین «بحرب» نشان تعظیم است؛ یعنی جنگ بزرگ آن هم با خدا و با رسول اوگاهی جنگ فقط با خداست:

«من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة» (2)، ولی آیه مورد بحث از جنگ با خدا و رسول سخن می گوید. (3)

20. گاهی قرآن کریم انسان را از زمان عذاب پرهیز می دهد: و اتقوا یوما ترجعون فیہ الی اللہ (بقره، 281) و گاه نیز از مکان عذاب و جهنم: ان جهنم کانت مرصدا (نبأ، 21) و هنگامی هم از ابزار عذاب: و اتقوا النار الی الی اللہ (بقره، 281) و سرانجام در همه موارد انسان را از خداوند یعنی فاعل حقیقی عذاب کردن می ترساند: فاتقوا لله ما استطعتم. (4)

ص: 68

1- المیزان، ج 2، ص 422.

2- کافی، ج 1، ص 144.

3- المیزان، ج 2، ص 648؛ روح المعانی، ج 2، ص 52؛ تسنیم، ج 12، ص 569.

4- تغابن، 16؛ تسنیم، ج 12، ص 600.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلََّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكَمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (282) وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (283) اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (284)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید. و باید نویسنده ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسد. و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند. پس باید بنویسد. و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند و از خدا که پروردگار اوست بپرهیزد و چیزی را فروگذار ننماید. و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن)، توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او (به جای او)، با رعایت عدالت، املا کند. و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید؛ (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند و شهود نباید به هنگامی که

آن‌ها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند. و از نوشتن (بدهی خود)، چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید). این، در نزد خدا به عدالت نزدیکتر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از تردید و شك (و نزاع و گفتگو) بهتر می‌باشد؛ مگر این که داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حق‌گویی،) زبانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند). و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید. از خدا بپرهیزید. و خداوند به شما تعلیم می‌دهد؛ خداوند به همه چیز داناست. * و اگر در سفر بودید، و نویسنده‌ای نیافتید، گروگان بگیرید. (گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد.) و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید، (گروگان لازم نیست،) و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را به موقع) پردازد؛ و از خدایی که پروردگار اوست، بپرهیزد و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گنهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می‌دهید، داناست. * آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن خداست. و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می‌کند. سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، می‌بخشد و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات می‌کند و خداوند به همه چیز قدرت دارد.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

پرداختن چیزی به طلبکار به عنوان گروگان به هنگام معامله در سفر در صورت عدم اطمینان، لزوم پرداخت بدهی به طلبکار در صورت اطمینان، عدم کتمان شهادت به هنگام دعوت به گواهی دادن، مالکیت خداوند نسبت به آسمان و زمین و محاسبه خداوند از انسان‌ها در قیامت.

ب. تداینتم: «تداین» از «دین» به معنای قرض و ثمن مبیع است و اذا تداینتم بدین یعنی

هرگاه به دین معامله کردید؛ مانند معامله سلم و نسیه(1).

«داینث فلانا» یعنی به دین معامله کردم؛ چه نسیه گرفتم یا دادم.(2)

گفتنی است که در معامله سلم (یا سلف) جنس نسیه و بها نقد است (پیش فروش) و در معامله نسیه، جنس نقد است و بها در آینده پرداخت می شود. به اعتقاد برخی، آوردن قید «بدین» در آیه برای اخراج معامله ای است که هر دو طرف آن نسیه و دین باشد؛ چون معامله دین به دین، باطل است.(3)

نکته ها

1. لزوم نوشتن «دین» از (فاکتبوه) که فعل امر است، فهمیده می شود، ولی نوشتن اصل معامله و تداین لازم نیست، بلکه برای بیان سبب «دین» ذکر آن از جهت ارشاد بهتر است نه از نظر استحباب فقهی. دستور نوشتن دین، دلیل آن است که نوشته و امضای مدیون، افزون بر سودمند بودن آن برای طلبکار و مدیون، در محاکم قضایی نیز معتبر و شرعا حجت است؛ زیرا اگر خط و امضای بدهکار، معتبر و نافذ نباشد، نوشتن دین و املائی آن لغو است.(4)

2. مفاد کما علمه الله، علّت منع از امتناع و امر به امثال نگارش است. نویسنده به شکرانه بهره مندی از نعمت خواندن و نوشتن باید از این نعمت الهی برای سودرسانی به بندگان خدا استفاده کند؛ زیرا آثار نعمت باید در متعمّ ظاهر و در جهت رضای منعم به کار رود: و اما بنعمة ربّك فحدث. (ضحی، 11)

جمله کما علمه الله، کیفیت نگارش را نیز گوشزد می کند. کاتب باید نگارشش عادلانه باشد: و لیکتب بینکم کاتب بالعدل.(5)

3. راز تقدم عدل بر علم

همان گونه که کیفیت عالم شدن را خداوند آموخت، کیفیت عادل شدن را نیز بیان کرد. در

ص: 71

1- المصباح، ج 1-2، ص 205.

2- معجم مقایس اللغة، ج 2، ص 320.

3- تفسیر کبیر، ج 7، ص 118؛ تسنیم، ج 12، ص 612.

4- تسنیم، ج 12، ص 617.

5- همان، ص 621.

دوران بین علم و عدل می توان چنین گفت که عدل، قطب محوری است و علم را به همراه می آورد، ولی علم قطب رَحی نیست؛ زیرا ممکن است که عدل را به همراه نداشته باشد؛ یعنی کسی که عادل است و واجب را امثال و از حرام پرهیز می کند، اگر مطلبی را نمی داند هرگز مسئولیت آن را نمی پذیرد و در صورت قبول مسئولیتی حتماً قانون آن را فرا می گیرد و کاملاً آن را اجرا می کند، ولی کسی که عالم است ممکن است گرفتار هوای نفس شده و بر اثر تهدید یا تحییب، گرفتار بَخُس به سود دائن یا مدین گردد، بنا بر این هر جا عدل باشد علم هم خواهد بود اجتهاد یا تقلید، ولی هر جا علم بود وجود عدل ضروری نیست. (1)

4. در آیه لله ما فی السموات... بین چهار چیز دو به دو مقابله افتاده؛ یعنی زمین و آسمان يك مقابله و بین صفات درونی و اعمال ظاهری يك مقابله شده در نتیجه آسمان هم سنخ و هم طراز اعمال نفس و صفات درونی است و زمین، هم سنخ اعمال بدنی قلمداد شده است. پس وقتی می فرماید: آنچه در آسمان هاست ملك خداست، نتیجه می دهد صفات انسانی بشر نیز ملك اوست و وقتی می فرماید: و ما فی الارض نتیجه می دهد اعمال انسان ها نیز ملك اوست. (2)

5. از جمله ما فی انفسکم می توان فهمید که منظور ملکات نفسانیه ای است که منشأ صدور افعال است چه فعل و چه اطاعت و چه معصیت. (3)

6. آیه شریفه یحاسبکم به الله تنها دلالت دارد بر این که محاسبه بر معیار حالات و ملکات قلبی است چه اظهار بشود و چه نشود. (4)

7. سؤال: با این که گناه را تمام اعضای او مرتکب شده اند چرا در این جا گناه را فقط به قلب نسبت داده است؟

پاسخ: از آنجا که تصمیم و قصد بر هر کاری از قلب آغاز می شود و گناه هم ناشی از پنهان بودن شهادت است که آن در دل انجام می شود، از این رو گناه به قلب نسبت داده شده است. (5)

ص: 72

1- همان، ص 622.

2- المیزان، ج 2، ص 671.

3- همان، ص 672.

4- همان، ص 673.

5- مجمع البیان، ج 3، ص 210؛ نمونه، ج 2، ص 394؛ مراغی، ج 3، ص 79.

قرآن کریم گاهی قدرت مطلق خداوند را دلیل توان محاسبه و جزا می داند: و ان كان مثقال حبة من خردل أتينا بها وكفى بنا حاسبين (انبیاء، 47) و زمانی مالکیت او را، مانند آیه مورد بحث. این مالکیت همراه علم می تواند دلیل حسابرسی باشد؛ زیرا مالکی می تواند محاسبه کند که بداند در قلمرو مملکتش چه می گذرد نه مالک جاهل. گاهی نیز علم خدای سبحان را دلیل معاد و محاسبه قیامت می شمرد: يعلم خائنة الأعین و ما تخفی الصدور* و الله یقضی بالحق. (1)

8. مراتب تهدید

تهدید خداوند بر سه گونه است:

1. تهدید نرم: ان تخفوا ما فی صدورکم أو تبدوه یعلمه الله. (آل عمران، 29)

2. تهدید متوسط: و ان تبدوا ما فی أنفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله. (بقره، 284)

3. تهدید تند: ولكن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم. (بقره، 225)

آیه 285-286

اشاره

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (285) لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْدًا مَّا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (286)

ترجمه

پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است؛ (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می باشد.) و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و فرستادگانش، ایمان آورده اند؛ (و می گویند:) «ما در میان هیچ يك از پیامبران او، فرق نمی گذاریم (و به همه ایمان داریم)». و (مؤمنان) گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم.

ص: 73

پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم)؛ و بازگشت (ما) به سوی توست.» * خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش، تکلیف نمی کند. (انسان،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می گویند:) «پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان،) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی. پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار و آثار گناه را از ما بشوی؛ و ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده. تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان.»

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

ایمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آنچه خداوند نازل کرده است، ایمان مؤمنان به خداوند و فرشتگان و کتب آسمانی و رسولان الهی، عدم تفرقه بین پیامبران در رسالت، اعتراف مؤمنان به بندگی و عبودیت، عدم تکلیف الهی مگر به اندازه قدرت و توانایی، دیدن جزای اعمال نیک و بد، دعای مؤمنان در باره عدم مؤاخذه خداوند نسبت به فراموشی و خطای در اعمال، معاف شدن از تکالیف سنگین، تقاضای عفو و آمرزش و رحمت خداوند و نصرت آنان بر کافران.

ب. جمله *ءامن الرسول بما انزل الیه من ربّه و المؤمنون کلّ ءامن بالله* را به دو صورت می توان قرائت کرد:

1. وقف کردن در پایان من ربّه و آغاز کردن از و المؤمنون که در این صورت، مانند آیه محمد رسول الله و الذین معه اشداء (فتح، 29) می شود و معنای آیه چنین است که پیامبر به آنچه از طرف پروردگارش بر او فرود آمده است ایمان آورد؛ ایمانی که بیان کردنی نیست و آن را نمی توان شرح داد و مؤمنان نیز همگی به اموری که می توان آن ها را بیان کرد، به الله، فرشتگان الهی، کتاب های آسمانی و فرستادگان خدا ایمان آوردند.

2. وقف در پایان و المؤمنون و شروع از کلّ ءامن. در این صورت، معنای آیه این است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنچه از طرف پروردگارش بر او فرود آمده است ایمان آورد؛

همچنین مؤمنان به آن ایمان آوردند و نیز هر يك از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان، به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و فرستادگان الهی گرویدند.

قرائت دوم، راجح است. قرائت نخست از برخی روایات برمی آید(1)، لیکن معارض دارد.(2)

ج. مراد از الذین من قبلنا اهل کتاب و مخصوصا یهود است.(3)

د. مراد از ما لا- طاقه لنا جزا و کیفر بدی هایی است که ممکن است به ایشان برسد حال یا به صورت تکالیف دشوار (نظیر آنچه در بنی اسرائیل واقع شد) یا به صورت عذاب هایی که ممکن است نازل شود یا به صورت مسخ شدن و امثال آن.(4)

ه- عفو خدا عبارت است از محو و از بین بردن اثر گناه که همان عقابی است که برای هر گناهی معین فرموده و مغفرت عبارت است از پوشاندن و محو اثری که گناه در نفس به جای گذاشته و رحمت عبارت است از عطیه ای الهی که گناه و اثر حاصل آن، نفس را می پوشاند.(5)

و. «اصر» کنایه است از تکالیف سخت و دشوار مانند کشتن یکدیگر (برای قبولی توبه) و... چنان که در امم پیشین وجود داشت.(6)

نکته ها

1. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان میان هیچ يك از انبیا تفاوت نمی گذارند و همه را از آن جهت که حاملان وحی و معصوم اند، به رسمیت می شناسند و تبعیض درونی یا بیرونی میان آنان را روا نمی دانند، لیکن این سخن به معنای نبود تفاضل مرتبه میان رسولان الهی نیست؛ زیرا قرآن مجید می فرماید: تِلْكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (بقره، 253) چنان که مؤمنان نیز در رزق های ظاهری و معنوی و علوم و معارف با یکدیگر تفاوت دارند: وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ.(7)

ص: 75

1- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 158-160.

2- تسنیم، ج 12، ص 688.

3- المیزان، ج 2، ص 686؛ روح البیان، ج 1، ص 449.

4- المیزان، ج 2، ص 686.

5- همان؛ کاشف، ج 1، ص 457.

6- جوامع الجامع، ج 1، ص 374.

7- نحل، 71؛ تسنیم، ج 12، ص 695.

2. «سمع» در مقابل «بصر» و به معنای شنیدن است، لیکن اگر همراه «اطاعت» باشد، به معنای گوش دادن همراه با پذیرش است. «سمعا و طاعة» یعنی فهمیدیم و پذیرفتیم و بدان عمل می کنیم. آیه اِنَّكَ سَمِيعُ الدَّعَاءِ (آل عمران، 38) نیز به شنیدن همراه با پذیرش و استجاب دعا نظر دارد، پس مقصود فقط شنیدن فیزیکی دعا نیست؛ زیرا سمیع بودن خداوند به دعا اختصاصی ندارد؛ خداوند ناسزا را هم می شنود: لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء... (1)

3. خداوند برای رعایت احترام رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او را از دیگران جدا ذکر کرد و فرمود: ءامن الرسول بما... و المؤمنون. (2)

4. نه در اسلام و نه در ادیان دیگر تکلیف مالایطاق وجود ندارد. (3)

5. اگر فراموشی نتیجه سهل انگاری خود انسان باشد این گونه فراموشی از انسان سلب مسئولیت نمی کند و آنچه را که از خداوند می خواهیم که ما را در برابر آن مجازات نکند این گونه فراموشی می باشد نه آن فراموشی هایی که از اراده انسان خارج است. (4)

6. از تقدیم طلب عفو و مغفرت بر طلب رحمت می توان فهمید که تخلیه (پاکی از گناه) بر تخلیه (آراسته شدن به خوبی ها) مقدم است. (5)

7. سؤال: اگر آسان بودن شریعت خوب است، پس چرا در اقوام پیشین نبوده است؟

پاسخ: تکالیف شاق برای امم سابق در اصل شریعت نبوده، بلکه پس از نافرمانی ها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است. (6)

8. کلمه «رب» در این دعاها چهار مرتبه تکرار شده تا با اشاره به عبودیت بنده رحمت پروردگار را برانگیزد؛ زیرا ذکر ربوبیت، صفت عبودیت و ذلت بنده به ذهن خطور می کند. (7)

9. در جملات قبل که تقاضای عفو و بخشش شده سه مرتبه کلمه «رَبَّنَا» تکرار شده است،

ص: 76

1- آل عمران، 181؛ همان، ص 697.

2- المیزان، ج 2، ص 681.

3- نمونه، ج 2، ص 406.

4- کاشف، ج 1، ص 456؛ نمونه، ج 2، ص 406؛ مراغی، ج 3، ص 86؛ مفاتیح الغیب، ج 7، ص 120.

5- روح البیان، ج 1، ص 449.

6- نمونه، ج 2، ص 404.

7- همان، ص 687.

اما در جملات اخیر دیگر کلمه «ربنا» ذکر نشده است؛ سرّش آن است که آنگاه که کسی را از دور آواز می‌کنند نیازمند به حرف ندا هستند، ولی چون نزدیک شد دیگر محتاج به حرف ندا و «ربنا» نیست و در این جمله چون از او تقاضای این عفو و بخشش را می‌کنند به واسطه این دعا قرب و منزلت برای آن‌ها پیدا می‌شود و بعد از نزدیک شدن مطالب خود را اظهار می‌کند... (1)

10. تکلیف نکردن خدا به بیش از توانایی فردی یا جمعی انسان از سنت‌های عمومی اوست که در همه امت‌های پیش از اسلام نیز بوده است و به امت اسلام اختصاص ندارد: لایکلف الله نفسا الا وسعها. فعل مضارع لایکلف نشان عمومی و همیشگی بودن این سنت در میان همه امت‌هاست. از آیه مورد بحث و آیه لا نکلف الله نفسا الا وسعها (انعام، 152) و آیه لا یكلف الله نفسا الا ما ااتها سیجعل الله بعد عسر یسرا (طلاق، 7) اصل تکلیف و مقدور بودن آن به روشنی فهمیده می‌شود. همچنین قالوا سمعنا و اطعنا (بقره، 285) نشان مقدور بودن تکلیف است؛ زیرا طاعت در باره امر مقدور است، چنان‌که در آیه مورد بحث واژه «کسب» هم مقدور بودن تکلیف را می‌رساند. (2)

11. به گواهی تقدیم خبر بر مبتدا، در لها ما کسبت دو مطلب در باره «کسب» نهفته است:

1. بهره‌استحقاقی هر فردی در معاد نسبت به پاداش خیر به مقدار کسب اوست و در غیر مورد عمل صالح هیچ استحقاقی ندارد، البته برکات احسان و تفضّل و شفاعت الهی مطلبی است حق، ولی خارج از استحقاق فرد است.

تذکر: جریان بخت، اتفاق، شانس و دیگر افسانه‌های خیالی که مستند به برهان عقلی یا نقلی معتبر نیستند، هیچ جایگاهی در شریعت ندارند.

2. نتیجه کار خوب، تنها به خود عامل می‌رسد.

تقدیم خبر بر مبتدا در و علیها ما اکتسبت نیز دو مطلب در باره اکتساب می‌فهماند:

1. استحقاق هر فردی در معاد نسبت به کیفر شرّ، به مقدار اکتساب اوست و در غیر مورد عمل طالح هیچ گونه استحقاقی برای عذاب ندارد.

ص: 77

1- مفاتیح الغیب، ج 7، ص 680.

2- تسنیم، ج 12، ص 715.

2. بار گناه هر کس تنها بر دوش خود اوست و هر فردی خود طعم تلخ کارهای زشت خویش را می چشد؛ مانند این آیه که حصر را در بر دارد: ولا تزر وازرة وزر اخرى. (1)

12. در بیان درخواست عفو و مغفرت و رحمت هم مراحل منطقی دعا رعایت شده است؛ یعنی نخست سخن از عفو است که خدا در مقابل گناه کیفر ندهد، ولی گناه هنوز هست، آن گاه درخواست پوشش گناه است که دیده نشود و دیگران مطلع نگردند که مایه خزی و رسوایی است چنان که ستار بودن ربّ برای حفظ آبروی عبد است، لیکن در این مرحله هم گناه هنوز وجود دارد و در مرحله سوم، طلب رحمت است که با آمدنش «سیئات» حسنات می شود و انسان آرام می گیرد. (2)

13. ویژگی های مؤمنان

قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: مؤمنان مشمول نصرت خداوند هستند؛ و کان حقاً علينا نصر المؤمنین (روم، 47)، كذلك حقاً علينا نزع المؤمنین (یونس، 103). در برخی از آیات می فرماید: پاداش آن ها در قیامت از بین نمی رود؛ وانّ الله لا یضیع اجر المؤمنین (آل عمران، 171). در آیات دیگر ویژگی های اعتقادی و عملی و اخلاقی آن ها را بیان می کند:

ویژگی اعتقادی؛ ءامن الرسول بما انزل الیه من ربّه و المؤمنون کلّ ءامن بالله و ملائکته و کتبه و رسله... غفرانک ربّنا و الیک المصیر. (بقره، 286)

ویژگی عملی و اخلاقی؛ قد افلح المؤمنون * الذین هم فی صلواتهم خاشعون.... (مؤمنون، 1-2)

ص: 78

1- فاطر، 18؛ همان، ص 719.

2- تسنیم، ج 12، ص 728.

سوره آل عمران

اشاره

ص: 79

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (1) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (3) مِنْ قَبْلُ هَدَى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (4) إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (5) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (6)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

الم * معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست. * (همان کسی که) کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه های کتب پیشین، منطبق است؛ و «تورات» و «انجیل» را... * پیش از آن، برای هدایت مردم فرستاد؛ و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می سازد، نازل کرد؛ کسانی که به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند؛ و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام است. * هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی ماند. (بنا بر این، تدبیر آنها بر او مشکل نیست). * او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آن چنان که می خواهد تصویر می کند. معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

یگانگی خداوند، نزول کتب آسمانی بر پیامبران، کتب آسمانی مایه هدایت بشر، بیان عذاب شدید برای کفار، پنهان نبودن چیزی در جهان برای خداوند و خداوند صورتگر انسانها در ارحام.

ب. زمخشری مانند برخی دیگر از ادیبان، بر این عقیده است که در «تنزیل» معنای تدریج یا تکثیر لحاظ شده است، بر خلاف «انزال» که به معنای فرود آمدن دفعی است.

نقد: بر خلاف ادعای زمخشری، قرآن کریم هم انزال را در امور تدریجی استعمال کرده و هم تنزیل را در امور دفعی. مثلاً در آیه کریمه
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا

(رعد، 17) با این که نزول باران تدریجی است، از آن به «انزال» تعبیر فرموده است و نیز در آیه و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة (فرقان، 32) با این که سخن از نزول دفعی قرآن کریم است، از آن به «تنزیل» تعبیر شده است.

علامه طباطبایی (رحمه الله) در پاسخ این شبهه می فرماید: اگر از مجموع امری، تدریجی و متکثر بودن آن منظور باشد، کلمه «انزال» استعمال می شود و به چنین موردی دفعی بودن نیز صدق می کند. مانند أنزل من السماء ماء که منظور، بارش مجموعه باران است، اما اگر جنبه متدرج و متکثر بودن يك شیء تدریجی مراد باشد، کلمه «تنزیل» به کار می رود. مانند هو آآذی ینزل الغیث (شوری، 5)؛ یعنی مجموع را که امری دفعی است، به تدریج نازل می کند.

از آن جهت که قرآن کریم، کلام است، اطلاق لفظ تنزیل مصحح دارد و از آن رو که کتاب است، تعبیر انزال صحیح است. پس انزال در امر تدریجی استعمال نشده است تا مجاز باشد، بلکه اطلاق کلمه انزال به لحاظ دفعی بودن امر است و اطلاق تنزیل نیز در امور دفعی به لحاظ افراد و اجزای تدریجی است. (1)

ج. کتاب به معنای مجموعه قوانین و مقررات است و مراد از آن در این آیه شریفه، قرآن کریم است. گفتنی است که به زبور حضرت داود (علیه السلام) کتاب نمی گویند. زیرا فقط مشتمل بر مواعظ اخلاقی است. بر قرآن کریم و دیگر کتب آسمانی نیز کتاب گفته می شود، اما مشروط بر این که در کنار قرآن قرار نگیرد که در این صورت، منظور از «الکتاب» قرآن کریم است. چون افزون بر اشمال بر معارف و صحیفه های انبیای سلف، مهیمن بر آن ها نیز هست. (2)

د. آیه نزل علیک الکتاب بالحقّ خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، خداوندی که پاینده و قیوم است، قرآن را بر تو فرستاد که نشانه های حق و حقیقت در خود آن وجود دارد. «باء» در «بالحقّ» برای مصاحبت است، خداوند متعال قرآن را بر تو فرستاد، در حالی که مصاحب حق است و از آن جدا نمی شود. (3)

ه. - به چیزی «حق» می گویند که در خارج مصداق داشته و ثابت باشد، چنان که به لحاظ

ص: 82

1- تسنیم، ج 13، ص 57-59.

2- همان.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 697؛ نمونه، ج 2، ص 309؛ المیزان، ج 3، ص 8.

مطابقت داشتش با خارج، به آن کلمه «صدق» نیز اطلاق می‌کنند. بنا بر این، اطلاق «حق» بر خداوند متعال و اعیان خارجی و امور واقعیه، به این لحاظ است که اخبار از آنها حق است. در هر صورت، مراد از حق در آیه شریفه، آن امر ثابتی است که بطلان در آن راه ندارد. (1)

و. قرآن کریم دعوتی دارد و ادعایی. معنای حق بودن قرآن کریم آن است که هم دعوتش حق است و هم دعوایش. آری! دعوتش به خداشناسی، معارف توحیدی و تشریحات گوناگون است و ادعایش آن است که سخن ذات اقدس اله و معجزه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. زیرا اگر سخن بشر عادی بود، باید مردم توان آوردن مانند آن را داشته باشند. (2)

ز. در «هدی للناس» سه وجه بیان شده است:

1. پس از «الکتاب» و «الحق» و «مصدقاً» چهارمین وصف قرآن کریم است؛ شهر رمضان الّذی أنزل فیہ القرآن هدی للناس. (بقره، 158)

2. وصف تورات و انجیل است؛ انا أنزلنا التّوریه فیها هدی و نور (مانده، 44) و وءاتیناه الانجیل فیہ هدی و نور. (مانده، 46)

3. وصف هر کدام از قرآن کریم و تورات و انجیل است. (3)

همین سه احتمال در باره «الفرقان» نیز وجود دارد مانند: 1. هدایت وصف قرآن کریم است چون خداوند قرآن را فرقان نامید: تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده....

2. وصف کتاب تورات است: و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرا للمتقین (انبیاء، 48). 3. وصف جامع قرآن و تورات و انجیل است. (4)

ح. «تورات» لغت عبری و به معنای شریعت و قانون است و به کتابی گفته می‌شود که خداوند بر موسی بن عمران (علیه السلام) نازل کرد و گاهی به مجموعه کتب عهد عتیق و گاهی به هر یک از اسفار پنج گانه آن نیز گفته می‌شود. توضیح این که: مجموعه کتب یهود که «عهد عتیق» نامیده شده، مرکب از تورات و چندین کتاب دیگر است. تورات دارای پنج بخش است که به نامهای «سفر پیدایش» و «سفر خروج» و «سفر لاویان» و «سفر اعداد» و «سفر تثویه» نامیده

ص: 83

1- المیزان، ج 3، ص 8.

2- همان.

3- تفسیر کبیر، ج 7، ص 172.

4- تسنیم، ج 13، ص 67.

شده است. این قسمت از کتاب عهد قدیم، شرح پیدایش جهان و انسان و مخلوقات دیگر و قسمتی از زندگی انبیای پیشین و موسی بن عمران و بنی اسرائیل و احکام این آیین است و کتب دیگری که در واقع نوشته های مورخان بعد از موسی (علیه السلام) است، شرح حال پیامبران و پادشاهان و اقوامی است که پس از موسی (علیه السلام) به وجود آمده اند.

ناگفته پیداست که غیر از اسفار پنج گانه تورات، هیچ يك از این کتب، کتاب آسمانی نیست و خود یهود نیز چنین ادعایی ندارند؛ اما در مورد اسفار پنج گانه تورات نیز قراین روشنی وجود دارد که اینها نیز کتب آسمانی نیست، بلکه از کتابهای تاریخی است که پس از موسی بن عمران (علیه السلام) نوشته شده اند. افزون بر آن، محتوای این کتب که آمیخته با خرافات فراوان است، گواه دیگری بر ساختگی بودن آنهاست. شواهد تاریخی نشان می دهد که تورات اصلی، از میان رفت و بعداً پیروان حضرت موسی (علیه السلام) این کتابها را از سوی خود نگاشتند. (1)

ط. «انجیل» در اصل کلمه یونانی و به معنای بشارت آمده است و نام کتابی است که به حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شده است. در سراسر آیات قرآن کریم، از کتاب عیسی بن مریم (علیه السلام) به صورت صیغه مفرد، «انجیل» نام برده و آن را «نازل من عندالله» می داند. بنا بر این، آنجیل کثیره ای که در میان نصاری متداول بوده، حتی معروف ترین آن ها یعنی آنجیل اربعه که به لوقا، مرقس، متی (بر وزن حتی) و یوحنا نسبت می دهند، هیچ کدام انجیل واقعی نیست. (2)

ی. مهمترین کتاب مذهبی مسیحیان که تکیه گاه تمامی گروههای مسیحی است و آن را مانند کتاب آسمانی می دانند، مجموعه ای است که آن را «عهد جدید» می نامند. «عهد جدید» که مجموع آن بیش از يك سوم عهد قدیم نیست، از 27 کتاب و رساله پراکنده در موضوعات کاملاً مختلف تشکیل یافته که چهارتای آن بسیار معروف است:

1. انجیل متی؛ این انجیل به وسیله متی، به معنای خدابخش، نوشته شده است که یکی از شاگردان حضرت عیسی (علیه السلام) بود.

2. انجیل مرقس؛ او از حواریون نبود، ولی انجیل خود را زیر نظر «پطرس» تصنیف کرده است.

ص: 84

1- نمونه، ج 2، ص 311.

2- المیزان، ج 3، ص 9.

3. انجیل لوقا؛ او رفیق و همسفر «پولس» بود.

4. انجیل یوحنا؛ وی نیز از شاگردان حضرت مسیح (علیه السلام) بود.

شایان توجه است که از همه این آنجیل که عموماً داستان به دار آویختن مسیح و حوادث پس از آن را شرح می دهد، بر می آید که پس از حضرت مسیح (علیه السلام) نوشته شده و هیچ کدام کتاب آسمانی نیست. (1)

ک. «عزیز» در لغت به معنای هر چیز مشکل است، زمینی که عبور از آن به سختی انجام می گیرد، «عزاز» نامیده می شود و نیز هر چیزی را که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد، «عزیز» می گویند. همچنین افراد نیرومند و توانا که غلبه بر آنها مشکل یا غیر ممکن باشد، عزیز هستند و هر جا کلمه عزیز بر خداوند اطلاق می شود، به همین معناست؛ چون کسی توان غلبه کردن بر او را ندارد و در برابر اراده و مشیت او محکوم است. عزت، حالتی است که از مغلوب شدن انسان مانع می شود. (2)

ل. «انتقام» «نقم الامر تقما» آن امر را انکار کرد و عقوبت را از آن جهت «نقمت» می گویند که لازمه شیء انکار شده است. صاحب انتقام بودن خداوند بدین معناست که کار زشت را با عقوبت انکار می کند. (3)

نکته ها

1. پنج آیه نخستین این سوره بعد از «الم» با توحید شروع و پایان می پذیرد؛ الله لا اله الا هو... العزيز الحكيم و سه آیه نخست اصول دین را در بر دارد؛ توحید: الله لا اله الا هو. وحی و نبوت: نزل عليك الكتاب بالحق. معاد: ان الذين كفروا بايات الله لهم عذاب شديد. (4)

2. برپایی و دوام هستی متکی به خداوند است؛ الله لا اله الا هو الحي القيوم. قیوم به کسی گویند که خود پابرجا بوده و نگهبان و قوام بخش همه چیز باشد. (5)

ص: 85

1- نمونه، ج 2، ص 311.

2- نمونه، ج 3، ص 314؛ مفردات راغب؛ مجمع البیان، ج 2، ص 697.

3- قاموس، ج 7، ص 105.

4- تسنیم، ج 13، ص 48.

5- نور، ج 2، ص 12.

3. معبود، باید زنده و قائم به ذات باشد؛ الله لا اله الا هو الحي القيوم. دو صفت «حي» و «قيوم»، اشاره به علت حصر عبودیت به خداوند است؛ یعنی تنها زنده قائم به ذات می تواند معبود باشد. (1)
4. شروع این سوره با یگانگی و قیوم بودن خداوند بدین جهت است که زمینه ای برای عقایدی چون «ابن الله» دانستن حضرت مسیح (علیه السلام) باقی نماند. (2)
5. قرآن کریم از سویی تورات و انجیل را تصدیق می کند؛ مصدقا لما بین یدیه و از سوی دیگر، از تحریف تورات سخن می گوید؛ و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه. (مانده، 13)
- بنابراین، برای تشخیص حقایق مطالب تورات و انجیل، باید مانند روایات، آن ها را بر قرآن کریم عرضه کرد تا اگر مخالف قرآن نبود، از اعتبار و حجیت برخوردار باشد.
6. با این که زمان تورات و انجیل گذشته است، اما در عین حال تعبیر به لما بین یدیه کرد. زیرا مطالب و اخبار آن ها، به گونه ای برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روشن است که گویا در مقابل او قرار دارد. (3)
7. از آن جا که قرآن کریم دو گونه نزول دارد، نزول دفعی که از آن به «أنزلنا» و «أنزل» تعبیر کرد و نزول تدریجی که از آن «نزل» و «تنزیل» تعبیر کرد، اما چون تورات و انجیل فقط نزول دفعی دارند، به «أنزل» تعبیر کرد. (4)
8. از آنجا که خداوند متعال عنایت و توجه خاصی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دارد در آیه شریفه «علیک» بر «الکتاب» مقدم شده است (5) و از آن جا که قرآن کریم برتر از همه کتب آسمانی است، از این رو مقدم بر تورات و انجیل ذکر شده است؛ نزل علیک الکتاب... و أنزل التوریه و الانجیل. (6)

ص: 86

1- همان، ص 316.

2- همان.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 696؛ تفسیر کبیر، ج 7، ص 169.

4- روح البیان، ج 2، ص 3؛ روح المعانی، ج 3، ص 123.

5- فتح القدیر، ج 1، ص 312.

6- مواهب الرحمن، ج 5، ص 24.

9. تنزل قرآن بر پیامبر به این معنا نیست که رسول اکرم مرتبه نازلش را می گیرد و از اوج آن بی خبر است؛ زیرا قرآن در آیه دیگر می فرماید: اِنَّكَ لَتَلْقٰى الْقُرْءَانَ مِنْ لَدُنْ حَكِيْمٍ عَلِيْمٍ (نحل، 6) مرحله لفظ و مفهوم و عربی مبین جای انزال و تنزیل است، اما مرحله مخزن بودن قرآن در جای آن تلقی و مقام امّ الكتاب است و همگان لیاقت و توان فراگیری آن را ندارند این همان علم لدنی است که متعلم آن را از «لدن» و نزد معلم ملکوتی یاد می گیرد و با شهود تلقی می کند. (1)

10. «فرقان» در لغت به معنای وسیله تمیز حق از باطل است. (2) چنان که به روز «بدر» فرقان اطلاق شده است؛ یوم الفرقان یوم التقی الجمعان (انفال، 41) و نیز به نور بصیرتی که بر اثر تقوا برای مؤمن حاصل می شود، فرقان اطلاق شده است؛ یجعل لکم فرقانا (انفال، 29). بنا بر این، کلمه فرقان در این آیه شریفه، شامل تمام معارف اصلی و فرعی دین می شود و نیز بر ره آورد و حیاتی انبیای کرام که به هدایت و راهنمایی امت مربوط است، اعم از کتاب و غیر آن منطبق می شود؛ و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان (انبیاء، 48) و اذ آتینا موسی الكتاب و الفرقان (بقره، 53) و تبارک الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰی عَبْدِهِ لِيَكُوْنَ لِلْعٰلَمِيْنَ نَذِيْرًا. (3)

11. قرآن کریم در آیه 4 به طور اصل کلی می فرماید: خداوند عزیزی است که از کفار انتقام می گیرد. اصل انتقام گرفتن الهی در قیامت است که کفار را برای همیشه در جهنم می سوزاند چنان که آیه شریفه می فرماید: لهم عذاب شدید و در برخی از آیات می فرماید: یوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون (دخان، 16)، لیکن از برخی کفار در دنیا نیز انتقام گرفته یا در آینده خواهد گرفت. به عنوان نمونه برخی از کفاری که از آن ها انتقام گرفته شده در آیات مختلف مطرح شده است مانند:

الف. قوم فرعون: فانقمنا منهم فاغرقناهم فی الیمّ. (اعراف، 36)

ب. قوم لوط و قوم شعیب: ... فانقمنا منهم و انهما لیبامام مبین.... (حجر، 79)

ج. اقوام مجرم و دشمنان پیامبران: و لقد ارسلنا من قبلك رسلاً الی قومهم فجاؤهم

ص: 87

1- تسنیم، ج 13، ص 55.

2- صحاح اللغة، ماده فرق.

3- فرقان، 1؛ المیزان، ج 3، ص 9؛ المنار، ج 3، ص 160.

بالبينات فانقمنا من الذين اجرموا و كان حقا علينا نصر المؤمنين. (روم، 47)

12. انتقام در قرآن کریم به طور کلی به دو صورت بیان شده است: نخست انتقام خداوند از مجرمان که در آیات ذیل بیان شده است: 95 مانده، 47 ابراهیم، 22 سجده، 41 زخرف و 16 دخان. نوع دوم انتقام بشر از بشر است که این نوع خود بر دو قسم است: انتقام مجاز مانند: و جزاء سیئة سیئة مثلها (شوری، 42). انتقام غیر مجاز و مذموم مانند: قال فرعون ءامنتم به قبل ان ءاذن لکم... لا قَطَّعَنَّ اَیْدیکم و ارجلکم من خلاف... و ما تنقم منا الا ان ءامنا بايات ربنا لما جاءتنا. (اعراف، 123-126)

13. با این که نزول قرآن را در آیه 3 بیان کرد؛ نزل عليك الكتاب در عین حال در آیه 4 نیز این معنا را بیان می کند: و أنزل الفرقان. فخر رازی گوید: علت این که دو بار این معنا را بیان کرد آن است که بفهماند قرآن کریم فارق اختلاف یهود و نصاری است در این که کدام حق می گویند و کدام باطل: و أنزل الفرقان. (1)

14. وحی از جهت احکام مکتوب «کتاب» و از جهت رهبری «هدی» و از جهت تمایز حق و باطل و خیر و شرّ و مؤمن و کافر «فرقان» نامیده می شود. (2)

15. خداوند، «عزیز» (پیروز شکست ناپذیر) و «ذوانتقام» (سخت انتقامگیر) است. و الله عزیز ذوانتقام؛ «عزیز» به پیروز شکست ناپذیر گفته می شود. تنوین در «انتقام»، دلالت بر تفخیم و شدت می کند و «ذوانتقام»، مبالغه در انتقام است. (3)

16. سرچشمه کیفر و انتقام او، عملکرد ماست، وگرنه او عزیزی است که هیچ کمبودی ندارد؛ عزیز ذوانتقام. (4)

17. از آن جا که آیه انّ الذین کفروا بايات الله لهم عذاب شدید مقید به آخرت و روز قیامت نشده است، عذاب دنیوی را هم شامل می شود؛ همان گونه که کفار در آخرت معذبند، در دنیا هم گرفتار عذاب می شوند. و سرّش این است که ما خیال می کنیم که عذاب، تنها آن بلایی است که مشتمل بر آلام جسمانی بوده یا نعمت مادی را از دست ما

ص: 88

1- محاسن التأویل، ج 4، ص 6.

2- پرتوی از قرآن، ج 5، ص 14.

3- همان.

4- همان.

خارج سازد. بدین سبب، آن را مخصوص به از دست دادن عزیزان یا تلف شدن مال و ثروت یا ابتلا به بیماری های بدنی یا مرگ می دانیم؛ با این که مستفاد از قرآن کریم چیز دیگری است.

قرآن کریم، زندگی فراموش کنندگان خداوند را که به دنبال غیر او رفته اند، زندگی ضیق و معیشت تنگی می داند، هر چند از نظر ما زندگی او دارای توسعه و رفاه باشد؛ و من أعرض عن ذكری فان له معیشتة ضنکاً (طه، 124). از سوی دیگر، اموال و اولاد را وسیله عذاب منافقان و کفار شمرده است؛ و لا تعجبك أموالهم و لا أولادهم إنما يريد الله أن يعذبهم بها في الحياء الدنيا و ترهق أنفسهم و هم کافرون. (1)

18. سؤال: همه عذابهای الهی شدید است. چنان که در دعای کمیل دارد:

«فکیف احتمالی لبلاء الاخرة و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و یدوم بقائه و لا یخفف عن أهله»، پس سبب اختصاص عذاب شدید به این نوع از عذاب چیست؟

پاسخ: الف. هر چند تمامی عذاب قیامت شدید است، لیکن شدت و ضعف امری نسبی است هر چند شقاوت و عناد بیشتر باشد، عذاب شدیدتر است و هر درجه از عذاب نسبت به پایین تر شدید است، نسبت به مافوق خفیف است.

ب. ممکن است مورد آیه، کافر به جمیع آیات الهی است، به قرینه جمع مضاف که افاده عموم می کند و عذاب این طایفه از سایر طبقات کفار سخت تر و شدیدتر است. (2)

19. تقدیم ظرف «لهم» در لهم عذاب شدید مفید اختصاص است و تنکیر عذاب برای افاده شدت عذاب کفار است که اندازه و مقدار آن را نمی توان درك کرد. (3)

20. انتقام بر چهار قسم است: 1. انتقام مظلوم از ظالم که برای تشفی دل است. 2. انتقام قاضی از مجرم که برای برقراری نظم اجتماعی است. 3. انتقام طبیب از بیمار ناپرهیز. 4. انتقام ولی از کودک بازیگوش.

انتقام الهی از نوع چهارم است که ولی به کودک می گوید: اگر دست به آتش بزنی،

ص: 89

1- توبه، 58؛ المیزان، ج 3، ص 10.

2- اُطیب البیان، ج 3، ص 104.

3- روح المعانی، ج 3، ص 126.

می سوزی؛ باطن گناه آتش است و انسان گناهکار در لحظه ارتکاب گناه، در آتش می سوزد، گرچه بر اثر غفلت و پرداختن به امور دنیوی، آن را ادراک نکند و روز قیامت که ظرف کشف حقایق است، برای او روشن می شود که گناهانش به صورت آتش در آمده است که او در دنیا برای خود فراهم کرده بود؛ لقد كشفنا عنك غطاءك * فبصرک الیوم حدید. (1)

21. خداوند متعال در تصویر انسان منت نهاد بر این که چهره زیبا به او عطا کرد. در آیه دیگری این حقیقت را نیز بیان کرد که انسان را به بهترین صورت آفرید؛ و صورکم فأحسن صورکم و در این جهت، تنها انسان را از سایر موجودات امتیاز داد. (2)

22. امروزه عظمت مفهوم آیه هو الذی یصورکم فی الارحام با توجه به پیشرفتهای علم جنین شناسی، از هر زمانی آشکارتر است. زیرا «جنین» که در آغاز به صورت یک موجود تک سلولی است، هیچ گونه شکل و اندام و اعضا و دستگاه مخصوصی در آن دیده نمی شود و با سرعت عجیبی در مخفیگاه رحم، هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد، گویا جمعی نقاش ماهر و چیره دست، در کنار آن نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و از این دژه ناچیز در مدت بسیار کوتاهی، انسانی می سازند که ظاهرش بسیار آراسته و در درون وجودش دستگاه های بسیار ظریف و پیچیده و حیرت انگیزی دیده می شود.

اگر از مراحل جنین عکس برداری شود و انسان آنها را با چشم خویش بنگرد، به عظمت آفرینش و قدرت آفریدگار آشنایی تازه ای پیدا می کند و عجیب تر این که تمام این نقشها بر روی آب شکل می بندد که آن نقشی به خود نمی گیرد. (3)

23. انحصار صورتگری جنین در رحم به خداوند، دلیل وحدانیت اوست؛ هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم. (4)

24. در این آیه، تکوین در کنار تشریح بیان شده است؛ همان قدرتی که برای هدایت شما کتاب فرستاده است، هموست که شما را آفریده است؛ یعنی همان گونه که خداوند با صورت سازی انسان در رحم مادر، به او سر و سامان می بخشد، با تشریح قوانین الهی و ارسال

ص: 90

1- تسنیم، ج 13، ص 71.

2- کشف الاسرار، ج 2، ص 14.

3- نمونه، ج 2، ص 428.

4- راهنما، ج 2، ص 323.

کتابهای آسمانی، رشد جامعه و ابدیت انسان را رقم می زند. (1)

25. قدرت نمایی او محدود به مکان و زمان خاصی نیست؛ یصوّرکم فی الارحام. (2)

26. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که این آیه شریفه، دلالت بر کمال قدرت و علم الهی دارد. زیرا انسان را در رحم مادر به بهترین شکل صورت سازی کرده است و عاقلان می دانند که هیچ کسی توان آن را ندارد که از قطره آبی، پشه ای بیافریند و به صورت بی جانی، جان بدهد. با این که چیزی بر آن ها پوشیده نیست، پس چگونه می توانند چیزی را در رحم بیافرینند که از آنان پوشیده است؛ فتبارک الله أحسن الخالقین. (3)

27. چهار نوع علت وجود دارد: علت فاعلی، علت مادی، علت صوری و علت غایی. هر چهار نوع علت در آیات قرآن در باره انسان بیان شده است.

الف. علت فاعلی خداوند متعال است؛ فتبارک الله أحسن الخالقین. (مؤمنون، 14)

ب. علت مادی؛ انی خالق بشرا من طین. (ص، 71)

ج. علت صوری؛ هو الذی یصوّرکم فی الارحام. (آل عمران، 6)

د. علت غائی؛ و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون. (ذاریات، 56)

آیه 7-9

اشاره

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (7) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (8) رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (9)

ترجمه

او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد؛ که قسمتی از آن، آیات «محکم» [= صریح و روشن] است؛ که بر اساس این کتاب می باشد؛ (و هر گونه پیچیدگی در آیات

ص: 91

1- نور، ج 2، ص 15-16.

2- همان.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 698.

دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است [= آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آن‌ها آشکار می‌گردد.] اما آن‌ها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آن‌ها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند). * (راسخان در علم، می‌گویند: «پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان؛ و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای. * پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی‌کند. (ما به تو و رحمت بی‌پایانت، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم.)»

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

قرآن دارای دو دسته از آیات محکم و متشابه، کج اندیشان پیرو متشابهات، خداوند و راسخان در علم آگاه به تأویل قرآن، درخواست خردمندان از خداوند و عدم تردید در قیامت.

ب. معنای محکم و متشابه: مرحوم علامه طباطبایی بعد از بیان معنای محکم و متشابه به نقل و نقد 16 نظریه در معنای محکم و متشابه می‌پردازد، آنگاه می‌فرماید: کژروی هفتاد و دو فرقه که راه انحرافی را پیمودند بر اثر پیروی از متشابهات بوده و راز رستگاری شیعه نیز ارجاع متشابهات به محکمت و پیروی از کل قرآن است. از جمله اقوال در باره محکم و متشابه عبارت است از:

1. متشابهات همان آیات منسوخ و محکمت آیات ناسخ‌اند. نقد این قول آن است که اگر آیات منسوخ متشابه باشد به معنای انحصار متشابهات در آیات منسوخ نیست. ثانیاً بنا بر این نظریه گروهی از آیات که نه ناسخ‌اند نه منسوخ باید نه از محکمت باشد و نه از متشابهات و

این خلاف ظاهر آیه است که آیات قرآن را در دو قسم منحصر می‌داند.

2. محکم آن است که هم باید بدان ایمان آورد و هم عمل کرد، برخلاف متشابه که فقط باید به آن ایمان آورد. نقد این نظریه آن است که این مطلب سخن راسخان در علم است و هرگز معنای محکم و متشابه را روشن نمی‌کند.

3. محکومات، آیات الاحکام هستند؛ زیرا فهم آنها آسان است و متشابهات آیاتی است که پس از جمع بندی بخشی از آن‌ها را می‌توان فهمید. نقد این نظریه آن است که ارجاع آیات به یکدیگر به جهت ارجاع مطلق به مقید عام به منحصر هم در آیات الاحکام است هم در آیات معارف. (1)

ج. از مطالعه مجموع آیاتی که در آن‌ها لفظ تأویل به کار رفته است، می‌توان موارد استعمال آن را این گونه بیان کرد:

1. واقعیت خوابها؛ در سوره مبارکه یوسف، لفظ تأویل در واقعیتی به کار رفته است که خواب از آن حکایت می‌کند. وقتی که جدایی یوسف (علیه السلام) از پدر و مادرش به پایان رسید، سرانجام پدر و مادر و برادران وی به مصر آمدند و همگی در مقابل او سجده کردند. در این هنگام، یوسف (علیه السلام) سجده آن‌ها را تعبیر خوابی دانست که خودش در کودکی دیده و برای پدرش نقل کرده بود که «در عالم رؤیا دیدم آفتاب و ماه و یازده ستاره برای من سجده می‌کنند».

واقعیت خواب، همان سجده پدر و مادر و یازده برادرش بود که پس از گذشت سالیان متمادی تحقق یافت.

(یوسف، 100-101) قرآن، چنین واقعیت‌های خارجی را «تأویل» می‌نامد؛ یا اَبْتِ هَذَا تَأْوِيلَ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلِ.

2. اسرار و انگیزه‌های کارهای مهم و مرموز؛ در قرآن کریم، سرگذشت حضرت موسی (علیه السلام) با یکی از بندگان خاص خدا بیان شده است. حضرت در مسافرتش با این مرد آشنا می‌شود و با بهره‌گیری از علوم و معارف خدادادی او، از وی درخواست می‌کند که مصاحب او باشد.

آن مرد الهی نخست امتناع ورزید، ولی پس از اصرار حضرت موسی (علیه السلام) پذیرفت. همسفر

ص: 93

موسی در طول مسافرتشان، سه کار عجیب انجام داد: هنگام سوار شدن به کشتی، آن را سوراخ کرد. وقت ورود به منطقه ای جوانی را کشت. دیواری را که در حال فرو ریختن بود فوراً تعمیر کرد. در هر سه مرتبه حضرت موسی (علیه السلام) اعتراض کرد و او پاسخ داد که تو را یارای مصاحبت با من نیست. سرانجام هنگامی جدایی، اسرار و رموز کارهای خود را چنین بیان کرد: اما سوراخ کردن کشتی، بدین دلیل بود که کشتی متعلق به افراد مستمندی بود که از این طریق امرار معاش می کردند و سلطان ستمگری بر سر راه ما بود، اگر او کشتی را سالم می یافت، مصادره می کرد.

جوان را به این دلیل کشتم که پدر و مادرش مؤمن بودند، اگر این جوان زنده می ماند، آن دو را گمراه و به سوی کفر هدایت می کرد. دیوار را از این جهت تعمیر کردم که زیر آن گنجی متعلق به دو یتیم بینوا وجود داشت.

قرآن کریم از تمامی این اسرار به «تأویل» یاد می کند؛ ذلك تأویل ما لم تستطع علیه صبرا اینها اسرار و نتایج کارهایی بود که تو بر آن طاقت نیاوردی. (کهف، 60-82) در این مورد لفظ «تأویل» در علل نهایی کارهای مهم و مرموزی به کار رفته است که برای شخصیتی مانند موسی (علیه السلام) نیز مخفی بود.

3. تجسم واقعیت عینی وعده های الهی؛ خداوند می فرماید: ما برای هدایت مردم و بر پایه رحمت، کتابی برای آنها فرستادیم و در آن پاداش و کیفرهایی را بیان کردیم که در روز قیامت دامنگیر آنان می گردد. افراد غیر مؤمن، انتظار دارند که واقعیت پاداش ها و کیفرها را در این جهان مشاهده کنند، در صورتی که روزی این کار انجام می گیرد و در آن روز، کار از کار گذشته و بیداری سودی نمی بخشد؛ ولقد جئناهم بكتاب فصّلناه علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون * هل یظنون الاّ تأویله یوم یأتی تأویله یقول الّذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربّنا بالحقّ فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا أو نردّ فنعمل غیر الذی کتّا نعمل قد خسروا أنفسهم و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون. (اعراف، 52-53)

د. سؤال: آیا واقعا لفظ تأویل در قرآن، منحصر به معنای واقعیت های خارجی است و در مورد دیگر به کار نرفته است؟ یا این که لفظ تأویل از معنای وسیع و گسترده ای برخوردار است و همان طور که در عینیت های خارجی به کار رفته، در مفاهیم و اندیشه های ذهنی نیز

که می تواند مأل و سرانجام کلام متکلم باشد، به کار رفته است؟

پاسخ: حقیقت این است که در معنای تأویل، هیچ نوع خصوصیت و قیدی اخذ نشده است. این لفظ، دارای معنای وسیع و گسترده ای است، خواه از قبیل عینیت های خارجی باشد یا از قبیل مفاهیم ذهنی.

لفظ «تأویل» مصدر باب تفعیل است که گاهی به معنای فاعلی و بازگرداندن و گاه به معنای مفعولی و بازگشت و سرانجام يك شیء است و در این زمینه برای تعیین مقصود و مصداق، که آیا عینیت های خارجی مقصود است یا مفاهیم ذهنی، باید از خارج كمك گرفت. اگر چیزی که در پی تأویل و تحصیل مأل آن هستیم، از قبیل رؤیا و خواب است، به یقین مصداق و سرانجام آن شیء از قبیل عینیت خارجی است و اگر چیزی که ما به دنبال تأویل آن هستیم، معنای جمله ای است که می تواند ظاهری داشته باشد و باطنی، یا معنای بدوی و متزلزلی و نیز معنای نهایی و مستقری داشته باشد، در چنین صورتی، حقیقت تأویل همان مقصود نهایی متکلم از کلام خودش است و چنین مقصود نهایی، جز رشته ای از مفاهیم ذهنی، چیز دیگری نمی تواند باشد. (1)

برخی معنای دیگری برای تأویل گفته اند که فراتر از آیات متشابه، آیات محکم را نیز شامل می شود و از آن به «بطن قرآن» تعبیر می شود که دلالت درونی قرآن را می رساند، علاوه بر دلالت ظاهری قرآن که از آن به «ظهر قرآن» تعبیر می شود و تمامی آیات دارای این وصف است. در این زمینه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «

ما فی القرآن آیه إلاّ و لها ظهر و بطن»؛ در قرآن آیه ای نیست مگر آن که ظهر و بطنی دارد.

از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند که مقصود از ظاهر و باطن قرآن چیست؟ حضرت فرمود:

«ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ما قد مضی و منه ما لم یکن، یجری کما تجری الشمس و القمر» (2). ظهر قرآن همان دلالت ظاهری قرآن است که از مجموعه قراین، از جمله شأن نزول آیه به دست می آید و جنبه خصوصی دارد، ولی بطن قرآن دلالت باطنی آن است که با قطع نظر از قراین موجود، نوعی برداشتهای کلی و همه جانبه و عامی است که با قطع نظر از قراین خصوصی،

ص: 95

1- با تلخیص از منشور جاوید، ج 3، ص 348.

2- بصائر الدرجات، ص 195.

از متن قرآن به دست می آید. از این رو، پیوسته مانند آفتاب و ماه جریان دارد و قابل تطبیق در زمانها و مکانهای مختلفی است که با آن مناسب است وگرنه، قرآن کریم از استفاده همیشگی ساقط می گردید. بنا بر این، همین برداشتهای کلی و جهان شمول است که تداوم قرآن را برای همیشه تضمین کرده است و بر پایه آنها، قرآن پیوسته زنده و جاوید است.

ه - آیا و الرّاسخون فی العلم آغاز جمله مستقلی است یا عطف به إلاّ الله؟ به عبارت دیگر، آیا معنای آیه این است که تأویل قرآن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند یا این که تأویل قرآن را فقط خدا می داند؛ لیکن راسخان در علم می گویند: «گرچه تأویل آیات متشابه را نمی دانیم، اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم.»

طرفداران هر يك از دو نظر، شواهدی بر مدعای خود ذکر کرده اند، اما نظر اول با قراین موجود در آیه و روایات هماهنگ است. زیرا:

1. از آنجا که آیات الهی برای تربیت و هدایت مردم نازل شده است، بسیار بعید است که در قرآن آیاتی باشد که اسرار آن را جز خدا نداند.
2. هیچ گاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن، دیده نشده است که از بحث در باره تفسیر آیه ای خودداری کنند و بگویند: این آیه از آیاتی است که جز خدا، معنای نهایی آن را نمی داند، بلکه همواره برای کشف اسرار و معانی قرآن تلاش کرده و اکنون نیز می کوشند.
3. از آن جا که راسخ در علم بودن، با دانستن تأویل قرآن مناسب است نه با ندانستن و تسلیم بودن، این گونه تعبیر شده است، وگرنه بهتر بود که گفته شود: «الرّاسخون فی الایمان».

4. روایات فراوان نقل شده در ذیل آیه، تأیید می کنند که راسخان در علم، تأویل آیات قرآن را می دانند. (1)

بعضی از مفسران، مانند مرحوم علامه طباطبایی (رحمه الله) معتقد است که «واو» در جمله والرّاسخون فی العلم استینافیه است و سخن از سر گرفته شده و عطف بر جمله پیش نیست. افزون بر آن، چون لازمه عاطفه بودن «واو» این است که راسخان در علم، تأویل آیات متشابه را می دانند، بی تردید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرد شاخص این گروه بود و باید به جهت احترام

ص: 96

ویژه اش، نام آن حضرت را جداگانه ذکر می کرد و این گونه می گفت:

«و ما يعلم تأويله إلاّ الله و الرّسول و الرّاسخون في العلم». زیرا تشریف مقام رسالت چنین اقتضایی را دارد. در موارد بسیاری این جداسازی انجام شده است. مانند: ءامن الرّسول بما أنزل اليه من ربّه و المؤمنون(بقره، 285) و و هذا النّبي و الّذين ءامنوا معه(آل عمران، 68) و آیات دیگری از این قبیل. پس ظاهر آیه، اختصاص علم به تأویل برای خداست.

و. در این که او عاطفه است یا استینافیه روایات متعارض است و مرجع حلّ تعارض ظاهر قرآن کریم است که استینافیه بودن را می رساند، البته برخی از شواهد به عاطفه بودن او بی اشعار نیستند و دلایل متقنی وجود دارد اهل بیت عصمت و طهارت آگاه به محکم و متشابه و تأویل قرآن کریم هستند. (1)

نکته ها

1. در این آیه، چند سؤال مطرح است:

سؤال: قرآن در يك جا همه آیات خود را محکم دانسته و فرموده: كتاب احکمت ءایاته(هود، 1) و در جای دیگر همه را متشابه دانسته و فرموده: کتابا متشابها(زمر، 23) ولی در این آیه بعضی را محکم و بعضی را متشابه معرفی نموده است جمع میان آیات چگونه است؟

پاسخ: آنجا که فرمود: تمام آیات قرآن محکم است؛ یعنی سخن سست و بی اساس در هیچ آیه ای نیست و آنجا که فرمود: همه آیات متشابه هستند؛ یعنی سیستم و آهنگ آیات قرآن، هماهنگ، یکنواخت و شبیه به هم است. اما با این حال از نظر فهم مردم همه آیات یکسان نیستند، بعضی صریح و روشن و همه کس فهم، ولی بعضی دارای معانی بلند و پیچیده اند که همین امر موجب شبهه و اشتباه آنان می گردد.

سؤال: چرا در قرآن آیات متشابه به کار رفته است؟

پاسخ: اولاً: وجود آیات متشابه زمینه فکر و تدبّر در آیات است. ثانياً: موجب رجوع مردم به رهبران آسمانی می شود. آری، اگر همه درس آسان باشد، شاگرد احساس نیاز به استاد نمی کند. ثالثاً: تشابهات وسیله آزمایش مردم است. گروهی کژاندیش، از لا به لای آنها به

ص: 97

سراغ اهداف شوم خود می روند و گروهی اندیشمند، به فرموده امام رضا (علیه السلام) با مراجعه به محکّمات، معنای صحیح آیات را کشف می نمایند. (1)

2. آیات محکم در مقایسه با آیات متشابه، مانند مادر و کودک است؛ همان گونه که مادر، کودک خود را تغذیه می کند و او را می پروراند تا او روی پای خویش بایستد، آیات محکم نیز پرورش تشابهات را بر عهده دارند تا آن جا که هیچ گونه شبهه و ابهامی باقی نماند و بتوان بدانها استدلال کرد. کلمه «امّ» به معنای «پرچم» نیز به کار رفته است. از آن رو که پرچم، معیار تشخیص سپاهی از سپاه دیگر است و افراد پراکنده لشکر با پرچم، اجتماع از دست رفته خویش را باز می یابند. آیات متشابه نیز بسان سپاهی تحت لوای محکّمات است که از تشّت و پراکندگی و فاصله گرفتن از مرز علمی در امان می مانند.

3. آیات محکم، اصل و اساس قرآن است؛ منہ آیات محکّمات هنّ امّ الكتاب. اصل و اساس هر چیز «ام»، گفته می شود. (2)

4. آیات محکم قرآن، مرجع فهم و تفسیر آیات متشابه؛ منہ آیات محکّمات هنّ امّ الكتاب و اخر تشابهات. «ام» در لغت عرب به هر چه مرجع چیز دیگری باشد گفته می شود. (3)

5. پرهیز از مجادله در آیات متشابه قرآن و ترك همشینی با مجادله کنندگان در آن لازم است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره آیه فوق فرمود:

«إذا رأیتم الذین یتبعون ما تشابه منه و الذین یجادلون فیہ فهم الذین عنی الله فلا تجالسوهم». (4)

6. وفاکنندگان به سوگند، راستگویان در گفتار و دارندگان استقامت قلب و عفت در شکم و شهوت، از راسخان در علم هستند. و الراسخون فی العلم. رسول الله (صلی الله علیه و آله) در پاسخ سؤال از مفهوم راسخان در علم فرمود:

«من برّت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و من عفّ بطنه و فرجه فذلک من الراسخین فی العلم». (5)

7. راسخ در علم، کسی است که علم در او یا او در علم چنان رسوخ کرده باشد که هر

ص: 98

1- نور، ج 2، ص 17.

2- راهنما، ج 2، 326.

3- همان.

4- راهنما، ج 2، ص 332.

5- همان.

گونه شبیه ای از جان او رخت بر بندد. زیرا علم که نور است، اگر بر جان کسی پرتو افکند، جایی برای شبیه باقی نمی ماند و بر اساس سخن راسخان در علم: یقولون ءامّنا به کلّ من عند ربّنا؛ هم علم و هم ایمان در جان آنان رسوخ کرده است. از این که سخن آنها را با فعل مضارع «یقولون» نقل می کند، روشن می شود که سیره مستمرّ آنها چنین است و علی الدوام می گویند: «پروردگارا! ما ایمان آوردیم و تمامی نعمتها از اوست»؛ کلّ من عند ربّنا. (1)

8. در دو سوره از قرآن کریم، این تعبیر به کار رفته است. یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه: لکن الرّاسخون فی العلم منهم المؤمنون یؤمنون بما أنزل الیک و ما أنزل من قبلك (نساء، 62). همان گونه که از معنای لغوی آن استفاده می شود، منظور کسانی هستند که در علم و دانش ثابت قدم و صاحب نظرند. گفتنی است که مفهوم این کلمه، چنان وسیع است که همه دانشمندان را در بر می گیرد، لیکن در این میان، افراد ممتازی وجود دارند که در خشننگی خاصی دارند. بدین جهت، در روایات فراوانی و الرّاسخون فی العلم به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین تفسیر شده است. مانند:

عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «نحن الرّاسخون فی العلم، فنحن نعلم تأویله» (2) امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «رسول الله افضل الراسخين».

9. راسخان در علم و خردمندان توجه فراوانی به عظمت خداوند و بخشننگی او دارند. از این رو، 12 مرتبه از خداوند به اسم ظاهر و ضمیر یاد می کنند: 1. (ءامّنا به). 2. (من عند ربّنا). 3. (ربّنا). 4. (لا تزغ). 5. (هدیتنا). 6. (هب). 7. (لدنک). 8. (انک). 9. (انت). 10. (ربّنا). 11. (انک). 12. (انّ الله).

نظیر این مطلب در آیه 26 و 27 همین سوره بیان شده است که 12 بار از خداوند به عظمت یاد شده است مانند: «ایّاء ملک»، «گرفتن ملک»، «عزت دادن»، «به ذلت رساندن» و «رزق دادن».

10. دعای راسخان در علم ربّنا لاتزغ قلوبنا بعد از هدیتنا ویژگی هایی دارد:

1. راسخان در علم از سویی تبری از گناه و انزجار از آن لا تزغ قلوبنا و از طرفی دیگر تولی رحمت و بهشت را می خواهند و تولی آنان پس از تبری آمده است: هب لنا.

ص: 99

1- تسنیم، ج 13، ص 180.

2- نمونه، ج 2، ص 325؛ بحار، ج 92، ص 92.

2. آنچه را آنان از خداوند دریافت می کنند هدیه می دانند و خودشان را در برابر کارشان به حساب نمی آورند تا در برابر آن پاداشی را طلب کنند: «اذ کل نعمك ابتداء» (1).

3. آنان خواستار رحمت خاص اویند و مطلوب آنان فیض بی واسطه خداوند است: هب لنا من لدنك رحمة.

4. راسخان در علم نمی گویند خدایا به ما رحم کن و به جهنم مبتلا نساز، بلکه با بیانی بسیار مؤدبانه گویند که خدایا تویامتی داری و خلف وعده نمی کنی: ربنا اناک جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان الله لا یخلف المیعاد. ائمه نیز گاه به جای «ارحمنی» می گفتند: یا أرحم الراحمین (2).

11. خطر انحراف پس از هدایت، برای همگان حتی راسخین در علم وجود دارد. والراسخون فی العلم... ربنا لا تترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا (3).

12. تنها خداوند، وهاب (بخشنده بلاعوض) است؛ اناک أنت الوهاب. حصر از ضمیر فصل استفاده می شود. «هبه» به معنای بخشش بدون عوض است (4).

13. در قرآن کریم چند چیز هبه خداوند معرفی شده است از جمله:

1. فرزند: هنا لك دعا زکریا ربه قال رب هب لي من لدنك ذریة طيبة (آل عمران، 38) و یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور. (شوری، 49)

2. حکمت و علم و معرفت: رب هب لي حکما و الحقني بالصالحین. (شعراء، 83)

3. سلطنت: و هب لي ملکا لا ینبغی لاحد من بعدي اناک انت الوهاب. (ص، 35)

4. هدایت و رحمت: ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنك رحمة اناک انت الوهاب. (آل عمران، 8)

14. خردمندان از خداوند متعال رحمت بزرگ و فراوانی را درخواست می کنند: و هب لنا من لدنك رحمة؛ نکره بودن رحمت دلالت بر عظمت دارد (5).

ص: 100

1- صحیفه سجادیه، دعای 12.

2- تسنیم، ج 13، ص 242.

3- راهنما، ج 2، ص 334.

4- راهنما، ج 2، ص 335.

5- فتح القدیر، ج 1، ص

15. منشأ خُلف وعده غفلت، عجز، ترس، جهل و یا پشیمانی است که هیچ کدام از این ها در ذات مقدس الهی راه ندارد؛ لا یخلف المیعاد. (1)

16. روز قیامت، هم روز جمع است که مردم يك جا برای حسابرسی جمع می شوند: جامع الناس و هم روز فصل است که بعد از محاکمه، هر يك جداگانه به جایگاه خود می روند؛ ان یوم الفصل کان میقاتا. (2)

17. راسخان در علم به قیامت یقین دارند، لا ریب فیه چون به وفای خداوند یقین دارند. لا یخلف المیعاد (3)

آیه 10-13

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا - أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (10) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (11) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَئِنْ كَفَرُوا سَعْتُ غَلْبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (12) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئْتَيْنِ اللَّتَانِ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (13)

ترجمه

ثروتها و فرزندان کسانی که کافر شدند، نمی تواند آنان را از (عذاب) خداوند باز دارد؛ (و از کیفر، رهایی بخشد.) و آنان خود، آتشگیره دوزخند. * (عادت آنان در انکار و تحریف حقایق،) همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند؛ آیات ما را تکذیب کردند، و خداوند آنها را به (کیفر) گناهانشان گرفت؛ و خداوند، سخت کیفر است. * به آنها که کافر شدند بگو: «(از پیروزی موقت خود در جنگ احد، شاد نباشید.) به زودی مغلوب خواهید شد؛ و (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم، محشور خواهید شد. و چه بد جایگاهی است!» * قطعاً در برخورد بیان دو گروه، برای شما نشانه ای و (درس عبرتی) بود؛ گروهی در راه خدا می جنگیدند و دیگر گروه کافر بودند که آنان (مؤمنان) رابه چشم خود دو برابر

ص: 101

1- نور، ج 2، ص 21.

2- همان.

3- همان.

می دیدند و خدا هر که را بخواهد، به یاری خود تأیید می کند. یقیناً در این (ماجرای) برای صاحبان پیش عبرتی است.

شان نزول

هنگامی که کفار قریش، در جنگ بدر شکست خوردند و فرار کردند، یهودیان گفتند: این همان پیامبر امی است که حضرت موسی (علیه السلام) به او بشارت داد و نشانه های او در تورات بیان شده است و هرگز مغلوب نمی شود؛ ولی بعضی از آنان گفتند: فعلاً شتاب نکنید تا در جنگ دیگر وضع او را بهتر مشاهده کنیم.

زمانی که در جنگ احد، مسلمانان شکست خوردند، شقاوت بر یهودیان غلبه پیدا کرده و گفتند: به خدا سوگند! او پیامبر نیست و اسلام نیاوردند؛ حتی پیمانی را که با پیامبر بسته بودند، شکستند و شصت نفر از آنها به اتفاق «کعب بن اشرف» به سوی مکه رفتند و با مشرکان برای مبارزه با اسلام، هم پیمان شدند، سپس به مدینه بازگشتند. در این هنگام، آیه فوق نازل شد و به آنها خاطرنشان ساخت که پایان کار را حساب کنید و بدانید که به زودی مغلوب خواهید شد. (1)

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

عدم سوددهی ثروت و فرزندان در قیامت، کفار آتشگیره جهنم، خداوند انتقام گیرنده، آل فرعون و ستم کاران پیش از آنان، مغلوب شدن کفار و حشر آنان در جهنم و پیروزی مسلمانان بر کفار از طریق امداد غیبی.

ب. ذنوب: گناهان، جمع ذنب، و ذنب و جرم به يك معناست و اصل این کلمه به معنای دنبال بودن است و چون به دنبال گناه، مذمت و سرزنش پیدا می شود، به آن ذنب می گویند. همان گونه که عذاب را «عقاب» می گویند. زیرا به دنبال گناه استحقاق عقاب پدید می آید. (2)

ج. عبرة: علامت و نشانه. کلمه «عبور» به معنای نفوذ از يك طرف به طرف دیگر است و

ص: 102

1- مجمع البیان، ج 2، ص 706.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 704؛ مفردات راغب.

به نشانه «عبرت» گفته می شود، زیرا به وسیله ی آن، انسان از جهل به علم عبور می کند، و به کلام نیز «عبارت» می گویند. چون معنا از گوینده به مخاطب می گذرد، همچنین به اشك چشم «عبرة» اطلاق می شود. زیرا از چشم عبور می کند و به گونه ی انسان می رسد. پس، به هر چیزی که از جایی عبور کند، عبرت گفته می شود.

د. أبصار: جمع بصر است. در اینجا به معنای چشم حسی نیست، بلکه مقصود درك عقلی است. همان گونه که می گویند: فلان شخص به کارها بصیر است، و منظور، بینایی عقلی است نه حسّی. (1)

ه. - بیان فرجام کافران به صورت جمله اسمیه و اولئك هم وقود النار و ذکر اسم اشاره دور، و کاربرد ضمیر فصل «هم» و اضافه «وقود» به «النار»، مفید حصر است و معنای التزامی اش چنین است: کفاری که آیات الهی را تکذیب می کنند، بی تردید در عذاب بوده و سبب شعله ور شدن آتش جهنم می شوند و دیگر دوزخیان نیز به آتش آنها می سوزند. (2)

نکته ها

1. آتش دوزخ، از درون کافران زبانه می کشد اولئك هم وقود النار. با توجه به معنای لغوی «وقود»: هو الحطب المجمعول للوقود؛ یعنی وقود، هیزمی است برای روشن کردن آتش. (3)

2. مال و اولاد کافران، آنان را هرگز از آتش دوزخ و عذاب الهی دور نخواهد ساخت؛ لن تغني أموالهم ولا أولادهم من الله شيئاً. «من الله» یعنی از عذاب الهی، به قرینه اولئك هم وقود النار.

3. انسان در آغاز خلقت و شعور خود، در می یابد که نیاز به خارج از خود دارد و این اولین علم و دانش فطری است که در قسمت نیازمندی به «صانع مدبّر» برای او پدید می آید، اما پس از آن که به اسباب ظاهری گرایش پیدا می کند، نخست فکر می کند که نیازهای او، فقط اموری هستند که مربوط به کمال بدنی و نباتی هستند، که همان رشد و تولید مثل باشد. پس از مدتی، سایر کمالات حیوانی هم برای او شناخته می شود که عبارت است از اموری که

ص: 103

1- مجمع البیان، ج 2، ص 708؛ مفردات راغب.

2- المیزان، ج 3، ص 90.

3- راهنما، ج 2، ص 339.

قوه خیال، برای انسان تزیین می دهد، مانند زخارف دنیوی، اعم از لباس یا مسکن یا ازدواج. آنگاه علاقه ای که قبلاً به غذا داشت، تبدیل به علاقه به مال می شود. زیرا خیال می کند که مال، کلید حل همه مشکلات زندگی است و اصولاً جریان عادت در زندگی هم آن را تأیید می کند. اکنون گمان می کند سعادت زندگی او، در مال است در حالی که قبلاً فکر می کرد غذا و فرزند ضامن سعادت او هستند.

انسان وقتی به این وادی قدم نهاد و همت خود را صرف اسباب ظاهری چون مال و اولاد کرد، در نتیجه به اسباب استقلال می دهد. اسباب ظاهری موجب می شود تا علاقه قلبی نسبت به آنها پیدا کند و آنها را مستقل بداند و پروردگارش را فراموش کند. متشبث به مال و اولاد گردد. هلاکت او در این جهل و نادانی است. زیرا به وسیله آن، آیات الهی را پوشانده و به آنها کفر می ورزد، در حالی که امر بر او مشتبه شده است. زیرا پروردگار او خدایی است که جز او معبودی وجود ندارد. او که حی و قیوم است و چیزی موجب بی نیازی از او نمی شود و چیزی هم جای او را نمی گیرد. (1)

4. از آنجا که در زندگی، بهره و استفاده مال نوعاً بیشتر از فرزند است، در آیه شریفه «اموال» را بر «اولاد» مقدم داشته است، همان گونه که این تقدم در نوع آیات مشاهده می شود؛ انما أموالکم و اولادکم فتنه (تغابن، 15)، و تکاثر فی الاموال و الاولاد (حدید، 20) و لا ینفع مال و لا بنون. (2)

در بخش دیگری هم تصریح کرده است که کفار

«وقود النار» و همیشگی در آتشند؛ اِنَّا لَآئِذِینَ کَفَرُوا لَن تَغْنِیَ عَنْهُمُ اَمْوَالُهُمْ وَ لا- اولادهم من الله شیئا و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون. (3)

5. قرآن کریم مال را ابزار زندگی می داند؛ زین للناس حب الشّهوات من النساء و البنین و القناطر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسؤمة و الانعام و الحرث ذلك متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن المبع (آل عمران، 14). زیرا از سویی مال، مایه تأمین زندگی مادی است و

ص: 104

1- میزان، ج 3، ص 89-90.

2- شعراء، 288؛ البحر المحیط، ج 2، ص 404.

3- اضواء البیان، ج 1، ص 275.

از سوی دیگر، تحصیل و نگهداری آن با سختی توأم است. از این رو، خداوند علاقه ای در وجود انسان قرار داده است تا مزد آن سختی ها باشد. مثلاً برای آن که تحصیل غذا که برای بقای حیات انسان ضروری است، آسان گردد، آن را برای ذایقه انسان لذیذ قرار داد.

پس، لذت‌های ناشی از خوردن غذا یا تحصیل مال، برای بقای حیات آدمی است، ولی انسان جاهل می‌پندارد که غذا خوردن برای لذت بردن است. بدین جهت، به اندازه ای می‌خورد که در کام خویش از آن لذت می‌برد، نه به مقدار نیاز خویش. آری! او این علاقه را اصل می‌پندارد؛ و تحبّون المال حبّاً جمّاً (فجر، 20)، با این که تحصیل مال، برای تأمین اصل حیات است، نه اصل حیات برای تحصیل مال. (1)

6. قرآن کریم، مال و فرزند را به نحو «موجبه کلیه» ابزار آزمون الهی معرفی می‌کند؛ إنّما أموالکم و أولادکم فتنه و الله عنده اجر عظیم (تغابن، 15)، و گاهی به نحو «موجبه جزئیه» می‌فرماید: برخی همسران و فرزندان دشمن انسان هستند؛ یا ایها الذین ءامنوا إنّ من أزواجکم و أولادکم عدوّا لکم فاحذروهم... (2)

شایان توجه است که آزمون بودن مال و فرزند را به صورت کلی مطرح فرمود و دشمن بودن همسران و فرزندان را به صورت جزئی. زیرا هر مال و فرزندی وسیله امتحان است؛ ولی هر همسر و فرزندی، دشمن نیست.

7. مرحوم علامه امینی (رحمه الله) نقل می‌کند: شخصی در حالی که جمجمه انسانی را در دست گرفته بود، نزد عثمان بن عفّان خلیفه سوم آمد و گفت که شما می‌گویید: انسان غیر مؤمن پس از مرگ در قبر می‌سوزد. زیرا قرآن می‌فرماید: التّار يعرضون علیها غدوّا و عشیّا (غافر، 46)، در حالی که دست من بر این جمجمه است، ولی حرارتی احساس نمی‌کنم. عثمان که از پاسخ عاجز ماند، پیشنهاد کرد تا امیر المؤمنین (علیه السلام) را حاضر کنند. (3)

وقتی حضرت حاضر شدند، عثمان به آن مرد گفت: سؤال خود را تکرار کن و او تکرار کرد. به دستور حضرت، سنگ چخماقی آوردند، آن گاه با به هم زدن سنگهای چخماق به

ص: 105

1- تسنیم، ج 13، ص 259.

2- تغابن، 14؛ همان.

3- دیگران تأدّب می‌کردند و به محضر امام ع می‌رفتند. زیرا امام (علیه السلام) مانند کعبه است که «بزار و لا یزور» ولی او رعایت نکرد.

یکدیگر، از آن دو آتشی بیرون جهید. سپس به آن مرد فرمود: دست خود را روی این سنگ ها بگذار. آن مرد دست خود را بر سنگها گذارد، آن گاه حضرت پرسید:

«هل أمسست منهما حرارة النار؟» بدیهی است که پاسخ وی منفی بود. سپس حضرت فرمود: آتش از درون این دو می جوشد، در حالی که تو حرارتی احساس نمی کنی! مجموعه کافر نیز از درون مشتعل است، هر چند در ظاهر سرد باشد.

«فبهت الرجل وقال عثمان: لولا علي لهلك عثمان»؛ آن مرد مبهوت شد و عثمان گفت: اگر علی نبود، عثمان هلاک می شد. (1)

قرآن کریم نیز در این زمینه می فرماید: كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحَطْمَةِ * و ما أدريك ما الحطمة * نار الله الموقدة * التي تطلع علي الأفئدة (همزه، 7-4). «حطمة» آتشی است که بر دلها چیره می شود. پس همان گونه که بدن کافر «وقود» نار است، روح او نیز «وقود» نار معنوی است و جامع روح و بدن

«وقودها الناس» (بقره، 24) است. زیرا «ناس» تنها به پیکر بدون روح گفته نمی شود، بلکه به ترکیب روح و بدن اطلاق می شود.

8. از نظر قرآن کریم، روز قیامت روزی است که تمام اسبابها و روابط و پیوندها قطع می گردد. به مواردی از آنها در آیات گوناگون توجه فرمایید: تقطعت بهم الأسباب (بقره، 166):

الف. مال و فرزند: لن تغني عنهم أموالهم و لا أولادهم من الله شيئا. (آل عمران، 10)

ب. دوستی و رفاقت: يوم لا يغني مولي عن مولي شيئا و لا هم ينصرون. (دخان، 41)

ج. مکر و حيله: يوم لا يغني عنهم كيدهم شيئا و لا هم ينصرون. (طور، 46)

د. جمعیت و اقتدار: قالوا ما أغني عنكم جمعكم و ما كنتم تستكبرون. (اعراف، 48)

هـ. شفاعت و وساطت: لا تغني عني شفاعتهم شيئا. (یس، 23)

و. معبودان باطل: فما أغنت عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله من شيء. (هود، 101)

ز. اقوام و ارحام: فلن تنفعكم أرحامكم. (ممتحنه، 3)

ح. نسب و نژاد: فاذا نفخ في الصور فلا أنساب بينهم. (مؤمنون، 101)

ط. زبان: اليوم نختم علي أفواههم و تكلمنا أيديهم. (یس، 65)

ص: 106

ی. معذرت خواهی: فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم. (روم، 57)

9. گناه بد است، ولی بدتر از آن عادت به گناه و روحیه گناه است. کدأب ءال فرعون. (1)

10. خصلت ها، شیوه ها و اعمال و گناهان مشابه، جزا و پاداش مشابه دارد. کدأب ءال فرعون. (2)

11. گرفتاری به عذاب الهی، نتیجه گناهان؛ فاخذهم الله بذنوبهم. بنا بر این که «باء» در «بذنبهم» سببیه باشد. (3)

12. فرعون و آل فرعون که قهرمان قدرت و زور بودند، در برابر قهر خداوند نتوانستند لحظه ای مقاومت کنند، پس شما نیز به این مال و قدرت اندک خود ننازید؛ کدأب ءال فرعون... فاخذهم الله... (4)

13. گاهی نقش اطرافیان طاغوت از خود طاغوت کمتر نیست، از این رو کدأب ءال فرعون فرموده، نه

«فرعون و آله». (5)

14. آیه شریفه قل للذین کفروا ستغلبون، دلالت بر اعجاز قرآن کریم می کند. چون از شکست نزدیک آنان خبر می دهد. زیرا این خبر در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) محقق شد و کفار با آن کثرت جمعیت و قدرتی که داشتند، در مقابل مسلمانان که گروه اندکی بودند، در جنگ های مختلفی چون بدر و خیبر و احزاب و سایر فتوحات اسلامی شکست خوردند. (6)

15. کافران در دنیا، مغلوب مؤمنان و در آخرت، مقهور خدا هستند: قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون الی جهنم. (7)

16. مشرکین در جنگ بدر، نیروهای رزمنده مسلمان را دو چندان می دیدند: یرونهم مثلهم رأی العین. بنا بر این که ضمیر فاعلی در «یرون»، به کفار برگردد و ضمیر «هم» در هر دو مورد، به مسلمین برگردد؛ یعنی مسلمانان که 313 نفر بودند کفار آن ها را بیش از 600 نفر

ص: 107

1- نور، ج 2، ص 22.

2- همان.

3- همان، ص 341.

4- نور، ج 2، ص 24.

5- همان.

6- اطیب البیان، ج 3، ص 120.

7- راهنما، ج 2، ص 343.

می دیدند و این عامل شکست کفار شد. (1)

17. مسلمین در جنگ بدر - در حالی که دشمن حدود سه برابر ایشان بود؛ یعنی هزار نفر - آنان را دو برابر نیروهای خویش می دیدند؛ یعنی 600 نفر می دیدند: یرونهم مثلهم رأی العین. بنا بر این که ضمیر فاعلی به مسلمین برگردد و سه برابر بودن کافران از شأن نزول استفاده شده است. (2)

18. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) نیز درباره ی یقللکم فی أعینهم؛ چگونگی تقلیل کافران در چشم مؤمنان می گوید: این از باب تخیل است و منشأ این تخیل نیز غبار سیاهی بود که بر اثر آن، همه جمعیت، قابل رؤیت نبودند، و این در واقع، تخیل قلّت است، نه شهود آن. در پاسخ باید گفت: ظاهر «یرونهم» و «رأی العین»، نشانه ی روشنی بر شهود کامل است و سخن خداوند جنبه ی تأکیدی نیز دارد.

19. قرآن کریم در مواردی، نصرت را تنها از آن خدا معرفی می کند؛ و ما جعله الله إلا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم (آل عمران، 126) و والله یؤید بنصره من یشاء. بنا بر این، مفاد آیه کریمه ی إن تنصروا الله ینصرکم و یثبت أقدامکم (محمد، 7)، مشتمل بر تشویق است. زیرا اگر نصرت تنها از ناحیه ی خدا باشد، انسان از خود چیزی ندارد تا دین خدا را یاری کند، مگر آن که توفیق احیای دین خدا نصیب انسان شود که وی مجرای نصرت الهی گردد و این توفیق نیز نصیب هر کسی نخواهد شد؛ چنان که در باره منافقان می فرماید: خداوند کراهت دارد آنان در جنگ حضور یابند؛ و لکن کره الله انبعاثهم فثبّطهم و قیل اعدوا مع القاعدین. (توبه، 46)

20. قرآن کریم در آیه شریفه و الله یؤید بنصره من یشاء می فرماید: هر کس را خداوند بخواند، به نصرت خویش تأیید می کند. در آیات دیگری «من یشاء» را معرفی کرده که آن ها مؤمنان واقعی هستند که از نصرت الهی برخوردار هستند؛ و کان حقاً علینا نصر المؤمنین. (روم، 47) چه این که در جای دیگری، نصرت الهی را مشروط به نصرت مردم درباره ی دین

ص: 108

1- نمونه، ج 2، ص 453.

2- همان.

الهی می داند؛ یا ایُّها الذّین ءامنوا إن تنصروا الله ینصرکم و یتبّت أقدامکم. (1)

اندک بودن یادو برابر بودن مسلمانان در چشم دشمن

21. سؤال: در اکثر آیات و روایات از دنیا نکوهش شده و در برخی از آن ها ستایش گردیده است. جمع میان این دو دسته از آیات و روایات چگونه است؟

پاسخ آن را می توان از خود قرآن کریم و احادیث دریافت کرد؛ اگر دنیا ابزار و وسیله ی رسیدن به آخرت باشد، از آن ستایش، و اگر هدف و مطلوب حقیقی باشد، از آن نکوهش شده است. قرآن کریم می فرماید: *وابتغ فیما أتاک الله الدّار الاخرة و لاتنس نصیبک من الدّنیاء.* (قصص، 76)

امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید:

«نعم العون، الدّنیاء علی الاخرة». (2) حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«من أبصر بها بصّرته و من أبصر الیها أعمته»؛ (3) آن که به دنیا از دید وسیله بنگرد، به او درس آگاهی و بینایی می دهد و آن که آن را هدف بداند، چشم و دل او را نابینا می سازد.

به تعبیر دیگر، استفاده از دنیا ذاتا مذموم نیست. دنیای نکوهیده آن است که انسان را از آخرت باز دارد؛ از این رو قرآن کریم در توصیف آخرت گرایان دنیا دار می فرماید: *رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و إقام الصلوة.* (نور، 37)

اصولاً نکوهش های قرآنی در باره کسانی است که جز به زندگی دنیا، به چیزی نمی اندیشند؛ و لم یرد الاّ الحیوة الدنیاء. (نجم، 29)

22. پیروزی مسلمانان بر کفار عبرت بسیار بزرگی برای صاحبان بصیرت است. نکره بودن «عبرة» دلالت بر عظمت دارد. (4)

23. اگر سؤال شود این که خداوند مسلمانانرا دو برابر کفار نشان داد؛ یرونهم مثلهم یعنی کفار مسلمانان را دو برابر خود دیدند که 2 هزار نفر می شوند، این منافات دارد با آیه ای که گوید ما شما مسلمانان را در چشم کفار کم نشان دادیم؛ *یقللکم فی أعینهم.* پاسخ این که: کم نشان دادن مربوط به ابتدای جنگ است تا آن ها جرأت پیدا کنند و به جنگ بیایند. زیاد

ص: 109

1- محمد، 7؛ المنار، ج 3، ص 236.

2- بحار، ج 73، ص 127.

3- نهج البلاغه، خ 82.

4- فتح القدر، ج 1، ص 322.

نشان دادن مربوط به ادامه جنگ است تا روحیه کفار تضعیف شود. بنا بر این، تقلیل و تکثیر در دو حال و دو زمان مختلف بوده است. نظیر این جریان موضوع سؤال و عدم سؤال در قیامت است؛ و قفوههم انهم مسئولون (صافات، 24) و لا یسأل عن ذنبه انس و لا جان (الرحمن، 39) که مربوط به مواقف مختلف است. (1)

24. آیه 13 مربوط به جنگ بدر است که دو گروه مسلمانان و کفار در برابر یکدیگر قرار گرفتند. در این نبرد تعداد مسلمانان سیصد و سیزده نفر بود که هفتاد و هفت نفر آنها از مهاجرین و دویست و سی و شش نفر از انصار بودند. پرچمدار مهاجرین حضرت علی (علیه السلام) و پرچمدار انصار سعد بن عباده بود. مسلمانان هفتاد شتر، دو اسب، شش زره و هشت شمشیر داشتند، ولی لشکر کفر بیش از هزار رزمنده و صد اسب سوار داشت. مسلمانان در آن جنگ با دادن بیست و دو شهید (14 نفر از مهاجرین و 8 نفر از انصار) بر دشمن کافر با 70 کشته و 70 اسیر پیروز شدند. (2)

25. گرچه حوادث برای همه مایه پند و عبرت است؛ کان لکم آیه ولی درس گرفتن از نشانه ها، بصیرت و بینش می خواهد؛ لعبره لأولی الأبصار. (3)

آیه 14-17

اشاره

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (14) قُلْ أُوتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ اتَّقَوْا عَذَابَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (15) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (16) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (17)

ترجمه

دوستی خواستنی ها (ی گوناگون) از زنان و پسران و اموال فراوان، از زر و سیم و

ص: 110

1- محاسن التأویل، ج 4، ص 59.

2- نور، ج 2، ص 24.

3- همان.

اسب های نشان دار و دام ها و کشتزار (ها) برای مردم آراسته شده، (لیکن) این جمله مایه ی تمتع زندگی دنیاست و (حال آن که) فرجام نیکو نزد خداست. * بگو: آیا شما را به بهتر از این ها خبر دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند، نزد پروردگارشان باغ هایی است که از زیر (درختان) آن ها نهرها روان است؛ در آن جاودانه بمانند، و همسرانی پاکیزه و (نیز) خشنودی خدا (را دارند)، و خداوند به (امور) بندگان (خود) بیناست. * همان کسانی که می گویند: پروردگارا، ما ایمان آوردیم؛ پس گناهان ما را بر ما ببخش، و ما را از عذاب آتش نگاه دار. * (اینانند) شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

زینت داده شدن خواسته های انسان، مظاهر مادی بهره اندک در دنیا، آخرت دارای نعمتهای برتر از دنیا، ویژگی های بندگان خدا (درخواست مغفرت از خداوند و مصونیت از عذاب در قیامت - صبر و صداقت و خضوع و انفاق و استغفار در سحر).

ب. در آیه 14، به شش چیز از سرمایه های مهم زندگی (زن و فرزند و پولهای نقد و مرکبهای ممتاز و چهارپایانی که در دامداری مورد استفاده هستند و زراعتها) اشاره می کند که ارکان زندگی مادی را تشکیل می دهند؛ زین للناس حبّ الشّهوات من النساء و البنین و القناطر المقنطرة...

ج. «قناطر» جمع «قنطار» به معنای چیز محکم است، سپس به مال فراوان گفته شده است. پل را «قنطره» و اشخاص با هوش را «قنطر» می گویند. زیرا استحکام در بنا یا تفکر آنهاست و «مقنطره» اسم مفعول از همان ماده و به معنای مضاعف و مکرر آن است و ذکر این دو کلمه پشت سر هم برای تأکید است. شبیه تعبیری که در فارسی رایج است که می گویند: فلان شخص صاحب آلف و الوف است؛ یعنی ثروت زیادی دارد.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که «قنطار» مقدار طلائی است که

پوست يك گاورا پر كند، ولی در حقیقت همه این ها، مصداق مفهوم وسیع مال زیاد است. (1)

د. خداوند در آیه 17 متقیان را به پنج خصلت ستوده است:

الف. صبر مطلق، که شامل جمیع اقسام آن می شود؛ صبر بر طاعت، صبر از معصیت و صبر در مصیبت.

ب. صدق؛ گرچه بر پایه تحلیل عقلی، صدق همان مطابق بودن ظاهر انسانی با باطنش از جهت قول و فعل است، لیکن بر این اساس خصلت های چهارگانه ی دیگر هم در بر می گیرد، پس به ناچار مقصود از آن، تنها راستی در گفتار است.

ج. قنوت؛ خضوعی است که بنده در برابر خداوند متعال دارد و شامل جمیع عبادات می گردد.

د. انفاق؛ بخشیدن مال به کسی که مستحق بخشش است.

ه. - استغفار در سحرها؛ این معنا مستلزم قیام در آخر شب و طلب مغفرت کردن در آن هنگام است و سنت نبوی آن را به نماز شب و استغفار کردن در قنوت نماز وتر تفسیر فرموده است و خداوند متعال هم آن را به «راه انسان به سوی پروردگارش» معرفی کرده است. چنان که در دو سوره مزمل و دهر پس از تذکر قیام شب و تهجد در آن می فرماید: انّ هذه تذکرة فمن شاء اتّخذ الی ربّه سبیلاً. (2)

ه. - مقصود از استغفار کنندگان به هنگام سحر چه افرادی هستند؟ در این زمینه اقوال مختلفی وجود دارد:

الف. نماز گزاران در هنگام سحر که در حدیثی از امام رضا (علیه السلام) چنین نقل شده است.

ب. کسانی که نماز آن ها منتهی به وقت سحر می شود و از خداوند طلب مغفرت می کنند.

ج. آنان که هنگام سحر از خداوند طلب مغفرت می کنند.

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید:

«انّ من استغفر الله سبعین مرّة في وقت السحر، فهو من أهل هذه الآية». (3)

ص: 112

1- تفسیر نمونه، ج 2، ص 340؛ مجمع البیان، ج 2، ص 711.

2- مزمل، 19؛ دهر، 29؛ المیزان، ج 3، ص 111.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 714.

1. امکانات مادی، و تمایل به آنها، فقط وسیله ای برای گذران زندگانی دنیاست و هدف آفرینش نیست. زین للناس... ذلك متاع الحیوة الدنیا. (1)

2. آیه شریفه، اقسام متعددی از شهوات را بیان می کند که هر انسانی به یکی از این ها گرایش دارد که همان را اصل تمام لذایذ حیاتی خود می پندارد و شهوات دیگر را فرع قرار می دهد.

کمتر کسی پیدا می شود یا اصلاً یافت نمی شود که با يك نظر مساوی به همه آنها بنگرد؛ اما جاه و منصب و ریاست که گاهی محبوب آدمی قرار می گیرد، در حقیقت امور وهمی هستند که در قصد و نظر ثانوی، مورد علاقه ی انسان است و التذاذ نسبت به آن ها التذاذ شهوی نخواهد بود. علاوه بر این که، آیه شریفه در مقام حصر شهوات نیست. (2)

3.

«حبّ الشّهوات»؛ یعنی، دوست داشتن خواهش های نفسانی. در آیه شریفه، به معنای مشتتهیات است. زیرا تمام آنچه در آن ذکر شده، از قبیل مشتتهیات است، لیکن در اینجا به دلیل مبالغه از خواهش های نفسانی، با مصدر تعبیر کرده است؛ یعنی، مشتتهیات نفسانی به اندازه ای مورد رغبت و تمایلند، مثل این که خود شهوت هستند. (3)

4. تزیین دو نوع است: گاهی تزیین امور دنیوی جهت نیل به آخرت و طلب رضایت الهی است که انسان به وسیله ی انجام اعمال مختلفه ای که مربوط به مال و جاه و اولاد و نفوس است، خشنودی خدا را به دست می آورد، که این نوع از تزیین را خداوند به خود نسبت می دهد: *إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلِي الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا وَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (اعراف، 32)*.

نوع دیگر، تزیینی است که برای جلب قلوب افراد نسبت به امور دنیوی و بازداشتن و غافل کردن آن ها از یاد خدا در قرآن مطرح است. این نحوه از تزیین، تصرف شیطانی است که خدای متعال آن را به شیطان نسبت داده، بندگان را از آن برحذر داشته است؛ و زین

ص: 113

1- راهنما، ج 2، ص 349.

2- المیزان، ج 2، ص 105.

3- روح البیان، ج 2، ص 9؛ تفسیر ابی السعود، ج 2، ص 14.

لهم الشيطان ما كانوا يعملون يا در جای دیگر از قول شیطان می فرماید: قال ربّ بما أغويتني لأزيننّ لهم في الأرض ولأغوينهم أجمعين (حجر، 39) وزين لهم سوء أعمالهم. (توبه، 37)

بنا بر این، قسم دوم از تزئین که منسوب به شیطان است، به خدا نسبت داده نمی شود، بلکه از آن جهت که عملکرد و تصرفات شیطان و همه اسباب خیر و شر، فقط به اذن الهی است تا از این طریق اراده و خواست الهی نافذ واقع شود و به این وسیله امر صنع و ایجاد، منظم گردد و کام یابان و رستگاران به حسن اختیار خودشان رستگار شوند و از صف مجرمان جدا گردند، از این جهت منسوب به خدا هم می شود.

پس فاعل تزئین در زین للناس حبّ الشهوات... خدا نیست. زیرا آیه، مشتمل بر مطالبی است که به طور مستقیم منسوب به خدا نمی شود، بلکه ادب قرآنی اقتضا دارد که به غیر خدا شیطان یا نفس اماره نسبت داده شود. (1)

5. قرآن کریم در يك آیه می فرماید: مال و فرزند زینت زندگی دنیاست؛ المال و البنون زينة الحياة الدنيا (کهف، 46)، در آیه دیگر می فرماید: حیات دنیا لهو و لعب است؛ انما الحياة الدنيا لعب و لهو (محمد، 36) نتیجه این که زینت زندگی دنیا نیز لهو و لعب است. از سویی می فرماید: ما آسمان و زمین و آنچه میان آن هاست به بازی نیافریدیم؛ و ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما لاعبين (انبیاء، 16). برای حلّ این شبهه می توان گفت که پدری که برای فرزند خویش اسباب بازی می خرد کارش حکیمانه است، ولی پدر بازیگر نیست انسان تا در گهواره زمین است با بازی قرین است: الم نجعل الارض مهادا (نبا، 6) هر اندازه طعم آخرت را بچشد از قید این بازی رها می شود مانند حضرت علی (علیه السلام) که فرمود:

«غری غیري قد طلقتك ثلاثا لارجعة فيها». (2)

6. قرآن کریم به شکل های گوناگون کسانی که حبّ افراطی به دنیا دارند را تحقیر می کند؛ آنان را دوستدار شهوات می نامد که نوعی تحقیر است. زیرا شهوت مانند غضب در مقابل عقل است: زین للناس حبّ الشهوات. امور نامبرده در آیه 14 آل عمران که مورد علاقه انسان است را شهوت می نامد که به نوعی تحقیر آن ها و تحقیر کسی است که به آن ها عشق

ص: 114

1- المیزان، ج 3، ص 97.

2- نهج البلاغه، حکمت 77؛ تسنیم، ج 13، ص 299.

می ورزد، از این رو در نکوهش شهوت گرای و مال دوستی می فرماید: و الله يريد ان يتوب عليكم و يريد الذين يتبعون الشهوات ان تميلوا ميلاً عظيماً (نساء، 27) و فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا. (1)

7. امام صادق (عليه السلام) فرمود:

«ما تلذذ النَّاسُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِلَذَّةِ أَكْثَرِ لَهْمٍ مِنْ لَذَّةِ النَّسَاءِ» وَهُوَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النَّسَاءِ

... وَاِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ مَا تَلَذُّوْنَ بِشَيْءٍ مِنَ الْجَنَّةِ، اَشْهَى عِنْدَهُمْ مِنَ النِّكَاحِ، لَا طَعَامَ وَلَا شَرَابَ. (2)

8. «خیر» در آیه شریفه قل أُؤْتِبْتَكُم بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا تَعَيَّنِي اَسْتِ نَه تَفْضِيلِي؛ یعنی نمی توان گفت که حب شهوات خیر است، ولی بهشت برای اهل تقوا بهتر و از فضیلت بیشتری برخوردار است. تقابل جمله زین للناس حب الشهوات با آیه قل أُؤْتِبْتَكُم بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ شَاهِدٌ بِرَإِينِ اَسْتِ كِه يَكِي مَذْمُومٌ اَسْتِ وَ دِيْغِرِي مَمْدُوحٌ؛ نِه يَكِي خُوبٌ وَ دِيْغِرِي خُوبٌ تَر اَسْتِ. (3)

9. در آیه شریفه زین للناس حب الشهوات... بیان نشده است که «انعام» چند گروه از حیوانات را شامل می شود، اما در سوره مبارکه ی انعام، به هشت صنف بودن آن اشاره شده است؛ و من الأنعام حمولاً و فرشاً... (انعام، 142) و ثمانية أزواج من الضأن اثنين و من المعز اثنين... (انعام، 143) و و من الإبل اثنين و من البقر اثنين... (انعام، 144) و جعل لكم من أنفسكم أزواجا و من الأنعام أزواجا... (4)

10. در دعوت کردن مردم به حق، باید به آنان شخصیت داد و با عطوفت و طرح سؤالات زمینه ساز، کار را شروع کرد. (5)

11. سر توصیف مسئله بهشت و نعمت های آن به نزد پروردگار؛ عند ربهم، بیان کمال و عظمت بهشت است. (6)

ص: 115

1- مریم، 59؛ تسنیم، ج 13، ص 315.

2- نور الثقلین، ج 1، ص 320؛ صافی، ج 1، ص 250.

3- تسنیم، ج 13، ص 366.

4- شوری، 11؛ اضواء البیان، ج 1، ص 277.

5- نور، ج 3، ص 31.

6- محاسن التأویل، ج 4، ص 63.

12. در آیه 15 در کنار نعمت های بهشتی موضوع رضوان الهی که نعمت دیگری است بیان شده است. در آیه 72 توبه به عنوان بزرگ ترین نعمت توصیف شده است: و ساکن طيبة في جنات عدن و رضوان من الله اكبر.

13. تنوین کلمه «رضوان» دلالت بر تفخیم و تعظیم می کند و سرّ ذکر رضوان الهی به دنبال أزواج مطهّرة بیان حقیقت بهشت است که در آن هر دو نعمت و لذت جسمانی و روحانی وجود دارد که بی تردید دومی بالاتر و بزرگ تر از اولی است؛ و رضوان من الله أكبر. (1)

14. با این که بهشت يك مجموعه و محل تبلور پاداش الهی است، موضوع همسران پاك و نيكو را جداگانه ذکر کرده است؛ أزواج مطهّرة. سرّ این ذکر خاص بعد از عام آن است که آمیزش جنسی برترین لذت مطلوب برای انسان است، بدین جهت در آیه قبل کلمه «نساء» بر «بنین» و «قناطر» مقدم شده است. (2)

15. أزواج مطهّرة؛ ازواج بهشتی دو گونه است:

الف. حور العين؛ خداوند در آیات بسیاری آن ها را به پاکیزگی و زیبایی و درخشندگی ستوده است، مانند: فیهنّ قاصرات الطرف لم یطمثهنّ انس قبلهم و لا جانّ * کانهنّ الیاقوت و المرجان (الرحمن، 56-57) و و حور العين کأمثال اللؤلؤ المكنون. (واقعه، 23)

ب. زنان که از حوریان بهشتی زیباترند و حوریان بهشتی خدمتگزاران آن ها هستند. گفتنی است که هر دو نوع، از نظر ظاهر و باطن پاك و مطهرند. (3)

16. از این که خشنودی خداوند در ردیف اموری قرار داده شده که برای انسان برتر از لذایذ دنیوی است، بر می آید که همین رضایت و خشنودی خداوند نیز مطلوب اوست. از این رو، آن را در این آیه هم ردیف «جنّات» و

«أزواج مطهّرة» دانسته و در آیات شریفه: فضلاً من ربّهم و رضوانا (مانده، 2) و و مغفرة من الله و رضوان (حدید، 20) و و برحمة منه و رضوان (توبه، 22)، آن را مقابل فضل و مغفرت و رحمت خداوندی که تماماً از مشتهیات انسانی است، قرار داده است، چنان که از دو آیه شریفه: رضي الله عنهم و رضوا عنه

ص: 116

1- توبه، 9؛ محاسن التأویل، ج 4، ص 63.

2- المیزان، ج 3، ص 106.

3- اطيّب البیان، ج 3، ص 132.

و راضیه مرضیه هم این نتیجه را می توان گرفت. زیرا این دو آیه، متعلق رضا و خشنودی حضرت حق خود مؤمنان است و روشن است که رضایت از مؤمنان غیر از رضایت از افعال و کردار آنان است. (1)

17. لطیف ترین نکته ای که از این دو آیه شریفه به دست می آید، پاسخی است که از يك اشکال مهم داده می شود.

اشکال: در این دنیا هر انسانی نیازمند غذاست تا وجودش محفوظ بماند و نیازمند ازدواج است تا نسلش باقی باشد و استفاده از غذا و ازدواج برای او همراه با لذت است، وگرنه هیچ انسانی تنها برای حفظ و بقای نسل خود، این سختی ها را تحمل نمی کرد و در پی به دست آوردن غذا و ازدواج خود را به زحمت نمی افکند؛ اما مصلحت الهی چنین اقتضا کرده که در این امور بهره و لذت وجود داشته باشد تا انسان با میل و شوق، به این امور تن دهد و در نتیجه خودش محفوظ و نسلش باقی بماند.

بر این اساس، در سرای آخرت که سخن از حفظ انسان و بقای نسل او نیست، وجود شهوت خوردن و ازدواج در او چه مصلحتی دارد؟

پاسخ: حقیقت انسان در آخرت عوض نمی شود، بلکه آن انسان همین انسان است. خواسته های او تغییری نکرده، تنها تفاوت در این است که انسان در دنیا محکوم به زوال و فناست، ولی در آخرت مهر بقا و دوام بر پیشانی او زده می شود.

او در آخرت خواستار بهره مندی از لذت های دنیوی و نیز لذایذ برتر از آن هاست و آن راهیابی به بهشت برین است و سعادت او در پرتو همین برخورداری تأمین می گردد و در مقابل، محروم ماندن از این نعمت ها شقاوت و بدبختی او را به دنبال خواهد داشت. (2)

18. افراد باتقوا، شیفته زرق و برق دنیا نمی شوند. «متقین» در این آیه، در مقابل «ناس» در آیه قبل به کار رفته است. (3)

19. تشویق باید هماهنگ با خواسته های طبیعی و فطری باشد؛ «انهار، ازواج، خالدین». (4)

ص: 117

1- المیزان، ج 3، ص 107.

2- المیزان، ج 3، ص 108-111.

3- نور، ج 2، ص 28.

4- همان، ص 29.

20. از جمله و الله بصیر بالعباد؛ بر می آید که هر کسی نمی تواند با ادعا، خود را پرهیزکار قلمداد کند، بلکه خداوند پرهیزکاران واقعی را می شناسد. پس باید مواظب بود که مبدا خودپسندی این گمان را در فکر به وجود آورد و خود را پرهیزکار بدانیم، با آن که بویی از تقوا نبرده باشیم. (1)

21. ایمان، زمینه ساز غفران الهی و مصونیت از عذاب دوزخ است؛ ءامناً فاغفرلنا ذنوبنا وقنا عذاب النار. (2)

22. متقین، همواره در انابه و دعا هستند؛ (يقولون). فعل مضارع دلالت بر دوام دارد. (3)

23. به کارهای خوبتان اعتماد نکنید. با آن که اهل تقوا هستید، باز هم از قهر الهی باید ترسید؛ قنا عذاب النار. (4)

24. از این که متقیان گفتار خود را با لفظ مفید تأکید، «ان»، آغاز کرده اند، درمی یابیم که آنان صدق گفتار خود را مسجل کرده و پا بر جایی و ثبات قدمشان در ایمان به پروردگار را اظهار می دارند. (5)

25. تقدم صفت صابرين بر سایر صفات گویای این حقیقت است که اگر صبر نباشد دیگر صفات نیز محقق نخواهد شد. (6)

26. در آیه 15 آل عمران می فرماید: متقین علاوه بر نعمتهای مادی بهشت از رضوان الهی برخوردار هستند: ورضوان من الله. مردم نسبت به رضوان خداوند بر دو گروه هستند: عده ای جویای رضوان حق هستند مانند پیامبر اکرم و همراهان او: محمد رسول الله و الذین معه أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعاً سجداً يبتغون فضلاً من الله ورضواناً(فتح، 29) و برخی از مردم از رضوان حق کراهت دارند و آنان کسانی اند که بعد از روشن شدن هدایت، ارتداد پیدا کردند: ان الذین ارتدوا علي أذبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى الشيطان سول لهم و

ص: 118

1- المنار، ج 3، ص 249.

2- راهنما، ج 2، ص 354.

3- نور، ج 2، ص 29.

4- همان.

5- المیزان، ج 3، ص 111.

6- المنار، ج 3، ص 252.

املي لهم... فكيف اذا توفتهم الملائكة يضربون وجوههم و ادبارهم ذلك بأنهم اتبعوا ما اسخط الله و كرهوا رضوانه فاحبط أعمالهم.
(محمد، 25-28)

يقينا اين دو گروه يكسان نيستند و هر کدام در قيامت سرنوشتی دارند. از اين رو، عدم تسويه اين ها را در آيه ديگر بيان كرد: أفمن أتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله و مأواه جهنم و بس المصير * هم درجات عند الله و الله بصير بما يعملون. (آل عمران، 162-163)

آيه 18-22

اشاره

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (18) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (19) فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنْ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْأُمِّيِّينَ ءَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ (20) إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (21) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (22)

ترجمه

خدا كه همواره به عدل، قيام دارد، گواهی می دهد كه جز او هيچ معبودی نيست؛ و فرشتگان (او) و دانشوران (نيز گواهی می دهند كه: جز او، كه توانا و حكيم است، هيچ معبودی نيست. * در حقيقت، دين نزد خدا همان اسلام است. و كسانی كه كتاب (آسمانی) به آنان داده شده، با يكديگر به اختلاف پرداختند مگر پس از آن كه علم برای آنان (حاصل) آمد، آن هم به سابقه ی حسدی كه میان آنان وجود داشت، و هر كس به آیات خدا كفر ورزد، پس (بداند) كه خدا زودشمار است. * پس اگر با توبه محاجّه برخاستند، بگو: «من خود را تسليم خدا نموده ام، و هر كه مرا پیروی کرده (نيز خود را تسليم خدا نموده است).» و به كسانی كه اهل كتابند و به مشركان بگو: «آیا اسلام آورده اید؟» پس اگر اسلام آوردند، قطعا هدايت یافته اند، و اگر روی برتافتند، فقط رساندن پیام بر عهده ی توست، و خداوند به (امور)

ص: 119

بندگان بیناست. * کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند، و پیامبران را بنا حق می کشند، و دادگستران را به قتل می رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده. * آنان کسانی هستند که در (این) دنیا و (در سرای) آخرت، اعمالشان به هدر رفته و برای آنان هیچ یآوری نیست.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

گواهی دادن خداوند با ایجاد نظم هستی به یگانگی خویش، گواهی دادن فرشتگان و صاحبان علم به یگانگی خداوند، دین در نزد خدا تسلیم بودن در برابر اوست، حسادت، عامل اختلاف میان اهل کتاب، دستور به پیامبر در ارتباط با چگونگی برخورد با اهل مجادله، بشارت عذاب به کفار و قاتلان انبیا و آمران به قسط و فضیلت، حبط اعمال کفار در دنیا و آخرت.

ب. در این که منظور از شهادت خداوند چیست سه احتمال است:

1. شهادت قولی که مرحوم علامه طباطبایی فرموده است. (1)

2. شهادت فعلی؛ یعنی کار خدا به گونه ای است که توحید او را ثابت می کند زیرا هماهنگی عالم که فعل خداست شاهی بر وحدت فاعل و مدبر آن است: لو كان فيهما ءالهة الا الله لفسدتا (انبیاء، 22)، در این صورت مدعا وحدت خداوند و دلیل و شاهد نظم عالم است.

3. شهادت عینی و ذاتی خدا بدین معناست که ذات خداوند بر وحدت او شهادت می دهد؛ یعنی خدا بودن با تعدد سازگار نیست زیرا ذات خدا نامحدود است و موجود و نامحدود برای غیر خود جایی نمی گذارد و معنای شهادت ذات خدا بر وحدت خویش همین است. (2)

ج. منظور از دین، اسلام است. اسلام تسلیم شدن در برابر حق است، اعم از حق در مقام اعتقاد یا حق در مقام عمل. به عبارت روشن تر، اسلام آن تسلیمی است که بنده در برابر بیانی که از مقام ربوبی صادر شده داشته باشد، چه آن هایی که مربوط به معارف یا در باره احکامند،

ص: 120

1- المیزان، ج 3، ص 132.

2- تسنیم، ج 13، ص 393-400.

و آن معارف و احکام، گرچه از لحاظ کمیت و کیفیت در ادیان مختلف است، لیکن حقیقت همه آن ها یک موضوع بیشتر نیست. (1)

د. از نظر قرآن کریم، آیین حقیقی در پیشگاه خدا همان تسلیم در برابر فرمان اوست. در حقیقت، روح دین در همه زمان ها چیزی جز تسلیم در برابر حقیقت نبوده است، لیکن از آنجا که آیین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عالی ترین نمونه آن بود، نام اسلام برای آن انتخاب شده است.

حضرت علی (علیه السلام) در تبیین معنای اسلام چنین می فرماید:

«لأنسبَ الإسلام نسبة لم ينسبها أحد قبلي، الإسلام هو التسليم و التسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق و التصديق هو الإقرار و الإقرار هو الأداء و الأداء هو العمل». (2)

ه - در آیه شریفه، اسلام را با قید وجه همراه ساخته است؛ اسلمت وجهی. وجه هر چیزی آن طرفی است که روبروی انسان قرار می گیرد و ممکن است معنای اخص آن مراد باشد که صورت و روی آدمی است و چون چهره ی انسان مهمترین ادراکات انسان را در خود دارد، تسلیم شدن چهره، تسلیم شدن تمام بدن را به دنبال خواهد داشت و تسلیم چهره، از خضوع و تسلیم بودن در برابر اوامر الهی حکایت دارد. (3)

و. «وجه» در جمله اسلمت وجهی لله چهره هستی است نه صورت ظاهری، چنان که در آیه فاقم وجهك للدين حنيفا (روم، 30) نیز به همین معناست؛ یعنی قلبت را که جایگاه و مظهر عقیده است و نیز شئون انسانی را که پایگاه اخلاق و اوصاف کمالی است و اعضا و جوارحت را که ابزار عمل صالح است و تمام هستی ات را به سوی دین کن زیرا مجموعه دین همان اعتقاد قلبی و اخلاق نفسانی، اقرار زبانی و عمل به ارکان است. (4)

ز. منظور از «امیین» همان مشرکان مکه هستند و علت انتخاب این وصف دو چیز است:

1. چون آنان کتاب آسمانی را رها کرده اند، وصف «امیین» در مورد آن ها به کار رفته است، گویا آنان نمی توانند بنویسند و بخوانند.

2. آنان اهل فضل و دانش نبودند؛ یعنی بی سواد و دور بودن از فرهنگ خواندن و

ص: 121

1- المیزان، ج 3، ص 120.

2- نمونه، ج 2، ص 349؛ مجمع البیان، ج 2، ص 717.

3- المیزان، ج 3، ص 122؛ مجمع البیان، ج 2، ص 719.

4- تسنیم، ج 13، ص 476.

نوشتن يك و ویژگی عام آنان بود. گرچه افراد کمی از این فرهنگ بهره مند بودند. (1)

قابل توجه این که خود اهل کتاب، مشرکان را به این اسم می خواندند؛ لیس علینا فی الامیین سبیل. (2)

نکته ها

1. انسان در ردیف فرشتگان یا حیوان: در قرآن کریم هر گاه سخن از علم و دانش است نام انسان در ردیف فرشتگان آمده و هر گاه سخن از خوردن و آشامیدن است نام او در کنار حیوان بیان شده است؛ شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائكة و أولوا العلم قائما بالقسط (آل عمران، 18)، و فاكهة و ابا متاعا لكم و لانعامكم (عبس، 31-32)، كلوا و ارعوا انعامكم (طه، 54) و و نسقيه مما خلقنا انعاما و اناسی كثيرا. (فرقان، 49)

2. اوصاف اولوا العلم تقریبا همان اوصاف راسخان در علم است؛ زیرا اولوا العلم به وحدانیت خداوند شهادت می دهند، راسخان در علم نیز اقرار به توحید دارند: و الراسخون فی العلم یقولون ءامنا به كل من عند ربنا و ما یدکر الا الوا الالباب (آل عمران، 7) و بهترین سخن اولوا الالباب این است که ربنا ما خلقت هذا باطلا. (3)

3. سر تقدیم ملائکه بر اولوا العلم این است که بعضی از ملائکه نقش واسطه را ایفا کرده و علم را به صاحبان علم می رسانند.

4. سؤال: با این که مدعی، وحدانیت خود خداوند است، چگونه خود او شاهد و گواه بر این وحدانیت خواهد بود؟

پاسخ: الف. او با آفرینش جهان، دلایل توحید خود را ارائه فرموده است، وگرنه دیگران از پی بردن به این حقیقت ناتوان بودند، پس او تنها شاهد بر وحدانیت خود است.

ب. او تنها موجود ازلی و ابدی است و غیر او در ازل وجود نداشته و معدوم شبیه غایب و موجود شبیه حاضر است، پس تمامی غیر او، غایب بودند. بنا بر این، ماسوای حق تعالی به جهت معدوم بودنشان غایب بودند و در پرتو افاضه ی وجود از ناحیه ی خدا، شاهد شدند،

ص: 122

1- تفسیر کبیر، ج 7، ص 228.

2- آل عمران، 75؛ المیزان، ج 3، ص 123.

3- آل عمران، 191؛ تسنیم، ج 13، ص 413.

5. از این آیه شریفه ارزش و فضیلت دانش و دانشمندان استفاده می شود. زیرا قرآن کریم شهادت و گواهی دادن دانشمندان بر یگانگی خداوند را در ردیف شهادت خداوند و فرشتگان آورده است. (2)

تطبیق اولوا العلم به پیامبران و ائمه اطهار چنان که امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«فانّ أولي العلم الأنبياء والأوصياء» آن است که آنان روشن ترین مصداق آن هستند. (3)

6. سرّ پایان یافتن آیه شریفه به دو صفت «عزیز» و «حکیم» این است که از آنجا که آیه در مقام نفی شریک از خداوند است، کلمه «عزیز» به کار رفته است؛ یعنی او چون عزیز است، خود را از داشتن هر گونه شریک و ذلت پذیری آن به دور داشته است. نکته ی ذکر کلمه «حکیم» نیز این است که او در حکمت خود یگانه است، در نتیجه از هر اضلالی در دایره ی آفرینش و تدبیر آن نسبت به خود جلوگیری خواهد کرد. (4)

7. در آیه 19 می فرماید: دین در نزد خداوند اسلام است: انّ الدین عند الله الاسلام، در آیه دیگر می فرماید: هر کس غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او پذیرفته نمی شود و در قیامت از زیانکاران است: و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین. (آل عمران، 85)

8. در انّ الدین عند الله الاسلام واژه «سلم» از واژه های ارزشمندی است که در هر هیئت و وزنی استعمال شود، ارزش دارد و به معنای مجرد بودن از آفات و نقایص ظاهری و باطنی است. از این رو، به بهشت «دار السلام» اطلاق می شود. زیرا در بهشت نقص و عیب وجود ندارد و یکی از اسمای حسنای خداوند «سلام» است؛ چون خداوند مجرد از نقص ظاهری و باطنی است و به همین جهت به آیین الهی اسلام اطلاق می شود: انّ الدین عند الله الاسلام؛ چون این آیین میرای از نقص است و به همین دلیل به انسان متعهد و متدین مسلمان می گویند؛ زیرا مردم از دست و زبان او بلکه از همه ابعاد وجودی او در سلامت هستند چنان

ص: 123

1- تفسیر کبیر، ج 7، ص 219.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 716.

3- نمونه، ج 2، ص 348.

4- المیزان، ج 3، ص 117.

که در روایت است:

«المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه»⁽¹⁾.

9. اختلاف دینی، نشأت یافته از ناحیه عالمان متجاوز و حسود؛ و ما اختلف... الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا. کلمه «بغيا»، به معنای تجاوز است و به معنای حسد نیز آمده است.⁽²⁾

10. قرآن کریم در آیه 19 می فرماید: دین نزد خداوند اسلام است؛ ان الدين عند الله الاسلام، در آیه دیگر می فرماید: ما عندكم ينقد و ما عندالله باق(نحل، 96). بنا بر این اسلام دین ثابت و پایدار و مستمری خواهد بود.⁽³⁾

11. سرّ عطف جمله من اتبعن بر أسلمت وجهی آن است که: هم پیروی مؤمنان از پیامبر را ثابت کند، هم شرافت و عظمت پیامبر را برساند.⁽⁴⁾

12. جمله و ان تولّوا فآثمّا عليك البلاغ و الله بصير بالعباد بر سه مطلب دلالت دارد:

الف. جدال و ادامه ی بحث با مشرکان ممنوع است. زیرا بحث با کسی که از پذیرش يك امر ضروری سر باز می زند، چیزی جز جدال و لجاجت نخواهد بود.

ب. حق حکم و داوری در باره مردم، تنها و تنها با خداوند متعال است و پیامبر جز آن که مبلغ رسالت الهی است، وظیفه ی دیگری ندارد. چنان که آیات دیگری نیز این معنا را بیان می کند؛ لیس لك من الأمر شيء(آل عمران، 128) و لست عليهم بمصيطر. (غاشیه، 23)

ج. از جمله و الله بصير بالعباد بر می آید که آیه شریفه در مقام تهدید اهل کتاب و مشرکان است... و جمله و ان تولّوا فآثمّا عليك البلاغ کنایه از این معناست که آنان را در صورت لجاجت به پروردگارشان واگذار کن که خدا به بندگانش بینا و مطابق حال و زبان استعدادشان میان آنان حکم خواهد کرد.⁽⁵⁾

13. پیروان واقعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی هستند که تسلیم خدا باشند؛ اسلمت وجهی و من اتبعن.⁽⁶⁾

14. علم و کتاب به تنهایی کافی نیست، و سبب نجات نخواهد شد؛ چه بسا علم باشد،

ص: 124

1- مواهب الرحمن، ج 5، ص 141 با اضافات.

2- راهنما، ج 2، ص 362.

3- تسنیم، ج 13، ص 433.

4- المیزان، ج 3، ص 123.

5- المیزان، ج 3، ص 123.

6- نور، ج 2، ص 33.

ولی تسلیم نباشد: اوتوا الكتاب... و ان تولوا. (1)

15. آیه شریفه فان حاجوك دلاله بر ادب احتجاج می کند. زیرا خداوند فرمود:

«فان حاجوك فأعرض عنهم»، بلکه فرمود: فقل أسلمت. چون دعوت پیامبر به سوی اسلام، سزاوار نیست که در آغاز همراه با اعراض باشد، بلکه پیامبر می خواهد مردم را به سوی توحید دعوت کند که اساس تربیت انسان است و توحید کامل به آن است که انسان تسلیم امر الهی باشد. از این رو خداوند به پیامبر دستور می دهد که در برابر احتجاج آن ها بگو: تسلیم خدا هستم. (2)

16. «محاچه» وزن باب «مفاعله» را دارد و مفاعله گرچه میان دو نفر یا دو گروه است، ولی در صورتی کار طرفینی را بیان می کند که يك طرف بر دیگری فایق باشد، اما اگر دو نفر یا دو گروه همسان کاری را انجام دهند، باب تفاعل متکفل بیان آن است. مثلاً اگر در زد و خورد، علی پیروز گردد، گفته می شود:

«ضارب علي معاوية»؛ اما اگر دو طرف متساوی باشند، می گویند:

«تضارب علي و عمر» که هر دو فاعلند. در محاچه نیز تهاجم از يك طرف است، بر خلاف «تجاج» که برخورد متساوی است.

حمله مستکبران بر مستضعفان در دنیا مجادله و محاجه است، اما برخورد متعادل و متساوی این دو گروه در جهنم، تجاج است؛ و اذ يتحاجون في النار فيقول الضعفاء للذين استكبروا انا لکم تبعاً. (غافر، 47)

در جهنم هر يك از مستضعف و مستکبر به دیگری می گوید: تو مقصّر هستی، بر خلاف دنیا که غالباً حمله ی جدال آمیز از طرف سران قدرت و زورمداران است. نمونه ی آن را قرآن کریم در باره نمرود و قوم حضرت ابراهیم (علیه السلام) بیان می کند؛ ألم تر الى الذي حاج ابراهیم في ربه (بقره، 258) نه تنها نمرود اهل محاجه و جدال بود، بلکه قوم ابراهیم (علیه السلام) نیز با او محاجه کردند؛ و حاجه قومه قال أتجاجوني في الله و قد هدان (انعام، 79)، اصولاً محاجه جنبه ی مجادله دارد و خصومت انگیز است و از طرف دشمن شروع می شود، مگر دلیلی خلاف این اصل را ثابت کند. (3)

ص: 125

1- همان، ص 34.

2- مواهب الرحمن، ج 5، ص 145.

3- تسنیم، ج 13، ص 475.

17. از دو کلمه «یقتلون» و «یکفرون» استفاده می شود که کفر ورزیدن به آیات الهی، و کشتن انبیا که کشتن به غیر حق است و کشتن منادیان عدالت، سیره مستمره ی اهل کتاب بود. چنانچه تاریخ یهود شاهد روشنی بر این معناست که آنان عده ی زیادی از انبیا و مردان نیکوکار و امران به معروف و ناهیان از منکر و عدالت خواهان را کشتند، همچنین نصاری قدم در جای پای آنان گذاشتند. (1)

18. از کلمه «بغیر حق» بر می آید که ملاک پسندیده یا ناپسند بودن امری آن است که با حق سنجیده شود، نه با اشخاص؛ یعنی معیار تشخیص، حق یا ناحق بودن است، نه افراد و اشخاص. (2)

19. سؤال: یهودیان معاصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هیچ يك از این گناهان را مرتکب نشده بودند، پس چگونه این اعمال به آنان نسبت داده شده است؟

پاسخ: الف. از آنجا که آنان به برنامه ی گذشتگان خود رضایت داشتند، این تعبیر در مورد آنان به کار رفته است.

ب. آنان قصد کشتن پیامبر و مؤمنان را داشتند و خداوند این توطئه ی آنان را خنثی فرمود و چون علاقه ی آنان به انجام این جنایت در حد بالایی بود، این تعبیر به طور مجازی در باره آن ها به کار رفته است. (3)

20. آیه شریفه أولئك الذین حبطت أعمالهم فی الدنیا و الاخرة و ما لهم من ناصرین دلالت دارد بر این که:

اولاً: کسی که مردم را به دلیل امر به معروف و نهی از منکر کردنش بکشد، اعمالش نابود می شود.

ثانیا: چنین فردی به شهادت جمله و ما لهم من ناصرین از شفاعت بی بهره بوده و در روز قیامت از آن سودی نمی برد. (4)

ص: 126

1- المیزان، ج 3، ص 123.

2- المنار، ج 3، ص 262.

3- تفسیر کبیر، ج 7، ص 229.

4- المیزان، ج 3، ص 124.

21. بنی اسرائیل در اول روز، آن هم در يك ساعت، چهل و سه نفر از پیامبران الهی و یکصد و دوازده نفر از آمران به معروف را به شهادت رساندند. (1)

22. آیه شریفه 21 دلالت دارد بر شدت عذاب کسی که پیامبر یا امر به معروف یا ناهی از منکر را بکشد. ابو عبیده جراح از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پرسید: روز قیامت عذاب کدام طایفه سخت تر باشد؟ حضرت فرمود: آن که پیامبر یا امر به معروف و ناهی از منکر را بکشد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود. (2)

23. در آیه 21 به سه گناه و معصیت اشاره شده که هر کدام سبب برای ارتکاب دیگری است؛ کفر زمینه ی قتل انبیا را فراهم می سازد و این، موجب می شود که انسان امر به معروف و نهی از منکرکنندگان را بکشد. (3)

24. و یقتلون التَّبیِّنَ بغیر حق؛ قید «بغیر حق» توضیحی است، نه احترازی. زیرا قتل انبیا همواره به غیر حق است. نظیر آیه شریفه: و من یدع مع الله إلهاء اخر لا برهان له (مؤمنون، 17). چون شرك همواره بی برهان است. بنابراین، قتل انبیا تنها يك قسم دارد و آن به غیر حق است و قتل به حق انبیا معقول نیست، چنان که شرك نیز تنها يك نوع دارد و آن بدون برهان است و شرك با برهان معقول نیست. (4)

25. سؤال: از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر آن است که خطری در کار نباشد، ولی در این آیه از کسانی که برای نهی از منکر تا پای جان ایستاده اند، ستایش شده است، علت چیست؟

پاسخ: شرایط افراد و نوع معروف و منکر تفاوت می کند؛ گاهی منکر، حکومت یزید است که امام حسین (علیه السلام) برای نهی از آن به کربلا می رود و شهید می شود. می فرماید: هدف من از این حرکت و قیام، امر به معروف و نهی از منکر است، اما گاهی منکر در این حد نیست، بلکه گناهی است که باید میان خطر و مفسده گناه و از دست دادن مال و جان و آبرو مقایسه

ص: 127

1- کشف، ج 1، ص 348.

2- الدر المنثور، ج 2، ص 13؛ کشف، ج 1، ص 347.

3- البحر المحیط، ج 2، ص 429.

4- مواهب الرحمن، ج 5، ص 158.

و با توجه به اهمیت و اولویت عمل کرد. (1)

26. اصل امر به قسط کار خداوند است: قل امر ربِّي بالقسط (اعراف، 29). از آنجا که عالمان ربّانی شدید الارتباط به رب هستند، متخلّق به اخلاق الهی اند و تا مرز شهادت به قسط امر می کنند؛ آنان اگر بدانند با شهادتشان دین رونق می یابد، شهادت را ترجیح می دهند. برخی از راحت طلبان با تمسک به آیه علیکم أنفسکم لا یضرکم من ضلّ اذا اهتديتم (مائده، 105) چنین برداشت کرده اند که مواظب خودتان باشید و لازم نیست دیگران را امر به معروف کنید غافل از این که در آیه شریفه جمله اذا اهتديتم آمده و روشن است وقتی انسان هدایت می شد که وظیفه امر به معروف را انجام دهد نه این که بی تفاوت و راحت طلب باشد. (2)

آیه 23-27

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ (23) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24) فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (25)

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (26) تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (27)

ترجمه

آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب (تورات) یافته اند ندانسته ای که (چون) به سوی کتاب خدا فرا خوانده می شوند تا میانشان حکم کند، آنگاه گروهی از آنان به حال اعراض، روی بر می تابند؟* این بدان سبب بود که آنان (به پندار خود) گفتند: «هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید»، و بر ساخته هایشان آنان را در دینشان فریفته کرده است.* پس چگونه خواهد بود (حالشان) آنگاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد

ص: 128

1- نور، ج 2، ص 35.

2- تسنیم، ج 13، ص 496-506.

آوریم؛ و به هر کس (پاداش) دستاوردش به تمام (و کمال) داده شود و به آنان ستم نرسد؟ * بگو: «بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی؛ و از هر که خواهی، فرمانروایی را بازستانی؛ و هر که را خواهی، عزت بخشی؛ و هر که را خواهی، خوار گردانی؛ همه خوبی ها به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی.» * شب را به روز در می آوری، و روز را به شب در می آوری؛ و زنده را از مرده بیرون می آوری، و مرده را از زنده خارج می سازی؛ و هر که را خواهی، بی حساب روزی می دهی.

شان نزول

از ابن عباس نقل شده که در عصر پیامبر، زن و مردی از یهود خیبر مرتکب زناي محصنه شدند و با این که در تورات دستور مجازات سنگ باران در باره چنین اشخاصی داده شده بود، چون آن ها از طبقه ی اشراف بودند، از اجرای این دستور در مورد آن ها سرباز زدند و پیشنهاد شد که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مراجعه کرده، داوری بطلبند؛ به امید این که مجازات سبک تری از طرف او در باره آنان تعیین شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز همان مجازات را برای آن ها تعیین کرد. بعضی از بزرگان یهود به داوری پیامبر اعتراض کردند و منکر چنین مجازاتی در آیین یهود شدند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: همین تورات فعلی میان من و شما داوری می کند. آن ها پذیرفتند و «ابن صوریاء» را که از دانشمندان آنان بود، از فدک به مدینه دعوت کردند، پیامبر او را شناخت و فرمود: تو ابن صوریاء هستی؟ عرض کرد: آری. فرمود: تو اعلم علمای یهودی؟ گفت: این گونه فکر می کنند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد قسمتی از تورات را که آیه رجم (سنگ باران) در آن بود، پیش روی او بگذارند، او که از جریان قبلاً آگاه شده بود، هنگامی که به این آیه رسید، دست روی آن گذاشت و جمله های بعد را خواند.

عبد الله بن سلام که از دانشمندان یهود بود و اسلام اختیار کرده بود، در مجلس حضور داشت، فوراً متوجه پرده پوشی ابن صوریاء شد و برخاست و دست او را از روی این جمله برداشت و آن را از متن تورات قرائت کرد و گفت که تورات می گوید: بر یهود لازم است هر گاه زن و مردی مرتکب زناي محصنه شوند، هنگامی که مدرک کافی بر جرم آن ها وجود داشته باشد، آنان را سنگ باران کنند.

آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد مجازات مزبور طبق آیین آن ها در مورد این دو مجرم اجرا شود. جمعی از یهود خشمناک شدند و این آیه در باره وضع آن ها نازل شد. (1)

علامه طبرسی (رحمه الله) دو شأن نزول برای آیه قل اللهم مالك الملك... ذکر کرده است که هر دو يك حقیقت را دنبال می کند:

الف. هنگام فتح مکه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مسلمانان نوید داد که به زودی کشور ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهد گرفت. منافقان این مطلب را اغراق آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله) به مدینه و مکه قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم را دارد؛ در این هنگام آیات فوق نازل شد.

ب. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اتفاق مسلمانان مشغول حفر خندق در اطراف مدینه بود ناگهان در میان خندق، سنگ سفید بزرگ و سختی پیدا شد که مسلمانان از شکستن و حرکت دادن آن عاجز ماندند.

سلمان به حضور پیامبر رسید و جریان را عرض کرد. پیامبر وارد خندق شد و کلنگ را از سلمان گرفت و محکم بر روی سنگ فرود آورد، از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه ای زد، آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکبیر فتح و پیروزی گفت. مسلمانان نیز با او هم صدا شده و آهنگ تکبیر در همه جا پیچید. تا این که این عمل سه بار تکرار شد.

سلمان عرض کرد: امروز وضع عجیبی از شما مشاهده کردم! پیامبر فرمود: در میان جرقه ای که بار اول زد، کاخ های حیره و مداین در درون جرقه دوم کاخ های روم در سومین جرقه، کاخ های صنعا و سرزمین های یمن را دیدم و جبرئیل به من بشارت داد که مسلمانان بر آن پیروز می شوند و من در آن حال تکبیر پیروزی گفتم. ای مسلمانان بر شما بشارت باد!

مسلمانان خدا را شکر می کردند، اما منافقان با ناراحتی و معترضانه گفتند: چه آرزوی باطل و چه وعده ی محالی! در حالی که این ها از ترس جان خود، حالت دفاعی به خویش گرفته اند و مشغول حفر خندق هستند و با دشمن اندک خود یارای جنگ ندارند، خیال فتح کشورهای بزرگ جهان را در سر می پرورانند، در این هنگام آیات مورد بحث نازل شد. (2)

ص: 130

1- نمونه، ج 2، ص 357؛ مجمع البیان، ج 2، ص 424.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 427؛ نمونه، ج 2، ص 362.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تسلیم نبودن اهل کتاب به احکام موجود در کتاب مذهبی خویش، تفکر باطل برخی از اهل کتاب، خود را از دیگران برتر دانستن، کيفر آنان در قیامت، اعتراف موحدان به اوصاف و افعال خداوند متعال مانند مالکیت و قدرت و...

ب. در این که منظور از کتاب چیست دو وجه بیان شده است:

1. تورات؛ یعنی خداوند متعال یهود را به تورات فرا خواند، اما از آنجا که آنان می دانستند تورات مشتمل بر برهان نبوت و صدق ادعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، بدین جهت امتناع ورزیدند.

2. قرآن کریم؛ زیرا محتوای آن مانند اصول دینت و ارکان شریعت و تبیین اوصاف پیامبر موافق با تورات است. (1) وجه نخست با سیاق آیات هماهنگی و تناسب بیشتری دارد.

ج. منظور از دعوت به کتاب خدا همان خواندن به اسلام است: و من أظلم ممّن افتری علی الله الکذب و هو یُدعی الی الاسلام (صف، 7). علامه بلاغی می فرماید: از روایات استفاده می شود منظور از کتاب در يدعون الی کتاب الله تورات است و با توجه به این که تورات تحریف شده است سستی روایت را به روشنی می توان فهمید؛ زیرا چگونه ممکن است خداوند متعال کتاب تحریف شده را «کتاب الله» بنامد؟

پاسخ این که: قرآن کریم تورات در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به نحو موجه جزئی در بردارنده حکم الله می داند: و کیف یحکمونک و عندهم التوراة فیها حکم الله (مائده، 43)، علامه بلاغی از تورات و انجیل معاصر سخن می گوید که تحریف شده است و آنچه را مرحوم طبرسی احتمال داده که منظور از کتاب تورات است در عصر نزول قرآن کریم است. (2)

د. در بیان منظور از لیحکم بینهم سه احتمال می رود:

1. حکم کردن نسبت به نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله).

2. پیامبر به محل درس آن ها وارد گشته، آنان را دعوت کرد. به او عرض کردند: بر چه

ص: 131

1- تبیان، ج 2، ص 445؛ مجمع البیان، ج 2، ص 424.

2- تسنیم، ج 13، ص 520.

دینی هستی؟ فرمود: بر دین ابراهیم. آنان هم گفتند: ابراهیم خود یهودی بود. حضرت فرمود: حاکم میان ما و شما تورات است، اما آن ها از پذیرفتن سخن پیامبر امتناع ورزیدند.

3. این آیه شریفه مربوط به مسأله رجم است که در شأن نزول بیان شد.

برخی نیز گفته اند: این آیه شریفه از متشابهات است و احتمالات سه گانه رجما بالغیب است، از این رو فقط خداوند و پیامبر و امامان از حقیقت آیه شریفه مطلع هستند. (1)

ه. - «اللَّهُمَّ» به معنای «یا الله» است و به گفته ی سیبویه و خلیل، میم مشدده به جای «یا» استعمال شده است. زیرا «یا» نزد نحویین همراه با «میم» به کار نمی رود. از این رو می فهمیم که «میم» در آخر «اللَّهُمَّ» به منزله ی «یا» است (2)؛ لیکن ظاهراً این کلمه «اللَّهُمَّ» به همین هیئت مانند سایر کلمات در لغت عرب وارد شده و هیچ نیازی به توجیه نیست که در اصل چنین بوده و چنان شده است. (3)

و. در بیان مراد از «ملك» چند قول است:

الف. نبوت.

ب. بندگان و آنچه را که مالکند.

ج. امر دنیا و آخرت. (4)

د. ملك از مفاهیمی است که معنایش برای همه روشن است و آن بر دو قسم است: حقیقی و اعتباری.

ملك حقیقی آن است که مالك بتواند هر گونه تصرفی در ملك خودش بکند، چنان که انسان نسبت به چشم خود چنین اختیاری را دارد که می تواند چشم خود را باز کند یا ببندد. این قسم از مالکیت قابل تغییر نیست؛ جهان هستی که ملك خداوند است، به طور مطلق از همین قسم است؛ یعنی خداوند هر گونه بخواهد، در آن تصرف می کند.

ملك اعتباری آن است که مالك بتواند در ملك خود تصرف کند، اما به حسب رابطه ای که عقلای جامعه آن را اعتبار کرده اند، از آنجا که در این قسم از ملکیت، رابطه ی میان ملك و

ص: 132

1- اطیب البیان، ج 3، ص 152.

2- تبیان، ج 2، ص 428.

3- مواهب الرحمن، ج 5، ص 187.

4- تبیان، ج 2، ص 429.

مملوك بر پایه وضع و قرارداد است، از این رو تغییر و تحول در آن ممکن است؛ چنان که مشاهدات روزانه ی ما همین معنا را تصدیق می کند و به وسیله ی خرید و فروش یا بخشش، اشیایی از ملك گروهی یا فردی به ملك و گروه یا فرد دیگری در می آید.

ملك نیز گرچه از سنخ ملك است، لیکن آن مالکیتی است که شخص نسبت به ملك های عده ای از مردم داشته باشد. مثلاً پادشاه مالك ملك رعایا بوده و او می تواند در ملك های رعیت هر گونه تصرفی بکند، بدون آن که کسی توانایی معارضه را داشته باشد. در خور توجه این که: همان تقسیمی که برای ملك است، برای ملك نیز هست.

تمامی این اقسام برای خداوند متعال ثابت است. زیرا او مالك حقیقی اشیاست، چون نسبت به همه چیز ربوبیت مطلقه دارد و او خالق آن هاست؛ ذلکم الله ربکم خالق کلّ شیء لا اله الا هو (مؤمن، 62). اصولاً هر چیزی که نام شیء بر او نهاده شود، خداوند خالق و مالك اوست و می تواند در آن تصرف کند.

از نظر اعتباری هم او مالك موجودات است. زیرا او به مالکان، ملك اعطا کرده است و هر گاه بخواهد، این ملك را از شخصی می گیرد و به دیگری واگذار می کند؛ توتی الملك من تشاء و تنزع ممن تشاء و ملكی که ناهلان در اختیار دارند، ذاتا مذموم نیست، بلکه مذموم خود آنان هستند که آن را وسیله ی ستم قرار داده اند. (1)

ه. - کلمه «خیر» در جمله بیدک الخیر صفت مشبّهه است، نه صفت تفضیلی. مؤیدش کاربرد کلمه «خیر» در مواردی است که معنای افعال تفضیلی در آنجا صحیح نیست؛ قل ما عند الله خیر من اللّٰه و من اللّٰه و من التّجارة (جمعه، 11). روشن است که در لهُو اصلاً خیری نیست تا معنای صفت تفضیلی در آن صحیح باشد. (2)

و. برای (بغیر حساب) چند معنا بیان شده است از جمله:

1. مواهب الهی قابل شمارش نیست: و ان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها. (ابراهیم، 34)
2. (بغیر حساب) یعنی خداوند بر اساس محاسبه و کوشش پنداری روزی نمی دهد چنان که حضرت مریم (علیها السلام) به حضرت زکریا (علیه السلام) گوید: هو من عند الله انّ الله یرزق من یشاء بغیر حساب. (3)

ص: 133

1- المیزان، ج 3، ص 128-131.

2- المیزان، ج 3، ص 133.

3- آل عمران، 37؛ تسنیم، ج 13، ص 602.

1. اسلام، دین انصاف و احترام به دیگران است. از علمای دیگر ادیان دعوت می کند تا کتاب خودشان را داور قرار دهند؛ یدعون الی کتاب الله لیحکم. (1)
2. همه علمای اهل کتاب بد نبودند، از این رو برخی از عالمان اهل کتاب حکمیت و حاکمیت کتاب خداوند را پذیرفتند. ثم یتولّی فریق منهم کلمه «منهم» دلالت بر تبعیض دارد. از این که می فرماید گروهی نپذیرفتند معلوم می شود متقابلاً گروهی هم پذیرفتند. (2)
3. سرّ جایگزینی اوتوا نصیباً من الکتاب به جای اوتوا الکتاب بیانگر آن است که تورات و انجیلی که اکنون در میان آنان شهرت دارد، تمام انجیل و تورات اولی نیست. زیرا تصرّفاتی که در آن کرده اند و تحریف و تغییری که در باره آن انجام داده اند، بیشتر اجزای آن را از بین برده است. چنانچه جمله و غرّهم فی دینهم ما کانوا یفترون که در آخر آیه بعدی ذکر شده، به همین مطلب اشاره دارد. (3)
4. ادّعا نشانگر ایمان نیست، بلکه ایمان حقیقی هنگام صدور حکم و فرمان الهی روشن می شود. آیه شریفه 23 هشدار به مسلمانان است که مبادا شما هم مثل یهود هنگام اجرای قانون قرآن، از دستور الهی روی گردان باشید. (4)
5. با توجه به این که تولّی و اعراض به یک معناست. سرّ ذکر هر دو در آیه شریفه: ثم یتولّی فریق منهم و هم معرضون دو جهت دارد:

الف. تولّی نسبت به دعوت کننده است و اعراض از آن چه به سوی او دعوت می شوند.

ب. تولّی نسبت به بدن است و اعراض در باره قلب است. (5)

6. آیه شریفه می فرماید: اهل کتاب به افترا و دروغ خود بافته مغرور شدند؛ و غرّهم فی دینهم ما کانوا یفترون، با این که انسان فریب دروغی را نمی خورد که خودش جعل کرده است! شاید از این روست که مغروران غیر از دروغ پردازان هستند. بنا بر این، جهت نسبت

ص: 134

1- نور، ج 2، ص 37.

2- همان.

3- المیزان، ج 3، ص 124.

4- نور، ج 2، ص 40.

5- تفسیر البحر المحیط، ج 2، ص 434.

دادن افترای که پیشینیان آنان بسته اند، به عدّه ی مغروران، آن است که همگی امت واحده اند و آنان به عملکرد پیشینیان خود رضایت دارند.

افزون بر آن، انسان در اعمال و رفتار خود بر طبق احوال و ملکات نفسانی خویش حرکت می کند و کردارش منطبق با آن چیزی است که در نفس او تثبیت شده؛ گرچه بر خلاف آن اعتقاد داشته باشد. چنان که افرادی که معتاد به اموری هستند که برای سلامتی آن ها ضرر دارد، در عین حال که علم به ضرر و زیان آن دارند، اما در مقام عمل همان ملکات و صفات زشت اجازه فکر کردن به آن ها نمی دهد.

بنابراین، می توان گفت: اهل کتاب به واسطه ی حبّ شهوات و کبر و ستم که در قلب آن ها رسوخ پیدا کرده بود، طبق افتراهای خود قدم بر می داشتند و با این وصف، آن دروغ ها را آن قدر تکرار کرده و به خویشتن تلقین می کنند که در قلب آن ها نقش بسته است. بدین جهت، افترای که خودشان جعل کردند، در درجه ی دوم موجب غرورشان گشت و آنچه خود بافتند، سدّ راهشان شد. (1)

7. سلطه داشتن غیر از مالک سلطه بودن است. در آیه شریفه خداوند را مالک سلطه ها و ملک ها می داند: قل اللهم مالك الملك، بر این اساس دادن و گرفتن ملک تنها به دست خداوند است و طبق مشیت حکیمانه اوست، اما دیگران که دارای ملک و سلطنت هستند مالک سلطنت نیستند؛ بعد از مدتی سلطه آنان قطع می شود اما خداوند این چنین نیست. (2)

8. مالك الملك مراد مطلق ملك یعنی جامع ملك و ملکوت است؛ زیرا ملك در برابر ملکوت بیشتر با اسمای جمالی همراه است مانند تبارك الذی بیده الملك (ملك، 1) چنان که ملکوت با اسمای جلالی و تنزیهی همراه است مانند فسبحان الذی بیده ملکوت کلّ شیء. (3)

9. تقدیم اسم جلاله «الله» در آیه شریفه برای بیان سببیت است؛ یعنی سرّ این که خداوند مالك علی الاطلاق است و عزّت و خیر و قدرت و رزق به دست اوست، آن است

ص: 135

1- المیزان، ج 3، ص 124.

2- تسنیم، ج 13، ص 548.

3- یس، 83؛ تسنیم، ج 13، ص 547.

که او «الله» است و مستجمع جمیع صفات جمال و کمال است. (1)

10. اکنون که مالک اوست، پس دیگران امانتداری بیش نیستند و باید طبق رضای مالک اصلی عمل کنند؛ مالک الملک. (2)

11. آنچه از اوست، چه دادن ها و گرفتن ها، همه خیر است، گرچه در قضاوت های عجولانه ما فلسفه آن را ندانیم؛ بیدک الخیر. (3)

12. دادن ملک و سلطنت و گرفتن آن، عزت دادن یا ذلیل ساختن، تنظیم روز و شب، زنده ساختن انسان ها و تأمین رزق آنان از افعال همیشگی خداوند متعال است. افعال مضارع در دو آیه دلالت بر استمرار دارد.

13. تفاوت حکمت با حکومت: خداوند متعال حکومت را خیر می داند؛ قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء... بیدک الخیر (آل عمران، 26)، اما حکمت را خیر کثیر می داند؛ و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا. (بقره، 269)

14. حکومت و حاکمیت دلبستگی آور است. «نزع» به معنای کندن است و کندن مسبوق به اتصال دو چیز با یکدیگر است که در مورد حکومت از آن تعبیر به دلبستگی می شود.

15. تقدیم خبر (بیدک) بر مبتدا (الخیر) و الف و لام استغراق (الخیر) مفید اختصاص است؛ یعنی خیر تنها به دست خداوند است، نه به دست غیر او. از آنجا که خیر، فضل محض است و فضل محض تنها از ناحیه ی خداست و شرّ، کیفر و جزای اعمال انسان است، از شر نام نبرده است. (4)

16. در آیه 26 می فرماید: خیر به دست خداست و در آیات دیگر آنچه را به دست خداست، به خیر و شرّ تقسیم می کند، مثلاً بهشت را خیر و جهنّم را شرّ می نامد؛... قل فأنتبکم بشرّ من ذلکم النار وعدھا الذین کفروا وبسّ المصیر. (حج، 72)

آیا شما را از بدتر از این آگاه کنم؟ بدتر از این جهنّم است که خدا وعید آن را به کافران داده است. پس جهنّم که زمام آن به دست خداست، شرّ است.

ص: 136

1- مواهب الرحمن، ج 5، ص 188.

2- نور، ج 2، ص 40.

3- نور، ج 2، ص 40.

4- پرتوی از قرآن، ج 5، ص 72؛ فتح القدر، ج 1، ص 330.

در پاسخ باید گفت: جهنم نیز از مصادیق خیر و مشمول بیدک الخیر است. زیرا از سویی، اگر جهنم و عذاب الهی نبود، اکثر مردم تن به تباهی می سپردند. از سوی دیگر، شر بودن آن نسبی است؛ یعنی نسبت به اهل جهنم، شرّ و نسبت به مجموعه ی نظام هستی، خیر است.

کوتاه سخن این که: تعذیب الهی بر اساس عدل است و عدل، خیر محض است. پس، معنای بیدک الخیر این است که تمامی خیر به دست خداوند است و شرّ به خدا اسناد ندارد. زیرا نقص است. دلیل روشن آن، ذکر جهنم در شمار نعمت های الهی است؛... هذّه جهنّم الّتی یکذّب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم ءان فبأی الاء ربّکما تکذّبان. (1)

17. در این دو آیه دوازده مرتبه از قدرت خداوند نام برده شده است تا روح توحید را در انسان شکوفا کند.

18. «عبدالاعلی» مولی آل سام گوید: «آیه قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء را در خدمت امام صادق (علیه السلام) قرائت کرده و به آن جناب عرض کردم: آیا ملک و پادشاهی بنی امیه از عطای الهی نیست؟ فرمود: نه، خدا ملک را به ما عطا فرمود و بنی امیه آن را از ما غصب کردند، مانند کسی که پیراهن شخص دیگری را ببرد، حتما پیراهن از آن غاصب نخواهد بود». (2)

«ایتاء الملک» دو صورت دارد: الف. یکی «ایتای تکوینی»؛ سلطنت داشتن بر مردم و قدرت پیدا کردن بر آنان است، اعم از آن که از راه عدل و یا با ظلم و ستم توأم باشد. چنان که خداوند متعال در باره سلطنت «نمرود» می فرماید: أن ءاتاه الله الملک.

ب. «ایتای تشریحی»؛ فرمانی است که خداوند در باره شخص خاصی صادر فرماید و او را پادشاه مفترض الطاعه معرفی کند، چنان که در داستان طالوت، ملک بنی اسرائیل، می فرماید: ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا(بقره، 247). اثر چنین پادشاهی لزوم اطاعت است و ولایت همراه آن است و جز عدل و داد چیز دیگری در آن راه پیدا نمی کند و مقام پسندیده ای است که از نزد خدا به صاحبش کرامت شده است.

پادشاهی بنی امیه از قسم اول بود و آثار همان را دربر داشت؛ یعنی تسلط جابرانه، لیکن

ص: 137

1- الرحمن، 42-45؛ تسنیم، ج 13، ص 569.

2- المیزان، ج 3، ص 142.

راوی حدیث اشتباه کرده و آثار ملک تشریحی و لزوم طاعت را بر ملک تکوینی بار کرده است از این رو امام (علیه السلام) او را متوجه اشتباهش می کند که پیروی از بنی امیه واجب نیست. (1)

19. آنان که دارای بینشی توحیدی هستند، همواره و به ویژه در بهترین حالات که تعقیب نماز باشد، می گویند: قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء... و اگر صاحب ملکی شوند، خدا را بدین نعمت شکر می کنند، مانند سخن موحدانه ی حضرت یوسف (علیه السلام) که در محضر ربوبی عرضه داشت: ربّ قد ءاتيتني من الملك و علمتني من تأويل الأحاديث فاطر السموات والأرض أنت وليّ في الدنيا و الآخرة توفني مسلما و ألحقني بالصالحين. (یوسف، 101)

همچنین موسای کلیم (علیه السلام) نیز در مقام موعظه به گروهی از بنی اسرائیل فرمود: ... يا قوم اذكروا نعمة الله عليكم إذ جعل فيكم أنبياء و جعلكم ملوكا و ءاتاكم ما لم يؤت أحدا من العالمين (مانده، 20) و نیز هنگامی که حضرت سلیمان تخت ملکه ی سبا را نزد خود حاضر یافت، فرمود: ... هذا من فضل ربّي ليلبوني ءأشكر أم أكفر و من شكر فإثمًا يشكر لنفسه و من كفر فإنّ ربّي غني كريم. (نمل، 40)

کوتاه سخن این که: اگر ملکی نصیب انسان موحد شود، آن را عطیه ای الهی می داند و خویش را مهیای شکرگزاری و خدمت می کند، اما غیر موحد خود را مالک ملک و ملوک می پندارد؛ و نادای فرعون في قومه قال يا قوم أليس لي ملك مصر و هذه الأنهار تجري من تحتي أفلا تبصرون (زخرف، 51). قارون نیز در باره اموال بسیاری که در اختیارش بود، می گفت: ... إنّما أوتيته علي علم عندى.... (2)

20. خداوند به هر کس که بخواهد، خارج از اسباب و عوامل طبیعی روزی می دهد؛ و ترزق من تشاء بغير حساب. «بغير حساب»؛ یعنی به وسیله ای که تحت محاسبه بشر نمی آید و آن عبارت است از خارج بودن از اسباب طبیعی و عادی. (3)

21. در آیه... و تخرج الحي من الميت... مقصود از «میت» نطفه است؛ زیرا خدای تعالی

ص: 138

1- الميزان، ج 3، ص 143.

2- قصص، 78؛ تسنيم، ج 13، ص 554.

3- همان، ص 385.

می فرماید: وکنتم أمواتا فأحياكم و منظور از تخرج الميت من الحي اخراج نطفه از حی است؛ گفتمنی است که آیه شریفه شامل اخراج مرغ از تخم مرغ و تخم مرغ از مرغ نیز می گردد. از امام باقر و صادق (علیهم السلام) نیز چنین نقل شده است: اخراج مؤمن از کافر و بیرون آوردن کافر از مؤمن است. (1)

22. رزق بی حساب: قرآن کریم در يك آیه می فرماید: خداوند هر کس را بخواهد بدون حساب رزق می دهد؛ تولج الليل في النهار و تولج النهار في الليل و تخرج الحي من الميت و تخرج الميت من الحي و ترزق من تشاء بغير حساب (آل عمران، 27)، لیکن در آیه دیگر مصداقی از این انسان ها را که بی حساب رزق می گیرند معرفی می کند: و من عمل صالحا من ذكر أو انثی و هو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة یرزقون فیها بغير حساب (غافر، 40)؛ هر کس که عمل صالح انجام دهد از مرد و زن در حالی که مؤمن است تنها داخل بهشت می شوند و بی حساب روزی داده می شوند.

آیه 28-32

اشاره

لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (28) قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (29) يَوْمَ تَحِذُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًّا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (30) قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (31) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (32)

ترجمه

مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند؛ و هر که چنین کند، در هیچ چیز (اورا) از (دوستی) خدا (بهره ای) نیست، مگر این که از آنان به نوعی تقیه کنید و خداوند، شما را از (عقوبت) خود می ترساند، و بازگشت (همه) به سوی خداست. * بگو:

ص: 139

«اگر آنچه در سینه های شماسست نهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می داند، و (نیز) آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.» * روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می یابد؛ و آرزو می کند: کاش میان او و آن (کارهای بد) فاصله ای دور بود. و خداوند، شما را از (کیفر) خود می ترساند، و (در عین حال) خدا به بندگان (خود) مهربان است. * بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما بیخشد، و خداوند آمرزنده ی مهربان است.» * بگو: «خدا و پیامبر (او) را اطاعت کنید». پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

دوست نگرفتن دشمنان اسلام و سرپرست قرار ندادن آنان، ارتباط با دشمنان عامل جدایی از خداوند (به استثنای تقیه)، هشدار خداوند از نافرمانی او، آگاهی خداوند از نهان و آشکار و علم خداوند به مجموعه نظام هستی، تجسم اعمال در قیامت، پیروی از پیامبر نشانه محبت به خدا و عامل محبوبیت در نزد خداوند، لزوم اطاعت از خدا و دستورات پیامبر اکرم.

ب. در معنای فلیس من الله فی شیء سه قول است:

1. او اصلاً از اولیای خداوند نیست.

2. او از ولایت الهی بهره مند نیست.

3. او اصلاً متدین به دین الهی نیست. (1)

ج. آیه شریفه 29، مفسر جمله: و یحذّرکم الله نفسه در آیه بعد است. زیرا ذات الهی غیر از سایر ذوات است، او متصف به علم ذاتی است و علمش نامحدود است و همین طور متصف به قدرت ذاتی است و قدرتش نیز نهایی ندارد. از این رو، باید انسان از او بترسد و مرتکب حرام یا ترک واجب نشود. زیرا او مطلع بر امور است. (2)

ص: 140

1- مجمع البیان، ج 1، ص 430.

2- کشاف، ج 1، ص 352؛ صافی، ج 1، ص 326.

د. در باره نصب کلمه «یوم» وجوهی ذکر شده است:

الف. نصب آن به «یحدّركم» است و تقدیر چنین می شود: یحدّركم الله نفسه یوم تجد؛ یعنی خداوند شما را از خود می ترساند در آن روز قیامت که....

ب. نصب آن به «مصیر» است و تقدیرش چنین است: الی الله المصیر یوم تجد؛ یعنی روز قیامت.... تحول و صیوروت هر چیزی به خداست.

ج. منصوب به عامل مقدر است: «اذکر یوم تجد»؛ یعنی به یاد آور روزی را که....(1)

ه. - معنای محبت الهی این است که خدا از هیچ تفضّل و نعمتی در حق او دریغ نخواهد کرد همان گونه که عداوت و بغض و غضب و رحمت و امثال این ها نیز به معنای ترتب آثار آن هاست.(2)

نکته ها

1. سر عدم پذیرفتن کفار بعنوان سرپرست

در آیه 28 دستور میدهد مومنان نباید کفار را بعنوان دوست و سرپرست انتخاب کنند: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ... (آل عمران، 28)

در آیه دیگر جهت آنرا بیان میکند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ... (آل عمران، 118)

2. ممنوعیت ارتباط با بیگانگان: کافران، یهود و نصاری و منافقان، دوستان یکدیگرند. قرآن کریم در آیات مختلفی ارتباط ولایی با آنان را ممنوع اعلام کرده است:

الف. ممنوع بودن ارتباط با اهل کتاب: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ. (مائده، 51)

ب. ممنوع بودن ارتباط ولایی با کفار: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. (نساء، 144)

ج. ممنوع بودن ارتباط ولایی با منافقان: فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ... وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا

ص: 141

1- تبیان، ج 2، ص 437؛ مجمع البیان، ج 2، ص 431.

2- أطیب البیان، ج 3، ص 172.

3. توجه انسان به بازگشت به خدا و اعتقاد به آن، عامل مقاومت در برابر ولایت کافران؛ لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء... و الي الله المصير. (2)

4. مسيلمه ی کذاب دو نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دستگیر کرد و به یکی از آن ها گفت: آیا شهادت می دهی که محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خداست؟ گفت: آری. مسيلمه گفت: آیا شهادت می دهی که من هم رسول خدایم؟ باز هم گفت: شهادت می دهی. از دومی پرسید: آیا شهادت به رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) می دهی؟ گفت: آری. سپس از او سؤال کرد: آیا به رسالت الهی من هم شهادت می دهی؟ گفت: من کر هستم، مسيلمه سه بار سؤالش را تکرار کرد و همان جواب را دریافت کرد. از این رو دستور قتل وی را صادر کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگام دریافت خبر این واقعه فرمود: آن که کشته شد، طبق یقین و صدقش درگذشت و به فضیلت خود رسید و (این مقام رفیع) بر او گوارا باد، اما آن دیگری رخصت الهی را (در حق خود) پذیرفت، پس عقابی ندارد. (3)

5. در نفاق و تقیه، ظاهر با باطن هماهنگ نیست؛ آن جا که باطن حق و ظاهر باطل باشد، «تقیه» و آن جا که باطن باطل و ظاهر حق باشد، «نفاق» است. اهل تقیه در قلب (اصل) مؤمن و در زبان (فرع) مخالفند؛ ولی منافق در قلب (اصل) کافر و در فرع (زبان) مؤمن است.

قرآن کریم در ترسیم چهره اهل نفاق می فرماید: اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون (منافقون، 1)، لیکن اهل تقیه را چنین معرفی می فرماید: من كفر بالله بعد ايمانه إلا من أكره و قلبه مطمئن بالايمان (نحل، 106). این آیه شریفه در آغاز هجرت در باره عمّار یاسر نازل شده است. به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گزارش دادند که عمّار نسبت به بت های مشرکان نیکو سخن گفته و در باره شما بدگویی کرده است؛ حضرت فرمود: قلب عمّار مملو از ایمان است و از او پرسید: آیا قلبت نیز مانند زبانت بود؟ عمّار عرض کرد: هرگز قلبم مانند زبانم نبود. حضرت فرمود، «

إن عادوا

ص: 142

1- نساء، 88-89؛ تسنیم، ج 13، ص 631.

2- راهنما، ج 2، ص 388.

3- مجمع البیان، ج 1، ص 430.

فعد»(1)؛ اگر دیگر بار نیز گرفتار آنان شدی، چنین کن!

6. آیه شریفه الا ان تتقوا منهم تقاة سند محکم قرآنی برای تقیه است چنان که آیه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان(نحل، 106) سند دیگری بر تقیه است. مسئله تقیه با آیاتی چون و لا یخافون لومة لائم(مانده، 54)، فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین(آل عمران، 175) و الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله(احزاب، 39) که مؤمن را شجاع می داند و به نترسیدن فرمان می دهد منافات ندارد چنان که در رویارویی با خطر دشمن مهاجم وظیفه مؤمنان جنگ و دفاع است نه تقیه و به تعبیر دیگر ضابطه حفظ نفس که معنای تقیه است و به خطر انداختن نفس و جان که لزوم شرکت در جبهه و جهاد است.

مسئله تراحم مهم و اهم است که باید اهم رعایت شود؛ یعنی اگر امر دایر شد میان حفظ مال و حفظ نفس، باید تقیه کرد و مال را فدای جان کرد، اما اگر امر دایر شد بین حفظ نفس و حفظ اصل دین، حفظ اصل دین مقدم است و باید جان را فدا کرد و در این مورد تقیه جایز نیست، از این رو قرآن کریم می فرماید: نباید مسلمانان پیامبر را در حفظ دین اسلام تنها بگذارند: ما کان لاهل المدینة و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله و لا یرغبوا بانفسهم عن نفسه.(2)

7. برقراری رابطه با کفار را به چهار صورت می توان ترسیم کرد:

الف. تولی یک جانبه؛ مؤمن، سرپرستی و ولایت کافر یا کافرانی را بر خود بپذیرد. بر اساس آیه: لن یجعل الله للكافرين على المؤمنين سبیلاً(نساء، 141)، چنین پیوندی ممنوع است و کافر حق ولایت بر هیچ مؤمنی را ندارد.

ب. تولی دو جانبه؛ هر یک از مؤمن و کافر، دیگری را ولی، ناصر و محب خود بداند. این قسم نیز ممنوع است.

ج. اگر کافران و مشرکان پیش گفته دارای سابقه ی سوء بوده و رفتارشان نشانه ی لاحقه ی سوء نیز باشد، نه تنها قرآن کریم رابطه با چنین کسانی را ممنوع کرده است: یا ایها الذین ءامنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیکم بالموذة(ممتحنه، 1)؛ زیرا آنان هر گونه

ص: 143

1- صافی، ج 3، ص 158.

2- توبه، 120؛ تسنیم، ج 13، ص 640-651.

دشمنی را نسبت به شما اعمال خواهند کرد: إن یتفقوکم یکونوا لکم أعداء و بیسطوا إلیکم أیدیهم و ألسنتهم بالسوء و ودّوا لو تکفرون (ممتحنه، 2)؛ بلکه فرمان قتل را نیز صادر کرده است: و اقتلوهم حیث ثقتموهم و أخرجوهم من حیث أخرجوکم... (بقره، 191)؛ آنان را هر جا یافتید، بکشید.

د. پیوند متقابل و عادی با کافران؛ کافرانی که دارای سابقه ی سوء نباشند یا نسبت به آینده و لاحقہ ی آنان نگرانی نباشد؛ یعنی هرگز در صدد نابودی اسلام و مسلمین نباشند؛ بلکه خواهان زندگی انسانی مسالمت آمیز و متقابلی با مسلمین باشند؛ برقراری ارتباط با این نوع از کافران در کنار رابطه با برادران ایمانی بلامانع است: لا ینهاکم اللّٰه عن الذّٰین لم یقاتلوکم فی الدّٰین و لم یخرجوکم من دیارکم آن تبرّوهم و تقسطوا الیهم إنّ اللّٰه یحبّ المقسطین. (1)

8. این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی و اجتماعی به مسلمانان می دهد که بیگانگان را در هیچ کار خود دوست و یار و یاور ندانند و فریب سخنان جذاب و طرح های جالب و اظهار محبت های به ظاهر عمیق و صمیمانه ی آن ها را نخورند. زیرا تاریخ نشان می دهد که مردم با ایمان و با هدف ضربه های سنگین را از این رهگذر خورده اند و اگر در تاریخچه ی استعمار دقت کنیم، همیشه استعمارگران در لباس دوستی و دلسوزی و با هدف عمران و آبادی اجتماعی نفوذ کرده اند. (2)

9. سرّ تقدیم جمله (تخفوا) بر (تبدوا) تفهیم این معناست که خداوند عمل و نیت ما را قبل از انجام آن می داند. چنان که در دو آیه دیگر («سرّ» بر «جهر») به همین منظور مقدم شده است، و جهت این که در آیه دیگری جمله (تبدوا) بر (تخفوه) مقدم شده، اعلام مساوی بودن علم خداوند نسبت به جهر و آشکارا است. (3)

10. در صدر آیه 30 هم از خیر و هم از سوء سخن به میان آمد و در ذیل آن نیز تحذیر و ترغیب مطرح شد. در باره عاملان کار خیر فرمود: واللّٰه رؤف بالعباد و در باره بدکاران فرمود: و یحذرکم اللّٰه نفسه؛ انضمام جمله یحذرکم اللّٰه با واللّٰه رؤف بالعباد نشان آن

ص: 144

1- ممتحنه، 8؛ تسنیم، ج 13، ص 628.

2- نمونه، ج 2، ص 372.

3- کشف الاسرار، ج 2، ص 78.

است که تحذیر الهی بر اساس رحمت و مهربانی اوست؛ یعنی از سر لطف و محبت شخص را از خطر می ترساند. (1)

11. راه محبوبیت نزد خدا و مردم

از انضمام آیه: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (آل عمران، 31)

با آیه: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (النساء، 80)

روشن میشود که اطاعت و پیروی از پیامبر در واقع اطاعت از خداوند است و اگر کسی بخواهد نزد مردم محبوب شود راه آن ایمان و عمل صالح است: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (مریم، 96)

12. بسیاری از اعمالی که در دنیا محبوب انسان است، در قیامت منفور وی می گردد، لیکن در آن روز پشیمانی سودی ندارد و آرزوها نشدنی است؛ لو أنّ بینها... (2)

13. افعال و اقوال انسانی در جهان طبیعت الی الابد موجودند مانند نوار ضبط صوت یا... که صداها و تصاویر را در خود جای می دهند.

افزون بر این، جمله لو أنّ بینها و بینه أمدًا بعیدا خود شاهد گویایی است که نفس عمل حاضر می شود. زیرا (آن شخص) آرزو می کند که ای کاش میان او و عملش فاصله ی بسیار زیادی بود تا اهل محشر ندانند که این عمل از این شخص سر زده است. این احتمال نیز می رود که مراد از این سخن، اظهار پشیمانی باشد؛ یعنی ای کاش این عمل در دنیا به قدری از من دور بود که خیال آن هم در خاطر من خطور نمی کرد. (3)

14. در آیه 31 عامل محبوبیت در نزد خداوند را پیروی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دانست: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله. در آیه دیگر به عنوان نمونه مجاهدان فی سبیل الله را محبوب خداوند معرفی کرد: یا ایها الذین ءامنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یتآی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلت علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم... (مائده، 54)

ص: 145

1- تسنیم، ج 13، ص 696.

2- همان.

3- اطبیب البیان، ج 3، ص 169-170.

15. محبت تنها وسیله ارتباط میان محب و محبوب است. از این رو انسانی که خالصانه خداوند را دوست دارد، تنها خواسته‌ی او این است که خداوند نیز او را دوست بدارد. توجه به این معنا لازم است که محبت به محبوب تنها در علاقه به او خلاصه نمی‌شود، بلکه انسان محب باید تمام آنچه را به محبوب ارتباط دارد، دوست بدارد. در نتیجه محبت خالصانه به خداوند در پرتو این حقیقت تجلی پیدا می‌کند که در مسیر دین توحیدی او گام بردارد و به ندای انبیای الهی پاسخ مثبت دهد. (1)

16. محبت الهی نسبت به بندگان زمینه بخشایش همه گناهان است از تقدم حبّ خدا بر غفران یحببکم الله و یغفر لکم از واژه جمع مضاف که مفید عموم است؛ «ذنوبکم» این نکته استفاده می‌شود. (2)

17. تکرار لفظ «الله» در آیه شریفه: تحبّون الله و یحببکم الله و عدم ذکر ضمیر برای بیان عظمت خداوند سبحان است. (3)

18. قرآن کریم در آیه قبل پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نشانه محبت به خداوند دانست. در این آیه معنای پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در چارچوب اطاعت از فرامین آن حضرت بیان می‌کند و شاید علت این که اطاعت از خداوند و اطاعت از پیامبر يك جا و با هم بیان شده، این معنا باشد که فرمان پیامبر غیر از امر الهی چیز دیگری نیست. (4)

19. رابطه محبت با معرفت و اطاعت بدین صورت است که محبت واسطه‌ای است میان معرفت و اطاعت. محبت از سویی معلول معرفت است و از طرفی علت برای طاعت. (5)

20. طبق برخی از روایات اگر کسی خدا را اطاعت کند ولی محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نباشد به بهشت وارد نخواهد شد (6)؛ زیرا در حقیقت خداوند را اطاعت نکرده است چون آیه 31 معیار محبت خداوند را پیروی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دانسته و از طرفی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر طبق آیه

ص: 146

1- المیزان، ج 3، ص 157.

2- راهنما، ج 2، ص 396.

3- بیضاوی، ج 2، ص 28.

4- المیزان، ج 3، ص 161.

5- تسنیم، ج 14، ص 41.

6- بحار، ج 27، ص 194.

61 آل عمران (آیه مباحله) جان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی شده است: انفسنا و انفسکم. بنا بر این، اگر کسی محب و پیرو امیرالمؤمنین (علیه السلام) نباشد، پیرو رسول اکرم نمی باشد و در نتیجه پیرو خداوند هم نخواهد بود. (1)

21. عبادت برخاسته از محبت، خستگی در پی ندارد به همین جهت عبادت فراوان هرگز فرشتگان را خسته نمی کند: فالذین عند ربك يسبحون له بالليل والنهار وهم لا يسئمون (فصلت، 38). عبادت امامان معصوم نیز مانند فرشتگان از ترس جهنم یا شوق به بهشت نیست که خستگی آور باشد. کسی که از جهنم می ترسد یا به بهشت طمع دارد گرفتار نفس خویش است و چون پیامبران و امامان عشق و علاقه به عبادت داشتند از گرفتاری نفس خویش رهایی یافتند:

«وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك» (2).

22. خداوند هم محبوب است هم مرهوب و قلب انسان هم محب است هم راهب، از این رو در ادعیه آمده است:

«اللهم ان اسئلك ان تملأ قلبي حبا لك و خشية منك و تصديقا لك و ايمانا بك» (3).

23. محبت هر گاه به حد بلوغ برسد عشق نام دارد؛ بغض و غضب نیز وقتی به حد نصاب برسد «مقت» خوانده می شود: کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون (صف، 3). گفته اند کلمه عشق از نام گیاه عشق گرفته شده که در فارسی پیچک نام دارد؛ اگر به درختی بتند آن چنان راه تنفس را بر آن می بندد که به تدریج برگ هایش زرد و خشک می شوند (4)، وقتی چنین شد، می گویند که این درخت را عشقه گرفته است.

کسی که بدین گونه چیزی را دوست بدارد می گویند عاشق آن است. حارثة بن مالک از این قبیل بود که بیداری شب به خاطر ترس از قیامت و عشق به عبادت خدا صورت او را زرد و نحیف کرده بود. (5)

24. همان گونه که ارزش علم به معلوم است، ارزش محبت هم به محبوب است. اگر

ص: 147

1- همان، ص 42.

2- همان، ص 51.

3- بحار، ج 95، ص 92.

4- لغتنامه دهخدا، ج 10، ص 15900.

5- همان، 58.

کسی سنگ و گیاه را دوست بدارد محبت او به اندازه همان سنگ و گیاه می‌ارزد و چنانچه محبوب او بهشت باشد محبت او به اندازه بهشت و اگر محبوب او خداوند باشد دیگر اندازه ای ندارد.

25. تفاوت عشق مادی با معنوی آن است که عشق مادی به مجرد وصال سرد می‌شود و عشق معنوی به مجرد وصال سوزنده تر می‌شود، از این رو عاشقان حق با سوز و گداز خاصی گویند:

«و قلبی بحبک متیما» (1).

تفاوت دیگر این که عشق به افراد حدّ و مرز دارد. بر اساس حدیث

«انّ الله جعل لكل شیء حدا الا الذکر»، لیکن عشق به خداوند حد و مرز ندارد، از این رو وقت انسان از بهترین محبوب مانند پدر یا پسر یا همسر کار ناپسندی می‌بیند، در آن لحظه به آنان محبت ندارد. (2)

26. خداوند سبحان هر کمال و فضیلتی را اول به خود نسبت می‌دهد و سپس به انسان: فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه (مانده، 54)، اما نقص را اول به انسان نسبت می‌دهد و بعد کیفر آن را به خود اسناد می‌دهد مانند نسیان: المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض... نسوا الله فنسیهم. (3)

27. بیم و امید در کنار هم نقش تربیتی دارند. امید، به تنهایی سبب غرور، و بیم از تنهایی، سبب یأس می‌شود؛ یحذّرکم الله نفسه... و الله رؤف بالعباد. (4)

28. تبعیت از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در نیکوکاری، تقوا، تواضع و خضوع، موجب جلب محبت خداوند؛ قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحببکم الله. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در باره آیه فوق فرمود:

«علی البرّ و التقوی و التواضع و ذلّة النّفس». (5)

29. حبّ و بغض در راه خدا، حقیقت دین است؛ قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحببکم الله. رسول خدا (صلی الله علیه و آله):

«... و هل الدین الا الحبّ و البغض فی الله» قال الله تعالی: قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی... (6)

ص: 148

1- دعای کمیل.

2- همان، 60 با اضافات.

3- توبه، 67؛ همان، ص 63.

4- نور، ج 2، ص 45.

5- راهنما، ج 2، ص 397.

6- همان.

فیض کاشانی (رحمه الله) می فرماید: محبت حقیقی انسان تنها به خداوند متعال است، نه غیر او. به تعبیر دیگر، خداوند سزاوار محبت است، نه دیگران. این معنا را می توان با ذکر مقدماتی بیان کرد:

1. محبت متصور نیست مگر بعد از معرفت. زیرا انسان فرد ناشناخته را دوست ندارد.

2. درك منحصر به حواس پنج گانه نیست، بلکه نوعی فهم باطنی نیز در انسان هست که منشأ رویکرد به مسایل علمی و عقلی می شود.

3. انسان حب ذات دارد و ریشه ی تمامی دوست داشتن های او علاقه به خویشتن است؛ یعنی چون خودش را دوست دارد و اموری چون فرزند و مال و... او را در ادامه ی زندگی کمک می کنند، آن ها را دوست دارد.

4. انسان بنده ی احسان و نعمت است؛ یعنی هر کسی به او احسانی کند، نسبت به او در قلب خود احساس محبت می کند.

5. گاهی چیزی بنفسه محبوب انسان می شود، نه آن که وسیله ی رسیدن او به منفعتی باشد، مانند علاقه به زیبایی. بدیهی است که زیبایی منحصر به امور مادی نیست، بلکه زیبایی های باطنی و معنوی نیز وجود دارد.

با توجه به مقدمات پنجگانه، تنها خدا محبوب انسان است، نه غیر او. زیرا:

الف. اگر ادامه وجود خود را می طلبد، در حقیقت خداوند را می طلبد که به او کمک کند تا بتواند زندگی جاوید و همیشگی داشته باشد.

ب. اگر انسان بنده ی احسان است و نسبت به منعم علاقه دارد، منعم حقیقی و احسان کننده ی واقعی در جهان هستی خداوند سبحان است، بنا بر این انسان خداوند را دوست دارد.

ج. اگر انسان علاقه به زیبایی دارد، زیبایی مطلق خداوند است؛

«كُلِّ جَمَالِكِ جَمِيلٍ» و به تعبیر دیگر همه زیبایی های عالم از اوست و خود جمال مطلق است، بنا بر این انسان علاقه به خداوند دارد. (1)

علامه طباطبایی (رحمه الله) بعد از بیان مقدماتی در این زمینه می فرماید:

الف. محبت نوعی ارتباط و جاذبه ی مخصوصی است که میان انسان و کمالات او وجود

ص: 149

دارد. از این رو، افعال و متعلقات آن‌ها را که وسیله‌ی کمال ما هستند دوست می‌داریم. مانند غذایی که می‌خوریم، همسری که داریم، مالی که مورد استفاده ما است، جاه و مقامی که از آن بهره‌مند می‌شویم، شخصی که به ما نعمت می‌رساند، استادی که به ما علم می‌آموزد، شاگردی که از ما یاد می‌گیرد، خدمت‌کاری که به ما خدمت می‌کند و هر آن که به نحوی از ما اطاعت می‌کند. این‌ها یک سلسله از اقسام حب است که بعضی طبیعی و برخی خیالی و بعضی دیگر عقلی است.

ب. محبت دارای مراتب مختلفی است. زیرا از سویی محبت نوعی ارتباط وجودی است و وجود مشکک است؛ یعنی دارای درجات مختلف است و از سوی دیگر، کمالی که واسطه‌ی تعلق محبت است، انواع مختلفی دارد. گاهی ضروری و گاهی غیر ضروری و گاهی چون تغذیه مادی است و گاهی مانند علم غیر مادی.

ج. خداوند مطلقاً شایسته‌ی محبت است. زیرا ذاتاً خودش موجودی کامل نامتناهی است و هر کمالی جز ذات او متناهی و محدود است. روشن است که وجود متناهی همواره به وجود غیر متناهی وابسته است و این خود منشأ محبت همیشه‌ی و غیر قابل زوال است و از طرفی، خداوند خالق ما و ولی نعمت ماست. نعمت‌هایی که قابل شمارش نیست و همیشه‌ی است؛ این نیز منشأ محبت ما نسبت به اوست. زیرا ما هر نعمت دهنده‌ای را به دلیل انعامش دوست می‌داریم. (1)

محبوب خداوند واقع شدن بالاترین مقام و مرتبه برای انسان است. زیرا بعد از محبوب خداوند شدن دیگر مقامی نخواهد بود، بلکه سایر مقامات مقدمه‌ای برای رسیدن به این مقام هستند؛ یعنی رویکرد به توبه و زهد و صبر و تقوا بدین سبب است که خداوند تائب و زاهد و صابر و متقی را دوست دارد. (2)

ص: 150

1- المیزان، ج 1، ص 410.

2- محجة البیضاء، ج 8، ص 3.

اشاره

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (33) ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (34) إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (35) فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (36) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (37)

ترجمه

به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. * فرزندان که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست. * چون زن عمران گفت: «پروردگارا! آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم تا آزاد شده (از مشاغل دنیا و پرستشگر تو) باشد، پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی». * پس چون فرزندش را بزاد، گفت: «پروردگارا، من دختر زاده ام - و خدا به آنچه او زایید، داناتر بود - و پسر چون دختر نیست؛ و من نامش را مریم نهادم، و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده، به تو پناه می دهم». * پس پروردگارش وی (مریم) را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد، و زکریا را سرپرست وی قرار داد. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می شد، نزد او (نوعی) خوراکی می یافت. (می) گفت: «ای مریم، این از کجا برای تو (آمده است؟ او در پاسخ می) گفت: «این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می دهد».

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید: گزینش رهبران آسمانی از ناحیه ی خداوند، داستان همسر عمران (مادر مریم)، نذر او در باره فرزندش در باره خدمتگزاری بیت المقدس، نگرانی او به هنگام تولد دخترش (مریم)، در پناه قرار دادن او و نسل او به خداوند از وسوسه شیطان، پذیرفتن مریم از طرف خداوند به عنوان

خدمتگزاری خانه الهی، پرورش دادن او، سرپرستی زکریا از مریم، آماده بودن رزق برای مریم از ناحیه خداوند.

ب. کلمه «آل» از «اهل» گرفته شده و تفاوت آن با «اهل» این است که «آل» معمولاً به نزدیکان افراد بزرگ و شریف گفته می شود، ولی «اهل» معنای وسیعتری دارد و بر همه اطلاق می شود. همچنین «آل» به افراد انسان اضافه می شود، ولی کلمه «اهل» به زمان و مکان و هر چیز دیگری اضافه می شود، مثلاً می گویند: اهل فلان شهر، اما نمی گویند آل فلان شهر. (1)

ج. منظور از «آل ابراهیم» چنانچه از ظاهر لفظ پیداست، ذریه ی طیبین او مانند اسحاق، یعقوب و سایر انبیای بنی اسرائیل، همچنین اسماعیل و پاکانی از ذریه او که سیدشان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است.

د. پدر موسی و هارون، عمران بن قاهات بن لاوی بن یعقوب است و پدر مریم (علیهما السلام) عمران بن ماثان بن یعاقیم از فرزندان داود نبی (علیه السلام) است. میان این دو عمران 1800 سال فاصله بوده است. (2)

ه. - مراد از «عمران» به حسب ظاهر پدر مریم است. زیرا آیات بعدی داستان زن عمران و مریم دختر عمران را بیان می کند. در موارد متعددی از قرآن کریم که نام عمران برده شده، مراد پدر مریم است، حتی در يك مورد صراحتاً از عمران پدر موسی (علیه السلام) نام نبرده است. پس مقصود از آل عمران، مریم و عیسی (علیه السلام) یا آن دو با همسر عمران است. (3)

و. بر طبق نظریه مرحوم علامه طباطبایی و زمخشری دو جمله: و الله أعلم بما وضعت و لیس الذکر کالأنثی معترضه است که هیچ يك گفته ی همسر عمران نیست، بلکه هر دو گفته ی خداوند متعال است؛ جمله اول که روشن است، لیکن چون جمله: ربّ ائتی وضعتها أنثی را همسر عمران برای اظهار تحسّر به پیشگاه الهی عرضه داشت، خداوند متعال با جمله و الله أعلم بما وضعت بیان می کند که ما هم از دختر بودن او آگاه بودیم، لیکن خواستیم آرزوی او را به وجه احسن و طریق بهتری عملی سازیم و اگر همسر عمران منظور ما را در

ص: 152

1- مجمع البیان، ج 1، ص 255؛ نمونه، ج 2، ص 390.

2- تسنیم، ج 14، ص 97؛ بحر المحیط، ج 2، ص 453.

3- المیزان، ج 3، ص 167؛ روح المعانی، ج 3، ص 131.

آن قسمت می دانست، ابدا اظهار تحسّر و حزن نمی کرد. چون پسری که او در آرزویش بود، ممکن نبود که مانند این دختر و آثار وجودی او باشد. زیرا بالاترین چیزی که در حق آن پسر امکان داشت، آن بود که مانند عیسی (علیه السلام) پسری شود که کور و کر مادرزاد را بینا و شنوا سازد و مرده را زنده کند، اما وجود این دختر بالاتری دارد: اولاً: وسیله ای است که از او پسری بدون پدر به وجود آید. او و پسرش هر دو آیت الهی برای جهانیان باشد.

ثانیاً: کودک او در گهواره با مردم سخن گوید.

ثالثاً: روح الله و کلمة الله باشد. رابعاً: پرورش پیامبری چون عیسی (علیه السلام) باید به وسیله مادری پاکدامن مانند مریم (علیها السلام) باشد.

پس روشن می شود که جمله: و لیس الذکر کالأُنْثی نیز سخن خداوند است، نه کلام همسر عمران. پر واضح است که اگر کلام او بود، باید بگوید: و لیس الأُنْثی کالذَّکر. زیرا کسی که امید نیل به چیزی شریف یا مقام بلندی را دارد، ولی به کمتر از آن می رسد، در مقام اظهار تحسّر و حزن می گوید: این مانند آن چه امید داشتم، نیست؛ نه آن که بگوید: آن چه امید داشتم، مانند این نبود. (1)

ز. الف و لام در «الذکر» و «الأُنْثی»، الف و لام عهد است؛ «الذکر» اشاره به پسری است که مادر مریم در انتظارش بود و «الأُنْثی» اشاره به مریم (علیها السلام) است.

بعضی این تشبیه را معکوس دانسته، می گویند: این جمله در حقیقت به معنای «لیس الأُنْثی کالذَّکر» است؛ یعنی زن مثل مرد نیست؛ با آن که تشبیه، اصلی است نه معکوس. زیرا خداوند با این بیان به مادر مریم فهماند آن پسری که تو می خواستی، به اهمیت این دختر نیست.

آری! او می تواند مادری شود که با فرزندش (حضرت عیسی (علیه السلام) گوهر و معجزه جهانی باشند؛... و جعلناها و ابنها آیه للعالمین (انبیاء، 91) و این امر مهم، از آن پسری که تو می خواستی، هرگز ساخته نیست. (2)

ح. «محرّر» به معنای آزاد شده از هر قیدی است به گونه ای که هیچ گونه تعلقی برای کسی بر او نباشد و در اصطلاح آن زمان به فرزندان گفته می شد که برای خدمت در معبد مشخص

ص: 153

1- المیزان، ج 3، ص 171.

2- المیزان، ج 3، ص 172.

می شد. زیرا بر پایه سنت آنان، وقتی فرزند صلاحیت برای خدمت پیدا می کرد، باید به والدین خود خدمت کند، اما به وسیله ی نذر این نوع بهره گیری از پدر و مادر سلب می شد و او را برای خدمت در مسجد و طاعت الهی قرار می دادند، تا او ان بلوغش فرا می رسید.

آنگاه فرزند اختیار داشت که به کار خودش ادامه دهد، وگرنه از آن دست برداشته به کار دلخواه خودش مشغول می شد. (1)

ط. محرّرا: منظور از تحریر فرزند، تحریر رقبه یا آزادی از بردگی نیست؛ زیرا فرزندى که در انتظار ولادت او بودند عبد نبود تا همسر عمران او را آزاد کند، بلکه مراد آزادی فرزند از ولایت و تدبیر پدر و مادر و سپردن برای خدمتگزاری در معبد است. (2)

ی. ماهیت نذر مادر مریم: مادر مریم (علیها السلام) با این نذر بین خود و خداوند تعهد خاصی ایجاد کرد از ولایت خویش در باره فرزندش چشم پوشید و در حقیقت انتخاب و اختیار کار مناسب را به فرزند سپرد نه این که بخواهد فرزندش را به خدمتگزاری وادارد تا اذن فرزند لازم باشد. با این بیان شبهاتی مانند این که آیا نذر او فضولی بود و آیا نذر فضولی صحیح است یا نه برطرف می شود.

مادر مریم وقتی دریافت فرزندش دختر است، با تحسر و اندوه گفت: ربّ انی وضعتها انثی؛ زیرا خواسته اش فرزند پسر بود تا او را خدمتگزار بیت مقدس قرار دهد. آری او فرزند پسر را برای حل مشکل شخصی خود نمی خواست، بلکه خواسته اش تنها این بود که فرزند او خدمتگزار خانه خدا باشد. (3)

ک. در روایات اسلامی مسلم است که بعضی از احکام نذر شرایع سابق نسخ نشده است، اما مواردی مانند نذر حضرت مریم و نذر مادر مریم نسخ آن یا قطعی است یا مظنون. نذر حضرت مریم صوم (صمت) روزه سکوت بود: ... فقولی انّی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا (مریم، 26)؛ چنین نذری در اسلام باطل است. این نذر در میان بنی اسرائیل رایج بوده و خداوند آن را به عنوان راه حل به مریم (علیها السلام) ارائه کرد.

ص: 154

1- تفسیر کبیر، ج 8، ص 27؛ کشاف، ج 1، ص 355؛ المیزان، ج 3، ص 170.

2- المیزان، ج 3، ص 193.

3- تسنیم، ج 14، ص 129.

نذر تحریر ولد یا باطل است یا انعقاد و درستی آن احراز نشده است و جوازش دلیل می خواهد؛ زیرا باید با سایر ادله نذر و احکام آن هماهنگ باشد. (1)

ل. تقبل یعنی به نیکی قبول کردن نه اصل قبول؛ زیرا قبول غیر از تقبل است؛ اولی برای رساندن اصل قبولی عمل است مانند: الم یعلموا انّ الله هو یقبل التوبة عن عباده (توبه، 104)، ولی دومی برای فهماندن قبولی کامل است:

«والتَّجْبَلُ قبول الشيء علی وجه یقتضی ثواباً کالهدیة ونحوها» مانند انّما یتقبل الله من الممتقین. (2)

م. منظور از قبول کردن مریم (علیها السلام) همان اصطفاء و اختیار کردن اوست. (3)

ن. در باره جمله انبتها نباتا حسنا چند قول نقل شده است از جمله:

1. خداوند خلقت او را بسیار معتدل و نیکو قرار داد.

2. روزی و غذای او را از غیب می رسانید تا به سر حد کمال و بلوغ رسید. (4)

نکته ها

1. انسانها همه در يك سطح نیستند و خدای حکیم، بعضی را برگزیده است تا مسئولیت سنگین رسالت را بر دوش آنان بگذارد؛ انّ الله اصطفی. (5)

2. شایستگی های ویژه انبیا، علّت و جوب اطاعت از آنان است؛ قل اطیعوا الله و الرسول... ان الله اصطفی... زیرا پس از امر به اطاعت از رسول، برگزیدگی پیامبران مطرح شده است. (6)

3. بر اساس آیه شریفه، برگزیدگان الهی معصوم و میرای از گناه و معصیت هستند. چون خداوند غیر از معصوم را انتخاب نمی کند، پیامبر باشد یا امام. (7)

4. گزینش حضرت آدم (علیه السلام) به جهات زیر است:

الف. او اولین خلیفه از میان نوع انسانی است؛ و اذ قال ربّک للملئکة انّی جاعل فی الارض خلیفة. (بقره، 30)

ص: 155

1- تسنیم، ج 14، ص 132.

2- مائده، 27؛ مفردات راغب؛ تسنیم، ج 15، ص 126.

3- المیزان، ج 3، ص 173.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 739.

5- نور، ج 2، ص 48.

6- راهنما، ج 2، ص 401.

7- تبيان، ج 2، ص 441.

ب. او آغازگر باب توبه است؛ ثم اجتباه ربه فتاب عليه و هدى. (طه، 122)

ج. خداوند برای او دین تشریح فرموده است؛ فإما يأتينكم مني هدى فمن تبع هداي فلا يضلل ولا يشقى. (طه، 123)

امتیاز حضرت نوح (علیه السلام)؛ این است که او اولین پیامبر اولوالعزم و دارای کتاب و شریعت است و نیز پدر ثانی نوع انسانی شمرده شده است. همچنین گزینش آل ابراهیم به این جهت است که نبوت از این خاندان است و همین فخر و مباهات برای آن ها بس است که سید اصفیا و خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله) از این خاندان است. (1)

5. منظور از برگزیدن آل ابراهیم و آل عمران این نیست که تمام فرزندان ابراهیم و عمران از برگزیدگان هستند. زیرا ممکن است در میان آن ها افراد کافری وجود داشته باشند، بلکه مراد این است که جمعی از دودمان آن ها برگزیده شده اند. (2)

6. از نظر قرآن کریم هم انتخاب دین با خداوند است و مردم حق ندارند به هر دینی متدین شوند، هم انتخاب رهبر دین با خداوند است و مردم حق ندارند هر رهبری را انتخاب کنند:

الف. ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا و انتم مسلمون. (بقره، 132)

ب. ان الله اصطفى ادم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علي العالمين. (آل عمران، 33)

7. در این که بشر افضل است یا ملائکه دو نظر است: کسانی که معتقدند بشر فضیلت بر ملائکه دارد به آیه ان الله اصطفى استدلال کردند. زیرا اصطفاء و گزینش الهی دلالت بر کرامت و بلندی مرتبه می کند و از این که خداوند حضرت آدم و نوح و... را بر همه عالمیان برتری بخشیده، طبعاً آن ها را بر ملائکه نیز برتری و فضیلت داده چرا که ملائکه هم از عالمین محسوب می شوند. (3)

8. در قرآن کریم دو نوع اصطفاء مطرح است:

الف. اصطفای نفسی؛ اصطفای شخص یا چیزی که فی نفسه مصطفی و ناب است؛

ص: 156

1- مراغی/ ج 3، ص 143؛ المیزان، ج 3، ص 165؛ روح المعانی، ج 3، ص 132.

2- نمونه، ج 2، ص 390.

3- تفسیر کبیر، ج 8، ص 21.

واذکر عبدنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الأیدی و الأبصار * إنا أخلصناهم بخالصة ذکری الدار و إناهم عندنا لمن المصطفین الأخیار.
(ص، 45-47)

ب. اصطفاى نسبى؛ گزینشى که در مقایسه با چیز دیگر برتری آن مشخص می شود، مانند آنچه در داستان طالوت آمده است: قال إن الله اصطفيه عليكم و زاده بسطةً فى العلم و الجسم و الله يؤتي ملكه من يشاء و الله واسع علم (بقره، 247) و نیز در باره حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: قال یا موسی إني اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین (اعراف، 144)؛ تو را به دیگران ترجیح دادم و رسول و شنونده ی کلام خودم برگزیدم.

ج. جامع اصطفاى نفسی و نسبى؛ پاره ای از آیات قرآن کریم، هم شامل اصطفاى نفسی است، هم شامل اصطفاى نسبى؛ و إذ قالت الملكة یا مریم إن الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین (آل عمران، 42). منظور از اصطفاى نخست اصطفاى نفسی و مراد از اصطفاى دوم، اصطفاى نسبى است. زیرا در گزینش دوم، سخن از برتری حضرت مریم (علیه السلام) بر زنان دیگر است.

پس روشن شد که مقصود از «اصطفا» در آیه مورد بحث، نسبى است، هر چند اصطفاى نسبى نیز مسبق به اصطفاى نفسی است. (1)

9. از جمله ذریه بعضها من بعض... استفاده می شود که سلسله پیام آوران الهی، مانند پیام الهی، به یکدیگر پیوسته اند.

خدای سبحان در باره متصل بودن پیام الهی می فرماید: و لقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذکرون (قصص، 51)؛ یعنی پیام خود را به طور پیوسته و متصل به مردم رساندیم. در باره به هم پیوسته بودن پیام آوران الهی نیز می فرماید: ثم أرسلنا رسلنا تترا (مؤمنون، 44). «تترا» از ریشه «وتر» مثل «تقوا» که از ریشه ی «وقی» است. وجه تسمیه خبر متواتر این است که از وتر، وتر حاصل می شود؛ یعنی پیام آوران الهی پی در پی و به گونه ای مرتبط و متصل آمدند.

10. آدم، نوح، خاندان ابراهیم و خاندان عمران از نسل و نژادی واحد؛ انّ الله اصطفي...

ص: 157

ذریة بعضها من بعض. برداشت فوق را روایت امام صادق (علیه السلام) تأیید می کند که فرمود:

«الذین اصطفاهم الله، بعضهم من نسل بعض».(1)

11. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از ابراهیم (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دین و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همان دین و سنت ابراهیم (علیه السلام)؛ ذریة بعضها من بعض. رسول الله (صلی الله علیه و آله):

«... لآتی من ابراهیم و ابراهیم مّتی، دینه دینی و سنتّه سنتی و انا افضل منه، و فضلی من فضله و فضله من فضلی و تصدیق قولی قول ربی ذریة بعضها من بعض».(2)

12. در پرسش مأمون از امام رضا (علیه السلام) چنین آمده است: هل فضل الله العترة علي سائر الناس؟ فقال ابوالحسن (علیه السلام):

«انّ الله تعالی أبان فضل العترة علي سائر الناس في محکم کتابه». فقال المأمون: أين ذلك من کتاب الله؟ فقال له الرضا (علیه السلام) في قوله:

«انّ الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم».(3)

13. جمله: انّك أنت السميع العليم نوعی ستایش از ناحیه ی همسر عمران است که دعا و مناجات خود را به اجابت نزدیک تر سازد.(4)

14. اگر عزیزترین و محبوب ترین چیزها را می دهید، به فکر قبولی آن نیز باشید؛ (فتقبّل).(5)

15. تنها عامل قبولی عمل تقوا و اخلاص است. در آیه 35 می فرماید: نذر همسر عمران خالصانه بود: ربّ ائّی نذرت لك... بعد می فرماید: فتقبّل مّتی.... در آیه دیگر می فرماید: انما يتقبل الله من المتقين. (مانده، 27)

16. تنها فرزندان بلافضل را در نظر نگیرید و با دوراندیشی، نسل های بعدی را نیز در نظر داشته باشید؛ اعیذها بك و ذرّيتها.(6)

17. درخواست مادر مریم از خداوند، برای حفظ همیشگی مریم و نسل او از شر شیطان؛ و ائّی اعیذها بك و ذرّيتها من الشيطان الرجيم. از استعمال فعل مضارع «اعیذ»، دوام و

ص: 158

1- راهنما، ج 2، ص 402.

2- همان، ص 403.

3- صافی، ج 1، ص 327.

4- مواهب الرحمن، ج 5، ص 243.

5- نور، ج 2، ص 50.

6- نور، ج 2، ص 52.

18. وقتی قبول مقید به «حسن» شود، به معنای تقبّل است که همان پذیرفتن با طیب خاطر و رضاست و تعبیر از تقبّل به قبول حسن آن است که در آن نوعی تشریف و احترام آشکار وجود دارد. (2)

19. کسی که در راه خدا گام بر دارد، دنیای او نیز تأمین می شود. مادر مریم فرزندش را برای خدا نذر کرد. خداوند در این آیه می فرماید: هم جسم او را رشد دادیم و هم سرپرستی مانند زکریا برای او قرار دادیم و هم مائده آسمانی بر او نازل کردیم. (3)

20. تعبیر «انبات» یعنی رویانیدن در مورد پرورش مریم (علیها السلام) اشاره به جنبه های تکامل معنوی و روحانی و اخلاقی او است.

این جمله اشاره به نکته ی لطیفی می کند؛ یعنی کار خداوند انبات و رویانیدن است، همان گونه که در درون بذر گل ها و گیاهان استعداد های شایسته ای نهفته است که در زیر نظر باغبان پرورش می یابند و خود را آشکار می سازند؛ در درون آدمی نیز همه گونه استعداد های فراوانی نهاده شده است که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی و باغبان های باغستان جهان انسانیت قرار دهد، به سرعت پرورش می یابد و استعداد های نهفته آشکار می گردد. (4)

21. در قرآن کریم دو نوع «انبات» به خداوند اسناد داده شده است:

الف. انبات عام؛ یعنی خداوند دارای انبات تکوینی برای همگان است: و الله انبتکم من الارض نباتا * ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا. (نوح، 17-18)

ب. انبات خاص؛ که انبات و رشد مخصوص است که در باره حضرت مریم (علیها السلام) بیان شده است: فتقبلها ربّها بقبول حسن و انبتھا نباتا حسنا (آل عمران، 37). از این که واژه قبول و نبات را با وصف حسن آورده معلوم می شود که هم پذیرش مریم برای خدمتگزاری بیت مقدس و هم رشد و تربیت او ویژه بوده است. (5)

ص: 159

1- راهمنما، ج 2، ص 408.

2- المیزان، ج 3، 173.

3- مواهب الرحمن، ج 5، ص 269؛ نور، ج 2، ص 52.

4- نمونه، ج 2، ص 398.

5- تسنیم، ج 14، ص 153.

22. غذایی که به مریم (علیها السلام) می رسیده، چه نوع غذایی بوده و از کجا برای او می آمده است، در آیه بیان نشده است، ولی از روایات متعددی استفاده می شود که آن نوعی میوه ی بهشتی بود که در غیر فصل در کنار محراب مریم (علیها السلام) به فرمان پروردگارش حاضر می شد، و جای تعجب نیست که خدا از بنده ی پرهیزکارش این گونه پذیرایی کند.

23. در آیه 38 و نیز در آیات سوره مبارکه مریم، در خواست از خدا بی واسطه است، اما جواب با واسطه. این مقتضای توحید است که بنده در نیایش مستقیم متوجه ذات اقدس خداوندی باشد، ولی پاسخ خداوند یا بی واسطه است یا من وراء حجاب یا با فرستادن پیک: و ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحى باذنه ما يشاء انّه علي حكيم. (شوری، 51)

بینش توحیدی به کسی اجازه حاجت خواستن از واسطه ها را نمی دهد. توسل به عترت طاهره نیز به این معناست که ما آنان را که نزد خداوند وجیه هستند شفیع قرار می دهیم، اما حاجت را تنها از خداوند می خواهیم، پس بنده بیش از يك راه ندارد: و اذا سألك عبادى عني فأنى قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي لعلهم يرشدون (بقره، 186)، فإياي فاعبدون (عنكبوت، 56) و و ايتي فارهبون (بقره، 40)؛ ولی همان گونه که توسل به آفتاب برای رفع ظلمت و توسل به آب برای رفع عطش، توسل به مجاری فیض الهی است، توسل به خاندان عصمت و طهارت و زیارت این ذوات مقدّت نیز (که هرگز شمس و قمر را نمی توان با عظمت وجودی آنان قیاس کرد) برای کسب حیات و توسل به مجاری فیض خداوندی است، البته انسان موحد رفع گرسنگی و تشنگی را نیز از خدا می داند نه از آب و نان چنان که ابراهیم خلیل (علیه السلام) گفت: الَّذِي خَلَقَنِي فَهوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيُسْقِينِ * و اذا مرضت فهو يشفين * و الَّذِي يَمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي اطعم ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين و حضرت امام زين العابدين (عليه السلام) نیز بر اساس توحید ابراهیمی در کنار سفره، شکر خدای سبحان را چنین به جا می آورد:

«الحمد لله الذي أطعنا و سقانا و... الحمد لله الذي يطعم و لا يطعم».

تذکر: پیشنهاد حضرت یوسف (علیه السلام) در جمله اذکرنی عند ربّک می تواند به این معنا باشد که آن حضرت به زندانی آزاد شده فرمود که در باره مظلومیت من به بزرگ و سرورت بگو

که چرا بر من ستم روا داشته می شود و او همچنین ساکت است. مرجع این گونه پیشنهادها به حق خواهی و اثبات مظلومیت خود است. (1)

24. آمدن غذای بهشتی کرامتی برای مریم (علیها السلام) بود. اگر چه خرق عادت است، ولی نزد شیعیان جایز است که خداوند آیات خارق العاده ی خود را بر غیر انبیا یعنی اولیا و اصفیای خود نیز ظاهر سازد. معتزله این مطلب را قبول ندارند، از این رو، دو توجیه برای رأی خودشان گفته اند:

الف. این عمل برای مریم (علیها السلام) مقدمه ی تأسیس نبوت عیسی (علیه السلام) بود.

ب. این روزی غیبی به دعای زکریا بود، پس معجزه ی اوست. (2)

25. محصول مادری مانند مریم (علیها السلام) محل تربیتی مثل مسجد و سرپرستی چون زکریای پیامبر با تغذیه ای بهشتی و روحی فرشته ای فرزندی چون عیسی (علیه السلام) می شود.

26. امام علی (علیه السلام) طبق سفارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کارهای خارج خانه، و حضرت فاطمه (علیها السلام) کارهای داخل آن را به عهده داشتند تا این که روزی از حضرت زهرا (علیها السلام) سؤال کردند آیا چیزی در خانه داریم؟ عرض کردند: مدت سه روز است که چیزی در خانه یافت نمی شود. حضرت از منزل خارج شد و دیناری قرض گرفت تا غذایی فراهم کند که ناگهان با مقدار برخورد کرد که او هم گرسنه بود. حضرت آن دینار را به مقدار ایشار کرد، وقتی دست خالی به منزل برگشت، پیامبر را در منزل خودشان دید. حضرت دید فاطمه (علیها السلام) در حال نماز است و طبقی سر پوشیده هم در کنار اوست. پس از فراغت از نماز حضرت زهرا (علیها السلام) آن را آورد. و در آن نان و گوشت بود. رسول الله (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد: ای فاطمه! این غذا از کجاست؟ عرض کردند: هو من عند الله یرزق من یشاء بغیر حساب حضرت فرمودند: آیا می خواهی شبیه تو و این داستان را برایت بگویم؟ عرض کرد: آری. آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرگذشت زکریا و مریم (علیهم السلام) را بیان کرد. (3)

27. وجود میوه تابستانی در زمستان و بالعکس نزد مریم در عبادتگاه؛ وجد عندها رزقا.

ص: 161

1- تسنیم، ج 14، ص 187-188.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 740.

3- تفسیر قمی، ج 1، ص 171؛ تفسیر صافی، ج 1، ص 332.

«... فكان (زکریا) یدخل علیها فیرى عندها ثمرة الشتاء فی الصيف و ثمرة الصيف فی الشتاء» (1).

آیه 38-44

اشاره

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (38) فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (39) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (40) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (41) وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصَّ طِفْلًاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (42) يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (43) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (44)

ترجمه

آنجا (بود که) زکریا پروردگارش را خواند (او) گفت: «پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن، که تو شنونده ی دعایی». * پس در حالی که وی ایستاده (و) در محراب (خود) دعا می کرد، فرشتگان، او را ندا در دادند که: خداوند تو را به (ولادت) یحیی - که تصدیق کننده ی (حقانیت) کلمه الله (عیسی) است، و بزرگوار و خویشتندار (پرهیزنده از زنان) و پیامبری از شایستگان است - مژده می دهد. * گفت: «پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود؟ در حالی که پیری من بالا گرفته است و زخم «نازا» است! (فرشته) گفت: «(کار پروردگار) چنین است. خدا هر چه بخواهد می کند». * گفت: «پروردگارا، برای من نشانه ای قرار ده». فرمود: «نشانه ات این است که سه روز با مردم، جز به اشاره سخن نگوئی؛ و پروردگارت را بسیار یاد کن، و شبانگاه و بامدادان (او را) تسبیح گوی». * و یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان

ص: 162

جهان برتری داده است.» * «ای مریم! فرمانبر پروردگار خود باش و (در پیشگاه او) سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن.» * این (جمله) از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم، و (گرنه) وقتی که آنان قلم های خود را (برای قرعه کشی به آب) می افکندند تا کدام يك سرپرستی مریم را به عهده گیرد، نزد آنان نبودی؛ و (نیز) وقتی با یکدیگر کشمکش می کردند نزدشان نبودی.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

درخواست زکریا از خداوند در باره دارا شدن فرزند پاک به هنگام مشاهده کرامت خداوند نسبت به مریم، بشارت فرشتگان به زکریا به فرزندى به نام یحیی، اوصاف یحیی، شگفتی زکریا از فرزنددار شدن در سن پیری، درخواست نشانه از خداوند در باره فرزنددار شدن، سخن گفتن فرشتگان با مریم در باره طهارت و عصمت او، دستور به مریم در باره عبادت پروردگار، آگاه ساختن پیامبر از اخبار غیبی.

ب. طیب بودن چیزی ملایمت داشتن آن با هدفی است که صاحبش از او دارد. مثلاً «بلد طیب» به شهری می گویند که از جهت آب و هوا و سایر شرایط زیست محیطی ملایم انسان باشد؛ و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه (اعراف، 58)، و «حیات طیبه» آن زندگی است که صاحبش به آن خوشدل و در آن اطمینان خاطر داشته باشد. بدین جهت به عطر خالص، «طیب» می گویند. پس «ذریه ی طیبه» فرزند صالحی است که در صفات و افعال بر طبق آرزو و آمال پدر باشد و هدف زکریا (علیه السلام) رسیدن فرزندش به مقامات و کراماتی بود که خداوند برای عیسی (علیه السلام) قرار داده بود. (1)

ج. سمیع الدّعاء به معنای شنیدن دعا نیست، بلکه معنای آن استجابت و پذیرفتن دعاست، همان گونه که در جمله: «سمع الله لمن حمده» مقصود استجابت این سخن است. (2)

د. مصدّقاً بکلمة من الله؛ این جمله بیانگر آن است که یحیی از پیروان عیسی (علیه السلام) و از

ص: 163

1- المیزان، ج 3، ص 175.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 741؛ تبیان، ج 2، ص 450.

جانشینان حضرتش بود. زیرا مراد از کلمه، عیسی (علیه السلام) است. (1)

ه - بشارت ولادت یحیی (علیه السلام) در نماز به زکریا داده شد: و هو قائم یصلی فی المحراب، اما آیا زکریا (علیه السلام) تا پایان نماز صبر کرد آن گاه عرض کرد: ائی یکون لی غلام یا سخن گفتن وی حدیث نفس بود مانند سخن گفتن حضرت یوسف (علیه السلام): فاسرّها یوسف فی نفسه و لم یبدها لهم یا گفت و شنود با فرشتگان مبطل نماز بوده است یا این که سخن گفتن با خدا مبطل نماز نبوده است یا این که حکم مبطل نماز جزو اصول دین نیست، بلکه در ردیف منهاج و شرعه است که در شرایع مختلف متفاوت است. گذشته از این که این گونه گفت و گو که صبغه مناجات، دعا و سؤال الهی را به همراه دارد با گفت و گوی متعارف فرق می کند. به هر روی، بر اساس ظاهر آیه، استماع بشارت و نیز جواب زکریا در نماز بوده است. بنا بر این، صاحب المنار که گوید منظور از صلوة دعا است، سخن او ناتمام است؛ زیرا در آن زمان نماز عبادت رسمی بوده است. (2)

و. در معنای «سید» و جوهی بیان شده است: بردبار در کردار و گفتار، فقیه عالم، عالم عامل، کریم، کسی که غضب بر او مسلط نشود، قانع، صابر، بلند همت، راضی به قضای الهی.

به تعبیر دیگر، «سید» به کسی اطلاق می شود که در صفات حمیده و ارزشمند بر قوم خود سیادت و برتری داشته باشد. گفتنی است که گاهی به شریف و بزرگ قوم نیز اطلاق می شود. (3)

ز. «حضور» به فردی اطلاق می شود که به جهت ناتوانی جنسی یا عفت و کنترل نفس از همسر دوری بجوید. از آنجا که آیه شریفه در مقام مدح و ستایش از یحیی (علیه السلام) است، دوری او از زنان به جهت پاکدامنی او بود. بدین جهت امام باقر (علیه السلام) در معنای «حضور» می فرماید: او کسی است که از زن امتناع می ورزد؛

«و الحضور الذی یأبی النساء». (4)

در روایات آمده است: حضرت یحیی (علیه السلام) در سه سالگی کودکانی را دید که بازی می کردند، آنان او را به بازی ترغیب کردند، ولی ایشان فرمود: ما برای بازی خلق نشده ایم. (5)

ص: 164

1- المیزان، ج 3، ص 176.

2- تسنیم، ج 14، ص 181.

3- روح المعانی، ج 3، ص 236؛ جامع الاحکام، ج 4، ص 77؛ المیزان، ج 3، ص 177.

4- مفردات راغب؛ مجمع البیان، ج 2، ص 742.

5- صافی، ج 1، ص 334.

ح. بعضی گفته اند: «حضور» به معنای ترك ازدواج است. در پاسخ باید گفت:

اولاً: هیچ گونه دلیل قطعی نیست که مراد از حضور در آیه شریفه ترك کننده ی ازدواج است و روایتی که در این زمینه نقل شده، از جهت سند اشکال دارد. هیچ بعید نیست که حضور به معنای ترك شهوات و هوس ها باشد.

ثانیا: ممکن است یحیی (علیه السلام) نیز مانند عیسی (علیه السلام) بر اثر شرایط خاص زندگی و لزوم سفرهای متعدد برای تبلیغ دین خدا، ناچار به مجرد زیستن بود.

شایان تأمل است که این نمی تواند قانونی کلی برای همگان باشد و اگر خداوند او را به این صفت می ستاید، بدین جهت است که او بر اثر شرایط خاصی ازدواج نکرد، ولی در عین حال توانست خود را از گناه حفظ کند. اصولاً قانون ازدواج قانونی فطری است و در هیچ آیینی ممکن نیست حکمی بر خلاف این قانون فطری تشریح گردد. (1)

ط. فخر رازی می گوید: اصحاب ما با این آیه احتجاج کرده اند بر این که ترك نکاح افضل است. چون خداوند یحیی (علیه السلام) را به ترك نکاح مدح کرده است. این معنا دلالت دارد که ترك نکاح در آن شریعت افضل بود، بنا بر این واجب است در شریعت اسلامی ما نیز به دو دلیل عقلی و نقلی این چنین باشد.

دلیل نقلی آیه شریفه: أولئك الذين هدى الله فبهديم اقتده و دلیل عقلی اصل استصحاب است و نسخ بر خلاف اصل است. (2)

تقد: الف. «حضور» ظهور روشنی در بدون همسر بودن ندارد، بلکه به معنای کسی است که می تواند غرایز و امیال خود را کنترل کند، تقریباً معنایی مترادف با عقیف دارد.

ب. اگر «حضور» به معنای بدون همسر باشد، فضیلت مشترکی میان تمامی شرایع سابق نیست. زیرا همه پیامبران، به ویژه انبیای اولوالعزم دارای همسر بودند. پس نمی توان گفت که نداشتن همسر فضیلت است. زیرا لازمه چنین سخنی آن است که غیر حضرت یحیی همه انبیا حتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خلاف افضل رفتار کرده باشند. (3)

ص: 165

1- نمونه، ج 2، ص 536.

2- تفسیر کبیر، ج 8، ص 40.

3- تسنیم، ج 14، ص 185-186.

ی. غلام: «عَلَم» بیرون شدن از حدّ اعتدال در مطلق اشتهاست و این معنا در طفل تجلّی پیدا می کند تا این که به احتلام و عقل برسد و بعد از آن به طور خاص در شهوت جنسی ظاهر می شود. غلام، صفت مشبّهه بر وزن شُجاع، در اصل طفلی است که از تمام جهات غرق در شهوات است و به مرتبه عقل و احتلام نرسیده است. در قرآن کریم غلام، بر هر مولود جدید اطلاق شده است؛ مثل نبشْرک بغلام اسمّه یحیی و هم بر طفل نابالغ؛ مانند یا بشری هذا غلام. راغب می گوید: غلام، کسی است که تازه سیبش رویده است (نوجوان) و چون کسی که به این حد رسید شهوت جنسی اش زیاد می شود، به میل جنسی «عُلْمَة» گفته می شود. (1)

ک. «انباء» جمع «نبا» است و با خبر قریب المعنی است، لیکن تفاوت اندکی دارند. خبر به معنای خبر داشتن است و «نبا» به معنای خبر پیدا کردن است. از این رو، بر خدا خبیر اطلاق می شود، ولی اطلاق نبی بر او غلط است. (2)

ل. مخاصمه میان انبیا به معنای کشمکش نیست، بلکه به معنای مذاکره و گفتگو در این بود که کدام یک سزاوارتر به تکفل مریم (علیها السلام) هستند و از طریق وحی چیزی به آن ها نرسیده بود. بنا بر قرعه گذاشتند که در امور مشکل از آن استفاده می کنند. چنانچه درباره ی حضرت یونس (علیه السلام) همین حادثه رخ داد؛ فساهم فکان من المدحضین. (3)

نکته ها

1. حضرت زکریا در دعای خویش هم خداوند را به وصف ثبوتی قدرت علم سمیع یاد کرد و از او تقاضای ذریه طیب نمود: ربّ هب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء و هم به عجز و ناتوانی خویش اعتراف کرد: ربّ انی وهن العظم منّی و اشتعل الرأس شیباً (مریم، 4) و این هر دو لازمه دعا است.

و پایان دعای زکریا به انک سمیع الدعاء تأسی و اقتدا به حضرت ابراهیم (علیه السلام) است که گوید: الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق انّ ربّی لسمیع الدعاء. (4)

ص: 166

1- التحقيق، ج 7، ص 316؛ تسنیم، ج 14، ص 193.

2- اطیب البیان، ج 3، ص 196.

3- صافات، 141؛ اطیب البیان، ج 3، ص 198.

4- ابراهیم، 39؛ تسنیم، ج 14، ص 168-170.

2. گرچه «هنالك» اسم اشاره ی مکان است، ولی برای اشاره کردن به زمان نیز استعمال می شود؛ یعنی در آن مکان و محراب یا آن هنگام که آن کرامت را مشاهده کرد و میوه ی تابستانی را در فصل زمستان و میوه ی زمستانی را در فصل تابستان دید، حضرت زکریا (علیه السلام) از خداوند درخواست کرد که خرق عادت کرده و در سن پیری و نازایی همسرش، دارای فرزند صالح گردد. (1)

3. تکرار کلمه «ربّ» گویای آن است که زکریا (علیه السلام) تحت ربوبیت حق تعالی خواسته های خود را مطرح می کند. آری کسی که کرامت های فراوانی را مشاهده کند و خود را در محضر و مشهد خدا ببیند، او با حرف ندا یعنی به صورت «یا ربّ» خدا را نمی خواند، بلکه در مقام احساس قرب خدا با حذف حرف ندا، کلمه «ربّ» را به کار می برد. (2)

4. چند نوع دعا برای فرزند

الف. دعا برای وجود فرزند طیب: هنا لك دعا زکریا ربّه قال ربّ هب لي من لدنك ذرّية طيبة. (آل عمران، 38)

ب. دعا برای اصلاح فرزند: و اصلح لي في ذرّيتي. (احقاف، 15)

ج. دعا برای رهبری فرزند: و من ذرّيتي قال لا ينال عهدي الظالمين. (بقره، 124)

د. دعا برای دین و اخلاق و عقیده فرزند: عقیده: و اجنبي و بني ان نعبد الاصنام (ابراهیم، 35)، اقامه نماز: ربّ اجعلني مقيم الصلوة و من ذرّيتي (ابراهیم، 40) اخلاق (تسلیم): ربنا و اجعلنا مسلمين لك و من ذرّيتنا امة مسلمة لك. (بقره، 128)

5. حضرت عیسی (علیه السلام) کلمه و نشانه ای از خداست، نه فرزند خدا؛ بکلمة من الله. (3)

6. منادی فرزنددار شدن و اعلام کننده ی بشارت الهی به زکریا (علیه السلام) جبرئیل بود و تعبیر از جبرئیل با لفظ «ملائکه» به صیغه ی جمع برای تشریف و تعظیم اوست یا برای آن است که او رئیس فرشتگان است (4). برخی از مفسران نیز گفته اند: منادی جمعی از فرشتگان بودند.

7. جمله انّ الله يبشرك بيحيى نشانگر آن است که نام گذاری فرزند زکریا (علیه السلام) به یحیی،

ص: 167

1- مجمع البيان، ج 2، ص 741؛ غرائب القرآن، ج 2، ص 153.

2- تسنيم، ج 14، ص 172.

3- همان.

4- روح المعاني، ج 3، ص 233؛ غرائب القرآن، ج 2، ص 153.

از طرف خداوند متعال بود چنان که در قرآن نیز همین معنا را بیان می کند: یا زکریّا انا نبشّرك بسلام اسمہ یحیی لم نجعل له من قبل سمیّا. (1)

8. خدای سبحان برای حضرت یحیی (علیه السلام) شش وصف ذکر می کند:

الف. لم نجعل من قبل سمیّا؛ اسم آن حضرت بدون سابقه بود. (مریم، 7)

ب. مصدّقا بکلمة من اللّٰه؛ تصدیق حضرت عیسی (علیه السلام) در آن زمان امر عادی نبود، بلکه در جوّی که همه او را تکذیب می کردند و اتّهامی به مادر آن حضرت روا داشتند که او از خدا طلب مرگ کرد؛ یا لیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیا منسیّا (مریم، 23). بنا بر این، تصدیق عیسی (علیه السلام) در چنین شرایطی قیامی است در راه حق و افتخاری است بزرگ برای یحیی (علیه السلام).

ج. و سیّدا و حصورا؛ یعنی هم خودش آزاد و آقاست و در میان مردم نیز از سیادت و آقایی برخوردار است. بدون همسر بودن هنر نیست، نجات از شهوت و بلکه شهوت را به اسارت گرفتن هنر است.

د. و نبیّا؛ دارای مقام نبوت بود.

ه. - و من الصّالحین؛ از زمره ی صالحان است. (2)

9. اظهار تعجب زکریا از این که در سن پیری همسر نازایش برای او پسری آورد؛ قال ربّ ائّی یكون لي غلام وقد بلغني الكبر و امرأتی عاقراً. (3)

10. ادب زکریا در مقام تکلم با خداوند. جمله وقد بلغني الكبر، کنایه از ناتوانی بر آمیزش جنسی است. (4)

11. دانش و علم انبیا، محدود است؛ ائّی یكون لي غلام. (5)

12. ائّی یكون لي غلام؛ اگر کسی از قدرت ذات اقدس خداوندی باخبر باشد، با جدیت تمام حاجت خودش را از خدا می خواهد. پس چگونه زکریا (علیه السلام) مشکلاتی از قبیل پیری خود و پیری و عقیم بودن همسرش را مطرح می کند و لا اقل نمی گوید: و لم اکن

ص: 168

1- مریم، 7؛ المیزان، ج 3، ص 176.

2- تسنیم، ج 14، ص 177.

3- راهنما، ج 2، ص 420.

4- همان، ص 421.

5- همان.

در پاسخ باید گفت: سخن زکریا (علیه السلام) استبعاد نیست. او در دعای خویش به عجز خود و اعتماد کامل خود به خدای سبحان تصریح می کند و این گونه سخن گفتن برای آن است که قصد ادامه یافتن گفتگو با خداوند سبحان را داشت. مانند حضرت موسی (علیه السلام) که در پاسخ به و ما تلك بیمینک یا موسی گفت: هي عصاي أتوكأ عليها و أهش بها علي غنمي، یا برای آن است که می خواهد بداند آیا خدای سبحان با حفظ وضع موجود و با همین همسر پیر و عقیم به او فرزند می دهد یا از همسر دیگری، مانند ابراهیم (علیه السلام) و هاجر و ساره، یا در او و همسرش دگرگونی به وجود خواهد آمد؟ (1)

13. علامه طباطبایی در تفسیر جمله رب اجعل لي آية در پاسخ این شبهه که اگر انبیا معصوم هستند و در تشخیص حق و باطل اشتباه نمی کنند تا ممیز بخواهند چگونه زکریا (علیه السلام) آیت و نشانه طلب می کند؟ می فرماید: درست است که انبیا معصوم اند و در تشخیص حق و باطل اشتباه نمی کنند، اما عصمت آنان ذاتی نیست؛ زیرا مستقل نیستند، بلکه با عنایت الهی تشخیص می دهند؛ چه محذوری دارد که حضرت زکریا از پروردگار خود نشانی بخواهد که دلالت کند آنچه قبلاً دریافت کرده بشارت الهی بوده است. (2)

14. خداوند به زکریا می فرماید: نشانه تو آن است که سه روز نمی توانی تکلم کنی؛ قال آیتک الا تکلم الناس ثلاثة ايام الا رمزا، ولی نه بر اثر بیماری؛ زیرا در سوره مریم می فرماید: آیتک الا تکلم الناس ثلاث لیل سوياً؛ یعنی در حالی که سالم هستی نمی توانی سخنی بگویی و برای آن که کسی این سکوت را صوم «صمت» نپندارد، تنها می توانی ذکر خدا را بگویی: و اذکر ربك کثیرا و سبح بالعشي الابکار.

در سوره مریم از سه شب و در آیه مورد بحث از سه روز سخن به میان آمده است؛ یعنی می شود سه شبانه روز و این نیز مؤیدی دیگر است که این آیت صوم «صمت» نبوده است؛ زیرا صوم حتی صوم صمت در روز است نه در شبانه روز چنان که می فرماید: فخرج علي قومه من المحراب فأوحى اليهم ان سبحوا بكرة و عشياً.

ص: 169

1- تسنیم، ج 14، ص 194؛ اطیب البیان، ج 3، ص 190.

2- المیزان، ج 3، ص 207؛ تسنیم، ج 14، ص 205.

فرمان خدای سبحان در باره مریم (علیهما السلام) «صوم صمت» بود: ... فقولي اني نذرت للرحمن صوما فلن اكلّم اليوم انسيًا، اما زكريا (عليه السلام) با این که سالم است سه شبانه روز نمی تواند جز ذکر خدا سخنی بگوید. (1)

15. حضرت زکریا (علیه السلام) به هنگام شرح پیری خود می گوید: وقد بلغني الكبر؛ پیری به سراغ من آمده، ولی در جای دیگری از قول او می خوانیم: وقد بلغت من الكبر عتياً؛ من به آخرین مرحله پیری رسیده ام. سرّ اختلاف در تعبیر آن است که همان گونه که انسان به سوی پیری می رود، گویا پیری و مرگ هم از طرف مقابل به سراغ او می آید. چنان که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«اذا كنت في إدبار و الموت في إقبال، فما أسرع الملتقي»؛ چون که تو به سوی پایان عمر می روی و مرگ به سوی تو می آید، چه زود به یکدیگر خواهید رسید. (2)

16. حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت یحیی (علیه السلام) از جهاتی به هم شباهت داشتند:

الف. خداوند نام فرزند زکریا (علیه السلام) را یحیی نامید؛ یا زکریا انا نبشرك بك بغلام اسمه یحیی (مریم، 15) در مقابل نام فرزند مریم (علیهما السلام) را عیسی نهاد.

ب. به یحیی (علیه السلام) در کوچکی مقام نبوت و علم کتاب کرامت کرد؛ یا یحیی خذ الكتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیباً (3) چنان که در کوچکی به عیسی (علیه السلام) هم مقام نبوت عطا کرد؛ اني عبدالله اتاني الكتاب و جعلني نبیاً. (مریم، 3)

ج. به یحیی (علیه السلام) برکت و طهارت داد و او را به پدر و مادرش نیکوکار قرار داد؛ و حنانا من لدنا و زکوة و کان تقیاً و برّاً بوالديه (مریم، 15) چنان که به عیسی (علیه السلام) هم برکت و طهارت بخشید و او را نسبت به مادرش نیکوکار قرار داد؛ و جعلني مبارکاً اینما كنت و اوصيني بالصّلوة و الزکوة مادمت حیاً* و برّاً بوالدتي... (مریم، 31)

د. خداوند در مواطن سه گانه به یحیی (علیه السلام) سلام و درود فرستاده است؛ و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً (مریم، 15) چنان که عیسی (علیه السلام) در مواطن سه گانه بر خویش درود و سلام فرستاده است؛ و السّلام علی یوم ولدت و یوم أموت و یوم یبعث حیاً. (مریم، 33)

ص: 170

1- تسنیم، ج 14، ص 207.

2- نهج البلاغه، حکمت 29؛ نمونه، ج 2، ص 537.

3- همان.

گرچه شباهت هایی میان این دو پیامبر وجود دارد، لیکن حقّ تقدّم با عیسی (علیه السلام) است. زیرا وجود آن حضرت قبل از دعای زکریا (علیه السلام) مقدّر شده بود، همچنین او از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب است. (1)

17. آنجا که خداوند بخواهد، سبب را از کار می اندازد و زبان قدرت حرف زدن را از دست می دهد؛ لا تکلم الناس. (2)

18. اشاره با سر، تکلم رمزی سه روزه زکریا با مردم؛ الا تکلم الناس ثلاثة ايام الا رمزا. امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) در باره آیه فوق فرمود:

«فكان يؤمى برأسه و هو الرّمز». (3)

19. سؤال: آیا بسته شدن زبان پیامبر با مقام نبوت و وظیفه ی تبلیغی او سازگار است؟

پاسخ: در صورتی سازگار نیست که بسته شدن زبان طولانی گردد، اما برای يك مدت کوتاه، مدتی که پیامبر می تواند در آن مدت از قوم و جمعیت خود غائب گردد و به عبادت خدا بپردازد، مانعی ندارد.

افزون بر آن، در همین مدت او می توانست با ایما و اشاره مطالب لازم را به اطلاع آن ها برساند یا با تلاوت آیات پروردگار که ذکر خدا محسوب می شد، حقایق را به آن ها تفهیم کند، او نیز چنین کرد و با اشاره مردم را به ذکر خداوند رهنمون گشت. (4)

20. مریم، دارای مقام عصمت از گناه؛ ان الله اصطفیک و طهّرك. متعلق تطهیر حذف شده است و حذف متعلق، دلالت بر عموم دارد؛ یعنی تطهیر از هر پلیدی، و چون هر گناهی پلیدی است، بنا بر این مریم (علیهما السلام) از ارتکاب هر گناهی مبرا و معصوم است. (5)

21. مریم، برگزیده خداوند از نسل انبیای الهی؛ یا مریم انّ الله اصطفیک. امام باقر (علیه السلام) در معنای آیه فوق فرمود:

«... اصطفیک من ذریة الانبیاء». (6)

22. مریم، زنی که از میان زنان جهان، برای زادن عیسی بدون پدر برگزیده شد؛

ص: 171

1- المیزان، ج 3، ص 176.

2- نور، ج 2، ص 57.

3- راهنما، ج 2، ص 425.

4- نمونه، ج 2، ص 407.

5- راهنما، ج 2، ص 426.

6- همان، ص 427.

واصطفیک علی نساء العالمین. امام باقر (علیه السلام) در معنای آیه فوق فرمود:

«... اصطفیک لولادة عیسی من غیر فعل» (1).

23. برخی از مفسران از آیه 42 که سخن گفتن فرشتگان با مریم (علیهما السلام) را مطرح می کند استفاده کرده اند که حضرت مریم دارای مقام نبوت بوده است. پاسخ این که: وحی بر دو قسم است: 1. تشریحی. 2. تسدید و تأییدی. آنچه در باره حضرت مریم (علیهما السلام) رخ داده وحی تسدید و تأییدی است که فرشتگان او را کمک کرده اند چنان که این معنی در باره مؤمنان نیز بیان شده است: ... اولئك كتب في قلوبهم الايمان و ایدهم بروح منه. (2)

24. در این که منظور از سخن گفتن خداوند با مریم چیست؟ مرحوم علامه طباطبایی در باره خاطرات ملکی و شیطان گوید: الفاظ برای حقیقت و ارواح معانی وضع شده اند و اگر صوت خارج از دهان انسان را قول و کلام گویند بدین جهت است که مقصود گوینده را به شنونده منتقل می کند. بنا بر این، هر چیزی که منظور گوینده را به شنونده منتقل کند چه از سنخ الفاظ باشد چه اشاره و رمز، کلام خواهد بود و قرآن کریم القای معانی و مفاهیم بر دل ها را کلام می نامد هر چند با لفظ نباشد مانند: یوحی بعضهم الي بعض زخرف القول (انعام، 112) یا این که وعده به مغفرت را حکمت نامیده است: و الله يعدکم مغفرة منه و فضلاً و الله واسع علیم یؤتی الحکمة من یشاء. (3)

25. شاید مراد از دستور به قنوت و سجود و رکوع توصیه بر نماز باشد و ذکر سجده و رکوع که از ارکان نماز است، مبالغه در محافظت بر این عبادت است. علت تقدیم سجده بر رکوع آن است که افضل ارکان نماز است و در حدیث است:

«أقرب ما یكون العبد من ربّه و هو ساجد» یا بدین سبب است که کلمه «واو» مفید ترتیب نیست. (4)

26. در آیه 43 می فرماید: ما به مریم دستور قنوت برای پروردگار دادیم: اقتنی لربک. در آیه 12 تحریم از حضرت مریم ستایش و تمجید می کند که این دستور الهی را امتثال کرد: و مریم ابنت عمران التي احصنت فرجها فنحننا فیه من روحنا و صدقت بکلمات ربها و کتبه و

ص: 172

1- راهنما، ج 2، ص 428.

2- مجادله، 22؛ تسنیم، ج 14، ص 240.

3- بقره، 268؛ تسنیم، ج 14، ص 219.

4- روح المعانی، ج 3، ص 157؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 49؛ بحر المحیط، ج 2، ص 478.

کانت من القانتین. جالب این که نمی فرماید

«و کانت من القانتات»، بلکه می فرماید: و کانت من القانتین؛ با این که مریم (علیها السلام) مؤنث است وصف مذکر را برای او بیان کرد؛ یعنی او زنی است که از جمله مردان روزگار به شمار می رود یا اینکه گفته شود از باب تغلیب این تعبیر بیان شده است.

27. قنوت تکوینی و تشریحی؛ قنوت و اطاعت بر دو قسم است:

1. تشریحی؛ قوموا لله قانتین (بقره، 238) و یا مریم اقتنی لربک (آل عمران، 43) و مریم ابنت عمران... و صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین. (تحریم، 12)

2. تکوینی؛ و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون. (بقره، 116)

28. مریم، مأمور نمازگزاردن همراه با نمازگزاران (نماز جماعت): و ارکعی مع الراکعین. بنا بر این که مراد از رکوع، نماز باشد از باب نامگذاری کل به نام جزء است. (1)

29. عبادت باید تنها برای پروردگار باشد؛ (لربک). (2)

30. این آیه گواه گویایی است که مریم (علیها السلام) بزرگترین شخصیت زن در جهان خود بود و این موضوع با آنچه در باره حضرت فاطمه (علیها السلام) رسیده است که او برترین بانوی جهان است، منافات ندارد. زیرا در روایات متعددی این مضمون از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

«أما مریم کانت سیده نساء زمانها، أما فاطمة فهي سیده نساء العالمین من الأولین و الآخرین».

کلمه «العالمین» نیز هیچ گونه منافات با این ندارد. چون این کلمه در قرآن و محاورات مردم، به معنای مردمی به کار رفته است که در یک عصر و زمان زندگی می کنند. چنان که در باره بنی اسرائیل می خوانیم: و آتی فصدّلتکم علی العالمین (بقره، 47). بدیهی است که مراد برتری مؤمنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بود. (3)

ص: 173

1- راهنما، ج 2، ص 430.

2- نور، ج 2، ص 59.

3- نور الثقلین، ج 1، ص 336؛ مجمع البیان، ج 2، ص 746؛ نمونه، ج 2، ص 409.

«أفضل نساء أهل الجنة خديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد و مريم بنت عمران و آسية بنت مزاحم امرأة فرعون» (1).

31. از این آیه و آیاتی که در باره یونس (علیه السلام) آمده، بر می آید که برای حلّ مشکل یا در هنگام نزاع که کار به بن بست می رسد و هیچ راهی برای پایان دادن به نزاع دیده نمی شود، می توان از قرعه استمداد جست.

همین آیه به ضمیمه ی روایات سبب شده که قاعده ی قرعه یکی از قواعد فقهی در کتب اسلامی شناخته شود. شکل قرعه کشی در اسلام صورت خاصی ندارد، بلکه می توان از چوبه های تیر یا سنگریزه یا کاغذ و مانند آن به گونه ای استفاده کرد که تباری و زد و بند در آن راه نداشته باشد. (2)

32. برخی مانند مرحوم طبرسی جریان قرعه را بعد از کفالت حضرت زکریا دانسته اند؛ یعنی نخست حضرت زکریا به خاطر سمت نبوت و نیز پیوند نسبی کفالت مریم را عهده دار شد، ولی بعدها به جهت کهولت و ناتوانی آن حضرت اختصاص و قرعه مطرح گردید، لیکن باید دانست که بر اساس آیات قرآن مادر مریم از پروردگار تقاضا

کرد نذر او پذیرفته شود: فتقبل منی انک انت السميع العليم و پس از ولادت او را به خداوند سپرد: و اني اعينها بك... و خداوند نیز به قبول حسن مریم را پذیرفت و زمینه ای فراهم آورد که بزرگان قوم و امنای معبد برای خدمتگزاری او از یکدیگر سبقت بگیرند به گونه ای که کار به قرعه انجامید که وسیله ای است عقلانی برای حلّ نزاع و شارع مقدس نیز آن را امضا کرده است؛ و به وسیله قرعه حضرت زکریا کفالت مریم (علیهما السلام) را عهده دار شد. بنا بر این، کلام مرحوم طبرسی درست نیست. (3)

33. بر پایه این آیه قرعه در مشخص کردن حقوق افراد نقش مهمی دارد. از این رو، امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ما تقارع قوم ففوضوا أمورهم الي الله تعالي الأ خرج سهم المحقّ وقال: أي قضية أعدل من القرعة، اذا فوض الأمر الي الله تعالي». امام باقر (علیه السلام) نیز فرمود:

«أول من سوهم عليه مريم بنت عمران» (4).

ص: 174

1- جامع الأحكام، ج 4، ص 83.

2- نمونه، ج 2، ص 412.

3- تسنیم، ج 14، ص 262.

4- روح المعانی، ج 3، ص 158؛ مجمع البیان، ج 2، ص 747.

34. تشاّخ و تخاصم بر دو گونه است:

الف. تشاّخ مذموم که در آن هر کسی در صدد اعلاّی کلمه خویش است، نه اعلاّی کلمة الله.

ب. تشاّخ ممدوح که بر اساس معیارهای الهی است و برای اعلاّی کلمة الله است؛ لیکن تشخیص این که کلمة المتکلم مطرح است یا کلمة الله، کار آسانی نیست. زیرا این از مواردی است که از موباریک تر و از شمشیر تیزتر است.

در بهشت که جای هیچ گونه تراحمی نیست، تشاّخ ممدوح وجود دارد؛ یتنازعون فیها کأسا لا لغو فیها و لا تأثیم (طور، 23). این نزاع ناشی از غلّ و غش نیست. زیرا فرمود: و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ تجری من تحتهم الأنهار (اعراف، 43)؛ تا انسان از غلّ و غش تطهیر نشود، بهشتی نخواهد شد.

در باره بهشت نیز فرمود: لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما (واقعہ، 25)؛ بهشت جای عبث و بیهوده و گناه نیست. بنا بر این، تخاصم باطل نیز در آن راه نخواهد داشت، اما همان تخاصم ممدوح در ملاً اعلیٰ میان فرشتگان نیز وجود دارد؛ ما کان لی من علم بالملاً الأعلیٰ اذ یختصمون. (1)

35. قرعه کشی برای تعیین سرپرست مریم، به هنگام درگذشت پدر وی بود؛ اذ یلقون اقلامهم ایّهم یکفل مریم. امام باقر (علیه السلام): «... اذ یلقون اقلامهم ایّهم یکفل مریم

حین ایتمت من ابیها». (2)

36. برای دانستن حادثه ای یا باید آن را از کسی شنید یا در کتابی خواند یا خود شاهد آن صحنه بود و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نه این اخبار غیبی را از کسی شنید و نه در هیچ کتابی خوانده است: ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان (شوری، 52) و هو الذی بعث فی الامیین رسولاً (جمعه، 2)؛ یعنی پیامبر از میان امّیین برخاسته است، پس نه خود می دانست و نه کسی بود که به او تعلیم دهد و نه شاهد صحنه این حوادث بود؛ و ما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم. بر این اساس، اتهاماتی از این دست که آهنگر رومی به آن حضرت تعلیم داده است بی اساس است: لسان الذین یلحدون الیه أعجمی و هذا لسان عربی مبین. (3)

ص: 175

1- ص، 69؛ تسنیم، ج 14، ص 277.

2- راهنما، ج 2، ص 434.

3- نحل، 103؛ تسنیم، ج 14، ص 261.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (45) وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ (46) قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّسَنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (47) وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (48) وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (49) وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (50) إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (51)

ترجمه

(یاد کن) هنگامی (را) که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تورا کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است، مژده می دهد، در حالی که (او) در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است * و در گهواره (به اعجاز) و در میانسالی (به وحی) با مردم سخن می گوید و از شایستگان است». * (مریم) گفت: «پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود با آن که بشری به من دست نزده است؟» گفت: «چنین است (کار پروردگار). خدا هر چه بخواهد می آفریند؛ چون به کاری فرمان دهد، فقط به آن می گوید: «باش»؛ پس (آن نیز) می باشد». * و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد. * و (او را به عنوان) پیامبری به سوی بنی اسرائیل (می فرستد، که او به آنان می گوید: «در حقیقت، من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه ای آورده ام، من از گل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می سازم، آنگاه در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده ای می شود، و به اذن خدا نابینایان مادرزاد و پسر را بهبود می بخشم، و مردگان را زنده می گردانم، و شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید، خبر می دهم؛ مسلماً در این (معجزات)، برای شما - اگر مؤمن باشید - عبرت است». * و (می گوید: «آمده ام تا) تورات را که پیش از من (نازل شده) است، تصدیق کننده

باشم، و تا پاره ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده، برای شما حلال کنم، و از جانب پروردگارتان برای شما نشانه ای آورده ام. پس، از خدا پروا دارید و مرا اطاعت کنید». * «در حقیقت، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس او را پرستید (که) راه راست این است».

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

بشارت فرشتگان به فرزنددار شدن مریم، ویژگی های حضرت عیسی (علیه السلام) مانند آبرومندی در دنیا و آخرت و سخن گفتن او در کودکی، تعجب مریم از فرزنددار شدن بدون شوهر، قدرت الهی در باره به وجود آمدن فرزند بدون پدر، رسالت عیسی (علیه السلام) به سوی بنی اسرائیل و اظهار برخی از معجزات، دستور به تقوا و اطاعت و عبادت الهی.

ب. مراد از ملائکه در اذ قالت الملائكة جبرئیل است که برای تعظیم به صورت جمع آمده است.

ج. چرا به حضرت عیسی (علیه السلام) «کلمة» اطلاق شده است؟ در این زمینه وجوه زیر بیان شده است:

1. انبیای الهی بشارت به وجود او دادند و او را منجی بنی اسرائیل معرفی کردند. این وجه ناتمام است. زیرا قرآن عیسی (علیه السلام) را بشارت دهنده معرفی کرده، نه بشارت داده شده. افزون بر این، مفاد سیاق اسمہ المسیح آن است که «کلمه» خود عیسی (علیه السلام) است، نه ظهور او.

2. مراد از «کلمه» عیسی است. زیرا مقاصد تورات را بیان کرده و تحریفات یهودیان را روشن ساخته است. بر این وجه نیز دلیلی وجود ندارد.

3. مقصود از آن اخباری است که به حمل عیسی (علیه السلام) و ولادت او داده شده است. این وجه نیز صحیح نیست.

4. سایر افراد انسانی از طریق ازدواج والدین به وجود می آیند، لیکن چون در عیسی (علیه السلام) برخی از اسباب عادی تدریجی مفقود بود و وجودش تنها به وسیله ی کلمه تکوین صورت گرفت؛ و کلمة ألقاها الی مریم و روح منه (نساء، 171)، چه این که می فرماید: انّ مثل

عیسی عندالله کمثل ءادم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون (آل عمران، 59). این وجه را می توان بهترین وجه دانست. (1)

د. منظور از «کلمه»، کلمه تکوینی است، نه کلمه اعتباری، مانند کلمات ترکیب یافته از حروف. کلمه را از آن جهت کلمه نامیده اند که نشان دهنده مراد گوینده است. بر این اساس سراسر جهان هستی کلمات الهی است. زیرا در بر دارنده ی همه آیات و نشانه های غیب است؛ ولو أنّ ما فی الأرض من شجرة من أقلام و البحر یمدّه من بعده سبعة أبحر مانفدت کلمات الله. (لقمان، 27)

الفاظ را از این جهت کلمه می گویند که خاطرات غیبی را اظهار می کنند، هر چیز دیگری که اظهار کننده ی غیب باشد، کلمه نامیده می شود. زیرا الفاظ برای ارواح معانی وضع شده است. (2)

ه. - اطلاق «مسیح» بر عیسی (علیه السلام) که به معنای مسح کننده یا مسح شده است، شاید بدین جهت باشد که او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیر قابل علاج، آن ها را به فرمان خدا شفا می داد. چون این افتخار از آغاز برای او پیش بینی شده بود، خداوند نام او را قبل از تولد مسیح (علیه السلام) گذاشت یا به دلیل آن است که او را از گناه و آلودگی پاک گردانید. بنا بر قول اول، مسیح به معنای اسم فاعل و بر پایه قول دوم به معنای اسم مفعول است. (3)

و. همان گونه که خداوند حضرت عیسی (علیه السلام) را وجیه و آبرومند یاد کرده، حضرت موسی (علیه السلام) را نیز وجیه دانسته است؛ و کان عند الله وجیها.

ز. هر گاه انسان از نظر جسمی و فکری قوت پیدا کند، به او «کهل» می گویند و این استحکام و تقویت جسمی و فکری نوعاً در سن 30 تا 40 سالگی برای انسان پیدا می شود، بنا بر این، «کهل» به معنای پیری نیست. (4)

ح. جمله و لأحلّ لكم بعض الذي حرّم علیکم دو گونه تفسیر شده است:

الف. دانشمندان شرایع باطله ای از نزد خود اختراع کرده بودند و به حضرت موسی (علیه السلام) نسبت می دادند و حضرت عیسی (علیه السلام) آن شرایع ساختگی را ابطال کرد.

ص: 178

1- مجمع البیان، ج 2، ص 749؛ المیزان، ج 3، ص 192.

2- تسنیم، ج 14، ص 288.

3- نمونه، ج 2، ص 414؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 55؛ فتح القدر، ج 1، ص 341؛ روح المعانی، ج 3، ص 161.

4- التحقيق، ج 10، ص 125.

ب. بر پایه آیه: فبظلم من الآذین هادوا حرّما علیهم طیّبات أحلت لهم (نساء، 160) خداوند به واسطه ی ظلم یهود بعضی از طیّبات و روزی های حلالی را بر آنان حرام کرده بود تا آن که عیسی (علیه السلام) آن ها را نسخ و طیّبات محرّمه را حلال کرد. (1)

ط. در آیه 146 سوره انعام، خداوند می فرماید: به خاطر ستم یهودیان، آنان را تنبیه و هر حیوان ناخن دار را بر آنان تحریم کردیم و همچنین چربی و پیه گاو و گوسفند را جز مقداری که به استخوان و روده ها و کمر آنها چسبیده است، حرام ساختیم. شاید مراد از حرام هایی که در این آیه با آمدن عیسی (علیه السلام) حلال می شود، همین موارد باشد. (2)

نکته ها

1. بنده مقرب خداوند: قرآن کریم در یک آیه می فرماید: فاما إن کان من المقربین * فروح و ریحان و جنة نعیم (واقعه، 88-89)، در آیه دیگر حضرت عیسی (علیه السلام) را بنده مقرب خدا معرفی می کند: وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین. (آل عمران، 45)
2. مسیح، از القاب عیسی (علیه السلام): اسمه المسيح عیسی ابن مریم. چون یک فرد، دو اسم (به معنای مصطلح) ندارد، بنا بر این یکی از آن دو لقب اوست و چون معمولاً اسم (به معنای مصطلح) را توصیف به «ابن» می کنند، بنا بر این اسم او عیسی و لقب او مسیح است. (3)
3. قرآن در این آیه صریحا عیسی (علیه السلام) را فرزند مریم معرفی کرده تا پاسخی به مدّعیان الوهیت عیسی باشد. زیرا کسی که از مادر متولد می شود و مشمول تحولات جهان ماده است، چگونه می تواند خدا باشد؟ خدایی که از تمام تغییرات و دگرگونی ها بر کنار است. (4)
4. انبیای الهی را به پدر نسبت می دهند، نه به مادر. از این که قرآن عیسی (علیه السلام) را به مادر نسبت داد و فرمود: (عیسی بن مریم)، برای بیان این حقیقت است که تولد او بدون پدر و به صورت اعجاز بود. (5)

ص: 179

1- تفسیر کبیر، ج 8، ص 63؛ المیزان، ج 3، ص 202.

2- نور، ج 2، ص 66.

3- راهنما، ج 2، ص 436.

4- نمونه، ج 2، ص 415؛ مجمع البیان، ج 2، ص 749.

5- روح المعانی، ج 3، ص 162؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 56.

5. حضرت عیسی (علیه السلام) شخصیت بزرگی از ناحیه ی خداوند است. زیرا «کلمة» نکره است و دلالت بر عظمت او دارد؛ کلمة منه. (1)

6. خداوند در این آیه به حضرت مریم (علیها السلام) بشارت می دهد که فرزند تو هم دارای چهره ای مقبول و مردمی در دنیا خواهد بود؛ یعنی پیامبر خواهد شد و هم دارای چهره ای معنوی در آخرت؛ به گونه ای که مجرمان او را نزد خداوند شفیع قرار می دهند. این وجاهت را تنها کسی خواهد داشت که وجه الله باشد و همه کارهای چنین کسی باید لوجه الله باشد. تا کسی متوجه (الله) نباشد، خداوند نیز به او روی نخواهد کرد و تا فیض خاص (الله) به کسی روی نیاورد، او وجیه الله نخواهد شد.

بنا بر این، وجیه عند الله بودن غیر از وجیه عند الناس بودن است. از آن جا که اتهامات نسبت داده شده به مریم (علیها السلام) غیر مستقیم عیسی (علیه السلام) را نیز شامل می شود، خدای سبحان با توصیف آن حضرت به این که او در دنیا و آخرت وجیه است، ناروا بودن این اتهامات را اثبات می کند.

7. بشارت خدا به مریم، در مورد زنده ماندن عیسی (علیه السلام) تا میانسالی؛ بیش رک... و یکلم الناس... و کهلاً. «کهل» به معنای میانسالی است. (2)

8. کسی که می تواند به مریم، بدون داشتن همسر فرزند دهد، می تواند در گهواره زبان کودک او را به سخن گفتن باز کند؛ یکلم الناس في المهد و پاکدامنی مریم را ثابت کند. (3)

9. سؤال: سخن گفتن در کودکی از معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) است، اما سخن گفتن در میانسالی که از معجزات نیست، مطرح کردن آن چه فایده ای دارد؟

پاسخ: الف. سخن گفتن او در کودکی و میانسالی به يك سبك و سیاق بود؛ یعنی همان گونه که در سن کمال سخن می گفت، در سن کودکی نیز مانند انسان کامل سخن می گفت.

ب. خبر دادن از این است که عیسی به سن کهولت می رسد و این نوعی خبر غیبی است. (4)

10. امین الاسلام طبرسی نیز در باره وجه تسمیه مسیح (علیه السلام) احتمالات زیادی مطرح کرده

ص: 180

1- کشف، ج 1، ص 364؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 57.

2- راهنما، ج 2، ص 437.

3- نور، ج 2، ص 62.

4- تبیان، ج 2، ص 463؛ مجمع البیان، ج 2، ص 749؛ تفسیر کبیر ج 8، ص 55.

است: 1. یمن و برکت بر او کشیده شد. 2. از گناهان پاک شد. 3. به روغن زیتونی مبارک مسح شد. 4. به هنگام ولادت حضرت عیسی (علیه السلام) جبرائیل (علیه السلام) بال خود را بر او کشید تا از شیطان در امان باشد. 4. برای رضای خدا بر سر یتیمان دست می کشید. 5. بر چشمان نابینا دست و کشید و بینا می شد. 6. بر هیچ بیماری دست نمی کشید مگر این که شفا می یافت. (1)

11. خداوند در باره خلقت عیسی (علیه السلام) می فرماید: (یخلق)؛ یعنی می آفریند، لیکن در باره آفرینش یحیی (علیه السلام) به (یفعل) به معنای انجام می دهد، تعبیر شده است. شاید این تفاوت تعبیر اشاره به تفاوت خلقت این دو پیامبر باشد که یکی به صورت طبیعی و دیگری از مجرای غیر عادی به وجود آمد. (2)

12. ادب حضرت مریم (علیه السلام)، در مقابل تکلم با خداوند؛ قالت رب... ولم یمسسنی بشر. از آمیزش، تعبیر به ملاقات و مسّ شده است. (3)

13. یعلمه الكتاب والحكمة؛ ذکر حکمت پس از کتاب برای اهمیت بخش ویژه آن است که کتاب الهی آن را در بر دارد چنان که تورات و انجیل نیز به صورت خاص بعد از عام ذکر شده این هم به جهت بیان اهمیت است. (4)

14. از ظاهر آیه شریفه: انی اخلق لکم... بر می آید که این معجزات از آن حضرت صادر شده، نه آن که تنها سخنی باشد که برای تحدی و اتمام حجت بر مخالفان ذکر شده است. افزون بر آن، از آیه شریفه: واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر استفاده می شود که تمام این معجزات از آن حضرت صادر شده است. (5)

15. برخی از مفسران (مانند نویسندگان المنار) بر آن است که کارهای اعجاز آمیز قرآن از جمله معجزات حضرت مسیح (علیه السلام) را به گونه ای توجیه کند. مثلاً بگوید: عیسی (علیه السلام) تنها ادعا کرد که من می توانم این کارها را انجام دهم، ولی عملاً هرگز انجام نداد؛ لیکن اگر این احتمال در آیه شریفه قابل گفتگو باشد، در آیه: واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر (مانده، 110)،

ص: 181

1- مجمع البیان، ج 2، ص 749؛ تسنیم، ج 14، ص 285.

2- روح المعانی، ج 3، ص 164؛ نمونه، ج 2، ص 417.

3- راهنما، ج 2، ص 438.

4- تسنیم، ج 14، ص 319.

5- میزان، ج 3، ص 200.

پذیرفتنی نیست. زیرا مفاد آیه شریفه اخبار از وقوع می دهد.

افزون بر آن، «تخلق» مضارع استمراری است و نشان می دهد هر يك از معجزات مزبور مکرراً تحقق یافته است.

اگر خداوند را قادر و اراده ی او را بر قوانین طبیعت حاکم می دانیم، پس چه مانعی دارد که قوانین طبیعی به فرمان او در موارد استثنایی تغییر شکل داده و از طریق غیر عادی حوادثی به وجود آید؟ (1)

16. اگر ولی خدا از گل پرنده ای می سازد، پس زنده شدن مردگان در روز قیامت با قدرت الهی کار مشکلی نیست. (2)

17. انبیا علم غیب دارند و حتی به جزئیات زندگی مردم آگاهند؛ انبئکم بما تأکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم. (3)

18. حضرت رضا (علیه السلام) در پاسخ این پرسش که چرا هر پیامبری نوع خاصی از معجزات داشته است، فرمود: از آنجا که در عصر موسی (علیه السلام) ساحران فراوان بودند، آن حضرت عملی انجام داد که همه ساحران در برابر آن عاجز ماندند.

در زمان مسیح (علیه السلام) نیز پزشکان مهارت فوق العاده ای در معالجه ی بیماران داشتند، آن حضرت با درمان بیماران غیر قابل علاج بدون استفاده از وسایل مادی حقانیت خود را به ثبوت رساند و در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز خطیبان و شاعران و سخن سرایان فوق العاده فصیح و بلیغ وجود داشتند که همگی در برابر فصاحت و بلاغت قرآن زانو زدند. (4)

19. از آنجا که کور مادرزاد و مبتلایان به مرض پیسی در آن عصر غیر قابل درمان بودند، فقط آن دو را ذکر کرد و مظهریت قدرت الهی را در شفای این دو درد بیان کرد. (5)

20. از جمله: و أحيى الموتى که احیا را به موتی (صیغه ی جمع) نسبت داده است بر می آید که عیسی (علیه السلام) معجزه را مکرراً عملی ساخت. (6)

ص: 182

1- نمونه، ج 2، ص 421.

2- همان.

3- همان.

4- بحار الانوار، ج 5، ص 19.

5- فتح القدير، ج 1، ص 342؛ بحر المحيط، ج 2، ص 489.

6- المیزان، ج 3، ص 199.

21. ذکر کلمه باذن الله برای آن است که صدور این معجزات به واسطه ی اذن خداوند متعال است و شخص در آن استقلالی ندارد. از این رو، آن کلمه را تکرار کرده و بعد از هر معجزه ای ذکر می کند تا موضوعاتی را که ممکن است در آینده وسیله ی گمراهی عده ای شود و به آن واسطه مقام الوهیت را برای حضرتش نسبت دهند، به طور کامل از خود نفی کند. (1)

22. آیاتی را که خدای سبحان به حضرت مسیح (علیه السلام) عنایت فرموده، «بینات» نیز نامیده شده اند؛ و «آئینا عیسی بن مریم البینات و آیدناه بروح القدس (بقره، 83)، «بینات» یعنی دلیل روشنی که انکار آن ممکن نیست. معجزه بینه مانند ناقة صالح؛ و «آئینا ثمود الناقة مبصرة» (اسراء، 59). معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) نیز از این قبیل است. چون کور مادرزاد را شفا دادن معجزه ی مشهوری است که برای همگان محسوس است. (2)

23. احیای مردگان و شفای اکمه و ابرص با قید «باذن الله» همراه است، اما گزارش غیبی آن حضرت از مواد غذایی ذخیره شده در خانه ها یا غذای مصرف شده، باذن الله مقید نشده است؛ لیکن با انضمام این آیه با آیه: و ما کان لرسول ان یأتی بایة الا باذن الله (غافر، 78)، به خوبی روشن می شود که اخبار از غیب نیز باید به اذن الله مقید باشد.

بنا بر این، هیچ پیامبری نمی تواند آیتی بیاورد، مگر به اذن خدا. زیرا:

الف. کلمه «آیه» نشان می دهد که این عمل از طرف خود شخص نیست.

ب. اصل کلی: ائی قد جئتکم بایة من ربکم نشان می دهد که موارد مزبور در آیه، تفصیل آن اجمال و شرح آن متن است. پس هر يك از معجزات آیتی است از خدا، نه از مسیح.

ج. سیاق آیه گویای آن است که (باذن الله) در جمله اخیر به قرینه ی ذکر آن در جمله های پیش و نیز بر اساس (جواز حذف ما یعلم منه جایز) حذف شده است. (3)

24. هر کجا بنای اصلاح و ارشاد باشد، باید نکاتی را مراعات کرد:

الف. اصول مشترکه و صحیح دیگران را پذیرفت. (مصدقا)

ب. حتی المقدور به مقدّسات آنان احترام گذاشت. (من التوراة)

ص: 183

1- المیزان، ج 3، ص 199.

2- تسنیم، ج 14، ص 323.

3- تسنیم، ج 14، ص 329.

ج. فضای باز و آزادی ها را بشارت داد. (لاحلّ لكم)

د. در چارچوب قوانین الهی حرکت کرد. (فاتّقوا الله). (1)

25. انبیا همان گونه که دارای ولایت تکوینی هستند و قدرت تصرف در هستی را دارند؛ اخلاق لكم، صاحب ولایت تشریحی نیز هستند و قانون وضع می کنند؛ لاحتلّ لكم.... (2)

26. نسخ بعضی از احکام تورات، توسط حضرت عیسی (علیه السلام): و لاحتلّ لكم بعض الذی حرّم علیکم. چون مخاطبان عیسی (علیه السلام)، بنی اسرائیل بودند و شریعت بنی اسرائیل تا قبل از عیسی (علیه السلام)، شریعت حضرت موسی (علیه السلام) بوده، بنا بر این چیزهایی که عیسی (علیه السلام) برای آنان حلال می کند، چیزهایی است که تورات آنها را تحریم کرده است. (3)

آیه 52-58

اشاره

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَسْهَدُ بِأَنَّ مَسَّ لِمُؤْمِنٍ (52) رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (53) وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (54) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ وَ ارْفَعْكَ إِلَىَّ وَ مَطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (55) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (56) وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (57) ذَلِكَ تَلَوُّهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (58)

ترجمه

چون عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: «یاران من در راه خدا چه کسانی هستید؟» حواریون گفتند: «ما یاران (دین) خداییم، به خدا ایمان آورده ایم؛ و گواه باش که ما تسلیم (او) هستیم». * پروردگارا، به آنچه نازل کردی، گرویدیم و فرستاده (ات) را پیروی کردیم؛ پس ما را در زمره ی گواهان بنویس، * و (دشمنان) مکر ورزیدند، و خدا (در پاسخشان) مکر در میان

ص: 184

1- همان، ص 67.

2- نور، ج 2، ص 67.

3- راهنما، ج 2، ص 445.

آورد، و خداوند بهترین مکر انگیزان است. * (یاد کن) هنگامی را که خدا گفت: «ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم، و تو را از (آلایش) کسانی که کفر ورزیده اند، پاک می گردانم، و تا روز رستاخیز، کسانی را که از تو پیروی کرده اند، بر کسانی که کافر شده اند، برتری خواهم بخشید؛ آنگاه فرجام شما به سوی من است، پس در آنچه بر سر آن اختلاف می کردید، میان شما داوری خواهم کرد؛ * اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت، * و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، (خداوند) مزدشان را به تمامی به آنان می دهد، و خداوند، بیدادگران را دوست ندارد. * این هاست که ما آن را از آیات و قرآن حکمت آمیز بر تو می خوانیم.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

یاری خواستن عیسی (علیه السلام) از مردم به هنگام احساس کفر از برخی از آنان، پاسخ حواریین (شاگردان مکتب او) در باره کمک به دین الهی، اظهار ایمان به انجیل و پیروی از رهبر آسمانی، توطئه دشمنان مسیح نسبت به قتل او و از بین رفتن نقشه آنان، خداوند نجات دهنده عیسی از دست دشمنان، برتری پیروان عیسی بر کفار تا دامنه قیامت. بیان عذاب کفار در قیامت و پاداش مؤمنان صالح.

ب. «حواریون» جمع «حواری» از ماده ی «حور» به معنای شستن و سفید کردن است و گاهی به هر چیز سفید نیز اطلاق می شود. عرب غذاهای سفید را «حواری» می گویند و حوریان بهشتی را نیز به همین جهت «حوریه» می گویند که سفید پوستند. در باره علت تسمیه ی آن ها وجوهی گفته شده است، ولی اقرب به ذهن و مورد تأیید احادیث آن است که ایشان افزون بر قلبی پاک و روحی باصفا، در پاکیزه ساختن و روشن کردن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی و گناه کوشش فراوان داشتند و شمارشان دوازده نفر بود. (1)

ج. راوی می گوید: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم:

لم سمی الحواریون حواریین؟ قال (علیه السلام): «أما عند النَّاسِ، فَإنَّهُمْ سُمُّوا حواریین، لأنَّهُمْ كانوا قِصارِیینِ مخلصون الثَّيابِ مِنَ الوسخِ بالغسلِ و أما عندنا

ص: 185

1- نمونه، ج 2، ص 426؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 96؛ فتح القدر، ج 1، ص 344.

فسمي الحواريين، لأنهم كانوا مخلصين في أنفسهم و المخلصين لغيرهم من أوساخ الذنوب بالوعظ و التذكّر». (1)

د. معنای درخواست حضرت عیسی (علیه السلام) با پاسخ حواریان روشن تر می شود؛ زیرا آن حضرت گفت: من انصاري الي الله و حواریان در جواب گفتند: نحن انصار الله نه

«انصار الي الله»؛ یعنی قیام و مقاومت ما هر چند ظاهراً نصرت شما حضرت عیسی (علیه السلام) است، ولی واقعا نصرت دین خداست. (2)

ه. - اذ قال الله يا عيسى اتي متوفيك؛ گرفتن چیزی به شکل تمام و کمال را «توفی» می گویند. از این رو در مردن هم استعمال می شود. زیرا خداوند هنگام مرگ روح آدمی را از بدنش می گیرد، چنان که در آیات توفته رسلنا (انعام، 61) و قل يتوفاكم ملك الموت الذي وکل بكم (سجده، 11) و الله يتوفى الأنفس حين موتها (زمر، 42) در مردن به کار رفته است؛ ولی با تأمل در دو آیه اخیر روشن می شود که اصولاً در قرآن کریم توفی به معنای موت نیست و در مواردی که استعمال شده، با عنایت به «گرفتن و نگهداشتن» است.

بنا بر این، استعمال لفظ «توفی» در «موت» به این لحاظ است که انسان به هنگام مرگ فانی و باطل نمی شود، برخلاف نظر کسانی که موت را فنا می دانند، بلکه خداوند او را گرفته و حفظ می کند تا هنگامی که برای رجوع به سوی خود او را مبعوث کند. پس جمله: اتي متوفيك خطاب به عیسی (علیه السلام) دلالت بر مردن او ندارد.

افزون بر این، آیه شریفه: و ما قتلوه يقينا بل رفعه الله اليه (نساء، 159) مؤید دیگری است که عیسی (علیه السلام) از دنیا نرفته است. (3)

و. مقصود از تطهیر در آیه: و مطهرك من الذين كفروا نجات و خلاصی از اذیت و آزار آن هاست. اصولاً انبیای الهی همیشه گرفتار اذیت قوم خود بودند.

ز. آیه شریفه و جعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا از آیه شریفه و لن يجعل الله للكافرين علي المؤمنين سبيلاً (نساء، 141) در نفی سلطه کافران، قوی تر و جامع تر است؛ زیرا

ص: 186

1- سفينة البحار، ج 1، ص 357.

2- تسنيم، ج 14، ص 365.

3- الميزان، ج 3، ص 206.

آیه اخیر سلطه پذیری را نفی می کند، ولی آیه مورد بحث سلطه مسلمانان را ثابت می کند و پیروان واقعی حضرت مسیح (علیه السلام) همواره بر کافران پیروزند و اگر در مواردی پیروز نشده اند، پیروی آنان تمام و کامل نبوده است مانند وعده نصرت خداوند به مؤمنان یا اور او: یا ایها الذین ءامنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یتبّت اقدامکم (محمد، 7). اگر در موردی مؤمنان از نصرت الهی برخوردار نشدند، معلوم می شود صادقانه دین خدا را یاری نکرده اند چون خداوند هرگز خلف وعده نمی کند.

منظور از برتری صرف، برتری فرهنگی و اخلاقی و اعتقادی نیست، بلکه منظور از برتری، جامع سیاسی، نظامی و اخلاقی است؛ مؤید این معنا آیه شریفه فاما الذین کفروا فأعذبهم عذاباً شدیداً فی الدنیا و الآخرة و ما لهم من ناصرین است. (1)

ح. آیا اقرار کردن حواریون، در باره نخستین مرتبه ای است که به عیسی (علیه السلام) ایمان آوردند یا آن که ایمانشان سابقه دارد؟ بر پایه آیه شریفه: یا ایها الذین ءامنوا کونوا أنصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من أنصاری الی الله قال الحواریون نحن أنصار الله فمنت طائفة (صف، 14) ایمانشان سابقه داشته و اظهار ایمان آنان، ایمان بعد از ایمان است؛ یعنی با توجه به مراتب ایمان، می خواستند از مرتبه ای به مرتبه بالاتر نایل شوند.

همچنین جمله: و اشهد بأننا مسلمون، منظور از اسلام تسلیم شدن کامل نسبت به اراده ی خداوندی است، شاهد روشنی بر مدعاست. زیرا چنان تسلیمی جز از مؤمنان خالص ساخته نیست. هر آن که در ظاهر شهادت به توحید و نبوت داد، مرد آن میدان نیست. (2)

ط. مراد از شاهدان روز قیامت چه کسانی هستند؟ فخر رازی در این زمینه هفت قول نقل می کند که به برخی از آن اشاره می شود:

الف. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امت او؛ و كذلك جعلناکم أمة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس.

ب. مقرّبان درگاه الهی؛ زیرا آنان شاهد بر کتاب ابرار هستند؛ کلاً إنّ کتاب الأبرار لفي علیین یشهده المقرّبون.

ص: 187

1- آل عمران، 14؛ تسنیم، ج 14، ص 396.

2- المیزان، ج 3، ص 204.

ج. اولوالعلم؛ شهد الله انه لا اله الا هو والملئكة واولوا العلم قائما بالقسط. (1)

ك. اسناد مکر به خداوند از باب مشاکلت است. چنان که قرآن کریم جزای عدوان را با این که عدالت محسوب می شود، عدوان نامیده است؛ فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم (بقره، 194). در باره این آیه شریفه حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید:

«ان الله تبارك و تعالي... لا يمكر... و لكنّه عزّ و جلّ يجازيهم... جزاء المکر». (2)

ل. معنای خیر الماکرین خداوند این است که اگر دیگران نقشه می کشند، نقشه و نقّاش همه جزو سپاه و ستاد حقند. از این رو می فرماید:... و لا يحق المکر السيّء الاّ بأهله (فاطر، 43)؛ یعنی اگر کسی حيله ای کرد که به دیگری ستم کند، آن حيله دامنگير خود وی می شود. (3)

م. در قرآن مجید آیاتی شبیه این آیه دیده می شود که در آن نسبت مکر به خدا داده شده است. مانند آیه 30 انفال و 50 نمل و... معنای «مکر» در لغت عرب با آنچه در فارسی به کار می رود، تفاوت بسیاری دارد. امروز «مکر» به نقشه های شیطانی و زیان بخش گفته می شود، با آن که عرب هر نوع چاره اندیشی را «مکر» می گوید که گاهی خوب و گاه زیان آور است.

راغب می گوید:

«المکر صرف الغیر عما يقصده»؛ مکر این است که کسی را از منظورش باز دارند. در قرآن کریم گاهی مکر با کلمه خیر ذکر شده است؛ و الله خیر الماکرین، و گاهی با کلمه «سیئ» به معنای بد آمده است؛ و لا يحق المکر السيّء الاّ بأهله. بنا بر این، مراد در آیه مورد بحث این است که دشمنان مسیح (علیه السلام) با طرح های خود در صدد جلوگیری از دعوت عیسی (علیه السلام) برآمدند، اما خداوند نقشه ی آن ها را نقش بر آب ساخت. (4)

نکته ها

1. انبیا، مردم را برای خدا می خواهند نه خود؛ من انصاری الي الله... نحن انصار الله. (5)

2. از به کار بردن لفظ احساس در مورد کفر که از امور قلبی است، روشن می شود که کفر

ص: 188

1- تفسیر کبیر، ج 8، ص 69.

2- تبیان، ج 2، ص 467؛ معانی الاخبار، ص 13.

3- تسنیم، ج 14، ص 379.

4- نمونه، ج 2، ص 326.

5- همان، ص 70.

آنان به گونه ای آشکار و قابل احساس بود یا این که به سبب کفر قصد ایذا و کشتن عیسی (علیه السلام) را کردند و حضرت آن را حس کرد و از آن ها پرسید: چه کسی در راه خدا یاور من می شود؟ عیسی (علیه السلام) با این استفهام خواست تا عده ای از مردان قومش را جدا کرده و مخصوص راه حق گرداند و نیروی دین را در قلوب آنان به ودیعت گذارد تا آنان دعوتش را منتشر سازند.

3. با توجه به این که حضرت عیسی (علیه السلام) مأمور جنگ نبود، چرا یاور طلب کرد؟

پاسخ: الف. برای دفاع از خود در برابر کافرانی که قصد کشتن او را داشتند.

ب. برای تمکن از اقامه ی حجت و تمیز دادن موافق از مخالف بود. (1)

4. از جمله: فاکتبنا مع الشاهدین بر می آید که گواهان روز قیامت، از حواریون برترند. زیرا آنان درخواست دستیابی به مقام و منزلت گواهان را دارند.

5. حواریون حضرت عیسی (علیه السلام) به آن حضرت عرض کردند: و اشهد بانا مسلمون و به محضر حق تعالی عرضه داشتند: فاکتبنا مع الشاهدین؛ یعنی ما را از اولوا العلم و شاهدان یگانگی حق قرار ده همان گونه که در آیه شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائما بالقسط (آل عمران، 18) اولوا العلم و فرشتگان به توحید الهی شهادت دادند. حواریون پیش از پاسخ به دعوت عیسی (علیه السلام) به آن حضرت ایمان داشتند؛ زیرا مخاطب آن حضرت بودند و جمله ءامنا بالله و اشهد بانا مسلمون را برای تجدید عهد ابراز کردند. (2)

6. جماعت یهود که حضرت عیسی (علیه السلام) از آن ها احساس کفر کرد، به فکر افتادند که ناگهانی او را بکشند. از این رو حضرت با حواریون خود در منزلی مخفی شد. یهودیان فردی را مأمور کشتن آن حضرت کرده بودند، وقتی وی منزل را پیدا کرد و داخل شد که عیسی (علیه السلام) را به قتل رساند یا دستگیر کند و تسلیم یهودیان کند، حضرت عیسی (علیه السلام) را ندید. چون خداوند عیسی را به طرف آسمان بالا- برده بود، اما خداوند همان شخص را به صورت عیسی (علیه السلام) در آورد و چون مراجعت کرد و به یهود خبر داد که حضرت عیسی (علیه السلام) آنجا نبود، کسی باور نکرد و تصور کردند که دروغ می گوید و خود او حضرت عیسی (علیه السلام) است، بدین جهت او را گرفتند و به دار آویختند.

ص: 189

1- مجمع البیان، ج 2، ص 756.

2- تسنیم، ج 14، ص 369.

بعضی گفته اند: یکی از حواریون مرتد شد و سی درهم گرفت و مکان عیسی (علیه السلام) را به یهودیان خبر داد؛ لیکن پس از مراجعه به آنجا حضرت را نیافت و چون نزد یهود برگشت، خداوند او را شبیه به حضرت عیسی (علیه السلام) کرد و آنان او را به جای آن حضرت به دار کشیدند. (1)

7. مرحوم علامه طباطبایی به استناد آیه و اذ اوحیت الی الحواریین ان ءامنوا بی و برسولی قالوا ءامننا واشهد باننا مسلمون (مائده، 111)، حواریان را صاحبان وحی و از انبیا می داند، از آنجا که عنوان وحی به پیامبران اختصاص ندارد و حضرت مریم و مادر موسی نیز از وحی برخوردار بودند، نمی توان قاطعانه چنین ادعایی را مطرح کرد، علاوه بر این قرآن کریم سخنی را از حواریان نقل می کند که با نبوت سازگار نیست و آن این است که آن ها گفتند: اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یتطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین (مائده، 112)؛ اگر حواریون از انبیا بودند، هرگز چنین سخن نمی گفتند و ایمان خود را به اعجاز و کرامت عیسی مشروط نمی کردند. (2)

8. سؤال: بر پایه این آیه، یهود و نصاری تا دامنه ی قیامت در جهان خواهند بود و همواره پیروان این دو مذهب به زندگی خود ادامه خواهند داد با این که روایات ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) سخن از حاکمیت جهانی آن حضرت دارد؟

پاسخ این پرسش از دقت در روایات مزبور روشن می شود. زیرا در روایات پیش گفته می خوانیم که هیچ خانه ای در شهر و بیابان نمی ماند، مگر این که توحید در آن نفوذ می کند؛ یعنی اسلام به صورت یک آیین رسمی همه جهان را فرا خواهد گرفت و حکومت اسلامی تحقق خواهد یافت، لیکن هیچ مانعی ندارد که اقلیتی از یهود و نصاری در پناه حکومت مهدی (علیه السلام) با شرایط اهل ذمه وجود داشته باشند. زیرا حضرت مهدی (علیه السلام) مردم را از روی اجبار به اسلام نمی کشاند، بلکه با منطق پیش می رود. زیرا مجبور ساختن افراد به اسلام با آزادی و اختیار انسان سازگاری ندارد. (3)

ص: 190

1- منهج الصادقین، ج 2، ص 237؛ مجمع البیان، ج 2، ص 758؛ روان جاوید، ج 1، ص 422.

2- تسنیم، ج 14، ص 371.

3- نمونه، ج 2، ص 432.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (59) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (60) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (61) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (62) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (63)

ترجمه

در واقع، مثل عیسی نزد خدا چون مثل (خلقت) آدم است (که) او را از خاک آفرید؛ سپس به او گفت: «باش»؛ پس وجود یافت. * (آنچه در باره عیسی گفته شد) حق (و) از جانب پروردگار توست. پس، از تردید کنندگان مباش. * پس هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده، با تو محاجّه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم؛ سپس مباحثه کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». * آری، داستان درست (مسیح) همین است و معبودی جز خدا نیست، و خداست که در واقع، همان شکست ناپذیر حکیم است. * پس اگر رویگردان شدند، خداوند به (حال) مفسدان داناست.

شأن نزول

مقدار زیادی از آیات این سوره در پاسخ گفتگوهای مسیحیان نجران نازل شده است که آن ها با هیئت شصت نفری به اتفاق چند نفر از رؤسا و بزرگان خود برای گفتگو با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به مدینه وارد شده بودند. آن ها به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: ما را به چه چیز دعوت می کنی؟ پیامبر فرمود: به سوی خداوند یگانه و این که از طرف او رسالت دارم و مسیح (علیه السلام) بنده ای از بندگان اوست و حالات بشری داشت و مانند دیگران غذا می خورد.

آن ها این سخن را نپذیرفتند و به ولادت عیسی (علیه السلام) بدون پدر اشاره کرده و آن را دلیل بر الوهیت او خواندند. آنگاه آیات فوق نازل شد و به آن ها پاسخ داد و چون حاضر به قبول پاسخ نشدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را به مباحثه دعوت کرد. (1)

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نصاری را به مباحله دعوت کرد، نمایندگان مسیحیان نجران از وی يك روز مهلت خواستند و چون با بزرگان خود مشورت کردند، اسقف آنان گفت: فردا بنگرید اگر محمد (صلی الله علیه و آله) با اهل و فرزند خود آمد، از مباحله پرهیز کنید و اگر با اصحاب خود آمد، مباحله کنید که کاری از او ساخته نیست.

فردا صبح هنگامی که پیامبر را با اهل بیت خود دیدند، آن حضرت به درخواست آنان اهل بیت خود را معرفی کرد و دو زانو نشست. اسقف گفت: به خدا قسم این مرد مانند انبیا نشسته و حاضر به مباحله نشدند. سید که بزرگ نصاری بود، به اسقف گفت: ای ابا حارثه! جلو برو و مباحله کن. او گفت: به خدا سوگند او را آماده ی مباحله می بینم، می ترسم راستگو باشد و اگر مباحله کنم، يك نصرانی زنده نخواهد ماند.

آنگاه گفت: چهره هایی می بینم که اگر از خدا بخواهند که کوه ها را از جای بکنند، البته خواهد شد و با او مباحله نکنید که هلاک خواهید شد؛

«اَیُّ لَارِی وَجُوها لَوْ سَأَلُوا اللّٰهَ اَنْ یَزِیلَ جِبَالاً مِنْ مَکَانِهِ لَازَالَ بِهَا فِلا تَبَاهِلُوا فَتَهْلُکُوا». در نتیجه حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه تن در دادند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: قسم به آن کس که جانم در دست اوست، اگر با من مباحله می کردند، همگی به صورت بوزینه و خنزیر در می آمدند و بیابان بر آن ها وادی آتش می شد. (1)

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

به دنیا آمدن عیسی بدون پدر مانند به دنیا آمدن آدم بدون پدر و مادر، حق همواره از ناحیه خداوند، مباحله در برابر معاندان حق (از طریق دعوت بهترین افراد برای این هدف)، حق بودن داستان های قرآن، آگاهی خداوند نسبت به اعمال مفسدان و کیفر دادن آنان.

ب. «متمترین» از ماده ی «مراء» است و غالباً به معنای جدال و خصومت است. مرحوم طبرسی (رحمه الله) می گوید:

«المراء و الجدال و الخصومة متقاربة المعنی»، لیکن مراء در مطالب علمی است که غرض اظهار فضل باشد و جدال در همان مطلب علمی است که مقصود تعجیز

ص: 192

طرف باشد و خصومت در امور دنیوی است و تمام این ها از معاصی شمرده می شود.

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«إياكم و المرء و الخصومة، فأنهما يمرضان القلوب علي الاخوان و ينبت عليهما التفاق»⁽¹⁾. کلمه مرء گاهی به معنای شك نیز استعمال شده است، مانند و لا تكن في مریة منه (هود، 20) و فبأيء الاء ربك تتماري⁽²⁾ و در آیه شریفه مورد بحث به همین معناست.⁽³⁾

ج. «محاچه» یعنی حجت طلب کردن و حجت غیر از برهان است؛ برهان به دلیل حق گفته می شود، ولی حجت اعم از حق و باطل است. در قرآن کریم نیز این کلمه در امر باطل به کار رفته است؛ ألم تر الي الذي حاج ابراهيم في ربه أن آتاه الله الملك إذ قال إبراهيم ربي الذي يحيي و يميت قال أنا أحيي و أميت (بقره، 258)؛ از این رو، در برخی از آیات قرآن کریم، حجت با وصف «داحضة» به معنای باطل آمده است؛ و الذين يحاجون في الله من بعد ما استجيب له حجّتهم داحضة عند ربهم. (شوری، 16)

در آیه مورد بحث نیز منظور از احتجاج معنای باطل آن است.

د. بر پایه آیه شریفه، به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می شود، بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می دانستند و می گفتند:

«بنونا بنو أبناءنا و بناتنا، بنوهنّ أبناء الرجال الأبعد»؛ یعنی فرزندان ما تنها پسر زاده های ما هستند، اما دختر زاده های ما فرزندان مردان بیگانه محسوب می شوند، نه فرزندان ما؛ لیکن اسلام این طرز تفکر را به شدت درهم کوبید.

در قرآن در باره فرزندان ابراهیم می خوانیم: و من ذرّيته داود و سلیمان و أيوب و يوسف و موسى و هارون و كذلك نجزي المحسنين* و زكريا و يحيي و عيسي و الياس كلّ من الصّالحين؛ در این آیه حضرت مسیح (علیه السلام) از فرزندان ابراهیم شمرده شده، با آن که فرزند دختری او بود و در روایاتی که از طرق شیعه و سنی در باره امام حسن و امام حسین وارد شده، اطلاق کلمه

«ابن رسول الله» کرارا دیده می شود.⁽⁴⁾

ص: 193

1- سفینه، ج 2، ص 523.

2- نجم 56.

3- أطيّب البيان، ج 3، ص 227.

4- نمونه، ج 2، ص 445.

ه - سؤال: چگونه ممکن است منظور از «أبناءنا» (فرزندان ما) حسن و حسین باشد، با آن که «أبناء» جمع است و جمع بر دو نفر اطلاق نمی شود و نیز چگونه

«أنفسنا و نساءنا» که جمع هستند، بر علی و فاطمه اطلاق شده، با این که آن ها تنها هستند؟

پاسخ: احادیث فراوانی از فریقین نقل شده که مقصود از آیه شریفه اهل بیت هستند. افزون بر این، در آیات قرآن گاهی صیغه ی جمع اطلاق شده، اما مصداق آن منحصر به يك فرد است، مانند نعیم بن مسعود که در آیه شریفه بر او کلمه ناس اطلاق شده است؛ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ (آل عمران، 173) و مانند حی بن أخطب که کلمه «الَّذِينَ» در آیه لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ (آل عمران، 181) بر او اطلاق شده است. (1)

و. نویسنده المنار اصرار دارد که مراد از ندع أبناءنا و أبناءکم آن است که همه مؤمنان را فرا می خوانیم و شما هم همه هم کیشان خود را فرا بخوانید. بنا بر این افراد خاصی منظور نبوده اند (2). مرحوم علامه طباطبایی در پاسخ به المنار می فرماید: اگر منظور از مؤمنان در آیه ندع أبناءنا همه مؤمنان یمن، حجاز، عراق و بلاد دیگر باشد و منظر از نصاری همه مسیحیان یمن، حجاز، عراق و شام باشد، هیچ عاقلی در محال بودن آن تردید نمی کند و قرآن کریم به محال دعوت نمی کند. (3)

نکته ها

1. خداوند، انسان را با دو بُعد مادی و غیر مادی آفرید؛ خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون. کلمه «من تراب»، اشاره به بعد مادی انسان، و امر به بود (کن)، اشاره به بُعد انسانی اوست. (4)
2. چگونگی خلقت عیسی (علیه السلام) در نزد خدا شبیه کیفیت آفرینش آدم (علیه السلام) است که اجزایش را از خاک جمع کرد و با گفتن کلمه «کن» بدون واسطه ی پدر او را آفرید. در حقیقت آیه

ص: 194

1- نمونه، ج 2، ص 444.

2- المنار، ج 3، ص 322.

3- المیزان، ج 3، ص 277؛ تسنیم، ج 14، ص 456.

4- راهنما، ج 2، ص 467.

شریفه مشتمل بر دو دلیل است که هر يك جداگانه برای نفی الوهیت و خدایی عیسی (علیه السلام) کافی است:

الف. خداوند عیسی (علیه السلام) را بدون پدر خلق کرد و کسی که مخلوق باشد، به ناچار بنده ی خدا خواهد بود، نه آن که مقام الوهیت داشته باشد.

ب. آفریدن عیسی (علیه السلام) بالاتر از آفریدن آدم (علیه السلام) نیست، پس اگر سنخ خلقتش مقتضی الوهیتش باشد، باید نصاری آدم (علیه السلام) را هم دارای مقام الوهیت بدانند، با این که چنان عقیده ای ندارند. پس باید در باره عیسی (علیه السلام) هم چنین باشد. زیرا هر دو در این که بدون پدر آفریده شده اند، شبیه یکدیگرند. (1)

3. تعداد زیاد مخالفان، تلاش و فعالیت آنات و ثروت و تبلیغاتشان، نباید در حقانیت راه و عقاید ما تأثیر گذارد؛ فلا- تکن من الممترین. (2)

4. آیه شریفه الحق من ربك سرفصل داستان مباحثه است که آن موضوع حق است؛ بر اساس این آیه جریان حضرت مسیح (علیه السلام) از طرف خدا و در نتیجه حق است و نباید شك به خود راه داد. این مطلب را می توان در قالب قیاس منطقی چنین بیان کرد: جریان حضرت عیسی (علیه السلام) را خداوند بیان فرمود: ذلك نتلوه عليك من الايات و الذکر الحكيم.

مقدمه اول: هر چه را خدا بیان کرد حق است: و الله يقول الحق و هو يهدي السبيل. (احزاب، 4)

مقدمه دوم: پس جریان حضرت عیسی (علیه السلام) حق است. (نتیجه) (3)

5. جمله فلا تکن من الممترین در بردارنده نهی است و پیامبر نیز همانند دیگران مکلف به ادای واجبات و ترك محرمات است؛ نظیر این خطاب در آیات دیگر آمده مانند و لا تکن من الغافلین (اعراف، 205) و لئن اشرکت لیحبطن عملک (زمر، 65) و توجه خطاب تکلیفی به پیامبر محذوری ندارد؛ زیرا معصوم بودن به معنای مکلف نبودن نیست. تفاوت معصوم با دیگران آن است که نه از روی عمد مرتکب خلاف می شود و نه بر اثر سهو چون

ص: 195

1- المیزان، ج 3، ص 212.

2- نور، ج 2، ص 75.

3- تسنیم، ج 14، ص 439.

عصمت دارد و از روی علم و اختیار واجبات و مستحبات را به جا می آورد و محرمات و مکروهات را ترك می کند. (1)

6. از نظر قرآن کریم، گرچه خداوند با همه چیز همراه است؛ و هو معكم اینما كنتم (حدید، 4)، اما معیت و همراهی خداوند يك جانبه است، چنین معیتی را در مفاهیم نیز می توان دید. مثلاً در جمله: «احمد انسان است»، می توان کلی را بر فرد حمل کرد (حمل مساوی با اتحاد است)، اما به صورت يك جانبه؛ یعنی نمی توان گفت: «انسان احمد است». زیرا این کلی یا مطلق در جای دیگری نیز هست، در حالی که مقید آنجا حضور ندارد. بنا بر این می توان گفت: هو معكم اینما كنتم، اما نمی توان گفت:

«أنتم مع الله». زیرا خداوند در مقام ظهور و معیت قیومیه با ممکنات همراه است، اما ممکنات با او نیستند.

7. جایگاه مباهله: خداوند سبحان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: با هر که در باره این حق (عیسی علیه السلام) با تو به محاجه برخاست: فمن حاجك فيه، به مباهله اقدام کن؛ زیرا دیگر احتجاج سودی ندارد و مشکل جز با معجزه حل نمی شود و مباهله اصلی کلی و معجزه ای باقی است و به داستان مسیح (علیه السلام) اختصاص ندارد. بنا بر این ضمیر «فیه» به «حق» در آیه قبل بر می گردد. (2)

8. سؤال: آیا جریان مباهله که حکایت از دعا برای نابودی و عذاب مخالفان است منافاتی با آیه شریفه و ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم... (انفال، 33) ندارد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مایه امن و امان مردم می داند؟

پاسخ: آیه شریفه مربوط به عذاب استیصال اصل امت و عذاب عمومی است مانند عذاب های قوم نوح و عاد و ثمود نه عذاب خصوصی که گروه خاصی را در بر می گیرد چنان که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعضی به این عذاب خاص مبتلا شدند، علاوه بر این اگر آیه شریفه ما كان الله ليعذبهم مطلق باشد داستان مباهله مخصّص آن خواهد بود و اگر لسان آیه تخصیص پذیر نباشد مفاد آیه ناظر به جایی است که خود پیامبر که مدار امنیت است در خواست عذاب نداشته باشد. (3)

ص: 196

1- تسنیم، ج 14، ص 442.

2- تسنیم، ج 14، ص 454.

3- همان، ص 487.

9. شکی نیست که آیه فوق دستور کلی برای دعوت به مباحله به مسلمانان نمی دهد، بلکه روی سخن تنها با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباحله در برابر مخالفان حکمی عمومی باشد و افراد باایمان که از تقوا و خداپرستی کامل برخوردارند، به هنگام لجاجت دشمنان در برابر استدلال های آنان، دعوت به مباحله کنند.

از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده، عمومیت این حکم استفاده می شود. امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند، آن ها را به مباحله دعوت کنید راوی می گوید: سؤال کردم که چگونه مباحله کنم؟ فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاق کن و گمان می کنم که فرمود سه روز روزه بگیر و غسل کن و با کسی که می خواهی مباحله کنی، به صحرا برو. انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوندا! تو پروردگار آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه ای و آگاه از اسرار نهان هستی و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد، بلائی را از آسمان بر او بفرست. چیزی نخواهد گذشت که نتیجه ی این دعا آشکار خواهد شد.

سپس فرمود: به خدا سوگند! هرگز کسی را نیافتم که حاضر باشد با من مباحله کند. (1)

10. تضرع و دعا به صورت معجزه هم برای درخواست نفع و هم ضرر در قرآن کریم آمده است؛ برای نفع مانند: قال عیسی بن مریم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لاؤلنا و آخرنا و آية منك و ارزقنا و انت خیر الرازقین (مانده، 114) و برای دعای ضرر مانند: اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب الیم (انفال، 32). در داستان مباحله نیز از راه دعا از خداوند معجزه ای خواسته شد که به سود گروه حق مدار بود و به زیان دسته باطل محور. (2)

به قسمتی از روایات موجود در کتب اهل تسنن توجه فرمایید: قاضی نور الله شوشتری می گوید: مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که

«أبناءنا» در آیه شریفه اشاره به حسن و حسین و

«نساءنا» اشاره به فاطمه و

«أنفسنا» اشاره به علی (علیه السلام) است. (3)

ص: 197

1- نور الثقلین، ج 1، ص 351؛ نمونه، ج 2، ص 447.

2- تسنیم، ج 14، ص 473.

3- احقاق الحق، ج 3، ص 46.

سپس در پاورقی کتاب مزبور سخن صریح شصت نفر از بزرگان اهل سنت را نقل می کند که آیه مباهله در باره اهل بیت نازل شده است و نام آن ها و مشخصات کتب آنان را از صفحه ی 46 تا صفحه ی 76 مشروحا آورده است. مانند (صحیح مسلم، ج 7، ص 120)، مسند احمد، ج 1، ص 185)، (تفسیر طبری، ج 3، ص 192)، (مستدرک حاکم، ج 3، ص 150)، (دلایل النبوة حافظ ابو نعیم اصفهانی، ص 297)، (اسباب النزول نیشابوری، ص 74)، (تفسیر کبیر فخر رازی، ج 8، ص 85)، (تذکره الخواص ابن جوزی، ص 17)، (تفسیر بیضاوی، ج 2، ص 22)، (روح المعانی، ج 3، ص 167)، (تفسیر الجواهر، ج 2، ص 120)، (کشاف، ج 1، ص 193)، (الاصابة، ج 2، ص 503)، (فصول المهمه، ص 108)، (الجامع الأحكام القرآن، ج 3، ص 104). (1)

11. داستان مباهله نزد اهل بیت و صحابه و علمای امامیه امری قطعی است، به گونه ای که در استدلال ها و احتجاج های ائمه مکرر بازگو می شد. امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز در بیان فضایل خود به آیه مباهله استدلال می فرمود.

زمخشری که از متفکران معتزله است، در ذیل آیه مباهله، پس از نقل داستان کساء می گوید:

«وفیه دلیل و لا شیء أقوى منه علی فضل اصحاب الکساء و فیه برهان واضح علی صحّة نبوة النبی (صلی الله علیه و آله) لانه لم یرو احد من موافق و لا مخالف انهم اجابوا الی ذلك» (2). فخر رازی که از متفکران اشاعره است، می گوید:

«و اعلم ان هذه الروایة کالمتفق علی صحّتها بین أهل التفسیر و الحدیث» (3). طبری نیز می گوید: شعبی نام علی (علیه السلام) را در داستان مباهله نیاورده است، آیا ایشان در قصه ی مباهله نبوده است، چنان که مغیره نقل کرده است؛

«أو لسوء رأي بني أمية في علي فيه». (4)

12. بر پایه این آیه حضرت علی (علیه السلام) افضل از همه پیامبران جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و منظور از

«أنفسنا» خود پیامبر نیست. زیرا او مردم را به خویش دعوت نمی کند، بلکه مراد حضرت علی (علیه السلام) است و این مطلب اتفاقی است که حضرت علی (علیه السلام) مانند خود پیامبر است و

ص: 198

1- نمونه، ج 2، ص 440.

2- کشاف، ج 1، ص 370.

3- تفسیر کبیر، ج 8، ص 80.

4- تفسیر طبری، ج 3، ص 211.

همانندی اقتضا دارد که در جمیع جهات (کمالات علمی و عملی) مانند پیامبر باشد، جز موارد خاص مانند نبوت.

از سوی دیگر اجماعی است که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از همه انبیا افضل است. حضرت علی (علیه السلام) که همانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، از همه انبیا افضل است.

مؤید این استدلال حدیثی است که موافق و مخالف آن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند؛

«من أراد أن یری آدم فی علمه و نوحا فی طاعته و ابراهیم فی خلته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر الی علی ابن ابی طالب (علیه السلام)».

13. ابن تیمیه در باره

«انفسنا» گفته است: در لغت عرب به معنای مساوی و برابر نیامده است، بلکه بر افراد یک قبیله یا یک جامعه که در برخی از امور هماهنگ و مرتبط هستند می توان گفت

«انفسکم» یا نسبت به یکدیگر گفته شود

«انفسنا». او می پذیرد علی (علیه السلام) مصداق

«انفسنا» است، لیکن گوید مختص به آن حضرت نیست و مصداق بدون هیچ امتیازی را ثابت نمی کند؛ زیرا هر فردی نسبت به جامعه هماهنگ با آن به منزله نفس است مانند ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم. (بقره، 85)

پاسخ این که اگر کلمه

«انفس» به طور مطلق آورده شود مثل آیه شریفه مذکور و آیه فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم (بقره، 54)، به معنای مطلق پیوند قومی است و در آیه مورد بحث نیز اگر می فرمود

«تعالوا نذع انفسنا و انفسکم» همین معنا را افاده می کرد، اما اگر نزدیک ترین افراد قوم با شخص مثل

«ابناء» و

«نساء» ذکر شوند آن گاه

«انفس» جداگانه و در کنار آنان آورده شود، معلوم می شود به معنای مطلق رابطه قومی نیست؛ زیرا رابطه پدری و پسری و دختری از قوی ترین پیوندهای قومی است و تفصیل قاطع شرکت است و نشان می دهد که منظور از انفس مطلق رابطه قومی نیست. (1)

14. در سؤالات مأمون از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده که مأمون به حضرت گفت: دلیل بر خلافت جدّ علی ابن ابی طالب (علیه السلام) چیست؟ فرمود: آیه... انفسنا. منظورش آن است که در این آیه خدا نفس علی (علیه السلام) را مانند نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده است. مأمون گفت: اگر

«نساءنا» نباشد! منظورش آن است که کلمه

«نساءنا» در آیه دلیل است که مقصود از

«انفسنا» مردها هستند و در آن صورت فضیلتی برای علی (علیه السلام) نیست. حضرت سخن او را با وجود کلمه

«أبناءنا» رد کرد و فهماند که اگر منظور از

«انفسنا» مردها بود، دیگر ذکر

«أبناءنا» مورد نداشت. زیرا

«انفسنا» شامل

«أبناءنا» نیز می شد. (1)

15. مؤلف المنار با این که در مهد ادبیات عرب پرورش یافته است، می گوید: هیچ عرب فصیحی «نساء» را بر دختر اطلاق نمی کند.

عرب، دختر را «بنت» می نامد. (2)

این ادعا بی اساس است. زیرا کلمه

«نساء» هم در زن مقابل شوهر به کار رفته است، مانند: یا نساء النبی... (احزاب، 30-32) هم زن در مقابل مرد، مانند: إنکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل أنتم قوم مسرفون (اعراف، 81) و... للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن (نساء، 32) و هم به دختر در برابر پسر، مانند: و إذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبّحون أبناءکم و یستحیون نساءکم. (بقره، 49)

پس کلمه

«نساء» در جامع بین زن در مقابل شوهر، زن در مقابل پدر، زن در مقابل برادر، زن در مقابل پسر و زن در مقابل مطلق مرد استعمال می

شود. (3)

16. جمله فنجعل لعنة الله علي الكاذبين بیان قطعی بودن استجاب دعاست، از این رو گفته نشد ما از خداوند می خواهیم، بلکه گفته شد: ما لعنت خداوند را قرار می دهیم: فنجعل... قطعی بودن استجاب این دعا به برکت وجود نورانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا ایشان مستجاب الدعوة است و مستجاب الدعوة کسی است که کاری جز برای رضای خدا انجام نمی دهد و سرّ استجاب برخی از ادعیه را می توان با محتوای حدیث قرب نوافل فهمید؛ یعنی وقتی کسی با زبان الهی سخن می گوید، هرگز بی اذن او سخن نخواهد گفت و اگر مطلبی با اذن الهی خواسته شد، قطعاً حق و صدق و خیر است و خداوند آن را اراده می فرماید و عمل می کند و این همان استجاب قطعی دعای کسی است که به قرب نوافل رسیده است. (4)

17. تنها آنچه در قرآن در باره حضرت عیسی (علیه السلام) بیان شد، حق است؛ نه آنچه مسیحیان

- 1- الميزان، ج 3، ص 230.
- 2- المنار، ج 3، ص 322.
- 3- تسنيم، ج 14، ص 458-459.
- 4- تسنيم، ج 14، ص 474.

می‌پندارند؛ آن‌ها لَهو القمص الحق. حَصْر، از ضمیر فصل استفاده شده است. (1)

18. جمله: فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ برای تهدید است و آوردن اسم ظاهر

«بالمفسدین» به جای ضمیر

«بهم» تشبیه بر این است که علت جزا و عقوبت آن‌ها فساد آنان است. همچنین نوعی تسلی خاطر برای پیامبر است که اگر آنان از حق

اعراض کردند، ناراحت نباش، خداوند به حساب آن‌ها خواهد رسید. (2)

19. پیشگویی خداوند به این که نصاری نجران، دعوت به مباحله را نمی‌پذیرند؛ فقل تعالوا ندع... فان تولوا فان الله عليم بالمفسدين.

ظاهرا جمله فان تولوا... اشاره به این است که مسیحیان، دعوت به مباحله را نمی‌پذیرند. (3)

آیه 64-68

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (65) هَآءِ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (66) مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلا نَصْرَانِيًّا وَلكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (67) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (68)

ترجمه

بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم،

و برخی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد». پس اگر (از این پیشنهاد) اعراض کردند، بگوید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم

(نه شما)». * ای اهل کتاب، چرا در باره ابراهیم محاجه می‌کنید، با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی‌کنید؟

* هان، شما (اهل کتاب) همانان هستید

ص: 201

1- راهنما، ج 2، ص 474.

2- روح المعانی، ج 3، ص 191.

3- راهنما، ج 2، ص 476.

که در باره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجّه کردید؛ پس چرا در مورد چیزی که بدان دانش ندارید، محاجّه می کنید؟ با آن که خدا می داند و شما نمی دانید. * ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق گرای فرمانبردار بود، و از مشرکان نبود. * در حقیقت، نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که از او پیروی کرده اند، و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند؛ و خدا سرور مؤمنان است.

شان نزول

در شان نزول آیه سه قول مطرح است:

1. در باره مسیحیان نجران نازل شده است.

2. در باره یهودیان مدینه نازل شده است.

3. در باره هر دو گروه نازل شده است. این قول با اطلاق آیه سازگارتر است. (1)

از تواریخ اسلامی استفاده می شود هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه ی کافی نفوذ کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامه های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه ها، روی آیه فوق که دعوت به توحید قدر مشترك میان ادیان آسمانی است، تکیه کرد.

متن نامه ی پیامبر به مقوقس زمامدار مصر و قیصر روم که هرقل نام داشت، بدین شرح است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْيَاقُوقِ؛ سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهَدْيِ. أَمَّا بَعْدُ فَأَتِي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلَمْتُ سَلَمَ يَوْمِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» (2)

تفسیر

الف. قرآن در این آیات در چند محور سخن می گوید:

دعوت پیامبر از مسیحیان به وحدت، عبادت پروردگار و عدم شرك به او و قرار ندادن افراد هم نوع به عنوان معبود (باطل ساختن پندار مسیحیت بر خدا بودن عیسی (علیه السلام)، نکوهش از مسیحیان در باره گفتگوهای بیهوده، معقول نبودن پیروی ابراهیم از تورات و انجیل (به

ص: 202

1- مجمع البیان، ج 2، ص 455؛ تبیان، ج 2، ص 489.

2- فتح القدیر، ج 1، ص 348؛ الدر المنثور، ج 2، ص 234؛ نمونه، ج 2، ص 452.

خاطر تقدم زمانی او)، مسلمان بودن ابراهیم (علیه السلام). ایمان و پیروی از ابراهیم نشانه ارتباط نزدیک با آن پیامبر الهی.

ب. «تعال» یعنی بیا. در زبان عرب، اگر کسی با انسان در يك سطح باشد، با کلمه «الی» خوانده می شود و اگر کسی از سطح پایین دیگری را که در سطح بالاست، فراخواند، از کلمه «أنزل» بهره می جوید و اگر کسی از سطح بالا فرد دیگری را که در دامنه ی کوه است، به سوی خویش بخواند، کلمه «تعال» را به کار می برد. (1)

پیامبران نیز که نسبت به امت خویش از مکانتی برتر و بالاتر برخوردارند و امت خود را به نبوت و وحی فرا می خوانند، به امر خداوند از کلمه «تعالوا» بهره جسته اند. (2)

ج. آیه شریفه صریح است در این که آنان در محاجّه ی اول علم داشتند، پس ذی حق بودند و این محاجّه میان یهود و نصاری بود. نصاری می گفتند: عیسی پیامبر است و از جانب خدا مبعوث شده و دین موسی را تکمیل کرده است و آن را از روی علم می گفتند. یهود در مقابل نصاری می گفتند: عیسی نه خداست و نه پسر خدا و نه یکی از سه خدا و این را از روی علم می گفتند.

قرآن کریم این محاجّه را حق می داند، ولی این که هر يك بدون اطلاع ابراهیم (علیه السلام) را یهودی یا نصرانی معرفی می کرد، این محاجه را باطل معرفی می کند و می فرماید: واقعیت را خدا می داند نه شما؛ واللّه یعلم و أنتم لا تعلمون. (3)

د. منظور از جمله آن لا نعبد الاّ الله نفی پرستش غیر خداوند است، نه اثبات پرستش خدا. نظیر کلمه لا اله الاّ الله. زیرا قرآن کریم اثبات وجود خداوند را قطعی دانسته است و چون جمله آن لا نعبد الاّ الله برای از میان بردن شرك کافی نبود، آن را با جمله های: و لا نشرك به شیئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا مقرون ساخت، تا مسئله شرك منتفی و ریشه کن شود.

ه. - «حنف» به معنای گرایش به حق است و در مقابل آن «جنف» است که به معنای تمایل به باطل است. (4)

ص: 203

1- کشف، ج 1، ص 368.

2- تسنیم، ج 14، ص 451.

3- أحسن الحدیث، ج 2، ص 106؛ المیزان، ج 3، ص 251.

4- المیزان، ج 3، ص 253؛ نور، ج 2، ص 95.

1. در تبلیغ و دعوت دیگران، باید به عقاید حقه و مقدّسات طرف مقابل، احترام گذارد؛ کلمه سواء بیننا و بینکم (1).
2. بر پایه آیه شریفه، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند، از پانشینید و بکوشید دست کم در قسمتی که با شما اشتراك هدف دارند، همکاری آن ها را جلب کنید و آن را پایه ای برای پیشبرد اهداف مقدستان قرار دهید. (2)
3. جهت این که خداوند دعوت را به «کلمه» نسبت داده، تفهیم این معناست که این کلمه در زبان آنان متداول بود. چنان که می گوئیم: تمام فامیل بر این کلمه اتفاق دارند؛ یعنی همگی بر آن اذعان و اعتراف داشته و در نشر و اشاعه ی آن متفقند. بنا بر این، معنای آیه شریفه چنین است: ای اهل کتاب بیاید تا کلمه توحید را گرفته و در نشر و عمل کردن بر طبق آن مددکار حال یکدیگر باشیم. (3)
4. جمله ألا نعبد إلا الله مشتمل بر حکم و علت آن است؛ یعنی عبادت منحصر به ذات اقدس خداوند است نه غیر او. زیرا باید کسی را عبادت کرد که مستجمع جمیع صفات کمال و منشأ برای کمالات دیگران باشد و آن ذات مقدس «الله» است و جمله: لا نشارك به شیئا همه انواع شرك را طرد می کند. چون نکره در سیاق نفی مفید عموم است. (4)
5. بر پایه جمله: لا يتخذ بعضنا أربابا هیچ کس از افراد انسان بر دیگری حق ولایت ندارد، مگر این که خداوند تجویز کند و نیز ربوبیت حقیقی از خصایص الوهیت است که برای دیگران مفهوم ندارد. بنا بر این از کسی که سخنش به خدا استناد ندارد نمی توان پیروی کرد و اگر به کلام خدا استناد داشت پیروی از وی به معنای ربّ قرار دادن خداست نه او. (5)
6. قرآن کریم با جمله: الذین اتبعوه به طور کنایه به اهل کتاب تعریض کرده و به آنان

ص: 204

-
- 1- نور، ج 2، ص 81.
 - 2- نمونه، ج 2، ص 450.
 - 3- المیزان، ج 3، ص 246.
 - 4- مواهب الرحمن، ج 6، ص 34.
 - 5- همان، ص 45؛ تسنیم، ج 14، ص 505.

فهمانده است که شما با ابراهیم (علیه السلام) نزدیکی ندارید. زیرا او را در اسلام آوردن برای خدا متابعت نکرده اید. (1)

«مسلم» در اصطلاح قرآن تنها به معنای پیروان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه اسلام به معنای وسیع تسلیم مطلق در برابر فرمان خدا و توحید کامل و خالص از هر گونه شرك و دوگانه پرستی است که ابراهیم (علیه السلام) پرچمدار آن بود. (2)

7. اگر کسی اشکال کند که مقتضای این آیه، فضیلت حضرت ابراهیم (علیه السلام) بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. زیرا متبوع افضل از تابع است. در پاسخ می توان گفت: این جا عنوان تبعیت نیست، بلکه احکام ابراهیم (علیه السلام) چون حنیف بود، در اسلام جاری شد؛ چنان که کلمه «حنیفا» خود شاهد این مطلب است و بسیاری از مطالب درست را عقلای عالم و دانشمندان بزرگ از کوچکتران یاد می گیرند، چون حق و درست است. (3)

8. جمله و الله ولی المؤمنین اشاره به این جهت است که علت ولایت و سرپرستی خداوند بر آنان ایمان است. زیرا تعلیق حکم بر وصف مشعر بر علیت است. (4)

9. آیه شریفه 68، پیوند مکتب و هدف را تنها دلیل پیوند و ارتباط با انبیا می شمارد، نه چیز دیگر. از این رو حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«انَّ اَوْلِي النَّاسِ بِالْاَنْبِيَاءِ اَعْمَلُهُمْ بِمَا جَاؤا بِهِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْاَيَةَ وَقَالَ: اِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، مَنْ اطَاعَ اللّٰهَ وَ اِنْ بُعِدَتْ لِحَمَّتُهُ وَ اِنْ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، مِنْ عَصِي اللّٰهَ وَ اِنْ قَرَّبَتْ لِحَمَّتُهُ». (5)

ص: 205

1- الميزان، ج 3، ص 254.

2- مجمع البيان، ج 2، ص 769؛ تبيان، ج 2، ص 493؛ نمونه، ج 2، ص 461.

3- اطيّب البيان، ج 3، ص 242.

4- روح المعاني، ج 3، ص 197؛ مواهب الرحمن، ج 6، ص 45.

5- نمونه، ج 2، ص 463؛ مجمع البيان، ج 2، ص 770.

اشاره

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (69) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (70) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (71) وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (72) وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ لِي بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (73) يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (74)

ترجمه

گروهی از اهل کتاب آرزو می کنند کاش شما را گمراه می کردند، در صورتی که جز خودشان (کسی) را گمراه نمی کنند و نمی فهمند. * ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می ورزید، با آن که خود (به درستی آن) گواهی می دهید؟ * ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل در می آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید، با این که خود می دانید؟ * و جماعتی از اهل کتاب گفتند: «در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید، و در پایان (روز) انکار کنید؛ شاید آنان (از اسلام) برگردند». * و (گفتند): «جز به کسی که دین شما را پیروی کند، ایمان نیاورید - بگو: «هدایت، هدایت خداست» - مبادا به کسی نظیر آنچه به شما داده شده، داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند». بگو: «(این) تفضل به دست خداست؛ آن را به هر کس که بخواهد می دهد، و خداوند گشایشگر داناست. * رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص می گرداند، و خداوند دارای بخشش بزرگ است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

علاقه برخی از اهل کتاب در باره گمراهی مسلمانان، سرزنش از کفار به خاطر کفر به آیات الهی، مشتبه ساختن حق به باطل، ایجاد تزلزل در عقاید مردم کار ناپسند برخی از اهل کتاب، انحصار هدایت مردم در پرتو هدایت الهی، اختصاص فضل و رحمت ویژه خداوند به افرادی خاص.

ب. در بیان مراد از آیاتی که اهل کتاب به آن کفر ورزیدند، وجوه زیر ذکر شده است:

1. بشاراتی که در تورات و انجیل نسبت به ظهور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود داشت و از جمله چیزهایی که در آن دو کتاب بود، این بود که ابراهیم (علیه السلام) حنیف مسلم بود و دین پیش خدا همان اسلام است.

2. معجزاتی را که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مشاهده کردند و به تواتر بر آن ها ثابت شد و عقل آن ها حکم به معجزه بودن کرد.

3. قرآن کریم که نتوانستند به مبارزه با آن قیام کنند. (1)

ج. شیخ طوسی در باره معنای آیه 72 سه احتمال ذکر کرده است:

1. دسیسه بازان گروهی را آماده کردند که صبح به مسلمانان پیوسته و اظهار ایمان کنند و عصر از ایمان خود برگردند و بگویند با تحقیق به این نتیجه رسیدیم که اسلام حق نیست.

2. جمله ءامنوا وجه النهار یعنی به نماز خواندن به سوی بیت المقدس ایمان بیاورید و جمله و اکفروا اخره یعنی به نماز به سوی کعبه کفر بورزید.

3. در آغاز روز به انطباق اوصاف پیامبر با مفاد تورات و انجیل ایمان بیاورید و در پایان روز بگویند اشتباه کردیم؛ این اوصاف با مدعی رسالت منطبق نیست.

شیخ طوسی احتمال نخست را مقبول اکثر علما دانسته، لیکن مرحوم علامه طباطبایی احتمال دوم را پذیرفته، ولی باید دانست احتمال ثانی نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا در این فرض زمینه ای برای ارتجاع و ارتداد و اضلال مسلمانان باقی نمی ماند چون معنای این که عده ای از اهل کتاب به ممنوعان خود بگویند نماز به سوی بیت المقدس را بپذیرید و آنجا را قبله بدانید و کعبه را قبله ندانید این است که به دین خود باقی بمانید و هرگز توطئه ای بر ارتجاع مسلمانان از اسلام نخواهد بود. (2)

د. در بیان منظور از لبس حق به باطل چیست، سه نظریه گفته شده است:

1. تحریف تورات و انجیل.

2. اظهار اسلام و پنهان کردن نفاق.

ص: 207

1- تفسیر کبیر، ج 8، ص 92.

2- تسنیم، ج 14، ص 575.

3. ایمان به موسی و عیسی و کفر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله).

قول اول درست است. زیرا آنان اوصاف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بشارت به وجود او را در کتب خود دیدند، اما از روی عناد آن را تحریف کردند. (1)

ه - منظور از فضل در آیه شریفه رسالت است و این آیه دلالت دارد که موضوع نبوت و رسالت به تفضّل الهی حاصل می شود، نه بر اثر استحقاق. بدین معنا که خداوند هر کسی را که شایسته ی این مقام بداند، این تفضّل را در حق او می کند و این مقام را به او عطا می کند، نه این که انسان بتواند به این مقام برسد. (2)

نکت - ۵۵ - ۱

1. در قضاوت ها، انصاف را فراموش نکنید. گروهی از اهل کتاب، چنین آرزویی دارند، نه همه آن ها؛ و دّت طائفة من اهل الکتاب. (3)

2. جماعتی از مردم را «طایفه» می گویند و ریشه آن برگرفته از این معناست که مردم، به ویژه عرب ها در آغاز به طور قبایل چادر نشین و بیابانگرد زندگی می کردند و در زمستان و تابستان با حیوانات خود در جستجوی آب و گیاه در طواف و گردش بودند و چون برای محفوظ ماندن از قتل و غارت به طور دسته جمعی کوچ می کردند، به آنان جماعتِ طائفه می گفتند. سپس به ذکر خود وصف یعنی طایفه بسنده شد. زیرا خود آن وصف دلالت بر جماعت هم می کند. (4)

3. قرآن کریم در برخی از آیات اضلال و خدعه و هلاکت و مکر را به تبه کاران نسبت داده است؛ علت آن این است که عمل از عامل و فعل از فاعل جدا نیست.

1. و دّت طائفة من اهل الکتاب لو یضلونکم و ما یضلون الا انفسهم و ما یشعرون. (آل عمران، 69)

2. یخادعون الله و الذین ءامنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون. (بقره، 9)

ص: 208

1- تبیان، ج 2، ص 498.

2- تبیان، ج 2، ص 503؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 99.

3- نور، ج 2، ص 86.

4- المیزان، ج 3، ص 254.

3. و هم ینھون عنہ و ینتون عنہ و ان یھلکون الا انفسھم و ما یشعرون. (انعام، 26)

4. و ما یمکرون الا بانفسھم و ما یشعرون. (1)

4. قرآن کریم عداوت دشمنان دین را در چند مرحله مطرح فرموده است:

الف. هرگز دوست ندارند که خیری بر شما نازل شود؛ ما یوّد آلذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم. (بقره، 105)

ب. علاقه مندی آنان به کافر شدن اهل ایمان؛ ان یتفقوکم یکنونوا لکم اعداء و یسطوا الیکم ایدیهم و ألسنتهم بالسوء و دّوا لو تکفرون. (ممتحنه، 2)

ج. منافقان نیز دوست دارند که مؤمنان را همسان و هم سوی خویش ببینند؛ و دّوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتّی یهاجروا فی سبیل اللّٰه... (نساء، 89)

د. حسادت اهل کتاب؛ و دّ کثیر من اهل الکتاب لو یردّونکم من بعد ایمانکم کفّارا حسدا من عند انفسھم من بعد ما تبین لهم الحقّ... (بقره، 109). آری! آنان از هیچ دسیسه و کوششی برای گمراه کردن مسلمانان کوتاهی نمی کنند. (2)

5. جمله و ما یضلون الا انفسھم و ما یشعرون به صورت حصر و استثنا بیان شده که به سه قضیه منحل می شود: الف. قضیه سالیه: آنان هرگز شما را گمراه نمی کنند. 2. قضیه موجهه: آنان تنها خود را گمراه می کنند. 3. نفی شعور: ایشان نه به آن سلب آگاه اند و نه به این اثبات. (3)

6. تعبیر ما یشعرون و مانند آن در باره گروه های دیگری نیز آمده است از جمله: منافقان (12 بقره)، سران رفاه طلب (123 انعام)، کسانی که مال و فرزند فراوان را خیر می دانند (55-56 مؤمنون)، کسانی که شهیدان را مرده می دانند (154 بقره)، کسانی که اهل مکر و نیرنگ هستند (26 انعام). (4)

7. سرّ خطاب تویخ آمیز به اهل کتاب آن است که حقّ برای آنان روشن شده بود در عین حال کفر ورزیدند؛ یعنی نسبت به رسالت پیامبر علم حسی داشتند نه حدسی، از این رو

ص: 209

1- انعام، 123؛ تسنیم 14، ذیل آیه 69 آل عمران.

2- تسنیم، ج 14، ص 555.

3- همان، ص 556.

4- همان، ص 566.

می فرماید: و انتم تشهدون چنان که در آیه دیگر می فرماید: الذین اتینهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم (بقره، 146) و اوصاف پیامبر در تورات و انجیل بیان شده بود (اعراف، 157). بنا بر این کفر اهل کتاب از روی علم و عمد بود چنان که نظیر آن در آیه و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علواً (نمل، 14) و آیه 86 آل عمران نیز بیان شده است. (1)

8. کفر به آیات الهی غیر از کفر به خداست. زیرا کفر به خدا ملتزم شدن به نفی توحید است، مانند دهریین و وثیین که صریحا توحید و یگانگی خداوند را منکرند، لیکن کفر به آیات خدا انکار چیز روشنی از معارف الهی است.

اهل کتاب منکر وجود معبودی جهان نبودند، بلکه انکار آنان نسبت به آیات الهی بود، مانند نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بندگی عیسی نسبت به خداوند و رسالت او، یهودی و نصرانی نبودن ابراهیم (علیه السلام). پس، اهل کتاب به آیات الهی کافرند، نه به خداوند.

9. تلبیس، مشتبه کردن و کتمان حق، دو اهرم نیرومند دشمن برای ایجاد انحراف در بین مؤمنان است. در دو آیه قبل فرمود: یضلّونکم... در این آیه می فرماید: تلبسون... تکتمون. (2)

10. فضل و عطیه به دست خداست؛ انّ الفضل بید الله، پس هیچ قدرتی نمی تواند مزاحم فضل الهی شود و فضل الهی گسترده و وسیع است؛ و الله واسع، پس کسی گمان نکند که فضل الهی اندک است و به همه افراد نمی رسد. همچنین خداوند علیم و آگاه است؛ (علیم)، پس کسی گمان نکند که بعضی از علم خدا محجوب می مانند و خداوند بر پایه جهل، فضلش را نصیب آنان نمی کند. (3)

ص: 210

1- تسنیم، ج 14، ص 572.

2- نور، ج 2، ص 87.

3- المیزان، ج 3، ص 260.

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (75) بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (76) إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرَكِّبُهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (77) وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (78) مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (79)

آیات 75-79

ترجمه

و از اهل کتاب، کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین بشمری، آن را به تو برگرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین بشمری، آن را به تو نمی پردازد، مگر آن که دایما بر (سر) وی به پایستی. این بدان سبب است که آنان (به پندار خود) گفتند: «در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست». و بر خدا دروغ می بندند با این که خودشان (هم) می دانند. * آری! هر که به پیمان خود وفا کند، و پرهیزکار باشد، بی تردید خداوند پرهیزکاران را دوست دارد. * کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنان را در آخرت بهره ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید، و به ایشان نمی نگرد و پاکشان نمی گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت. * و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به (خواندن) کتاب (تحریف شده ای) می پیچانند، تا آن (بربافته) را از (مطالب) کتاب (آسمانی) پندارید، با این که آن از کتاب (آسمانی) نیست؛ و می گویند: «آن از جانب خداست»، در صورتی که از جانب خدا نیست؛ و بر خدا دروغ می بندند، با این که خودشان (هم) می دانند. * هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: «به جای خدا، بندگان من باشید»، بلکه (باید بگوید): «به سبب آن که کتاب (آسمانی) تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید، علمای دین باشید»

ص: 211

آیه 75 در باره دو نفر از یهود نازل گردید که یکی امین و درستکار و دیگری خائن و پست بود. نفر اول عبدالله بن سلام بود که مرد ثروتمندی 1200 اوقیه طلا نزد او به امانت گذارد اوقیه يك دوازدهم رطل معادل هفت مثقال است. عبدالله همه آن را به موقع به صاحبش رد کرد و به واسطه ی امانت داری خداوند او را در آیه فوق می ستایید. نفر دوم فنحاص بن عازورا است که مردی از قریش يك دینار به او امانت سپرد و فنحاص در آن خیانت کرد. خداوند او را به واسطه ی این عمل نکوهش می کند.

بعضی گفته اند: منظور در جمله اول جمعی از نصاری بودند و اما کسانی که خیانت در امانت کردند، از یهود هستند. گفتنی است: اگر هر دو مراد باشد، مانعی ندارد. زیرا گرچه غالب آیات قرآن در مورد خاصی نازل شده، اما جنبه ی عمومی دارد و به اصطلاح مورد مخصّص نیست. (1)

در باره آیه 79 دو شان نزول ذکر کرده اند:

1. کسی نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمد و اظهار داشت: ما همانند دیگران به تو سلام می کنیم، با آن که به نظر ما چنین احترامی کافی نیست. لطفاً به ما اجازه بده تا برای شما امتیازی قائل شویم و بر تو سجده کنیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پاسخ آنان فرمود: سجده برای غیر خدا جایز نیست، پیامبر خودتان را تنها با وصف يك انسان احترام کنید، ولی حقّ او را بشناسید و از او پیروی کنید.

2. یکی از یهودیان به نام ابورافع، به اتفاق سرپرست هیئت اعزامی نجران در مدینه، روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و اظهار داشت: آیا مایل هستی تو را بپرستیم؟ (شاید به گمان آنان، مخالفت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پرستیدن عیسی برای آن بود که خود او در این موضوع سهمی نداشت)، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «معاذ الله» که من اجازه ی چنین کاری را به شما بدهم. (2)

ص: 212

1- نمونه، ج 2، ص 471.

2- نور، ج 2، ص 480.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

افراد امانتدار و خیانتکار در اهل کتاب، لزوم ایستادگی در برابر خیانتکاران برای گرفتن حق، امتیاز دروغین اهل کتاب در ارتباط برتری آنان بر مشرکان و اعراب، محبوب بودن پرهیزکاران و وفاکنندگان به پیمان، محرومیت دنیا طلبان از الطاف خداوند در قیامت، نسبت دادن دروغ به خداوند سیره برخی از اهل کتاب، عدم لیاقت بشر برای ربوبیت بر مردم، دستور به عالم ربانی شدن در پرتو تعلیم و تدریس کتاب الهی.

ب. قنطار و دینار دو لفظ معروفند و از تقابل میان آن دو در مقامی که در آن ذکر امانت شده، روشن می شود که ذکر آن دو کنایه از کثیر و قلیل بودن است و مراد آن است که برخی از اهل کتاب در امانت خیانت نمی کنند، هرچند هم زیاد باشد، لیکن برخی دیگر نسبت به امانت خیانتکارند، گرچه کم و ناچیز باشد. (1)

ج. منظور از عدم سخن گفتن خداوند با کفار نفی تکلم مطلق نیست، چنان که برخی توهم کرده اند. زیرا در سوره مؤمنون خداوند سخن گفتن خود را با کفار چنین بیان می کند: ألم تکن ءایاتی تتلی علیکم فکتتم بها تکذبون * قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا و کنا قوما ضالین * ربنا أخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون * قال اخسئوا فیها و لا تکلمون... (مؤمنون، 105-108). پس مقصود از عدم تکلم با آن ها عدم اعتنا و عدم شمول رحمت الهی بر آنان است. (2)

د. برخی از یهودیان به واسطه لحن مخصوصی که دروغ های خود را با آن می خواندند، مردم را در شبهه قرار می دادند تا گمان کنند که این دروغ ها از آیات کتاب آسمانی است. خداوند کار آنان را با جمله: و ما هو من الکتاب باطل کرد.

از طرف دیگر، چون با زبان های خود می گفتند این ها از نزد خداست، آن را هم خداوند با جمله: و ما هو من عند الله رد کرد. همچنین جمله: و یقولون علی الله الکذب تکذیب دیگر باز آنان است.

فایده دیگری که در گفتن جمله گذشته است، تفهیم این معناست که کذب و دروغ عادت

ص: 213

1- المیزان، ج 3، ص 262؛ بحر المحيط، ج 2، ص 524.

2- أطيّب البیان، ج 3، ص 258.

جاریه ی آنان است و نیز دروغ گذشته ی آنان دروغی نیست که اشتباهها از آن ها سر زده باشد، بلکه دروغی است که از روی علم و عمد از ایشان صادر شده است. (1)

ه - تکرار لفظ «کتاب» برای رفع اشتباه است. زیرا مراد از کتاب اول چیزهایی است که آنان با دست خود نوشته و به خداوند متعال نسبت می دادند و منظور از کتاب دوم و سوم، همان کتاب آسمانی است که به وسیله ی وحی بر آنان نازل شده است.

جهت دیگری نیز برای آن می توان گفت: مراد معنای وصفی کتاب است که اشعار به علیت دارد و مثبت این معناست که کتاب از آن جهت که کتاب آسمانی است، منزلتش بالاتر از آن است که این گونه افتراها در آن باشد. (2)

نکته ها

1. با توجه به این حقیقت که در مورد ادای امانت و خیانت، عموم مردم بر دو گروه هستند و اختصاصی به اهل کتاب ندارد، اختصاص دادن این تقسیم به اهل کتاب در این آیه شاید بدین جهت باشد: کسانی که امانت را ادا نمی کنند، آن عدم پرداخت را حلال نمی دانند، اما اهل کتاب افزون بر عدم پرداخت آن را حلال نیز می شمارند. بنا بر این، فایده ی تقسیم، تفهیم این معناست که منطبق باطل برخی از اهل کتاب بر حلیت خیانت در اموال مردم استوار است؛ ذلك بأنهم قالوا ليس علينا في الأميين سبيل. (3)

2. از جمله: الا مادمت عليه قائما؛ مگر زمانی که بالای سر او ایستاده و بر او مسلط باشی، يك اصل کلی و اساسی در باره روحیه ی یهود استفاده می شود که بسیاری از آن ها چنان هستند که در پرداخت حقوق دیگران هیچ اصلی جز قدرت را به رسمیت نمی شناسند. مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آن ها هیچ راهی جز این ندارند که بکوشند و کسب قدرت کنند تا آن ها در برابر ادای حق تسلیم گردند.

حوادث گوناگونی که در سال های اخیر در خاور میانه رخ داد، این حقیقت را اثبات کرد که تصویب نامه های جهانی، افکار عمومی مردم دنیا و مسایلی از قبیل حق و عدالت و مانند

ص: 214

1- المیزان، ج 3، ص 266.

2- همان.

3- تبیان، ج 2، ص 505.

این‌ها برای دشمنان اسلام هیچ‌گونه مفهومی ندارد و آنان فقط در برابر قدرت تسلیم می‌گردند، نه چیز دیگر. این حقیقت یکی از مسایل جالبی است که در قرآن پیشگویی شده است. (1)

3. در مورد مخالفان خود نیز انصاف را مراعات کنید و همه را خائن ندانید؛ و منهم من. (2)

4. نسبت تجویز خیانت در امانت به خداوند کذب بر اوست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از نزول آیه شریفه فرمود:

«كذب أعداء الله، ما من شيء كان في الجاهلية، إلا و تحت قدمي هاتين، إلا الأمانة، فأنها مؤداة الي البرّ و الفاجر». (3)

5. از آیه شریفه استفاده می‌شود که کرامت الهی در پرتو وفای به عهد الهی و تقوای دینی حاصل می‌شود و بر اثر آن نصرت الهی و زندگی سعادت‌مند که مایه‌ی ترفیع درجات آخرت است، برای انسان پدید می‌آید، نه آن که انسان آزادی مطلق داشته باشد تا هر اراده و عملی که خواهد انجام دهد. روزی برای تضييع حقوق دیگران بگویند: ليس علينا في الأئمين سبيل. روز دیگر خود را به طور خاص اولیا و دوستان خدا قلمداد کنند، روز سوم خویش را فرزندان خدا معرفی کنند؛ و قالت اليهود و النصارى نحن أبناء الله و أحبّائه (مانده، 18) و سرانجام به فتنه‌انگیزی در زمین و بینوا ساختن نسل بشر و نابودی ایشان پردازند. (4)

6. سرّ تعبیر به اسم ظاهر؛ يحبّ المتّقين و پرهیز از ذکر ضمیر «هم»، تفهیم این معناست که ملائک و معیار محبت الهی تقوا و پرهیزکاری است. (5)

7. وفای به عهد در تمام مراحل لازم است:

الف. عهدی که خداوند با فطرت انسان یا از طریق انبیا با انسان‌ها بسته است؛ ألمّ أعهد اليکم يا بني آدم. (یس، 60)

ب. عهدی که انسان با خدا می‌بندد؛ و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله. (توبه، 75)

ج. عهدی که مردم با یکدیگر می‌بندند؛ و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا. (بقره، 177)

د. عهد رهبر با امت و بالعکس؛ الذّین عاهدت منهم ثم يتقضون عهدهم. (انفال، 56)

ص: 215

1- نمونه، ج 2، ص 473.

2- نور، ج 2، ص 103.

3- مجمع البيان، ج 2، ص 778؛ بحر المحيط، ج 2، ص 525.

4- الميزان، ج 3، ص 264.

5- تفسير صافي، ج 1، ص 349.

تذکر: آیه شریفه و الموفون بعهدهم اطلاق دارد و عهد با خداوند و رسول را نیز در بر می گیرد.

8. قرآن کریم وفاکنندگان به عهد و پیمان را با عناوین مختلفی ستایش کرده است از جمله: مؤمنون (مؤمنون، 1-8)، متقین (آل عمران، 76)، اولوا الالباب (رعد، 24) و ابرار. (انسان، 5-7)

و پیمان شکنان را با عناوین مختلفی نکوهش کرده است: فاسقین (اعراف، 102)، کافرین (انفال، 55-56)، مشرکین (توبه، 37)، خاسرون (بقره، 27)، شرّ الذّواب (انفال، 56)، قلوبهم قاسية (مائده، 13) و لهم اللعنة و لهم سوء الدار. (رعد، 25)

9. عهد بر دو قسم است:

الف. عهد انسان با برادر مؤمن خود در عقود و امانات.

ب. عهد الهی که همان التزام انسان به پیروی از دین الهی و عمل به شریعت پیامبر است و یهودی ها به هیچ کدام عمل نکردند. (1)

10. جمله ان الله يحب المتقين در قرآن کریم در سه مورد بیان شده است:

الف. فاتّموا اليهم عهدهم الى مدتهم ان الله يحب المتقين. (توبه، 4)

ب. فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم ان الله يحب المتقين. (توبه، 7)

ج. بلي من اوفي بعهده و اتقي فانّ الله يحب المتقين. (توبه، 76)

جالب این که در هر سه مورد بعد از وفای به عهد این مطلب بیان شده؛ از این جا معلوم می شود که متقی واقعی که محبوب خداوند است کسی است که به عهد و پیمان خود وفادار باشد.

11. مراد از جملات و لا یکلّمهم الله و لا ینظر اليهم بیان شدت غضب الهی بر آن هاست. زیرا کسی که دیگری را از سخن گفتن با خود ممنوع می سازد، به دلیل ابراز غضب بر اوست. (2)

12. تزکیه تشریحی همان راهنمایی همگانی انبیا است: هو الذی بعث فی الامیین رسولا

ص: 216

1- مراغی، ج 3، ص 190.

2- مراغی، ج 3، ص 191.

منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم (جمعه، 2)، اما توفيق تزكیه که همان تزكیه تكوينی و هدايت ثانوی است، تنها بهره پیروان انبیا می شود: خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكیهم بها (توبه، 103). بر این اساس همان گونه که هدايت دو قسم است: عمومی و خاص: قال ربنا الذی أعطی كل شیء خلقه ثم هدی (طه، 50) و و یزید الله الذین اهتدوا هدی (مریم، 76)، تزكیه نیز دو قسم همگانی و ویژه دارد و مراد از ولا یزکیهم در آیه مورد بحث، محرومیت پیمان شکنان از تزكیه خاص خداوندی است. (1)

13. أولئك لا خلاق لهم في الآخرة؛ «خلاق» همان نصیب و بهره است و چون وصفی که برای این طایفه از مردم ذکر شده است، مقابل وصف مأخوذ در طایفه دیگری است که جمله من أوفی بعهده و اتقی به آن دلالت داشت، از طرفی هم تبعات وصف گذشته و چیزهایی که بر آن مترتب می شد، امور سلبيه ای بودند، پس دو امر زیر کاملاً روشن می شود:

الف. آوردن لفظ «أولئك» که برای اشاره به دور است، در مقام اشاره به آنان، مفید بعد و دوری آن طایفه از ساحت قرب الهی است، چنان که در طرف مقابل طایفه ی دیگر وفا کنندگان به عهد الهی و پرهیزکاران به واسطه ی محبت الهی به آنان مقرب درگاه خداوندی هستند.

ب. آثار محبت خداوند بهره وری در آخرت و سخن گفتن و نظر کردن به ایشان در روز قیامت است. همچنین موجب تزكیه و مغفرت است. (2)

14. پیمان شکنی از گناهان کبیره است. این نوع تهدید پی در پی در باره هیچ گناهی در قرآن مطرح نشده است. (3)

15. عذاب های اخروی هم جسمی است و هم روحی که تحقیر را در بر دارد؛ لا یكلمهم الله، و هم شکنجه و مجازات است؛ و لهم عذاب أليم. (4)

16. افرادی که سوگند دروغ می خورند، در آخرت بهره ای نداشته و عذابی دردناك برای آن هاست. امام صادق (علیه السلام) در ضمن بیان گناهان کبیره، می فرماید:

«و الیمن الغموس لأنّ الله عزّ و جلّ

ص: 217

1- تسنیم، ج 14، ص 634.

2- المیزان، ج 3، ص 265.

3- نور، ج 2، ص 106.

4- همان.

قال: انّ الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلاً» (1).

17. افرادی که با سوگندِ دروغ مال مسلمانی را به دست می آورند، مغضوب خداوند هستند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«من حلف يمينا يقطع بها مال أخيه، لقي الله عزّ و جلّ و هو عليه غضبان، فأنزل الله تصديق ذلك في كتابه : انّ الذين يشترون...» (2).

18. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: خداوند در قیامت با سه گروه سخن نمی گوید و هرگز به ایشان نظر نمی کند و آنان را پاکیزه نمی گرداند و برای آن ها عذاب دردناکی خواهد بود: الف. انسان منت گذاری که چیزی به کسی ندهد، مگر با منت. ب. کسی که متاع خود را با قسم دروغ بفروشد. ج. آن کس که لباس خود را نازک و بدن نما قرار دهد. (3)

19. تحریف چهار نوع است:

الف. تحریف به زیاده؛ یعنی افزودن چیزی بر کتاب آسمانی.

ب. تحریف به نقیصه؛ یعنی کاستن چیزی از کتاب آسمانی.

ج. تحریف به وسیله ی حرکات؛ یعنی بدون آن که چیزی بر کتاب آسمانی بیفزایند یا از آن بکاهند، به گونه ای قرائت کنند که معنا تغییر کند.

د. تفسیر به رأی؛ در باره قرآن کریم تنها این نوع از تحریف (تفسیر به رأی) امکان دارد و این همان است که گفته می شود:

«حَفَظُوا حُرُوفَهُ وَأَضَاعُوا حُدُودَهُ».

گفتنی است که علمای سوء اهل کتاب همه اقسام تحریف را از روی علم و عمد انجام می دادند.

20. گناه دانشمندان بی تقوا چند برابر است:

الف. مردم را به اشتباه می اندازند؛ لتحسبوه من الكتاب.

ب. به خداوند دروغ می بندند؛ هو من عند الله.

ج. آسیب فکری و فرهنگی به مردم زده، دنیا و آخرت آنان را تباه می کنند.

د. تمام این حرکات ها را آگاهانه انجام می دهند. (4)

ص: 218

1- نور الثقلین، ج 1، ص 355.

2- همان.

3- مجمع البيان، ج 2، ص 779.

4- نور، ج 2، ص 107.

21. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از غلّو مردم در باره خویش نهی فرمود؛

«لا ترفعوني فوق حقي، فانّ الله تعالى اتّخذني عبدا قبل أن يتخذني نبيا». آنگاه آیه: ما كان لبشر... را تلاوت کرد. (1)

22. در آیه شریفه 79 سه برهان بر امتناع ادّعی الوهیت انسان بیان شده است:

الف. از آن جا که انسان مراحل مختلفی از دوران زندگی را می گذراند، طفولیت، کودکی، جوانی، نوجوانی، کهنلت، پیری، و تمامی این ادوار زندگی، نیازهای فراوانی از قبیل گرسنگی، تشنگی و خواب دارد که همه این ها با واجب الوجود بودن منافات دارد.

ب. وقتی که انسان از طرف خداوند کتاب و حکم و نبوّت دریافت می کند و در پوشش تربیت الهی قرار می گیرد، بی تردید ادّعی الوهیت نمی کند.

ج. اخبار خداوند از عدم وقوع ادّعی الوهیت انسان، و خداوند اصدق القائلین است. (2)

23. ربّانی به کسی می گویند که به دین ربّ آگاه باشد و به علم خویش عمل کند. زیرا اگر در عمل به علم خویش پایبند نباشد، او در حقیقت عالم نیست. عوامل تحقق عالم ربّانی دو چیز است:

الف. پیوند با ربّ؛ ربّانین.

ب. علم به دین؛ تعلّمون الكتاب.

بنا بر این، افرادی که علم را وسیله ای برای عمل قرار نمی دهند، چون شخصی می مانند که درختی می کارد و از منظره ی آن خشنود می شود، لیکن از ثمره ی آن بهره مند نمی شود. از این رو، علم بدون عمل مفید نیست.

بدین جهت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«اللّهم ائني أعوذ بك من علم لا ينفع و قلب لا يخشع» (3). همچنین امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ: عَالِمٌ مَتَهَتَكَ وَ جَاهِلٌ مَتَنَسَكَ».

همچنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ما من مؤمن، ذكر و لا- أنثي، حرّ و لا- مملوك، الاّ- ولله عزّ و جلّ عليه حقّ أن يتعلّم من القرآن و يتفقه في دينه»، آنگاه این آیه را تلاوت کرد: ولكن كونوا ربّانين. (4)

ص: 219

1- نور الثقلين، ج 1، ص 357.

2- مواهب الرحمن، ج 6، ص 87.

3- بحار، ج 2، ص 63.

4- روح البيان، ج 2، ص 55؛ كشف، ج 1، ص 378؛ مراغى، ج 3، ص 195؛ جامع الأحكام، ج 4، ص 1364.

24. آیات فوق به روشنی هر گونه پرستش غیر خدا، به ویژه بشر پرستی را محکوم می کند و روح آزادگی و استقلال شخصیت را در انسان پرورش می دهد. در طول تاریخ افراد زیادی هستند که پیش از دستیابی به قدرت، چهره ای معصومانه داشتند و مردم را به حق و عدالت و آزادگی و ایمان دعوت می کردند، اما هنگامی که پایه های قدرت آن ها در اجتماع محکم شد، کم کم مسیر خود را تغییر داده و به فرد پرستی گراییده و به سوی خویش دعوت کردند.

در حقیقت یکی از راه های شناسایی داعیان حق و باطل همین است که داعیان حق از آن روز که بزرگ ترین قدرت ها را در اختیار می گرفتند، مانند روز نخستین مردم را به سوی حق دعوت می کردند. از این رو، روزی که امام علی (علیه السلام) به شهر انبار رسید، جمعی از دهقانان طبق سنتی که به آن خو گرفته بودند، در برابر او به سجده افتادند. امام (علیه السلام) نه تنها به این کار رضایت نداد، بلکه شدیداً بر آشفت و بر آن ها چنین فریاد زد:

«ما هذا الذي صنعتموه؟» فقالوا: خلقنا منّا نُعظّم به أمرائنا. فقال:

«والله ما ينتفع بهذا أمرائكم و انکم تشقون علی أنفسکم فی دنیاکم و تشقون فی آخرتکم.....» (1).

25. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است: به بردگان خود «عبدی» نگوئید، بلکه «فتی» بگوئید و همچنین بردگان به مولای خود «ربی» نگویند، بلکه «سیدی» بگویند. (2)

26. تعلیم و تدریس کتب آسمانی باید همیشگی باشد. (کنتم)، (تعلمون)، (تدرسون) دلالت بر استمرار دارد. (3)

27. نگارنده المنار آیه 79 را منافی توسّل، و آن را شرک می پندارند (4) با آن که آیه کریمه ربوبیت، الوهیت و معبود قرار دادن انبیا و فرشتگان را نفی می کند و توسّل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا ائمه ی طاهرین به جهت عبد محض و مقرب درگاه الهی بودن آنان است و هرگز به معنای عبادت غیر خدا نیست و نیز هرگز ربوبیت نظام هستی را به غیر خدا نسبت دادن نیست و با این که کلّ نظام هستی را ذات اقدس ربّ العالمین اداره می کند، منافات ندارد، با این که هر چیزی اثر خاصّ خود را داراست.

ص: 220

1- نمونه، ج 2، ص 484؛ نهج البلاغه، کلمات قصار 37.

2- جامع الاحکام، ج 4، ص 124.

3- نور، ج 2، ص 110.

4- المنار، ج 3، ص 347.

آری! اگر کسی به نور نیاز داشته باشد، آن را از آفتاب می طلبد، با این که خدا را نور آسمان ها و زمین می شناسد؛ اللّٰه نور السموات و الأرض... (نور، 35) یا رفع تشنگی و گرسنگی یا شفای بیماری را در آب و غذا و دارو جستجو می کند، با این که تنها خدای سبحان را مؤثر در امور مزبور می داند؛ و الذی هو یطعمنی و یسقین * و اذا مرضت فهو یشفین (شعراء، 79-80)؛ همان گونه که استفاده کردن از نور و گرمای خورشید یا بهره وری از آب و نان و دارو به معنای معبود قرار دادن این گونه امور نیست، متوسل شدن به انسان هایی که نه تنها از آفتاب، بلکه از مجموعه ی نظام امکانی بالاترند و از آنان چیزی خواستن مستلزم ربوبیت آنان نیست.

ائمه اطهار شمس معنوی نظام آفرینش اند و همان گونه که شمس ظاهری نور خود را مرهون ذات اقدس ربوبی است، شمس باطنی نیز از او نور می گیرند و توسل نیز بیش از این نیست. (1)

28. مرحوم علامه طباطبایی (رحمه الله) 22 وصف از اوصاف حضرت عیسی (علیه السلام) نزد خداوند را بدین شرح بیان می کند: بنده ی خدا و پیامبر و مبعوث به بنی اسرائیل و از پیامبران اولوالعزم، نامیده شده به مسیح و کلمه الله و روح الله و امام و از شهدای اعمال و مبعوث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و آبرومند در دنیا و آخرت و از مقربان و برگزیدگان از صالحان، مبارک، از پرهیزکاران، منتخب خداوند، آیت الهی، رحمت الهی، نیکوکار نسبت به مادرش، خداوند بر او درود فرستاده و خداوند به او کتاب و حکمت آموخت.

آنگاه می فرماید: این اوصاف از مقامات ولایت است که خداوند در قرآن مجید حضرت عیسی (علیه السلام) را به آن ها ستوده است و این اوصاف بر دو دسته اند: برخی از اوصاف اکتسابی است، چون بندگی خدا و قرب به حق و نیکوکار شدن و برخی دیگر اختصاصی است مانند این که از پیامبران اولوالعزم است یا شاهد اعمال مردم است و... (2)

29. قرآن کریم از دو طریق مذهب تثلیث را رد کرده است:

1. راه عمومی؛ محال بودن پسر برای خداوند است، عیسی یا غیر او.

ص: 221

1- تسنیم، ج 14، ص 677.

2- المیزان، ج 3، ص 281.

2. راه خصوصی؛ عیسی پسر خدا نیست، بلکه او بنده و مخلوق الهی است.

توضیح راه اول: روشن است که تولّد در حقیقت جدا ساختن يك موجود زنده ی مادی است که بعد از جدایی به واسطه ی تربیت مثل خود آن موجود می شود، چنان که فرزند انسان بعد از مدتی مانند خود انسان می گردد. این معنا در حق خداوند از جهاتی محال است:

الف. این معنا مستلزم جسمیت است و او منزّه از جسم بودن است.

ب. چون ربوبیت خداوند اطلاق دارد، بنا بر این هر چه غیر او فرض شود، احتیاج به ذات او دارد، بنا بر این چگونه ممکن است چیزی شبیه او فرض کرد.

توضیح راه دوم: شخص عیسی (علیه السلام) پسر خدا نیست. زیرا جنبه های بشری در عیسی (علیه السلام) وجود دارد؛ یعنی او نیز مانند سایر انسان ها از مادر زاییده شده و همانند کودکان تربیت گشته و تمامی حالاتی که بر يك انسان عارض می شود، از قبیل گرسنگی، تشنگی، خواب، بیداری و سایر نیازهای طبیعی را دارد. بنا بر این، کسی که وجودش چیزی جز نیاز نیست، آیا الوهیت چنین شخصی معنا دارد؟

از سوی دیگر، عبادت و دعای عیسی (علیه السلام) در پیشگاه الهی، مؤید دیگری بر بندگی اوست؛ لن یستنکف المسیح أن یكون عبدا لله (نساء، 172) و این عبادت کردن مسیح با خدایی اش مغایرت دارد. چنان که خود عیسی (علیه السلام) مردم را به بندگی خداوند نیز دعوت کرده است: خدایی را پرستش کنید که پروردگار من و شماست؛ اعبدوا الله ربّی وربکم. (1)

ص: 222

اشاره

و لا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (80) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (81) فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (82) أَفَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسَدٌ لَمْ يَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (83) قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَيَّ إِبراهيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (84)

ترجمه

و (نیز) شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آن که سر به فرمان (خدا) نهاده اید، (باز) شما را به کفر و اِی می دارد؟* و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید. (آنگاه) فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم». فرمود: «پس گواه باشید و من با شما از گواهانم». * پس، کسانی که بعد از این (پیمان) روی برتابند، آنان خود نافرمانانند. * آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آن که هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شود. * بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی و انبیای (دیگر) از جانب پروردگارشان داده شده، گرویدیم (و) میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم،

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

عدم دعوت پیامبران نسبت به پرستش فرشتگان و سایر پیامبران، پیمان محکم الهی از انبیا

و پیروانشان در مورد ایمان و یاری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اعتراف آنان به این حقیقت، سرزنش از طلب کنندگان دین غیر الهی، تسلیم بودن نظام هستی نسبت به فرمان حق، اعتراف به ایمان به خداوند و کتب آسمانی و رهبران الهی.

ب. کلمه «ما» در جمله لما آتیتکم موصوله و «آتیتکم» صله ی آن و مجموعه ی هر دو مبتدا، و جمله لتؤمننّ به... خبر آن است و لام در «لما» ابتدائی و در «لتؤمننّ» لام قسم است و مجموع آن ها میثاق مأخوذ را بیان می کند. بنا بر این تجزیه و ترکیب، معنای آیه چنین می شود: خداوند از پیامبران پیمان گرفت که آنچه از کتاب و حکمت به سوی شما فرستادم و سپس پیامبری آمد که تصدیق کتاب آسمانی شما را می کند، به او ایمان آورده، یاریش کنید.

ممکن است «ما» را شرطیه و جزای آن را جمله: لتؤمننّ به و لتنصرنّه دانست. پس معنای آیه چنین است: خدا از پیامبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت فرستادم، سپس پیامبری آمد که کتاب آسمانی شما را تصدیق می کند، به او ایمان آورده، یاریش کنید. شرطیه بودن «ما» زیباتر است. زیرا لامی که قسمش محذوف باشد داخل شدن آن بر سر جزا مشهورتر است. (1)

ج. خطاب در «آتیتکم» و «جاءکم» گرچه به نظر بدوی متوجه «نبیین» است، لیکن از جملهءأقررتم... استفاده می شود که خطاب شامل انبیا و امت های آنان نیز می گردد؛ یعنی خطاب مختص به انبیاست، ولی حکمش شامل آنان و امت هایشان می شود. پس بر امت هاست که مانند انبیا به کتاب و حکمت نازل شده، ایمان آورند و رسولش را یاری کنند. (2)

د. در معنای تسلیم موجودات طوعا و کرها چند قول است:

1. هر آن که در آسمان و زمین است، تسلیم خداوند است.

2. مردم اقرار به عبودیت کردند، گرچه در میان آن ها مشرک نیز وجود دارد. به دلیل آیه شریفه لئن سئلتهم من خلق السموات و الأرض ليقولنّ الله؛ یعنی خداوند دعوت به اقرار خدایی خود را در فطرت خلایق قرار داده است.

3. مؤمن از روی اختیار و رغبت، و کافر از روی اجبار به هنگام مرگ تسلیم خداوند می شود.

ص: 224

1- کشف، ج 1، ص 379؛ المیزان، ج 3، ص 333.

2- المیزان، ج 3، ص 333.

4. برخی با انقیاد اطاعت حق کردند و بعضی با کراهت و بی میلی. (1)

ه. - اسلام در این آیه شریفه، به معنای اسلام تکوینی است که تمام موجودات در مقام خلقت نسبت به امر الهی دارند، و به معنای خضوع و بندگی در مقام پرستش نیست. مؤید بلکه دالّ بر این معنا، جمله طوعا و کرها است. (2)

و. سؤال: چرا در این آیه خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صورت مفرد (قل) آغاز شده و به صورت جمع (لا نفرّق) پایان پذیرفته است؟

پاسخ: الف. گاهی متکلم به منظور تخییم و تعظیم از خودش به صورت جمع خبر می دهد، مانند: و لقد خلقناکم ثم صوّرناکم ثم قلنا للملئکة اسجدوا. (اعراف، 10)

ب. در (لا- نفرّق)، پیامبر امت خویش را داخل کرده است که آن ها نیز میان پیامبران الهی، در این که از طرف خداوند مبعوث شده اند، هیچ تفاوتی نمی بینند. (3)

ز. نام هایی که در این آیه ذکر شده است، اسامی انبیای آل ابراهیم (علیه السلام) است و بر پایه آیه شریفه مراد از اسباط انبیایی از فرزندان یعقوب یا انبیایی از قبیله های بنی اسرائیلند، مانند داوود، سلیمان، یونس، ایوب و غیر ایشان. به هر حال در جمله بعد که می فرماید: و النبیون من ربّهم، و نوعی تعمیم را در نظر گرفته تا شامل حضرت آدم و نوح (علیهم السلام) و مانند آن شود. (4)

نکته ها

1. معنای جمله: مصدّق لما معکم این است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تصدیق می فرماید جمیع انبیای سلف را و آنچه بر آن ها نازل شده از کتب آسمانی و دستورات الهی را که همه آن ها حق و صدق، و از جانب خدا بوده است.

شاید یهود و نصاری توهم کنند که بر پایه این سخن تورات و انجیل، بلکه همه کتب عهد قدیم و جدید که منسوب به انبیاست، حق و صدق است، لیکن این توهم فاسد است. زیرا آیه می فرماید: آنچه انبیا آوردند و با آن ها بود، حق و صدق است و در کتب عهدین مطالب

ص: 225

1- مجمع البیان، ج 2، ص 787.

2- المیزان، ج 3، ص 336.

3- تبیان، ج 2، ص 519.

4- المیزان، ج 3، ص 336.

جعلی وجود دارد و یهود و نصاری به انبیا نسبت داده اند، اما ساحت قدس پیامبران از این امور منزّه است. (1)

2. آیا آیه فوق منحصر در باره بشارات انبیای پیشین و پیمان آن ها نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است یا هر پیامبری را که بعد از پیامبر دیگری مبعوث شده است، در بر می گیرد؟ ظاهراً تعبیرات آیه مسئله کلی و عمومی است و اگر در روایاتی تصریح شده که مراد از آن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است، از قبیل تطبیق آن بر يك مصداق روشن محسوب می گردد.

فخر رازی از حضرت علی (علیه السلام) چنین نقل می کند: هنگامی که خداوند آدم و سایر انبیا را آفرید، از آن ها عهد و پیمان گرفت که هرگاه محمد (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد، به او ایمان آورند و یاریش کنند. (2)

این آیه گرچه در باره انبیاست، ولی بدیهی است که در مورد جانشینان آن ها نیز صادق است. زیرا اوصیای آن ها از آنان جدا نیستند و همگی يك هدف را تعقیب می کنند و همیشه انبیا جانشینان خود را معرفی کرده و نسبت به آنان بشارت داده و اگر در روایاتی جمله ولتصرّنه در باره علی (علیه السلام) تفسیر شده و مسئله ولایت را مشمول آن دانسته اند، در حقیقت اشاره به همین معناست. (3)

3. پیمان هایی که خدا از مردم می گیرد، تقریباً به سه دسته قابل تقسیم است:

الف. پیمان های عمومی که از هر انسان مکلفی گرفته شده است. مانند: و إذ أخذ ربك من بنی ءادم من ظهورهم ذریتهم و أشهدهم علی أنفسهم ألسن بریکم قالوا بلی شهدنا.... (اعراف، 172)

ب. پیمان خاصی که از انبیا گرفته شد تا حافظ دین الهی و مبلغ راستین وحی باشند. مانند: و إذ أخذنا من التّبیین میثاقهم و منك و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و أخذنا منهم میثاقاً غلیظاً. (احزاب، 7)

ج. پیمان خاص از عالمان دینی. مانند: و إذ أخذ الله میثاق الذّین أوتوا الكتاب لتبیّننه للنّاس

ص: 226

1- أطيّب البیان، ج 3، ص 268.

2- المیزان، ج 3، ص 336؛ نمونه، ج 2، ص 487.

3- نمونه، ج 2، ص 488.

ولا تكتُمونه فنبذوه وراء ظهورهم و اشترّوا به ثمنا قليلاً فبئس ما يشترّون. (آل عمران، 187)

این تعهد همان است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باره اش فرمود:

«أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر و قيام الحجّة بوجود الناصر و ما أخذ الله علي العلماء ألاّ يُقارّوا علي كظلة ظالم و لا سغبٍ مظلوم، لألقيتُ حبلها علي غاربها...»⁽¹⁾. این تعهد نه مانند تعهد از انبیا خصوصی است و نه مانند تعهد همگانی از مردم، عمومی؛ حتی اگر برای این نوع از تعهد شاهد دیگری هم وجود نداشت، همین بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) می توانست سند محکمی باشد، در حالی که آیه 187 سوره مبارکه ی آل عمران به روشنی دلالت می کند که چنین عهدی از عالمان دینی گرفته شده است، لیکن برخی از آنان این عهد الهی را نادیده گرفته، آن را به متاع اندک دنیا فروخته اند.⁽²⁾

4. به سراغ غیر خدا نروید. زیرا همه هستی با اختیار یا بی اختیار تسلیم اویند. کافران نیز در لحظه ی مرگ سراغ خداوند را می گیرند، ولی برایشان سودمند نیست؛ فلم يك ينفعم ايمانهم لما راوا بأسنا.⁽³⁾

5. ایمان به تنهایی کفایت نمی کند، بلکه حمایت نیز لازم است؛ لتؤمنن به و لتصرنّه.⁽⁴⁾

6. در میان انبیا، سلسله مراتب است و خاتم النبیین اشرف آنهاست؛ زیرا همه انبیا باید مؤمن به او و حامی او باشند؛ لتؤمننّ به و لتصرنّه.⁽⁵⁾

7. اگر از انبیای گذشته برای معرفی و یاری پیامبر آینده پیمان گرفته شد (در سه آیه قبل)، پیامبر آینده نیز مأمور است به نمایندگی از تمام پیروانش ایمان خود را نسبت به پیامبران پیشین اعلام کند: قل ءامنّا باللّٰه و ما أنزل علینا و ما أنزل علی ابراهیم و اسماعیل...⁽⁶⁾

8. ایمان بر ما أنزل علینا بر ایمان ما أنزل علی ابراهیم مقدم شده است، با این که دومی از حیث زمان سبقت دارد. زیرا ایمان بر ما أنزل علینا غایت رسالت آسمانی است و

ص: 227

1- نهج البلاغه، خطبه ی 3، 16.

2- تسنیم، ج 14، ص 690.

3- نور، ج 2، ص 115.

4- نور، ج 2، ص 100.

5- همان.

6- نور، ج 2، ص 117.

آنچه را که هدف نهایی رسالت است، طبعاً مقدم می‌شود. (1)

9. این آیه با ایمان آغاز شده؛ قل‌ءامناً و به اسلام ختم شده است؛ و نحن له مسلمون. تقدیم ایمان بر اسلام برای تفهیم این معناست که ایمان بدون تسلیم دستورات الهی ثمره‌ای ندارد. (2)

آیه 85-91

اشاره

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (85) كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (86) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (87) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (88) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (89) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (90) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (91)

ترجمه

و هر که جز اسلام دینی (دیگر) جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است. * چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول، بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند. * آنان سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی برایشان است. * در آن (لعنت) جاودانه بمانند نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند. * مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستکاری (پیشه) کردند، که خداوند آمرزنده‌ی مهربان است. * کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر (خود) افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهانند. * در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند، اگر چه (فراخنای) زمین را پر از طلا کنند و آن را (برای

ص: 228

1- مواهب الرحمن، ج 6، ص 111.

2- همان.

خود) فدیة دهند، هرگز از هیچ يك از آنان پذیرفته نگردد؛ آنان را عذابی دردناك خواهد بود و یاورانی نخواهند داشت.

شان نزول

یکی از انصار (مسلمانان مدینه) به نام حارث بن سُوید دستش به خون بی گناهی به نام محذر بن زیاد آلوده شده بود و از ترس مجازات از اسلام برگشت و به مکه فرار کرد، پس از ورود به مکه از کار خود سخت پشیمان شد و در اندیشه فرورفت که در برابر این جریان چه کند؟ سرانجام تصمیم گرفت که يك نفر را به سوی خویشان خود به مدینه بفرستد تا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کنند، آیا برای او راه بازگشتی وجود دارد یا نه؟ در این زمینه آیات فوق نازل شد و قبولی توبه او را با شرایط خاصی اعلام داشت. حارث بن سُوید خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و مجدداً اسلام آورد و تا آخرین نفس به اسلام وفادار ماند، ولی یازده نفر دیگر از پیروان او که از اسلام برگشته بودند، به حال خود باقی ماندند. (1)

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

پذیرفته شدن دین غیر اسلام، عدم هدایت کفار معاند، دوری رحمت خدا از کفار و عذاب جاوید برای آنان، رحمت الهی نسبت به توبه کاران، پذیرفته شدن توبه کفار ستمگر، پذیرفته شدن فدیة از کفار در برابر اعمال زشت آنها، عذاب الهی برای کفار.

ب. استتباع جمله: و من یتبع غیر الاسلام بر جمله: و نحن له مسلمون روشن می کند که منظور از اسلام در این آیه، همان ایمان و تسلیم قلبی و عملی در برابر دستورات الهی است و مانند آیه ای نیست که میان اسلام و ایمان جدایی افکنده است؛ قالت الاعراب ءامنا قل لم تأمنوا ولكن قولوا أسلمنا. بنا بر این، اسلام در این آیه به معنای انقیاد ظاهری و اجرای شهادتین بر زبان است، و اسلام در آیه شریفه مورد بحث به معنای ایمان قلبی و تسلیم عملی است. (2)

ص: 229

1- مجمع البیان، ج 2، ص 789؛ تبیان، ج 2، ص 521؛ نمونه، ج 2، ص 494.

2- تفسیر کبیر، ج 7، ص 126.

ج. در بیان مراد از جمله: کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم چند احتمال گفته شده است:

1. چگونه خداوند با آن ها معامله ی هدایت شدگان را کند و به آن ها ثواب دهد و از آن ها مدح و تعریف کند، با آن که پس از ایمان آوردن کافر شدند.

2. آیه در مقام استبعاد مطلب و ناممکن دانستن آن است. چنان که به شخصی می گویی: چگونه تو را به راه رهبری کنم، با آن که آن را ترک کردی؟ یعنی هیچ راهی برای هدایت آن ها نیست.

3. چگونه خداوند آنان را به بهشت رهبری کند و به آن ها ثواب عنایت کند، با آن که بر این رویه هستند. (1)

د. با انضمام جمله و شهدوا أنّ الرسول حقّ به اول آیه، روشن می شود که مراد از کفر مذکور کفری است که پس از آشکار شدن حق و تمامیت حجّت باشد؛ یعنی کفری که از روی عناد صورت گرفته و از طریق ستمگری پیش رفته است. آری! ظلم و ستم هیچ گاه صاحبش را به سوی نجات و رستگاری رهبری نخواهد کرد. (2)

نکته ها

1. معنای اسلام

الف. انقیاد و پذیرفتن دستورات الهی: حضرت موسی (علیه السلام) به قوم خود فرمود: فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین (یونس، 84). حواریون به عیسی (علیه السلام) گفتند: و اشهد باننا مسلمون. (مائده، 111)

ب. آیین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)؛ و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه. (آل عمران، 85)

2. دین مجموعه ای از عقاید و اخلاق و وظایف عملی است که انسان آن ها را اختیار می کند. پس اگر کسی بعضی از احکام اسلام را هم معتقد نباشد، هر چند اکثر آن ها را معتقد باشد، مشمول این حکم است که دین اسلام را نپذیرفته است. زیرا دین جمیع امور دینی و

ص: 230

1- مجمع البیان، ج 2، ص 789.

2- المیزان، ج 3، ص 340.

مرکب ارتباطی است، اگر يك جزو آن نباشد، اسلام نیست و انسان مشمول تومن ببعض و نکفر ببعض می شود. (1)

3. در هدایت دو چیز لازم است: فاعلیت فاعل و قابلیت قابل، و در جایی که شخص بعد از اتمام حجت و اقامه ی ادله و براهین مرتد گردد، گرچه فاعلیت فاعل تمام باشد، آن شخص هدایت نمی پذیرد. زیرا قابلیت قابل تمام نیست. (2)

4. خداوند نفرین خود و فرشتگان و همه مردم را بر کسانی که مرتد هستند، لازم دانسته است: كيف يهدي الله قوما كفروا بعد ايمانهم و شهدوا انّ الرسول حق و جاءهم البينات و الله لا يهدي القوم الظالمين * اولئك جزاءهم انّ عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين. (آل عمران، 86-87)

در نکوهش و عذاب دانشمندان منحرف همین بس که خداوند مشابه نفرین بر مرتدان را برای دانشمندان منحرف نیز بیان کرده است: انّ الذين يكتُمون ما أنزلنا من البينات و الهدى من بعد ما بيّناه للناس فى الكتاب أولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون. (بقره، 159)

5. استفهام در این آیه مفید دوری و انکار است؛ یعنی هدایت الهی را در باره آن دسته محال می دانند. چنان که آخرین جمله آیه و الله لا يهدي القوم الظالمين به آن دلالت روشنی دارد و صفت ظلم مشعر به علیت است؛ یعنی با وجود این صفت در آنان، خداوند هدایتشان نخواهد کرد. (3)

6. بر پایه ظاهر آیه خداوند کافران را هدایت نمی کند؛ كيف يهدى الله قوما كفروا، چنان که ستمگران را نیز هدایت نمی کند؛ و الله لا يهدى القوم الظالمين؛ با آن که بسیاری از افراد با این که کافر یا ظالم بودند، مسلمان شده و هدایت یافته اند و از کفر و ظلم توبه کرده اند!

در پاسخ باید گفت: معنای آیه شریفه این است: تا زمانی که این وصف کفر و ظلم در آن ها وجود دارد و آن ها بر کفر و ظلم خود استوار هستند، خداوند آنان را هدایت نمی کند، اما وقتی که از کفر و ظلم توبه کردند، خداوند آنان را هدایت می کند. زیرا خود توبه هدایت الهی است. (4)

ص: 231

1- أطيّب البيان، ج 3، ص 274.

2- اطيّب البيان، ج 3، ص 274.

3- الميزان، ج 3، ص 340.

4- جامع الأحكام، ج 4، ص 1372.

7. ایمان اولیه کافی نیست، تداوم ایمان و حسن عاقبت لازم است؛ زیرا خطر ارتداد، همواره انسان را تهدید می کند؛ کفر و بعد ایمانهم (1).

8. سرّ این که همه جهان به کافر لعنت می فرستند آن است که وقتی کافر پس از شناخت حق کفر ورزید خود را از رحمت حق دور ساخته است و هنگامی که خداوند و فرشتگان او را لعنت کردند: اولئك جزاءهم ان عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين، همه جهان که زیر پوشش مديرات امر اداره می شوند نیز بر آنان لعنت می فرستند؛ زیرا وقتی ملائکه که مديرات امرند بر کسی لعنت بفرستند موجوداتی هم که تحت تدبير آنان هستند بر او لعنت می فرستند (2).

9. بر پایه آیات فوق و همچنین شأن نزولی که در باره آن ها نازل شده است، توبه مرتد پذیرفته می شود. مرتد یعنی کسی که اسلام را بپذیرد و سپس از آن بازگردد و آن دو گونه است: «مرتد فطری» و «مرتد ملی». مرتد فطری به کسی گفته می شود که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته یا به قول بعضی در حالی که نطفه ی او منعقد شده، پدر یا مادرش مسلمان بوده اند. مرتد ملی به کسی گفته می شود که پدر و مادر او هنگام انعقاد نطفه ی او کافر باشند و بعد از بلوغ اظهار کفر کند، سپس اسلام بیاورد و پس از آن مجدداً از اسلام دست بردارد.

توبه مرتد ملی پذیرفته می شود و در حقیقت مجازات او سبک تر است. زیرا او مسلمان زاده نیست، ولی حکم مرتد فطری شدیدتر است، هر چند توبه او در پیشگاه خداوند پذیرفته می شود، ولی اگر ارتداد او در دادگاه اسلامی ثابت شود، محکوم به اعدام خواهد شد و اموال او به ورثه ی مسلمان او می رسد و همسرش از او جدا خواهد شد؛ حتی توبه کردن نمی تواند مانع اجرای این احکام شدید را باشد. شایان توجه است که این سخت گیری، تنها در مورد مرتد فطری، آن هم در صورتی است که مرد باشد.

ممکن است کسانی از این سخت گیری تعجب کنند و آن را نوعی خشونت شدید و غیر قابل انعطاف بدانند که با روح اسلام سازگار نیست، ولی در حقیقت این حکم حکمت اساسی را دنبال می کند، و آن حفظ جبهه ی داخلی کشور اسلام و جلوگیری از متلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است. زیرا ارتداد نوعی قیام بر ضد حکومت اسلامی است که

ص: 232

1- نور، ج 2، ص 105.

2- تسنیم، ج 15، ص 46.

در بسیاری از قوانین دنیای امروز نیز مجازات آن اعدام است.

اگر به افراد اجازه داده شود هر روز که مایل بودند، خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نبودند، استعفا دهند، به زودی جبهه‌ی داخلی اسلام از هم متلاشی می‌شود و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آن‌ها باز می‌گردد و هرج و مرج شدیدی در سراسر جامعه‌ی اسلامی پدید می‌آید. بنا بر این، حکم پیش‌گفته حکم بنیادینی است که برای حفظ حکومت و جامعه‌ی اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه، ضروری است.

افزون بر این، کسی که آیینی چون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیین‌های دیگری برود، معمولاً انگیزه‌ی صحیح و موجهی ندارد. بنا بر این شایسته‌ی مجازات‌های سنگین است و اگر این حکم در باره زنان خفیف‌تر است، بدین جهت است که همه مجازات‌ها در مورد آن‌ها سبک‌تر است. (1)

10. این آیه دلالت بر عدم پذیرش توبه کفار دارد؛ لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ، آیه دیگری دلالت بر پذیرش توبه همه انسان‌ها از جمله کفار دارد؛ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ. جمع میان آن دو این‌گونه است: توبه کفار به هنگام دیدن مرگ پذیرفته نمی‌شود و قبل از احتضار پذیرفته می‌شود و آیه شریفه و لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِسْلَامَ شاهد گویای این جمع است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يُعْرِغْ أَيْ مَالَهُ تَبْلُغْ رُوحَهُ حَلْقُومَهُ». (2)

11. خداوند توبه پذیر است، ولی گروهی زمینه‌ها را از دست داده‌اند. جراح هر اندازه هم لایق باشد، تا زمینه پیوند در مریض نباشد کاری پیش نمی‌برد؛ لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ. (3)

12. کفار سه دسته‌اند: گروهی توبه صحیح می‌کنند و توبه آن‌ها پذیرفته می‌شود که در آیه الْأَلَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا (آل عمران، 89) آن‌ها را بیان کرد. برخی از آن‌ها توبه می‌کنند، لیکن توبه آن‌ها پذیرفته نمی‌شود و آنان کسانی هستند که بعد از ایمان مجدداً کفر ورزیدند که با جمله لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ (آل عمران، 90) آن‌ها را ذکر کرد. عده‌ای از آن‌ها اصلاً توبه نمی‌کنند و

ص: 233

1- نمونه، ج 2، ص 496.

2- جامع الاحکام، ج 4، ص 1372؛ فتح القدير، ج 1، ص 359.

3- نور، ج 2، ص 108.

با حال کفر از دنیا می روند که در آیه 91 آن را مطرح ساخت. (1)

13. سؤال: چرا در آیه 90 جمله لن تقبل توبتهم بدون «فا» بیان شده و در آیه 91 جمله فلن يقبل من أحدهم کلمه «فا» اضافه شده است؟

پاسخ: جمله لن تقبل توبتهم خبر برای مبتدا یعنی الذین کفروا است و میان مبتدا و خبر سببیت نیست، اما در آیه بعدی مرگ در حال کفر سبب عدم پذیرش فدیة است و این سببیت به وسیله ی «فا» بیان شده است. (2)

14. همان گونه که فضیلت دارای مراتب و درجاتی است، کفر و نفاق نیز درکاتی دارد، از این رو در باره مؤمنان می فرماید: اذا تليت عليهم زادتهم ایمانا(انفال، 2) و در آیه 90 آل عمران نیز در باره کفار می فرماید: ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا؛ از دیاد در کفر در حقیقت همان هبوط در درکات است. (3)

15. عذاب قیامت به گونه ای سخت است که تنها انسان آرزو دارد وسعت زمین را پر از طلا کند و بدهد و خود را از آن برهاند، بلکه می خواهد اقوام و خویشان و همه اهل زمین را برای رهایی خود فدا کند:

الف. ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن يقبل من احدهم ملأ الارض ذهبا و لو افتدي به.

ب. يبصرونهم يوذ المجرم لو يفتدي من عذاب يومئذ ببنيه * و صاحبته و اخيه * و فصیلته التي تیه * و من في الارض جميعا ثم ینجیه. (4)

16. این سخن که «در قیامت از کافر فدیة و عوض پذیرفته نمی شود گرچه به اندازه ی پر شدن زمین از طلا باشد» موهم این معناست که کافر می تواند مالک چنین ثروت زیادی باشد، با این که کافر مالک هیچ چیزی نیست؟

در پاسخ این توهم می توان گفت: این کلام بر اساس فرض و تقدیر است. زیرا «ذهب» کنایه از بهترین اشیاست و پر شدن زمین از طلا کنایه از کثرت است و مراد این است که اگر

ص: 234

1- مراغی، ج 3، ص 206.

2- کشاف، ج 1، ص 382؛ روح المعانی، ج 3، ص 218.

3- تسنیم، ج 15، ص 54.

4- معارج، 11-14؛ تسنیم، ج 15، ص 69.

کافر بهترین اشیا را که فراوان هم باشد و قادر بر عوض دادن نیز باشد، برای تخلص از عذاب الهی بذل کند، نمی تواند نجات پیدا کند. (1)

آیه 92-97

اشاره

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (92) كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالاً لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ فُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَأَتَلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (93) فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (94) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (95) إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ (96) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنَ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (97)

ترجمه

هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید، انفاق کنید؛ و از هر چه انفاق کنید، قطعا خدا بدان داناست. * همه خوراکی ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل (یعقوب) بر خویشان حرام ساخته بود. بگو: «اگر (جز این است و) راست می گوئید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید». * پس کسانی که بعد از این بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند. * بگو: «خدا راست گفت. پس، از آیین ابراهیم که حق گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید». * در حقیقت نخستین خانه ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان (مایه ی) هدایت است. * در آن نشانه هایی روشن است (از جمله) مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است و برای خدا حج آن خانه، بر عهده ی مردم است؛ (البته بر) کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی نیاز است.

ص: 235

1- روح البیان، ج 2، ص 61.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

انفاق از اموال محبوب عامل رسیدن به مقام ابرار، حلال بودن طعام بر بنی اسرائیل جز آنچه را یعقوب (علیه السلام) بر خویش حرام کرده بود، دروغگویی اهل کتاب و ستمگر بودن آنان، لزوم پیروی از آیین ابراهیم (علیه السلام)، خانه کعبه نخستین مرکز عبادت برای مردم، ویژگی های پنج گانه کعبه و وجوب حج بر افراد مستطیع.

ب. «بَرَّ» توسعه دادن در فعل خیر است. راغب می گوید: «بَرَّ» بر خلاف بحر است که به لحاظ توسعه ی آن، لفظ بَرَّ به معنای توسعه دادن در فعل خیر، از آن گرفته شده است. مراد از فعل خیر، اعم از فعل خیر قلبی و فعل خیر جوارحی است، مانند پرستش خدا و انفاق در راه حق. آیه لیس البرَّ آن تولُّوا وجوهکم... (بقره، 177) شامل هر دو قسم از فعل خیر است. (1)

ج. «مِنْ» در مَمَّا تحبُّون برای تبعیض است؛ یعنی لازم نیست جمیع آنچه را دوست دارید، انفاق کنید، بلکه انفاق شما باید از بعضی چیزهایی باشد که آن ها را دوست دارید. (2)

د. از روایات استفاده می شود که یهود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دو اعتراض کردند: نخست این که چگونه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گوشت و شیر شتر را حلال کرده با این که در تورات حرام است و از زمان ابراهیم (علیه السلام) تا زمان موسی (علیه السلام) حرمت ادامه داشته است. خداوند این ادعای یهود را تکذیب کرده که چنین حکمی در تورات نیست.

اعتراض دوم در این جهت است که چگونه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خود را وفادار به آیین پیامبران بزرگ خصوصا ابراهیم می داند در حالی که آن ها بیت المقدس را محترم می شمردند و به سمت آن نماز می خواندند، اما پیامبر به سمت کعبه نماز می خواند؛ آیه انَّ اول بیت وضع للناس... پاسخ به این اعتراض است. از این رو، در این آیه با صراحت تمام تهمت های یهود را در مورد تحریم برخی از غذاهای پاک، مانند شیر و گوشت شتر، رد می کند و می فرماید: تمام انواع غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل (اسرائیل نام دیگر یعقوب (علیه السلام) است) بر خود تحریم کرده بود.

ص: 236

1- المیزان، ج 3، ص 344.

2- أظیب البیان، ج 3، ص 282.

از احادیث استفاده می شود که هرگاه یعقوب گوشت شتر می خورد، بیماری «عرق النساء» بر او شدت می گرفت که نوعی بیماری عصبی است که امروز به آن «سیاتیک» می گویند و بر اثر آن اعصاب کمر و پاها به شدت ناراحت می شود. از این رو، حضرت یعقوب (علیه السلام) تصمیم گرفت که از خوردن آن برای همیشه خودداری کند.

پیروان او هم در این جهت به او اقتدا کردند و تدریجا امر بر بعضی مشتبه شد و تصور کردند این يك تحريم الهی است و آن را دستور دینی پنداشتند و به خدا نسبت دادند. بنا بر این، پیش از نزول تورات هیچ يك از غذاهای پاکیزه بر بنی اسرائیل حرام نبود، با جمله من قبل أن تنزل التوریه در آیه شریفه به آن اشاره شده است.

از این رو، خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از یهود دعوت کند تورات را بیاورند و اگر راست می گویند این مطلب را ثابت کنند. آنگاه می فرماید: اکنون که آن ها حاضر به آوردن تورات نشدند و افترا بستن آن ها بر خداوند مسلم شد، باید بدانند کسانی که بر خدا افترا می بندند، قطعاً ستمگرند.

سپس می فرماید: حال که روشن شد خداوند راست می گوید که تمام غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، پس از آیین ابراهیم (علیه السلام) پیروی کنید. زیرا او حنیف بود؛ یعنی از ادیان باطل متمایل به حق شده بود و او هرگز از مشرکان نبود. (1)

ه. - حضرت یعقوب (علیه السلام) برخی خوردنی ها را بر خود حرام کرده بود: الا ما حرم اسرائیل علی نفسه. در این باره چهار احتمال است:

1. آن حضرت مانند برخی از زاهدان قسمتی از لذایذ را جهت سلوك عملی بر خود حرام کرده بود، ولی این عمل زاهدانه حضرت بعدا به تدریج سنت شد. (2)

2. آن حضرت برخی از غذاها را که برای بیماری اش ضرر داشته ترك کرده، بنا بر این عمل او جنبه بهداشتی و طبی داشته است نه اخلاقی و سلوکی، ولی بنی اسرائیل کار او را ادامه دادند.

3. برخی از غذاها به حکم شخصی و فردی و بر اساس وحی الهی بر آن حضرت تحریم شده بود؛ بر اساس این احتمال حکمی فراگیر ثابت نمی شود، لیکن بنی اسرائیل از آن پیروی کرده اند.

ص: 237

1- مجمع البیان، ج 2، ص 794؛ مراغی، ج 4، ص 4؛ نمونه، ج 3، ص 6.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 794.

4. تحریم مذکور تحریم فقهی و فتوایی است و به تعبیر دیگر اجتهاد آن حضرت بوده است. احتمال چهارم باطل است؛ زیرا با توجه به این که انبیای الهی تمام احکام دین را از خداوند از راه وحی دریافت می کنند، دیگر معنا ندارد خودشان اجتهاد کنند و فتوا دهند، از این رو قرآن کریم از لسان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: قل لا اجد فی ما اوحی الی محمدا علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة. (1)

و. آیا مراد از اولیت در: انّ اول بیت اولیت به حسب زمان است یا شرافت و منزلت از جهت عبادت؟ در این زمینه دو نظریه وجود دارد:

1. برخی گفته اند: بنای کعبه اولین نقطه آفریده شده از زمین است که خداوند آنجا را دو هزار سال پیش از خلقت زمین آفرید؛

«و هو خلقه الله قبل الأرض بألفی عام».

2. بعضی گفته اند: نخستین خانه ای است که برای عبادت آفریده شده تا مردم به سوی آن قصد کنند و حج به جا آورند. پیش از آن خانه های زیادی بود، لیکن کعبه اولین خانه مبارک و هدایتی است که برای منفعت مردم آفریده شده است مضمون این نظریه، در حدیثی از امام علی (علیه السلام) نقل شده است. (2)

ز. «بگه» در اصل به معنای ازدحام و اجتماع است و خانه ی کعبه یا زمینی که کعبه در آن بنا شده است، بگه گفته اند. زیرا محل ازدحام مردم است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«انما سَمَّیت مکة بگة لأنّ الناس یبکون فیها (یعنی یزدحمون)». در بعضی از روایات است که به دلیل گریه ی مردم در اطراف کعبه، آن مکان به بگه نامگذاری شده است؛

«لبکاء الناس حولها و فیها».

در برخی از روایات سرّ این تسمیه کوبیده شدن گردن افراد ظالم به این بیت است؛

«لأنّها تبکّ أعناق الجبابرة یعنی تدقّها». امام صادق (علیه السلام) می فرماید: مکه نام مجموع شهر است و بگه نام موضعی است که خانه ی کعبه در آن قرار گرفته است. (3)

ح. «مبارکا» اصل آن از برکت و به معنای ثبات و دوام است و مکانی را که در آن آب جمع گردد و ثابت باشد، «برکه» می نامند. بنا بر این، مبارک چیزی است که در آن فایده ی

ص: 238

1- انعام، 145؛ تسنیم، ج 15، ص 104.

2- تبيان، ج 2، ص 535؛ مجمع البيان، ج 2، ص 797.

3- صافی، ج 1، ص 357؛ تبيان، ج 2، ص 535؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 161؛ روح المعانی، ج 4، ص 4.

ثابت وجود داشته باشد و کعبه از آن جهت مبارك است که از نظر مادی یکی از سرزمین های پر خیر و منفعت جهان است. چون در طول تاریخ، مردم از انواع نعمت های مادی در آن مکان برخوردار بودند و برکت معنوی اش در این است که انسان های زیادی در گرد آن طواف می کنند و نماز می خوانند و مشمول ثواب الهی می گردند و هیچ ساعتی از شب و روز نیست که مردم بر گرد آن در حال طواف نباشند. (1)

ط. آیا مراد از مقام ابراهیم خصوص آن نقطه ای است که هم اکنون سنگ مخصوصی که اثر پای ابراهیم (علیه السلام) بر آن نمایان است یا تمامی حرم مکه یا همه مواضع حج است؟ در این زمینه مفسران بسیار گفتگو کرده اند، لیکن در روایتی از امام صادق (علیه السلام) که در کتاب کافی نقل شده، به همان احتمال اول اشاره شده است. (2)

ی. ظاهر این است که مراد از امنیت، امنیت تشریحی است؛ یعنی هر کس به کعبه پناه برد و داخل حرم شود که حدود آن در اطراف مکه معین است، کسی حق تعرض به او را ندارد، گرچه گناهای بسیار باشد. مثل قتل نفس یا سرقت را مرتکب شده باشد که موجب حدّ می شود باید با او معامله و معاشرت نشود تا ناچار از حرم خارج شود، آنگاه او را گرفته و حد را بر او جاری کنند، لیکن اگر در خود حرم قتل و سرقت انجام شد، همانجا اجرای حکم می شود.

شایان توجه است که پرندگان و حیوانات دیگر نیز در حرم مأمن هستند و کسی نباید متعرض آن ها شود. ممکن است مراد از ایمن بودن از خزی دنیا و عذاب آخرت باشد به شرط ایمان. چنان که از حضرت باقر (علیه السلام) روایت شده است و ممکن است جمله خبریه باشد که به داعی انشا القا شده است؛ یعنی هر کس وارد حرم شد، او را در امنیت قرار دهید. (3)

گاهی ممکن است مراد از جمله و من دخله کانءامنا خصوص امنیت تشریحی دانسته شود نه تکوینی؛ زیرا جنگ ها و کشتارهای فراوانی در آنجا رخ داده، پس آیه نمی تواند ناظر به امنیت تکوینی باشد و اگر هم در مجموع امنیتی هست در پرتو مراعات قوانین شریعت از سوی مردم است نه بر اثر امنیت تکوینی (4). این نظریه را به طور مطلق نمی توان پذیرفت، چون

ص: 239

-
- 1- مجمع البیان، ج 2، ص 798؛ مراغی، ج 4، ص 8؛ روح المعانی، ج 4، ص 5.
 - 2- نمونه، ج 3، ص 15.
 - 3- تبیان، ج 2، ص 537؛ اطیب البیان، ج 3، ص 291؛ مجمع البیان، ج 2، ص 799؛ فتح القدر، ج 1، ص 363.
 - 4- المیزان، ج 3، ص 390.

آیه الذی أطعمهم من جوع و ءامنهم من خوف به امنیت تکوینی اشاره دارد. آری مردم مکه در گرسنگی و ناامنی به سر می بردند و سرزمین مکه در خور زرع نبود، اما خداوند آنان را از نعمت های فراوان برخوردار کرد و با آن همه زمینه قتل و غارت و ناامنی، امنیت را در آنجا حاکم کرد: *أولم یروا انا جعلنا حرمنا و یتخطف الناس من حولهم اقبالباطل یؤمنون و بنعمة الله یکفرون*. (عنکبوت، 67)

به یقین این بدان معنا نیست که با طغیان مردم آن سرزمین امنیت همچنان ادامه می یابد، بلکه بدان معناست که اصل امنیت تکوینی است، اما کفران نعمت، اوضاع را عوض می کند. بنا بر این در مکه امنیت هم تکوینی است هم تشریحی. آری سرزمین مکه مانند بهشت نیست که در آنجا هیچ گناهی رخ ندهد: *لا لغو فیها و لا تأثیم* (طور، 23)، لیکن با سرزمین های دیگر تفاوت دارد چنان که پایان بخشیدن به حیات ستمگران مخصوص سرزمین مکه است: *و من یرد فیہ بالحد بظلم نذقه من عذاب الیم*. (1)

ک. واژه «حج» در اصل به معنای قصد است و به همین جهت به جاده و راه «محجّه» گفته می شود. زیرا انسان را به مقصد می رساند و به دلیل و برهان حجت می گویند. زیرا مقصود را در بحث روشن می سازد و اما نامگذاری مراسم مخصوص مسلمانان به حج بدین جهت است که به هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم، مردم قصد زیارت خانه ی خدا را می کنند و به همین دلیل، در آیه شریفه، کلمه «حج» به بیت اضافه شده است. (2)

ل. واژه «کفر» در اصل به معنای پوشانیدن است و از نظر اصطلاح دینی معنای وسیعی دارد که شامل هر گونه مخالفتی با حق، چه در مرحله اصولی و چه در مرحله دستورات فرعی را در بر می گیرد. از این رو، در مورد رباخواران در سوره بقره آیه 275 و همچنین در باره ساحران در آیه 102 تعبیر به کفر شده که منظور کفر عملی است. گفتنی است که اگر کسی منکر وجوب حج شود، کفر اعتقادی است. امام کاظم (علیه السلام) در پاسخ این سؤال که آیا اگر کسی حج به جا نیاورد، کافر است؟ فرمود:

«لا ولکن من قال لیس هذا هكذا، فقد کفر». (3)

ص: 240

1- حج، 25؛ تسنیم، ج 14، ص 139.

2- نمونه، ج 3، ص 16.

3- برهان، ج 1، ص 302؛ نمونه، ج 3، ص 18.

1. آنچه را که خود دوست می داری انفاق کن، نه آنچه را که بینوایان دوست می دارند؛ زیرا ممکن است فقرا به جهت شدت فقر، به اشیای ناچیز نیز راضی باشند؛ «مَمَّا تَحِبُّونَ» نه «مَمَّا يَحِبُّونَ». (1)
2. مصداق بارز و شایع آیه شریفه، انفاق مال است، ولی محتوای آیه مطلق است؛ زیرا موضوعش انفاق از دوست داشتنی هاست و انسان جانش را بیشتر از مال دوست دارد، بنا بر این آیه شریفه جان را نیز در بر می گیرد، چنان که می فرماید: تَوَمَّنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَجَاهِدْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (2)
3. از انضمام آیه 177 سوره بقره به آیه شریفه: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ... روشن می شود که مراد از آیه: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ بیان داشتن این معناست: انفاق مالی که محبوب انسان است، یکی از ارکان برّ است. تمامیت برّ هم با اجتماع جمیع ارکان آن است.
- آری! از این که انفاق علت رسیدن به برّ و نیکویی قرار داده شده است، برمی آید که به خصوص این جزء عنایت و اهتمام بیشتری داده شده است. زیرا مالی را که انسان با تلاش خودش به چنگ می آورد، مانند جزء وجودی خود می پندارد و دلبستگی شدیدی به آن دارد، به گونه ای که مفقود شدن آن را جدا شدن جزئی از زندگی خود می شمارد، به خلاف سایر عبادات و اعمال که در نبودن آن ها چندان فقدان و زوالی در ناحیه ی خود حس نمی کند.
- آری، از اینجا فساد سخن بعضی که «برّ» را فقط انفاق اموال مورد علاقه قرار داده اند، روشن می شود. زیرا به شهادت آیه 177 سوره بقره، «برّ» به تمام افعال شایسته اطلاق می گردد. (3)
4. اصل در انفاق کیفیت است، نه کمیت آن؛ مَمَّا تَحِبُّونَ. (4)
5. محبت به مال در نهاد هر انسانی است؛ مَمَّا تَحِبُّونَ. آنچه خطرناک است، شدت محبت است که مانع انفاق می شود؛ و اِنَّ لِحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ. (5)

ص: 241

1- نور، ج 2، ص 112.

2- ص، 11؛ تسنیم، ج 15، ص 78.

3- المیزان، ج 3، ص 344.

4- نور، ج 2، ص 125.

5- همان.

6. اتحاد عمل و عامل مانند اتحاد علم و عالم حق است و ائمه نیز به همان جهت که مصداق کامل و نمونه ی عینی خیر هستند، موازین قسط، میزان اعمال، صراط مستقیم و تجسم برّ و تقوا معرفی شده اند. توضیح این که هر يك از نماز، روزه، زکات، انفاق و... به صورتی متمثل می شوند و ولایت به صورتی زیاتر متمثل می شود؛ یعنی هر يك از عبادات مزبور دارای صورت مثالی هستند، و در این صورت مرتبه ی بالاترش را که نیز وجود عقلی است، دارا خواهند بود و انسان کامل که همه معارف را دریافت و بدان ها عمل می کند، با معارف الهی متحد و یگانه است. از این رو، برّ و تقوا بر امام معصوم (علیه السلام) تطبیق شده است؛

«... فَتَحْنُ الْبِرَّ وَ التَّقْوَى...» (1)

7. رسیدن به پاداش نیک در گرو انفاق از مال با وجود علاقه به آن و ترس از فقر است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره آیه شریفه سؤال شد، آن حضرت فرمود:

«هُوَ أَنْ يُنْفِقَ الْعَبْدَ الْمَالَ وَ هُوَ شَحِيحٌ يَأْمَلُ الدُّنْيَا وَ يَخَافُ الْفَقْرَ» (2)

8. جمله فانّ الله به علیم انفاق کنندگان را ترغیب می کند که بهترین چیزی را که دوست دارند، در راه خدا انفاق کنند. زیرا خداوند از این انفاق آگاه است. (3)

9. انفاق از محبوب ترین اموال بهترین وسیله و بزرگ ترین امری است که ایمان صحیح از ایمان غیر صحیح شناخته می شود. زیرا اگر اعتقاد انسان واقعا صحیح و کامل باشد، از بهترین اموال خود انفاق می کند. چون می داند که در قیامت پاداش آن داده خواهد شد. (4)

10. نفوذ آیات قرآن در دل های مسلمانان به اندازه ای وسیع و عمیق بود که بلافاصله بعد از نزول آیات اثر آن ظاهر می گشت. برای نمونه در مورد آیه فوق در تواریخ و تفاسیر می خوانیم:

الف. یکی از یاران پیامبر به نام ابو طلحه ی انصاری در مدینه باغی داشت که دارای چشمه ی آب و بسیار زیبا بود. هرگاه پیامبر به آنجا می رفت، از آن آب می نوشید و وضو می گرفت. همچنین این باغ درآمد خوبی برای ابوطلحه داشت. پس از نزول آیه فوق وی به

ص: 242

1- بحار، ج 93، ص 216؛ تسنیم، ج 15، ص 88.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 793.

3- روح البیان، ج 2، ص 63.

4- مواهب الرحمن، ج 6، ص 133.

خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: محبوب ترین اموال من همین باغ است و می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم، تا ذخیره ای برای قیامت من باشد. پیامبر فرمود:

«بِخٍ بَخٍّ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ لَكَ»؛ آفرین بر تو، آفرین بر تو! این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود.

سپس، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من صلاح می دانم آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی و او هم امثال کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد. (1)

ب. روزی مهمانی بر ابوذر وارد شد. وی به دلیل گرفتاری به مهمانش گفت: برو در فلان منطقه، من چند شتر در آنجا دارم، یکی را بیاور تا برای تو قربانی کنم. مهمان رفت و شتر لاغری را آورد. ابوذر گفت: چرا شتر لاغر آوردی؟ او در جواب گفت: من فکر کردم روزی به آن ها نیازمند شوی. ابوذر گفت: روز نیاز من زمانی است که از این جهان بروم و خداوند می فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ. (2)

ج. وقتی حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را در شب عروسی به خانه ی شوهر بردند، نیازمندی از حضرت زهرا پیراهن کهنه ای تقاضا کرد. آن حضرت به یاد آیه: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ... افتاد و همان پیراهن نوی عروسی خود را انفاق کرد.

11. بهترین نوع استدلال، استدلال بر اساس عقاید و کتاب آسمانی طرف مقابل است؛ فأتوا بالتوراة. (3)

12. از آیه شریفه 96 اموری استفاده می شود:

الف. تعبیر انّ اول بیت وضع للّنّاس دلالت بر عظمت بیت الهی می کند. زیرا واضح آن خداوند متعال است و اولین معبدی است که برای عموم مردم بنا شده است.

ب. چون کعبه خانه ای است که متعلق به عموم مردم است، هیچ کس حق ندارد مزاحم دیگری شود. از این رو، افراد جانی که وارد حرم می شوند، در امنیت هستند، مگر این که در خود حرم جنایت کند که در این صورت امنیت ندارد.

ج. از این واژه (للّنّاس) بر می آید که همه مردم در استفاده از آن مساوی هستند و هیچ کس

ص: 243

1- مجمع البیان، ج 2، ص 792.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 793.

3- نور، ج 2، ص 114.

13. مکه معظمه دارای قداست و عظمت خاصی است، از این رو دارای امتیازاتی است از جمله: 1. نخستی خانه است: آن اول بیت وضع للناس. (آل عمران، 96)

2. حضرت ابراهیم و اسماعیل مسئول تطهیر آن بودند: طهرا بیتی للطائفین. (بقره، 125)

3. مورد سوگند خداوند واقع شده است: و هذا بلد الامین. (تین، 3)

4. ورود مشرک به آن ممنوع است: انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام. (توبه، 28)

5. قبله همه مسلمانان است: فولوا وجوهکم شطره. (بقره، 144)

6. حرم امن الهی است: و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و أمنا. (بقره، 125)

14. خداوند گاهی نظر لطف به زمان می کند مانند شب قدر که مبارک می شود: انا انزلناه فی لیلة القدر که اعمال خیر در آن شب برابر با هزار ماه است. گاهی نظر لطف به مکان می کند مانند مسجد الحرام که نماز در آنجا برابر با 100 هزار رکعت نماز است و آن مکان مبارک می گردد: آن اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارک (آل عمران، 96) و گاهی نظر لطف به انسان می کند مانند حضرت عیسی (علیه السلام): و جعلنی مبارک اینما کنت. (مریم، 31)

15. سؤال: جمع میان آیه شریفه: آن اول بیت وضع للناس و آیه شریفه و طهرا بیتی للطائفین چگونه است؟ در آیه اول خداوند بیت را به مردم و در آیه دوم بیت را به خودش نسبت می دهد؟

پاسخ: گویا خداوند فرموده خانه خانه ی من است، لیکن آن را از جهت انتفاع و بهره وری مردم وضع کرده ام. چون او منزّه از احتیاج و نیاز است. (2)

16. فیه آیات بیّنات در خانه ی الهی آیات روشنی وجود دارد. مقام ابراهیم و سنگی که بر روی آن است و حجر الاسود که یمین خدا در زمین است و زمزم و امنیت خائف و عظمت و هیبت کعبه در قلوب مردم و اعراض جباران از سوء قصد به آن در طول زمان (زیرا

ص: 244

1- مواهب الرحمن، ج 6، ص 158.

2- تفسیر کبیر، ج 8، ص 162.

می دانند که اگر بخواهند قصد سوء کنند. به سرنوشت اصحاب فیل گرفتار می شوند. (1)

چشمه زمزم نیز از مصادیق آیات بینات است. آب زمزم به تنهایی چند آیه بینه است؛ زیرا اولاً: آب آن شفابخش است. ثانياً: اگر مدها بماند تغییر نمی کند. ثالثاً: با وجود بارندگی اندک در مکه این چشمه هزاران سال است که همچنان می جوشد. (2)

17. در مقام ابراهیم آیات بینات وجود دارد. زیرا:

الف. اثر قدم های ابراهیم (علیه السلام) در سنگ سخت يك آیه است.

ب. فرو رفتن پای او تا کعبین در آن سنگ، يك آیه است.

ج. نرم شدن قسمتی از سنگ برای حضرت که قدم ها را گذاشت و سخت ماندن قسمت های دیگر آن، يك آیه است.

د. خداوند این سنگ را با همان خصوصیت با وجود این همه دشمن از یهود و نصاری و مشرکان تاکنون حفظ کرده، آیت دیگری است. بنا بر این، در مقام ابراهیم چند نشانه روشن وجود دارد. (3)

18. تعبیر و لله علي الناس در میان تمامی عبادات تنها برای حج به کار رفته است و تقدیم کلمه «لله» بر «علي الناس» نشان دهنده ی آن است که این حج فقط برای خداوند است.

19. وجوب حج در همه عمر بر انسان يك بار است. زیرا که لفظ مطلق است و حمل می شود بر اقل مراتب آن، به جهت جریان اصل برائت از زاید و نیز امر مقتضی تکرار نیست. افزون بر آن، وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطبه خواند، اقرع بن حابس برخاست و گفت:

«أفي كل عام؟» آیا در هر سال حج واجب است؟ فرمود:

«لا- ولو قلت لوجب، و لو وجب عليكم، لم تعملوا بها الحج في العمر مرة واحدة، فمن زاد فتطوع» (4)؛ یعنی حج در هر سال واجب نیست و اگر می گفتم، بر شما واجب می شد که هر سال حج به جا آورید و اگر بر شما واجب می شد، به آن عمل نمی کردید. حج در تمامی عمر انسان، يك مرتبه واجب است. هر که بیشتر انجام دهد، مستحب است.

ص: 245

1- تبیان، ج 2، ص 536؛ بحر المحيط، ج 3، ص 8.

2- تسنیم، ج 14، ص 136.

3- تفسیر کبیر، ج 8، ص 150؛ المنار، ج 4، ص 12؛ منهج الصادقین، ج 2، ص 279؛ کشف، ج 1، ص 388.

4- منهج الصادقین، ج 2، ص 283.

20. ابراهیم (علیه السلام) بعد از بنای خانه کعبه، امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست کرد و گفت: ربّ اجعل هذا بلداً آمناً (ابراهیم، 35)؛ خداوند این سرزمین را محل امن و امان قرار ده. خداوند دعای او را اجابت فرمود و آنجا را مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روحی است و هم از نظر قوانین مذهبی امنیت آن چنان محترم شمرده شده که هر گونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است. ناگفته پیداست که ظهور: و من دخله آن است که هر که داخل بیت الله الحرام شود، در امان است، لیکن بنا بر روایات اهل بیت، این حکم همه حرم را شامل می شود. (1)

21. بر پایه این آیه، قانون حج مانند سایر قوانین اسلامی اختصاصی به مسلمانان ندارد، بلکه همه موظفند آن را انجام دهند و با قاعده‌ی معروف

«الکفار مکلفون بالفروع كما أنّهم مکلفون بالأصول»، آیه شریفه: ولله على الناس حج البيت... تأیید می شود. گرچه شرط صحیح بودن این گونه اعمال و عبادات این است که نخست اسلام را بپذیرند، سپس آن‌ها را انجام بدهند، ولی باید توجه داشت که عدم قبول اسلام مسئولیت آن‌ها را در برابر این گونه وظایف از بین نمی برد. (2)

22. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«من مات ولم يحجّ حجة الاسلام ولم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحجّ أو سلطان يمنعه، فليمت يهودياً أو نصرانياً». (3)

23. بر پایه جمله فانّ الله غني عن العالمين منفعت حکم وجوب حجّ به انسان‌ها می رسد، نه به خداوند. زیرا وی منزّه از احتیاج است. (4)

24. استطاعت بر سه قسم است:

الف. استطاعت مالی؛ آن که مال و ثروتش به اندازه‌ای باشد که افزون بر خانه‌ی مسکونی و لوازم خانگی هزینه‌های جاری زندگی، حتی پس از مراجعت از حج، و هزینه‌ی ایاب و ذهاب حج را داشته باشد، بر او واجب است که به حج مشرف شود و اما تمکن از مخارج جانبی زیارت مانند تهیه سوغات و هزینه‌ی بعد از سفر در دید و بازدید شرط نیست.

ص: 246

1- نمونه، ج 3، ص 15؛ احسن الحدیث، ج 2، ص 142.

2- نمونه، ج 3، ص 18.

3- صافی، ج 1، ص 362.

4- فتح القدير، ج 1، ص 363.

ب. استطاعت بدنی؛ مریض و علیل و ضعیف نباشد، به گونه ای که بتواند گرچه به کمک غیر انجام وظیفه کند. در صورت بیماری، اگر مأیوس از خوب شدن است، باید نایب بگیرد و اگر امیدوار به بهبودی است، باید صبر کند تا خود متمکن گردد.

ج. استطاعت خارجی؛ مانعی از طرف دولت یا دشمن یا قطاع الطریق نباشد. (1)

25. بعضی می گویند: برای کسانی که در خود حرم هستند، خود کعبه قبله است و برای آنان که در مکه هستند، مسجد الحرام قبله است و برای کسانی که در مناطق دور هستند، حرم قبله است (2). این سخن ناصواب است. زیرا چه برای کسانی که در مکه یا حرم هستند و چه برای کسانی که از راه های دور نماز می گذارند، تنها کعبه قبله است. از این رو، در تمامی حالات می گوئیم:

«و الكعبة قبلتی».

آری! زنده و مرده همه با قبله سر و کار دارند. در زندگی یا در حال احتضار به نوعی و در حال دفن شدن به نوعی دیگر، اما کسی با مسجد الحرام یا حرم کاری ندارد و جمله شطر المسجد الحرام (بقره، 144) از آن جهت است که فلنولیتک قبله ترضیها (بقره، 144) و از آن جا که رو کردن به شطر المسجد الحرام رو کردن به کعبه است، پس تفاوت در رو گرداندن و استقبال است، نه در قبله. آنان که نزدیک کعبه اند به سمت جرم کعبه می ایستند و آنان که دورند به سمت حرم می ایستند تا به کعبه رو کرده باشند. جمله... و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره... (بقره، 144)؛ یعنی استقبالتان به آن سمت باشد، نه این که مسجد الحرام قبله است. (3)

26. فخر رازی می گوید: در شرف کعبه همین بس که بنیانگذارش ذات اقدس جلیل، مهندسش جبرئیل، معمارش خلیل و دستیارش اسماعیل است. (4) و کفی بذلك فضلاً و شرفاً، اما دلیلی بر اثبات این شرافت برای بیت المقدس وجود ندارد. (5)

27. از تعابیر آیه اهمیت حج آشکار می گردد. زیرا:

ص: 247

1- مجمع البیان، ج 2، ص 799؛ اطیب البیان، ج 3، ص 292.

2- جواهرالکلام، ج 7، ص 32.

3- تسنیم، ج 15، ص 125.

4- تفسیر کبیر، ج 8، ص 145.

5- تسنیم، ج 15، ص 121.

اولاً: وجوب حج را با جمله خبریه بیان فرمود، نه با جمله انشائیه و دلالت جمله خبریه بر وجوب از دلالت جمله انشائیه قوی تر است.

ثانیاً: با جمله اسمیه بیان فرمود، نه فعلیه و جمله اسمیه از جمله فعلیه قوی تر است.

ثالثاً: کلمه «لله» که با لام وجوب تکلیف حج را بیان می کند، مثل لام «لله» در صیغه ی نذر

«لله علي أن أفعال كذا»؛ معنایش آن است که این تکلیف از طرف خداوند بر عهده ی مردم جعل شده است.

رابعاً: کلمه «علي» که گاهی برای بیان وجوب به کار می رود، مانند:

«و علي الید ما أخذت حتی تؤدی»⁽¹⁾ در آیه کریمه نیز کلمه علي الناس بلافاصله بعد از «لله» تأکید دیگری را بیان می کند.⁽²⁾

خامساً: تعبیر به «کفر» به جای ترك حج نشانه ی تأکید بر وجوب حج و شدت برخورد با تارك الحج است.

28. خداوند بیت المقدس را با همه عظمتی که دارد، به خودش نسبت نداده است، اما کعبه را به خودش نسبت داده است؛ ... آن طهرا بیته... کعبه که با مهندسی ابراهیم خلیل (علیه السلام) بنا شد، هم معبد است، هم قبله، هم مطاف، و مکان بیت را خداوند خود معین فرمود؛ و إذ بؤأنا لابراهیم مکان البیت أن لا تشرك بی شیئا و طهر بیته للطائفین و القائمین و الرکع السجود. (حج، 26)

ص: 248

1- مستدرک الوسائل، ج 3، ابواب غصب، باب 1.

2- تسنیم، ج 15، ص 143.

اشاره

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ سَهِيْدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (98) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصَدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوجًا وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (99) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (100) وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُوْلُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (101) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (102)

ترجمه

بگو: «ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟ با آن که خدا بر آنچه می کنید گواه است». * بگو: «ای اهل کتاب چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می دارید و آن (راه) را کج می شمارید، با آن که خود (به راستی آن) گواهد؟» و خدا از اعمال شما غافل نیست. * ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از فرقه ای از اهل کتاب فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به حال کفر بر می گردانند، * و چگونه کفر می ورزید با این که آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او میان شماست؟ و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است. * ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حقّ پروا کردن از اوست، پروا کنید؛ و زینهار، جز مسلمان نمیرید.

شان نزول

روزی یکی از یهودیان به نام «شاس بن قیس» که پیرمرد تاریک دلی بود، از کنار مسلمانان عبور کرد و دید جمعی از طایفه ی اوس و خزرج که سال ها با هم جنگ های خونینی داشتند، در کمال صفا و صمیمیت گرد هم نشسته اند. او از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و با خود گفت: اگر این ها با رهبری محمد (صلی الله علیه و آله) از همین راه پیش روند، موجودیت یهود به کلی در خطر است. در این حال نقشه ای به ذهن او رسید و یکی از جوانان یهودی را دستور داد که به جمع آنان بپیوندد و پیشینه ی اختلافات و جنگ های میان آن ها را یادآور شود.

اتفاقاً این نقشه به وسیله ی آن جوان عملی شد و مؤثر واقع گردید و جمعی از مسلمانان پس از شنیدن سخنان وی به گفت و گو پرداختند و چیزی نمانده بود که آتش خاموش شده،

میان طایفه ی اوس و خزرج بار دیگر شعله ور گردد.

خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید، فوراً با جمعی از مهاجران به سراغ آنان آمد و با اندرزهای مؤثر و سخنان تکان دهنده ی خود آن ها را بیدار ساخت. مردم با شنیدن سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از تصمیم خود برگشتند و مجدداً صلح و صفا و آشتی میان آنان برقرار گشت. در این هنگام، چهار آیه فوق نازل شد که در دو آیه نخست یهودیان اغوا کننده را نکوهش می کند و در دو آیه بعد، به مسلمانان هشدار می دهد. (1)

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

سرزنش از اهل کتاب به خاطر کفر به آیات الهی و باز داشتن از راه خدا، عدم غفلت خداوند از اعمال کفار، هشدار به مؤمنان در باره پیروی از اهل کتاب، تعجب از کفرورزی اهل کتاب با وجود پیامبر، ثمره اعتصام به خدا، لزوم رعایت حق تقوا و مسلمان مردن.

ب. مراد از جمله: و فیکم رسوله توییح یهودیان است که چگونه کافر می شوید، با آن که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در میان شماست و معجزات فراوانی را از او مشاهده می کنید. مانند شق القمر و تسبیح جمادات و سخن گفتن حیوانات و حرکت درخت به فرمان وی و تشریف جن به محضر ایشان و طلب حوایج حیوانات از او و نصرت فرشتگان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تصرف وی در قلوب مردم و شفا دادن مریض و زنده ساختن مرده و سفر معراج و... (2)

شاید قوم خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) مراد باشد که معاصر او بودند و ممکن است مقصود همه امت او تا قیامت باشد. زیرا آثار و نشانه های نبوت او، قرآن و غیر آن، در میان امت او هست و مانند وجود خود اوست. (3)

نکته ها

1. آیه شریفه: کیف تکفرون بایات الله قاعده ی عقلی امتناع اجتماع متنافیین را بیان

ص: 250

1- نمونه، ج 3، ص 20.

2- أطیب البیان، ج 3، ص 300.

3- مجمع البیان، ج 2، ص 802؛ جامع الأحکام، ج 4، ص 156.

می‌کند. زیرا کفر به آیات الهی با ادّعیای ایمان منافات دارد و این منافات نزد فطرت انسانی ممنوع است. از این رو، با کلمه «کیف» که دلالت بر تعجّب دارد، خطاب کرده است. (1)

2. خداوند به اهل ایمان مستقیماً خطاب کرده پیامبر را واسطه قرار نداده است؛ یا اَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا، اما اهل کتاب را مستقیم مورد خطاب قرار نمی‌دهد، بلکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) واسطه در خطاب است؛ قل یا اهل الکتاب. زیرا خداوند این گونه جلالت و منزلت اهل ایمان را بیان می‌کند؛ یعنی آنان سزاوار خطاب الهی هستند. (2)

3. دشمنان، هر لحظه برای انحراف شما تلاش می‌کنند؛ تبغونها عوجا. (3)

4. تعبیر به اسم «والله» برای شدت توییح و سرزنش آن هاست و صیغه ی مبالغه ی «شهدید» برای مبالغه در وعید است. (4)

5. تغییر تعبیر از فعل مضارع معلوم: ... و من یعتصم بالله... به فعل ماضی مجهول: ... فقد هدی الی صراط مستقیم از کمال مبالغه و راهیابی بدون واسطه حکایت می‌کند و نیز از محقق الوقوع و حتمی بودن موضوع خبر می‌دهد. تنوین «صراط» برای تفخیم است که از عظمت و بزرگی راه حکایت می‌کند.

6. زمینه های انحراف و کفر، یا فقدان راه است و یا فقدان راهنما، اما با وجود کتاب و سنّت و قوانین و رهبر الهی اگر کسی منحرف شد جای تعجب دارد: کیف تکفرون و.... (5)

7. قرآن کریم هم انداز می‌کند و از وعید سخن به میان می‌آورد، هم بشارت می‌دهد و از وعده سخن می‌گوید. خداوند در آیه های مورد بحث، نخست مؤمنان را از خطر اطاعت از کافران بر حذر داشته، عواقب ناخوشایند این پیروی مذموم را متذکر شده است، سپس وعده و تبشیر را مطرح فرموده است؛ ... و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم؛ یعنی راه نجات از این خطر بزرگ، اعتصام به خدا و انقطاع از غیر اوست. پس، اگر کسی به خدا

ص: 251

1- مواهب الرحمن، ج 6، ص 179.

2- روح المعانی، ج 4، ص 16.

3- نور، ج 2، ص 120.

4- روح المعانی، ج 4، ص 15.

5- نور، ج 2، ص 121.

متوسل و متمسك شود، به سهولت صراط مستقیم را می یابد. (1)

8. برخی از مفسران معتقدند که آیه شریفه: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ به دلیل مشکل بودن رعایت حق تقوا بر مسلمانان به وسیله آیه: اتَّقُوا اللَّهَ ما استطعتم نسخ شده است.

قول به نسخ باطل است. فخر رازی می گوید: معنای رعایت حق تقوا آن است که انسان از جمیع گناهان پرهیز کند و لازمه نسخ آن، اجازه ی ارتکاب بعضی از گناهان از سوی خداوند است که محال و ممتنع است.

بعضی از مفسران مانند قرطبی گویند: آیه: فاتَّقُوا اللَّهَ ما استطعتم بیان و شرح آیه شریفه اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ و معنای آیه چنین است: فاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ما استطعتم. این سخن به صواب نزدیک تر است. زیرا التزام به نسخ در جایی است که جمع میان دو آیه ممکن نباشد. (2)

9. حق تقوا آن است که مشوب به باطل نباشد؛ یعنی عبودیتی که در آن غفلت و انانیت مطرح نباشد، و این چیزی نیست که همگان توان تحصیل آن را داشته باشند. زیرا راهی باطنی است و دقایق و لطایفی دارد که جز افراد مخلص، کسی متوجه آن نمی شود، و انسان های عادی این مرحله ی عالیه ی تقوا را مقدر نفس انسانی نمی دانند.

گرچه اهل تقوا این مرحله را نه تنها ممکن می دانند، بلکه این راه را طی کرده اند، اما تقوا به اندازه ی استطاعت سخنی است که همه فهم های مختلف آن را درک می کنند و صاحب هر مرحله از فهم و درک آن را با تقوایی که برای خود مقدر می داند، تطبیق می کند.

در نتیجه، از آیه شریفه: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ و آیه شریفه: فاتَّقُوا اللَّهَ ما استطعتم استفاده می شود که ابتدا خداوند همه مردم را دعوت به حق تقوا کرده، سپس دستور داده است که در این مسیر قرار بگیرند و برای رسیدن به این مقصود بکوشند. آیه نخست دعوت به اصل مقصد کرده، آیه دوم کیفیت پیمودن راه این مقصد را بیان می کند. (3)

10. از این که در آیه شریفه خطاب به اهل ایمان و می فرماید که حق تقوا را رعایت کنید، استفاده می شود که ایمان تنها کافی نیست، بلکه برای دستیابی به رستگاری تقوا هم لازم است.

ص: 252

1- تسنیم، ج 15، ص 191.

2- تیان، ج 3، ص 543؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 171؛ المعین، ج 4، ص 27؛ فتح القدیر، ج 1، ص 367؛ جامع الاحکام، ج 4، ص 157.

3- المیزان، ج 3، ص 367.

11. موت امری تکوینی است که خارج از اختیار انسان است، از این رو امر و نهی متعلق به آن تکوینی است. مانند امر به موت در آیه: فقال لهم الله موتوا(بقره، 243) و امر به زنده شدن در آیه: أن يقول له كن فيكون(یس، 82)، لیکن گاهی يك امر غیر اختیاری را به کاری اختیاری اضافه می کنند، آن گاه مجموع آن دو را امر اختیاری می نامند و نسبت اختیار به آن می دهند.

پس، نهی از مردن بدون اسلام از این قبیل و کنایه از این معناست که در همه احوال ملازم با اسلام باش، به گونه ای که اگر مرگت فرا رسید، مسلمان از دنیا رفته باشی. (1)

12. کمالات معنوی دارای مراحل و درجاتی است. هر مرحله ای را که انسان طی کرده، باید مرحله ی بالاتر از آن را نیز بپیماید و به مرحله ی فروتر اکتفا نکند:

1. علم؛ ربّ زدنی علما. (طه، 114)

2. ایمان؛ انّ الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ایمانا. (آل عمران، 173)

3. تقوا؛ اتقوا الله حقّ تقاته. (آل عمران، 102)

4. جهاد؛ جاهدوا في الله حق جهاده. (حج، 78)

5. محبت به خداوند؛ و الّذين ءامنوا أشدّ حبّاً لله. (بقره، 165)

6. یاد الهی؛ فاذكروا الله کذکرکم ءاباءکم أو أشدّ ذکرا. (بقره، 200)

7. تلاوت قرآن؛ الّذين ءاتیناهم الكتاب یتلونه حقّ تلاوته. (بقره، 121)

8. هدایت؛ و الّذين اهتدوا زادهم هدی و ءاتاهم تقواهم (محمد، 17) و انّهم فتية ءامنوا برّبهم و زدناهم هدی. (کهف، 13)

9. خشوع؛ و یخرون للأذقان یتکون و یریدهم خشوعا. (2)

13. مسلمان زیستن مهم نیست، مسلمان مردن و عاقبت به خیر شدن مهم است، از این رو می فرماید: و لا تموتن الا و انتم مسلمون؛ نظیر همین تعبیر در سفارش ابراهیم و یعقوب به فرزندان شان بیان شده است: و وصّی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی انّ الله اصطفی لكم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون. (بقره، 132)

ص: 253

1- المیزان، ج 3، ص 368.

2- اسراء، 109؛ نور، ج 2، 141 با اضافات

اشاره

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (103) وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (104) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (105) يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (106) وَ أَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (107) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (108) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (109)

ترجمه

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید؛ آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید، و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند، باشد که شما راه یابید. * و باید از میان شما گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی باز دارند، و آنان همان رستگارانند. * و چون کسانی مباحثید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند، و برای آنان عذابی سهمگین است. * (در آن) روزی که چهره هایی سپید، و چهره هایی سیاه گردد؛ اما سیاه رویان (به آنان گویند): آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید، * و اما سپید رویان همواره در رحمت خداوند جاویدانند. * این ها آیات خداست که آن را به حق بر تو می خوانیم؛ و خداوند هیچ سستی بر جهانیان نمی خواهد. * و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آن خداست، و (همه) کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.

شان نزول

مشركان عرب در دوران جاهليت، به حريم يكدیگر تجاوز می کردند؛ به گونه ای که جنگ های میان اوس و خزرج صد و بیست سال به طول انجامید، تا زمانی که خداوند به

وسيله ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) میان دل های آنان الفت ایجاد کرد و کینه های گذشته را از میان برد؛ اما از آنجا که ریشه های اختلاف بسیار نیرومند و اتحاد آن ها تازه و جوان بود، گاه و بی گاه بر اثر عواملی اختلافات فراموش شده شعله ور می شد.

روزی دو نفر از قبیله ی اوس و خزرج به نام «ثعلبة بن غنم» و «اسعد بن زرارة» در برابر یکدیگر قرار گرفتند و هر یک افتخارات خود را برشمردند. کم کم موضوع بسیار حساس شد و نزدیک بود جنگ و خونریزی رخ دهد. خبر به پیامبر رسید. پیامبر تشریف آوردند و به اختلاف آن ها خاتمه دادند. در این زمینه آیه شریفه نازل شد. (1)

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

لزوم تمسک به ریسمان الهی (قرآن و اهل بیت)، یادآوری نعمتهای خداوند از جمله نجات یافتن از دشمنی با یکدیگر و نعمت برادری، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه گروهی خاص، پرهیز از اختلاف و پیامد آن، سیاه رویی تفرقه افکنان در قیامت، و سفیدروی مؤمنان و ورود آنان به بهشت، منزه بودن خداوند از ظلم.

ب. 1. ابی سعید خدری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین روایت کرده است:

«أني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله حبل ممدود من السماء الي الأرض وعترتي أهل بيتي». (2)

2. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«آل محمد هم حبل الله الذي أمر بالاعتصام به فقال: واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا». (3)

3. شخصی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: فما حبل الله الذي نعتصم به؟ فضرب النبي يده في يد علي (عليه السلام) وقال:

«تمسكوا بهذا فهذا هو الحبل المتين». (4)

4. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره ی قرآن کریم چنین می فرماید:

«هو حبل الله المتين و التور المبین و عصمة من تمسك به و نجاته من تبعه». (5)

ص: 255

1- فتح القدير، ج 1، ص 368؛ مجمع البيان، ج 2، ص 804؛ كشف، ج 1، ص 395.

2- غرائب القرآن، ج 2، ص 225.

3- البرهان، ج 1، ص 307.

4- همان، ص 306.

5- منهج الصادقين، ج 2، ص 290.

«حبل الله» اشاره به يك حقيقت است که انسان در شرایط عادی و بدون داشتن مری و راهنما در قعر درّه ی طبیعت و چاه تاریک غرایز سرکش، و جهل و نادانی باقی خواهد ماند و برای نجات از این درّه و برآمدن از این چاه نیاز به ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون آید.

این رشته محکم همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده آن و جانشینان واقعی اوست، که مردم را از سطوح پایین بالا برده، به آسمان تکامل معنوی می رسانند. (1)

ج. معنای اعتصام به حبل الهی، اعتصام انفرادی نیست که هر مسلمانی جداگانه به حبل الهی تمسک کند، بلکه مقصود اعتصام جمیع امت اسلامی به حبل الهی است؛ و اعتصموا بحبل الله جمیعا. بنا بر این، آیه شریفه لزوم وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را در تمسک به حبل الهی بیان می کند. (2)

د. «اصباح» به معنای شب را به روز آوردن و کنایه از این است: از شب تاریک عناد و خونریزی نجات و به صبح روشن محبت و الفت رسیدید. (3)

ه. - معنای کلمه «اخ» طلب و قصد است. بنا بر این، کسی که با دوست خود اخوت می ورزد، مقصدش مقصد دوست اوست و جهت اطلاق «صدیق» به دوست آن است که هر يك آنچه را در قلب دیگری است، تصدیق می کند و می پذیرد. (4)

و. در قرآن مجید کلمه امت به چند معنا آمده است:

1. گروه و جماعت؛ قالت أمة منهم لِمَ تعظون قوما اللّهُ مهلكهم. (اعراف، 164)

2. مدتی از زمان؛ ولئن أخرنا عنهم العذاب الى أمة معدودة. (هود، 8)

3. پیروان انبیا؛ کنتم خیر أمة أخرجت للناس. (آل عمران، 110)

4. اسوه و پیشوا؛ انّ ابراهیم کان أمة واحدة قانتا لله. (نحل، 121)

5. طریقه و روش؛ انا وجدنا اباؤنا علی أمة. (زخرف، 22)

ص: 256

1- نمونه، ج 3، ص 29.

2- التحریر و التنویر، ج 4، ص 31.

3- نور، ج 2، ص 143.

4- تفسیر کبیر، ج 8، ص 175؛ تبیان، ج 3، ص 546.

6. علما و دانشمندان؛ و لتكن منكم أمة يدعون الى الخير. (1)

ز. مراد از بیاض و سواد چهره ها چیست؟ در این زمینه دو قول نقل شده است:

1. سفیدی چهره ی مؤمنان و سیاهی چهره ی کفار است که لفظ در معنای حقیقی اش استعمال شده و دلیلی بر خلاف نداریم.

2. منظور از سفیدی چهره، شادمانی و خرسندی مؤمن و مقصود از سیاهی چهره ی کافر، حزن و اندوه اوست. از این رو، در آیات سوره ی مبارکه ی عبس که مشابه این آیات است، دو کلمه «غبرة» و «قترة» را در مقابل ضاحکه مستبشرة آورده است؛ یعنی چهره ی مؤمنان در قیامت خندان و مسرور است. به قرینه ی مقابله مراد از «غبرة» و «قترة»، آن حالت غم و اندوه کافران است. بنا بر این، بیاض کنایه از سرور و سواد کنایه از اندوه است. (2)

ح. منظور از فأما الذين اسودت وجوههم چنان که فخر رازی و طبری نقل کرده اند، فقط گروه خوارج هستند. زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره ی آنان فرمود: آنان چون تیر که از کمان خارج می شود، از دین بیرون می روند؛ لیکن آیه شریفه عمومیت دارد و شامل هر کافری می شود. چنان که این معنا از مفاد عام جمله فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون استفاده می شود. (3)

ط. مقصود از «اخراج امت»، آشکار کردن آنان برای مردم است. تنها امتیاز کلمه «اخراج» این است که مشعر به حدوث و هستی یافتن است. چنان که در آیه الذي أخرج المرعي (اعلی، 4) به همین معنا استعمال شده است.

بنا بر این، معنای آیه چنین خواهد شد: شما مسلمانان در آغاز و پیدایش اسلام بهترین امتی بودید که برای مردم ظاهر گشتید.

نکته ها

1. پیامد اختلاف و تنازع اتحاد بر سلب قدرت است. زیرا هر يك از دو طرف، توان خود را برای سلب قدرت رقیب مصرف می کند؛ یعنی هر دو در سلب قدرت اتفاق دارند. وقتی با

ص: 257

1- تبیان، ج 3، ص 549؛ التحقيق، ج 1، ص 136.

2- تفسیر کبیر/ ج 8، ص 181-182؛ 1 روح المعانی، ج 4، ص 25؛ محاسن التأویل/ ج 4، ص 188.

3- کاشف، ج 2، ص 128.

تنازع قدرت هر دو طرف سلب شد، شوکت و عزتشان به فتور و سستی می گراید. (1)

2. یکی از کارهای خداوند که از محدوده ی قدرت بشر بیرون است، پیوند دادن دل هاست؛ (فألف بين قلوبكم). چنان که در جای دیگر می فرماید: (لو أنفقت ما في الأرض جميعا ما ألفت بين قلوبهم و لكن الله ألفت بينهم). (2)

3. تعبیر به اخوان به معنای برادری اشاره به این نکته است که دیگران را در عرض خود می بینند، نه پایین تر از خود. از این رو، به پدر و فرزند تعبیر نفرمود که یکی بر دیگری برتری داشته باشد. بر پایه احادیث اهل بیت مؤمن بر مؤمن 30 حق دارد. یکی این است:

«يحبّ له ما يحبّ لنفسه و يكره له ما يكره لنفسه». (3)

4. در قرآن کریم در باره موضوعات بسیار مهم امر شده و از سوی دیگر از خلاف آن نهی شده است؛

1. امر به ذکر خدا و نهی از فراموشی خدا: (و اذکر ربّک فی نفسک تضرّعا و خفیة) (اعراف، 205) و لا تكونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم. (حشر، 19)

2. امر به وحدت و نهی از تفرقه: و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا. (آل عمران، 103)

3. امر به رعایت امانت و نهی از خیانت: ان الله یأمرکم ان تؤدّوا الامانات الی أهلها(نساء، 58) و یا ایها الذین ءامنوا لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم. (انفال، 27)

4. امر به پایداری و نهی از سستی: یا ایها الذین ءامنوا اصبروا و صابروا و رابطوا. (آل عمران، 200)

5. امر به معروف باید از نرمی شروع شود و در صورت عدم تأثیر به غلظت و درشتی ختم گردد. از این رو، در آیه شریفه: و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما فان بغت إحدیهما علی الأخری فقاتلوا الّتی تبغی حتی تقیء الی أمر الله اصلاح بر قتال مقدم شده است و در آیه شریفه: (و اهجر وهن فی المضاجع و اضربوهن) هجر و ترك بر ضرب مقدم شده است. (4)

6. با این که دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر را نیز در بر می گیرد، اما ذکر امر

ص: 258

1- تبیان، ج 3، ص 550.

2- انفال، 63؛ نور، ج 2، ص 143.

3- اطیب البیان، ج 3، ص 304.

4- کشف، ج 1، ص 398؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 179.

به معروف و نهی از منکر پس از دعوت به خیر، عطف خاص بر عام است و نشان می دهد که امر به معروف و نهی از منکر جایگاه ویژه ای دارد و از اهمیت خاصی برخوردار است. (1)

7. بسیاری از فقها، یکی از شرایط و جوب نهی از منکر را ایمنی از ضرر دانسته اند، لیکن این شرط در همه جا لازم الرعایه نیست. زیرا موقعی که دشمن بخواهد به دین یا مملکت اسلامی آسیب برساند، باید در مقابل او ایستاد، گرچه ضرری متوجه ما شود. برای هر انسانی جایز است که در مقابل دشمن ایستادگی کند، گرچه کشته شود؛ در صورتی که بداند مصلحت عامه خواهد داشت. (2)

8. قرار گرفتن آیه مربوط به امر به معروف و نهی از منکر در میان دو آیه ای که دستور اتحاد و یکپارچگی می دهد، شاید رمزش این باشد که در نظام اجتماعی متفرق و از هم پاشیده، قدرت دعوت به خیر و معروف وجود ندارد یا دعوت ها مؤثر و کارساز نیست. (3)

9. امر به معروف و نهی از منکر به دو صورت انجام می شود:

الف. وظیفه ی عمومی و همگانی؛ هر کس به مقدار توانایی خود باید به آن اقدام کند.

ب. وظیفه ای که گروهی سازمان یافته و منسجم آن را بر عهده دارد و با قدرت آن را پی می گیرد. مانند راننده ای که اگر در خیابان خلاف کند، هم سایر رانندگان با چراغ و بوق به او اعتراض می کنند، هم پلیس راهنمایی برای برخورد قاطع با متخلف وارد صحنه می شود و او را جریمه می کند. (4)

10. دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر در جامعه باید همیشگی باشد، نه موسمی و موقتی. زیرا افعال «یدعون» و «یأمرون» و «ینهون» فعل مضارع و مفید استمرارند. (5)

11. سؤال: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس منکری را دید، نخست آن را به دست خود تغییر دهد؛ اگر نتوانست به زبان، وگرنه به قلب خود، و این ضعیف ترین مرتبه ی ایمان است؛

«من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده، فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه». این سخن با

ص: 259

1- فتح القدر، ج 1، ص 369؛ روح المعانی، ج 4، ص 20.

2- کاشف، ج 2، ص 124.

3- نور، ج 2، ص 144.

4- نمونه، ج 3، ص 36؛ نور، ج 2، ص 144.

5- نور، ج 2، ص 145.

آنچه شرعاً و عقلاً و عرفاً معروف شده که تغییر منکر نخست به زبان انجام می شود، سپس به مرحله ی سخت تری مانند تنبیه بدنی، حتی جنگ و قتال می رسد، آیا متناقض نیست؟

پاسخ: تغییر منکر با نهی از منکر بسیار متفاوت است. زیرا نهی از منکر غالباً پیش از وقوع عمل صورت می گیرد که شباهت زیادی به باز دارندگی دارد. مثلاً احتمال می دهی شخصی دزدی کند، او را از این عمل باز می داری، اما تغییر منکر نوعاً پس از وقوع است. مثلاً دانستی که شخصی شیء را دزدیده، در صورت توانمندی و ایمنی از ضرر باید آن متاع را از دست دزد گرفته، به صاحبش برگرداند، وگرنه باید به او فرمان داد که آن را به صاحبش برگرداند، و در صورت عدم امکان، باید سارق را مورد خشم و نفرت خود قرار داد. آری، موضوع سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باره تغییر منکر است، نه نهی از منکر. (1)

12. افراد نسبت به دعوت به حق یا باطل بر دو گروه اند:

برخی به حق دعوت می کنند مانند:

1. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)؛ ادعوا الي الله علي بصيرة انا و من اتبعني. (یوسف، 108)

2. مؤمنان؛ ولتكن منكم امة يدعون الي الخير. (آل عمران، 104)

3. جن؛ يا قومنا اجيبوا داعي الله (احقاف، 31)

برخی به باطل دعوت می کنند مانند:

1. پیشوایان کفر؛ ائمة يدعون الي النار. (قصص، 41)

2. مشرکان؛ ولعبد مؤمن خير من مشرك ولو أعجبتمكم أولئك يدعون الي النار. (بقره، 221)

3. شیطان؛ ما كان لي عليكم من سلطان الا ان دعوتكم. (ابراهیم، 22)

13. سرّ تعبیر به «رحمت» از بهشت این است که اگر انسان مؤمن تمام عمر خویش را غرق در طاعت الهی به سر ببرد، باز هم داخل بهشت نمی شود، مگر به رحمت و تفضل خداوند متعال. از این رو از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است:

«لن يدخل الجنة أحدكم عمله. فقيل له: حتى أنت يا رسول الله؟ فقال: حتى أنا، الا أن يتعمدني الله تعالی برحمته». (2)

14. در قرآن کریم شانزده مرتبه کفر بعد از ایمان و دو بار کفر پس از اسلام و سه مورد

ص: 260

1- کاشف، ج 2، ص 126.

2- تفسیر قاسمی، ج 4، ص 190؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 184؛ روح المعانی، ج 4، ص 26.

گوساله پرستی بعد از خداپرستی و بیست و هفت مرتبه انکار بعد از علم و بینه مطرح شده است که همه این موارد نشان دهنده ی خطر و هشدار جدی برای همگان است. (1)

15. همزه استفهام در (اکفرتم) برای تفریع است و این آیه اشاره به کسانی است که پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مرتد شدند. چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ الْحَوْضَ مِمَّنْ صَحْبَنِي أَقْوَامٌ حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُمْ، اخْتَلَجُوا دُونِي، فَلَأَقُولَنَّ أَصْحَابِي، أَصْحَابِي، أَصْحَابِي! فَيَقَالَ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَعْقَابَهُمُ الْقَهْقَهْرِي» (2).

با توجه به این حدیث شریف، مجعول بودن احادیثی چون:

«أَصْحَابِي كُلُّهُمْ عَدُولٌ» و «أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ، بَأَيْهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» روشن می شود. (3)

16. کلمه «باء» مفید سببیت است و جمع میان دو فعل ماضی و مضارع در آیه شریفه بما کنتم تکفرون دلالت بر استمرار دارد؛ یعنی عذاب همیشگی قیامت برای آنان به دلیل استمرارشان در کفر و عناد است. (4)

17. سؤال: با توجه به این که کفار در آتش و مؤمنان در بهشت مخلّد هستند، چرا در این آیات فقط خلود مؤمنان را ذکر کرده است؛ ... ففی رحمة الله هم فیها خالدون، اما نسبت به کفار سخن از خلود به میان نیامده است؟

پاسخ: این موضوع و اضافه ی رحمت به نام پروردگار؛ ففی رحمة الله، و استناد عذاب به اعمال مردم، نشانه سبقت و برتری رحمت الهی بر غضب اوست. (5)

18. و لله ما فی السموات؛ این آیه برهانی بر عدم اراده ی هیچ نوع ظلمی از سوی خداست. زیرا خداوند مالک تمامی اشیا و موجودات است و تصرّف در آن ها به هر گونه که بخواهد، حق اصلی اوست. بنا بر این، اسناد ظلم به خداوند ناصواب است. چون ظلم در حقیقت تصرّف در ملک دیگران است و روشن است که همه چیز ملک اوست. (6)

ص: 261

1- نور، ج 2، ص 147.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 809.

3- اطیب البیان، ج 3، ص 311.

4- روح المعانی، ج 4، ص 26.

5- تفسیر کبیر، ج 8، ص 185.

6- المیزان، ج 3، ص 376؛ فتح القدر، ج 1، ص 370.

19. مقتضای سیاق کلام در آیه: منهم المؤمنون و أكثرهم الفاسقون ذکر کفر در برابر ایمان بود، لیکن سرّ تغییر تعبیر از «کفر» به «فسق» آن است که آنان از دستورات تورات، ایمان آوردن به پیامبر و کتاب او، سرپیچی کردند. (1)

آیه 110-115

اشاره

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (110) لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذَىٰ وَ إِن يَقاتِلُوكُمْ يُولُوكُمْ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يَنْصَرُونَ (111) ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةَ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسَدَ كَنَّهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (112) لَيْسُوا سَوَاءً مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ (113) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (114) وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (115)

ترجمه

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید، و از کار ناپسند باز می دارید، و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً برایشان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمنند و (ولی) بیشترشان نافرمانند. * جز آزاری (اندک) هرگز به شما زبانی نخواهند رسانید، و اگر با شما بجنگند به شما پشت کنند، سپس یاری نیابید. * هر کجا یافته شوند، به خواری دچار شده اند - مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند) - و به خشمی از خدا گرفتار آمدند و (مهر) بینوایی بر آنان زده شد. این بدان سبب بود که به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. (و نیز) این (عقوبت) به سزای آن بود که نافرمانی کردند و از اندازه در می گذرانیدند. * (ولی همه آنان) یکسان نیستند. از میان اهل کتاب، گروهی درست کردارند که آیات الهی را در دل شب

ص: 262

می خوانند و سر به سجده می نهند. * به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به کار پسندیده فرمان می دهند و از کار ناپسند باز می دارند؛ و در کارهای نیک شتاب می کنند، و آنان از شایستگیانند. * و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز در باره ی آن ناسپاسی نبینند و خداوند به (حال) تقوا پیشگان داناست.

شان نزول

هنگامی که عبدالله بن سلام با گروهی از یهودیان مسلمان شدند، سایر اهل کتاب بسیار ناراحت شدند و گفتند: به محمد ایمان نیاورده اند مگر اشرار ما، خداوند این آیات را نازل کرد و از آن ها حمایت کرد.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

مسلمانان بهترین امت در پرتو امر به معروف و نهی از منکر، مؤمن بودن گروه اندکی از اهل کتاب و فاسق بودن اکثر آنان، اندک بودن آسیب رسانی اهل کتاب به مسلمانان، فرار آنان به هنگام جنگ، دلیل بودن اهل کتاب مگر در صورت تمسک به حبل و ریسمان الهی، غضب خداوند بر آنان به خاطر کفر و کشتن انبیا، برابر نبودن اهل کتاب با یکدیگر در مسائل دینی، اوصاف اهل کتاب مانند تهجد امر به معروف، سرعت در کارهای خوب.

ب. برای کلمه «قائمة» معانی مختلفی ذکر کرده اند: ثابت برای خداوند، عادل، صاحب طریق مستقیم، لیکن لفظ «قائمة» مطلق است و به همه این معانی گفته می شود، اما به قرینه ی ذکر لفظ کتاب در جمله: من اهل الکتاب و همچنین اعمال صالحه ی آنان در آیه بعدی مراد از «قائمة» قیام بر ایمان و اطاعت خداوند است. (1)

نکته ها

1. مسلمان باید از موضع قدرت امر و نهی کند، نه از روی خواهش و التماس. تأمرون. (2)

ص: 263

1- المیزان، ج 3، ص 385.

2- نور، ج 2، ص 129.

2. بر پایه اطلاق آیه: کنتم خیر أمة، امت اسلامی بهترین امت هاست که از غیر خود برترند، گرچه میان خودشان تفاضل برقرار است.

گفتنی است که این برتری، در صورتی است که امر به معروف و نهی از منکر در میان آنان رایج باشد، وگرنه بهترین امت نخواهند بود. (1)

3. این سه بشارت الهی به مسلمانان که یهودیان جز اذیت اندکی نمی رسانند و به هنگام جنگ فرار می کنند و بر آن ها مهر خواری و ذلت زده می شود، در زمان خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تحقق یافت، به ویژه یهودیان حجاز بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و خیبر و بنی المصطلق که پس از تحریکات فراوان بر ضد اسلام، در میدان های مختلف جنگ با مسلمانان روپرو شدند و سرانجام همگی شکست خوردند و متواری گشتند و این آیه نشانه صحت نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که از غیب خبر داد و محقق شد. (2)

4. مخالفین شما برای نابودی شما تلاش می کنند، لیکن تنها به گوشه ای از اهداف ایدایی خود می رسند؛ الا اذی. (3)

5. از آنجا که یهودیان سه گناه داشتند: کفر ورزیدن به آیات الهی، کشتن پیامبران و غوطه ور شدن در گناه؛ خداوند متعال نیز سه نوع کیفر برای آنان رقم زد: خواری، خشم الهی و درماندگی. (4)

6. سرّ این که خداوند بر یهودیان زمان پیامبر ذلت و مسکنت و غضب را روا داشت با این که آنان انبیا را نکشته بودند، بلکه اجدادشان این عمل را انجام داده بودند، آن است که آنان به کار نیاکان خویش راضی بودند. (5)

7. رمز عزّت دو چیز است: ایمانی از درون به قدرت الهی و ارتباط حسنه ای از بیرون با امت ها: حبل من اللّٰه و حبل من الناس، و هر يك به تنهایی ناقص است. ایمان همراه با انزوا و بیگانگی از مردم کاری پیش نمی برد و پیوند با همه مردم که با ایمان درونی همراه نباشد،

ص: 264

1- فتح القدير، ج 1، ص 371.

2- روح المعانی، ج 4، ص 29؛ مراغی، ج 4، ص 32؛ نمونه، ج 3، ص 51.

3- نور، ج 2، ص 130.

4- تفسیر کبیر، ج 8، ص 203؛ تفسیر قاسمی، ج 4، ص 196؛ تفسیر عاملی، ج 2، ص 169.

5- مراغی، ج 4، ص 34؛ تفسیر کبیر، ج 8، ص 202.

سودمند نیست و مانع آسیب پذیری نمی گردد. (1)

8. تنوین کلمه «غضب» برای تفخیم است؛ یعنی یهودیان به غضب بزرگ الهی گرفتار شدند. (2)

9. گناه و تجاوز، زمینه ساز گناهان بزرگ تری همچون کفر و پیامبرکشی می گردد: ذلك بما عصوا... (3)

10. کفر، جنایت و تجاوز، سیره دائمی اهل کتاب (یهود) بود: ذلك بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله و يقتلون... و كانوا يعتدون. فعل مضارع «يكفرون» و «يقتلون» پس از فعل ماضی «كانوا» دلالت بر استمرار دارد. (4)

11. یهود با افشای اسرار پیامبران، شريك جرم قاتلان آنان بودند: و يقتلون الانبياء بغير حق. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه و يقتلون الانبياء بغير حق، فرمود:

«... ولكن اذا عوا سرهم و افشوا عليهم فقتلوا». (5)

12. کمال انسان در پرتو معرفت به پروردگار و عمل صالح است. قرآن کریم در این آیات به هر دو کمال برخی از اهل کتاب اشاره کرد؛ مؤمن به مبدأ و معاد هستند و بهترین عمل که تهجد و یاد الهی و تلاوت قرآن کریم و نماز و نهی از منکر و سرعت در خیرات است، سیره همیشگی آنان است. تعبیر به فعل مضارع این معنا را اثبات می کند. (6)

13. قرآن کریم گاهی از مجموع نماز، به يك جزء برتر آن نام می برد. چنان که از نماز تعبیر به رکوع می کند؛ واركعوا مع الراكعين. در این آیه نیز از نماز شب و تهجد به سجود تعبیر کرده است؛ و هم يسجدون. (7)

14. تبدیل ضمیر به اسم ظاهر و تعبیر به «متقین» در: و الله عليهم بالمتقين به جهت ستایش و بیان رفعت شأن و مقام پرهیزکاران است. (8)

ص: 265

1- نور، ج 2، ص 153.

2- روح المعانی، ج 4، ص 29.

3- نور، ج 2، ص 132.

4- راهنما، ج 3، ص 16.

5- همان، ص 17.

6- تفسیر کبیر، ج 8، ص 203؛ روح المعانی، ج 4، ص 34.

7- تفسیر کبیر، ج 8، ص 207.

8- فتح القدير، ج 1، ص 374.

15. کمال را از هر گروه و طایفه ای بپذیریم و بدان اقرار کنیم. یکی از راه های جذب و دعوت دیگران، اعتراف به کمالات بزرگان آنان است؛ من أهل الكتاب امة قائمة. (1)

16. «خیرات» همه اعمال شایسته مانند عبادات، انفاق، عدل و قضای حاجت مسلمان را در بر می گیرد. زیرا کلمه «الخیرات» جمع محلی به الف و لام و مفید استغراق است؛ لیکن غالباً در خیرات مالی به کار می رود، چنان که کلمه «خیر» نیز به مال زیاد اطلاق می گردد. (2)

17. قرآن کریم در برخی از آیات دستور به سرعت و مغفرت خداوند و سبقت در خیرات می دهد: و سارعوا الي مغفرة من ربکم (آل عمران، 133)، سابقوا الي مغفرة من ربکم (حدید، 21) و فاستبقوا الخیرات (مائده، 48). در آیات دیگر به عنوان نمونه انبیای الهی و برخی از مؤمنان اهل کتاب و مؤمنان حقیقی را معرفی می کند. در باره انبیا می فرماید: انهم كانوا يسارعون في الخیرات و يدعوننا رغبا و رهبا (انبیاء، 90)، در باره مؤمنان اهل کتاب می فرماید: ... و يسارعون في الخیرات و اولئك من الصالحين (آل عمران، 114) و در باره مؤمنان خدا ترس می فرماید: ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون... اولئك يسارعون في الخیرات و هم لها سابقون. (مؤمنون، 61)

18. سبقت و سرعت صالحان در نیکی ها، موسمی نیست دائمی است؛ (یسارعون). (3)

19. اهمیت خاص امر به معروف و نهی از منکر؛ یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر. پس از ذکر ایمان به خدا و قیامت، عنوان کردن امر به معروف و نهی از منکر، بیانگر اهمیت ویژه آن است. (4)

ص: 266

1- نور، ج 2، ص 154.

2- المیزان، ج 3، ص 385.

3- نور، ج 2، ص 135.

4- راهنما، ج 3، ص 20.

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (116) مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (117) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (118) هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (119) إِنْ نَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (120)

ترجمه

کسانی که کفر ورزیدند، هرگز اموال و اولادشان چیزی (از عذاب خدا) را از آنان دفع نخواهد کرد، و آنان اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود. * مثل آنچه (آنان) در زندگی این دنیا (در راه دشمنی با پیامبر) خرج می کنند، چون باد سردی است که به کشتزار قوم ستمگر بوزد و آن را تباه سازد؛ و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ظلم کرده اند. * ای کسانی که ایمان آورده اید، از غیر خودتان (دوست و) همراز مگیرید. (آنان) از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است؛ و آنچه سینه هایشان نهان می دارد، بزرگ تر است. در حقیقت، ما نشانه ها (ی دشمنی آنان) را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید. * هان شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید، و (حال آن که) آنان شما را دوست ندارند، و شما به همه کتاب ها (ی خدا) ایمان دارید؛ و چون با شما برخورد کنند، می گویند: «ایمان آوردیم» و چون (با هم) خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می گزند. بگو: «به خشم خود بمیرید» که خداوند به راز درون سینه ها داناست. * اگر به شما خوشی رسد، آنان را بدحال می کند، و اگر به شما گزند رسد، بدان شاد می شوند، و اگر بردبار و پرهیزکار باشید، نیرنگشان هیچ زیانیه شما نمی رساند؛ یقیناً خداوند به آنچه می کنند، احاطه دارد.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

کارساز نبودن ثروت و فرزندان در قیامت برای کفار، تمثیل برای انفاق کفار، ستمگر بودن کفار، کفار را محرم اسرار قرار ندادن، اوصاف ناپسند دشمنان اسلام.

ب. قرآن کریم در این آیات، پس از آن که مسلمانان را از محرم اسرار دانستن بیگانگان بر حذر می دارد به هشت ویژگی ناپسند و زشت آنان اشاره می کند، که یکی از این اوصاف در قطع رابطه با آنان کفایت می کند:

1. کفار در رساندن شرّ و فساد نسبت به مسلمانان کوتاهی نمی کنند؛ لا یألونکم خیالاً.

2. پیوسته آنان دوست دارند که شما مسلمانان در رنج و زحمت باشید؛ ودّوا ما عنتم.

3. آثار عداوت و بغض و کینه از لا به لای سخنان آنان آشکار است؛ قد بدت البغضاء من أفواههم.

4. عداوت و دشمنی قلبی آنان نسبت به شما بزرگ تر است؛ و ما تخفی صدورهم أكبر.

5. گرچه شما آنان را دوست دارید، اما آن ها شما را دوست ندارند؛ هأنتم أولاء تحبّونهم و لا یحبّونکم.

6. آنان منافقانه عمل می کنند؛ هنگام برخورد با شما می گویند: مؤمن هستیم، ولی چون تنها شوند، از شدت غیظ و کینه سر انگشتان خود را به دندان می گیرند؛ عضّوا علیکم الأنامل من الغیظ.

7. اگر فتح و پیروزی و پیش آمد خوبی برای شما رخ دهد، آن ها ناراحت می شوند؛ ان تمسّسکم حسنة تسؤهم.

8. اگر حادثه ی ناگواری به شما برسد، آنان خوشحال می شوند؛ ان تصبکم سیئة یفرحوا بها.

در پایان می فرماید: اگر شما مسلمانان در برابر کینه و عداوت آنان استقامت کنید و پرهیزگار باشید، آن ها نمی توانند هیچ صدمه ای و ضرری به شما برسانند. زیرا خداوند به اعمال شما آگاه است و کاملاً احاطه دارد.

1. از یکسانی سیاق این آیات بر می آید که مراد از این کافران گروه دیگری از اهل کتاب است که به دعوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پاسخ مثبت نداده و در توطئه علیه اسلام و تلاش در خاموش ساختن نور آن از هیچ تلاشی دریغ نورزیدند. (1)
2. سر این که از میان همه امکانات مادی تنها به ثروت و فرزندان اشاره شده، آن است که مهم ترین سرمایه های هر انسانی ثروت و فرزندان اوست و هنگامی که انسان از این دو امر نتواند بهره ببرد، از سایر سرمایه ها به طریق اولی نمی تواند استفاده کند. همان گونه که عدم بهره وری از ثروت و فرزندان در آیه شریفه: یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و آیه و ما أموالکم و لا اولادکم بالّتی تقرّبکم عندنا زلفی آمده است. (2)
3. فعل مضارع (یظلمون) نشانه تجدد و استمرار ظلم کفار در حق خودشان است. (3)
4. مسلمانان موظفند حتی یک نفر از بیگانگان را محرم راز خود نگیرند. زیرا نکره در سیاق نفی مفید عموم است؛ لا تتخذوا بطانة. (4)
5. دشمن برای ما چه آرزو می کند؟ اگر به واژه «ودّ» در قرآن بنگریم، آرزوهای دشمنان را در باره خود در می یابیم:
 1. او می خواهد ما از سلاح و سرمایه خود غافل باشیم؛ و الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم. (نساء، 102)
 2. او از ما سازش و نرمش می خواهد؛ و دّوا لو تدهن فیدهنون. (قلم، 9)
 3. او برای ما رنج و فشار و زحمت می خواهد؛ و دوا ما عنتم.
 4. او برای ما ارتداد و بازگشت از دین را می خواهد؛ و دّ کثیر من اهل الکتاب لو یردّونکم من بعد ایمانکم کفّارا. (5)
 6. مؤمن بودن مسأله ای است و عاقل بودن مسأله دیگر، از این رو در این آیه خداوند به

ص: 269

- 1- المیزان، ج 3، ص 386.
- 2- تفسیر کبیر، ج 8، ص 211.
- 3- روح المعانی، ج 4، ص 37.
- 4- تفسیر کبیر، ج 8، ص 215.
- 5- بقره، 109؛ نور، ج 2، ص 137.

مؤمنان می فرماید: کفار را محرم اسرار خود قرار ندهید، اگر عقل دارید؛ یا ایها الذین ءامنوا... ان کنتم تعقلون. (1)

7. تأثیر وضعیت درونی انسان، در حالات خارجی و رفتاری وی؛ عَصُوا عَلَيْكُمْ الْاِنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ. کینه دشمنان اسلام (که يك وضعيت درونی است)، باعث گزیدن انگشتان (که يك حالت خارجی است)، شده است. (2)

8. شادی مثبت و منفی

الف. مؤمنان به فضل و رحمت و نصرت خداوند شاد و مسرورند؛

قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون (یونس، 58) و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله... (روم، 4-5)

ب. شادی منفی؛ دشمنان اسلام به گرفتاری و مصیبت مسلمانان شاد و مسرورند؛

ان تمسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم سيئة يفرحوا بها. (آل عمران، 120)

غزوه احد

از روایات و تواریخ اسلامی چنین استفاده می شود: هنگامی که قریش در جنگ بدر شکست خوردند و با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر به مکه بازگشتند، ابوسفیان به مردم گفت: «نگذارید زنان بر کشته های خود گریه کنند. زیرا اشک چشم اندوه را نابود می سازد و عداوت و دشمنی به محمد و یاران او را از قلب ها زایل می کند».

به هر حال، شب و روز در فکر انتقام گیری از مسلمانان بودند. در سال سوم از هجرت، قریش به عزم جنگ با سه هزار سوار و دو هزار پیاده و با تجهیزات کافی از مکه خارج شدند.

عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آنجا که به برادر زاده ی خود علاقه ی زیادی داشت، ماجرا را به وسیله ی شخصی از قبیله ی بنی غفار به اطلاع پیامبر (صلی الله علیه و آله) رساند. حضرت مسلمانان را برای مشورت در امر جنگ با مشرکان دعوت کرد و به صلاحدید اکثریت رأی آن شد که در بیرون از مدینه با کفار بجنگند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نظریه ی آنان را پذیرفت؛ گرچه تمایلی به خروج از مدینه نداشت، اما به این مشورت احترام گذاشت.

ص: 270

1- نور، ج 2، ص 139.

2- راهنما، ج 3، ص 35.

آن حضرت روز جمعه پس از ادای نماز جمعه با جمعی حدود هزار نفر از مدینه به سوی احد حرکت کردند. مورخ معروف، حلبی می نویسد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضمن بازدید از لشکر، گروهی را در میان آن ها دید که هرگز ندیده بود. پرسیدند این ها کیستند؟ عرض کردند: عده ای از یهودند که با «عبدالله بن ابی» هم پیمان بوده اند و بدین مناسبت به یاری مسلمانان آمده اند. حضرت تأملی کرد و فرمود: برای جنگ با مشرکان از مشرکان نتوان یاری جست، مگر این که مسلمان شوند. یهودیان این پیشنهاد را نپذیرفتند و به مدینه بازگشتند. بدین سان 300 نفر از لشکر هزار نفری کم شدند.

مفسران چنین نوشته اند: چون عبدالله بن ابی طرفدار جنگ در داخل مدینه بود و با نظر او موافقت نشد، او در اثنای راه از همراهی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) خودداری کرد و با جمع حدود 300 نفری به مدینه بازگشتند.

وقتی به منطقه ی احد رسیدند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از آرایش صفوف مسلمانان، عبدالله بن جبیر را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر مأمور مراقبت از تنگه ی عینین کرد و به آن ها توصیه کرد حتی در صورت پیروزی ما بر دشمن سنگرشان را ترك نکنند.

پس از آغاز جنگ، مسلمانان با يك حمله ی برق آسا شکست شدیدی به قریش وارد ساختند و دشمن عقب نشینی کرد و مسلمانان به جمع کردن غنایم پرداختند، حتی تیراندازانی که در بالای کوه بودند، جز عبدالله که با 12 نفر باقی ماندند، سنگر خود را رها ساختند.

در آن هنگام خالد بن ولید به آن ها حمله کرد و عبدالله با 12 نفر نتوانست حمله آن ها را دفع کند؛ در نتیجه همگی شهید شدند و متأسفانه سایر مسلمانان پا به فرار گذاشتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرچه آن ها را صدا زد که به کجا می روید، پاسخ ندادند. در این جنگ پیشانی و دندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکسته شد و بدن مبارك حضرت علی (علیه السلام) 60 زخم برداشت، در عین حال با کمال رشادت می جنگید و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفاع می کرد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) جبرئیل را مشاهده کرد که می گفت:

«لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی» و در همین جنگ بود که حضرت حمزه، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شهادت رسید....(1)

ص: 271

اشاره

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (121) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (122) وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (123) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (124) بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (125) وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنَ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (126) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (127) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (128) وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (129)

ترجمه

و (یاد کن) زمانی را که (در جنگ احد) صبحگاهان از پیش کسانت بیرون آمدی (تا) مؤمنان را برای جنگیدن، در مواضع خود جای دهی، و خداوند، شنوای داناست. * آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند، با آن که خدا یاورشان بود؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. * و یقیناً خدا شما را در (جنگ) بدر - با آن که ناتوان بودید - یاری کرد. پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری کنید. * آنگاه که به مؤمنان می گفتی: «آیا شما را بس نیست که پروردگارتان، شما را با سه هزار فرشته فرود آمده، یاری کند؟» * آری، اگر صبر کنید و تقوا پیشه کنید، و دشمن با همین جوش (و خروش) بر شما بتازد، (همان گاه) پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد. * و خدا آن (وعده ی پیروزی) را، جز مژده ای برای شما قرار نداد تا (بدین وسیله شادمان شوید و) دل های شما بدان آرامش یابد، و یاری جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست. * تا برخی از کسانی را که کافر شده اند نابود کند، یا آنان را خوار سازد، تا نومید باز گردند. * هیچ يك از این کارها در اختیار تو نیست؛ یا (خدا) بر آنان می بخشاید، یا عذابشان می کند. زیرا آنان ستمکارند، * و آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن خداست. هر که را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند و خداوند آمرزنده مهربان است.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

یادآوری زمان خروج برای انتخاب محل جنگ و یادآوری زمان تصمیم گیری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به هنگام سستی نشان دادن دو گروه در باره جنگ، لزوم توکل بر خدا، نصرت خدا در جنگ بدر، امداد الهی در جنگ بدر توسط پنج هزار فرشته به منظور بشارت و آرامش بخشی روحیه جنگجویان و ناامید ساختن دشمنان، عدم اختیار پیامبر در عفو کفار یا مؤمنان فراری از جنگ، قادر بودن خداوند بر بخشش یا عذاب آنان و مالکیت خداوند نسبت به نظام هستی.

ب. کلمه «هَمَّت» در قرآن کریم بیشتر به معنای عزم و تصمیم به کار رفته است، نه تصور ذهنی، چنان که برخی از مفسران پنداشته اند.

«هَمَّت»، «عزم» و «عقد» مترادف یکدیگر نیستند، اما در يك اصل شریکند و آن «بسته شدن» است. خطور محض نه هَمَّت است، نه عزیمت و نه عقد؛ همان گونه که در سخن نورانی امیر المؤمنین (علیه السلام) آمده است؛

«عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حلّ العقود و نقض الهمم».⁽¹⁾

ج. مراد از «مقاعد» جای نشستن نیست، چون در جنگ نمی نشینند. پس، مقصود از آن مکان و جایگاه است. مانند آیه شریفه في مقعد صدق عند مليك مقتدر، که در باره ی وصف جایگاه بهشتیان است.⁽²⁾

د. بعید نیست آیه شریفه در مقام منت گذاری باشد. از این رو خداوند یاری کردن مؤمنان را در روز بدر یادآوری می فرماید، در حالی که دو گروه راه ضعف و ترس را پیموده بودند. چون انسان فقط در پرتو امداد الهی می تواند عزت پیدا کند، در غیر این صورت چیزی جز فقر و ذلت نصیب او نخواهد شد. خداوند متعال با جمله و أنتم أذلة به این حقیقت اشاره فرموده است.

گفتنی است: این آیه با پاره ای از آیات ثابت کننده ی عزت برای مؤمنان منافات ندارد. مانند و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين (منافقون، 8). زیرا عزت ایشان بر گرفته از عزت الهی است

ص: 273

1- نهج البلاغه، حکمت 250؛ تسنیم، ج 15، ص 474.

2- تفسیر کبیر، ج 8، ص 225.

و آنان از سوی خودشان چیزی ندارند؛ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. (1)

ه. - «سمیع» دو معنا دارد: شنونده ی کلام، مانند: و اللّٰه یسمع تحاورکما (مجادله، 1) و اجابت کننده، مانند:

«سمع اللّٰه لمن حمده». ظاهراً به قرینه ی آیه بعدی که مسئله ی نصرت و پیروزی مسلمانان را بیان می کند، معنای دوم مراد است. (2)

و. تمایل بنی حارثه و بنی سلمه به سستی و انصراف از شرکت در جنگ احد؛ اذ همّت طائفتان منکم. امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) در باره «طائفتان» در آیه فوق فرمودند:

«و الطائفتان هما بنو سلمة و بنو حارثة من الانصار». (3)

نکته ها

1. بر پایه جمله: غدوت من اهلك میدان جنگ در نزدیکی منزل پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است و این دو آیه ناظر به جنگ احد است و این مضمون با داستان جنگ بدر و احزاب اصلاً سازگاری ندارد. (4)

2. نصرت الهی در پرتو صبر و تقوا است؛ و ان تصبروا و تتقوا لا یضربکم کیدهم (آل عمران، 120). در این آیات، عدم نصرت الهی را در عدم صبر و مقاومت و تقوا بیان می کند. گرچه مسلمانان در جنگ احد زیاد بودند، اما چون بی صبری کردند و بر اثر بی تقوایی امر پیامبر را نادیده انگاشتند، از دشمن خود شکست خوردند، اما در جنگ بدر، گرچه افراد اندکی بودند، اما چون مقاومت نشان دادند و از فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطاعت کردند، مشمول نصرت و پیروزی شدند. (5)

3. فرمانده باید فرماندهی جنگ را شخصاً به عهده بگیرد و صفوف جنگجویان را منظم کند و موقعیت افراد را به مقدار توانایی لیاقت آنان، معین سازد. چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جنگ احد این امور را به عهده داشت. (6)

ص: 274

1- نساء، 139؛ المیزان، ج 4، ص 7.

2- اطيّب البیان، ج 3، ص 332.

3- راهنما، ج 3، ص 44.

4- همان.

5- تفسیر کبیر، ج 8، ص 217؛ کشف، ج 1، ص 411.

6- المعین، ج 4، ص 77.

4. بر پایه این آیه شریفه، اگر انسان تحت ولایت خداوند نباشد، سست می شود. همچنین خداوند مؤمنان را به حال خود رها نمی کند و در مواقع حساس دست آنان را می گیرد و نیز همه جبهه روندگان یکسان نیستند. (1)

5. فکر گناه، اگر به مرحله عمل نرسد، انسان را از تحت ولایت الهی خارج نمی کند؛ همّت... و الله ولیّهما. (2)

6. قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: اگر دین خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می کند: ان تنصروا الله ینصرکم؛ در آیه 123 به عنوان نمونه مجاهدان جنگ بدر را معرفی کرد که مشمول نصرت خداوند شدند: ولقد نصرکم الله ببدر.

7. مجاهدان جنگ بدر با نداشتن ساز و برگ کافی در مقابل دشمنان، توانستند با ایمان و توکل به خدا بر آنان پیروز شوند؛ و علی الله فلیتوکل المؤمنون* ولقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلّة. جمله ولقد نصرکم الله ببدر، می تواند نمونه ای باشد از حقیقت بیان شده در آیه قبل؛ یعنی عامل نصرت شما در بدر، توکل شما بر خداوند بود. (3)

8. مقایسه میان رخدادهای تاریخی و سرنوشت ساز در يك جامعه، از روش های قرآن در شناسایی نقاط ضعف و قوت آن جامعه؛ و اذ غدوت من اهلك... ولقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلّة. خداوند در این آیه و آیات قبل، برای شناساندن نقاط قوت و ضعف جامعه ایمانی، به دو رخداد تاریخی بدر و احد و مقایسه بین آنها اشاره می کند. (4)

9. عزت و قدرت خداوند همراه با حکمت اوست. ممکن است در مواردی به دلایل خاصی مسلمانان نیز شکست بخورند. آری، امدادهای الهی پیرو حکمت اوست؛ و ما النصّر الا من عندالله العزیز الحکیم. (5)

10. قرآن کریم در برخی از آیات نصرت را فقط از خداوند می داند: و ما النصّر الا من عندالله العزیز الحکیم (آل عمران، 126)، در برخی از آیات نصرت را به مؤمنان نیز نسبت داده:

ص: 275

1- نور، ج 2، ص 164.

2- همان.

3- راهنما، ج 3، ص 46.

4- همان، ص 47.

5- نور، ج 2، ص 170.

ان تصبروا الله ينصرکم (محمد، 7) جمع میان این دو آیه چگونه است؟

پاسخ این که نصرت تنها از خداوند است و اگر به مسلمانان نسبت داده شده به عنوان این است که مسلمانان مظهر نصرت خداوند متعال هستند وگرنه مسلمانان ذاتا از خود چیزی ندارند هرچه هست لطف اوست.

11. سبب مطرح کردن جنگ بدر در ضمن آیات مربوط به جنگ احد، متخلّق شدن یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دو فضیلت از فضایل اخلاقی؛ یعنی صبر و شکر است. زیرا در جنگ بدر پیروزی و دستیابی به غنیمت رخ داد که باید در برابر آن خداوند را شکر گفت و جنگ احد مشتمل بر قتل و جراحت و سختی هاست که باید در برابر آن ها صبر پیشه کرد. (1)

12. «تقوا» اصلی کلی است که در همه شئون زندگی انسان جریان دارد؛ چنین نیست که انسان نخست به درجه ی متّیین برسد، سپس به درجه ی اهل شکر. تقوای شاکران حسابی دارد و تقوای صابران حسابی دیگر. تقوای صابران بر تقوای شاکران مقدّم است؛ ابتدا صبر است و بعد خود را مشمول لطف خدا یافتن. چنین نیست که انسان در هر درجه ای از تقوا، شاکر باشد.

کلمه «لعلّ» نیز حاکی از آن است که با هر تقوایی نمی توان شاکر بود. زیرا انسان تا زنده است، میان خوف و رجا، ایمان و کفر و بین التّجدین (بلد، 8) زندگی می کند و هیچ کس با جزم و یقین از آینده ی خویش خبر ندارد. (2)

13. آثار صبر

الف. ایمنی از دشمنان؛ و ان تصبروا و تتقوا لا یضربکم کیدهم شیئا. (آل عمران، 120)

ب. رسیدن به نعمت های بهشتی؛ و لنجزین الّذین صبروا اجرهم بأحسن ما كانوا یعملون (نحل، 96) و ائّی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون. (مؤمنون، 111)

ج. تکریم فرشتگان؛ سلام علیکم بما صبرتم فنعیم عقبی الدار. (رعد، 24)

د. پیروزی بر دشمن؛ ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین. (انفال، 65)

هـ. - امداد غیبی؛ بلی ان تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة

ص: 276

1- منهج الصادقین، ج 2، 338.

2- تسنیم، ج 15، ص 484.

14. خداوند برای نصرت مسلمانان عنایت ویژه ای دارد. این معنا از تعبیر ربوبیت و اضافه به ضمیر خطاب روشن می شود، آن یمدکم ربکم. (1)

15. در قرآن کریم، واژه «امداد» بیشتر در امور خیر و نعمت های ظاهری یا باطنی استعمال شده است؛ و یمدکم بأموال و بنین و يجعل لكم جنات و يجعل لكم أنهارا(نوح، 12) و نیز آیه مورد بحث که می فرماید:... ألن یکفیکم أن یمدکم ربکم بثلاثة ءالاف من الملائكة منزلین یا بلی إن تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمدکم ربکم بخمسة ءالاف من الملائكة مسؤمین(آل عمران، 125). در مقابل آن، «مدّ» بیشتر در امور شرّ به کار می رود. چنان که در باره منافقان می فرماید: اللّٰه یستهزئ بهم و یمدّهم فی طغیانهم یعمهون(بقره، 15) و کلاسنکتب له ما یقول و نمدّ له من العذاب مدّا(مریم، 79). گاهی نیز هر یک از «امداد» و «مدّ» به جای یکدیگر به کار می رود. (2)

16. علامت فرشتگان یاری دهنده در جنگ بدر عمامه های آنان بود؛ یمدکم ربکم بخمسة ءالاف من الملائكة مسؤمین. امام رضا (علیه السلام) در باره «مسومین» در آیه فوق فرمود:

«العمائم...». (3)

17. فرشتگانی که به یاری مؤمنان شتافتند، هیچ گونه قدرتی از خود نداشتند، بلکه آنان اسباب ظاهری بودند که برای مؤمنان مایه ی بشارت و آرامش قلب بود. در حقیقت، کمک و یاری از سوی خداوند است. زیرا بازگشت همه چیز به سوی اوست؛ او عزیز است و هرگز مغلوب نمی شود و حکیم است و هرگز جهل در او راه ندارد. (4)

18. لیس لك من الأمر شیء؛ بر پایه این جمله معترضه تضعیف نیروی کافران به دست خداوند است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این زمینه هیچ نقشی ندارد، تا هنگام پیروزی ستوده شود و در موارد شکست مورد تویخ و سرزنش قرار گیرد. ذیل این آیه و آیه بعدی نیز حکایت از

ص: 277

1- روح المعانی، ج 4، ص 44.

2- تسنیم، ج 15، ص 488.

3- راهنما، ج 3، ص 53.

4- المیزان، ج 4، ص 9.

توحید افعالی دارد که همه امور به دست خداوند می باشد. (1)

19. نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از هدایت نیافتن مشرکان و اعلام خداوند، به این که هدایت به دست اوست نه پیامبر (صلی الله علیه و آله)؛ لیس لك من الامر شیء. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پی شکستن دندان مبارکش توسط مشرکان در جنگ احد فرمود: «کیف یفلح قوم فعلوا هذا بنبیهم؟» در این هنگام آیه فوق نازل شد. (2)

20. راه توبه حتی برای فراریان از جبهه حق و یا کفاری که بزرگ تری صدمه را به مسلمانان زده اند بسته نیست؛ او یتوب علیهم. (3)

21. این آیه که هر گونه اختیاری را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره ی عفو و بخشش یا مجازات مخالفان سلب می کند، با آیات دیگر دال بر مؤثر بودن دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عفو و شفاعت او هیچ گونه منافاتی ندارد. زیرا منظور از آیه فوق این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مستقلاً هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد، ولی به فرمان خدا و به اجازه ی او می تواند ببخشد و هم در جای خود مجازات کند.

کسانی که بر پایه جمله: لیس لك من الامر شیء توانایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر گذشت و کیفر دادن را انکار می کنند، در حقیقت آیات دیگر را فراموش کرده اند. قرآن کریم می فرماید: و لو آتتهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا لله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً. (4)

22. ابهام امر در مغفرت و تعذیب و تصریح نکردن برای آن است که انسان همیشه میان خوف و رجا باشد و مأمون از عذاب نبوده و از رحمت الهی مأیوس نگردد. زیرا امن از عذاب مایه ی خسران و یأس از رحمت سبب کفران می گردد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«لا یكون المؤمن مؤمناً حتّی یكون خانفاً راجیا و لا یكون خانفاً راجیا حتّی یكون عاملاً لما یخاف و یرجو». (5)

23. مالکیت آسمان ها و زمین (هستی) و حاکمیت بر آن ها، در انحصار خداوند است؛ ولله ما فی السموات و ما فی الارض. تقدیم «لله»، بیانگر انحصار است. (6)

ص: 278

1- المیزان، ج 4، ص 9.

2- راهنما، ج 4، ص 9.

3- نور، ج 2، ص 151.

4- نساء، 64؛ نمونه، ج 3، ص 83.

5- کافی، ج 2، ص 71؛ اثنی عشریة، ج 2، ص 238.

6- راهنما، ج 3، ص 61.

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (130) وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (131) وَاطِيعُوا اللَّهَ وَ الرِّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (132) وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (133) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (134) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ فَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ يَلْتَمِسُونَ (135) أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (136) قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (137)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید، ربا را (با سود) چندین برابر نخورید و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید. * و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید. * خدا و رسول را فرمان برید، باشد که مشمول رحمت قرار گیرید. * و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش (به قدر) آسمان ها و زمین است (و) برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید. * همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از مردم در می گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. * و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آن که می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. * آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند، و پاداش اهل عمل چه نیکوست. * قطعاً پیش از شما سنت هایی (بوده و) سپری شده است. پس در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

دستور به پرهیز از رباخواری، دستور به رعایت تقوا، آماده بودن آتش جهنم برای کفار،

اطاعت خدا و پیامبر، عامل رحمت الهی، دستور به سرعت کارهای موجب مغفرت، آماده بودن بهشت برای پرهیزکاران و اوصاف آنان، بیان پاداش پرهیزکاران در قیامت، سنت های الهی در طول تاریخ، سرنوشت تبه کاران.

ب. مراد از سرعت به مغفرت الهی سرعت به اسباب مغفرت است مانند: انجام دادن واجبات دینی چنانکه در حدیثی از امیر المؤمنین (علیه السلام) بیان شده است(1) و نکره بودن لفظ «مغفرة»، دلالت بر عظمت غفران الهی دارد.(2)

ج. ماده کلمه «سارعوا» انسان را به شتاب در کار خیر دعوت می کند و هیئت این کلمه انسان را به شتاب بخشیدن به این سرعت ترغیب می کند. زیرا هیئت مفاعله برای مبالغه است مثل «مسابقه». بنا بر این «سارعوا» یعنی در سرعتتان شتاب بگیرد.

د. مقصود از عرض در جمله: عرضها السموات والأرض همان وسعت بهشت است و این گونه تعبیر در محاورات رواج دارد. وسعت بهشت آسمان ها و زمین را دربر می گیرد یا به حدی است که شعاع درك بشر به آنجا نمی رسد.(3)

نکته ها

1. پرهیز از رباخواری و رعایت تقوای الهی در امور اقتصادی، زمینه فلاح و رستگاری جامعه؛ و لا- تأكلوا الربا... و اتقوا الله لعلکم تفلحون.(4)

2. این آیات به دنبال شکست در جنگ احد نازل شده است. و مسلمانان را به اموری فرا خوانده است که آنان را از ضعف و هلاکت دور می سازد. نخستین برنامه همان انفاق در سطح جامعه است. یکی از لوازم احسان و انفاق همان است که ربا کنار گذاشته شود. از این رو، در این آیات نخست این موضوع را مطرح فرموده است. انفاق روح وحدت را در کالبد اجتماع می دمد. ربا بزرگ ترین آفتی است که این اثر را خنثی می سازد.(5)

ص: 280

1- راهنما، ج 3، ص 70.

2- تفسیر کبیر، ج 9، ص 5؛ روض الجنان، ج 5، ص 67؛ کشف الاسرار، ج 2، ص 275.

3- المیزان، ج 4، ص 19.

4- راهنما، ج 3، ص 64.

5- المیزان، ج 4، ص 17.

3. فخر رازی می گوید: نهی در جمله: لا تأكلوا متوجه کسانی است که شغل آنان رباخواری است؛ یعنی وام می پردازند تا ربا بگیرند و وقتی مدیون در موعد مقرر دینش را ادا نکرد، مدت را تمدید می کنند تا ربای بیشتری بگیرند. از این رو فرمود: أضعافا مضاعفة. بنا بر این، گرفتن زیادی بر پایه نیاز، با لذات و بالأصله حرام نیست، بلکه از آن جهت حرام است که به ربای چندین برابر منجر می شود. (1)

تفصیل میان رباخواری از روی نیاز و رباخواری چندین برابر ناتمام است. زیرا اطلاقات حرمت ربا هر دو نوع را شامل می شود. مانند حرمت خمر که

«ما أسکر کثیره فقلیله و کثیره حرام» (2). از سوی دیگر، چون با وعید همراه شده است، از گناهان کبیره شمرده می شود. (3)

4. سرّ اختصاص دادن آتش جهنم به کفار آن است که بیشتر اهل آتش را آنان تشکیل می دهند و آتش برای کفار آماده شده است و مؤمنان گنهکار به تبع آنان به دوزخ می روند. چنان که در مورد بهشت می فرماید: أعدت للمتّقین؛ بهشت برای افراد پرهیزکار آماده گشته است، با آن که افرادی مانند کودک و دیوانه هم به بهشت راه پیدا می کند. (4)

5. سؤال: با این که جهنم آمادگی پذیرایی از فاسقان و کافران را دارد، چرا در آیه فقط کافران را بیان کرده است؟

پاسخ: الف. ورود و خلود کافران حتمی است، ولی فاسقان می توانند مجوز خروج داشته باشند.

ب. منازل و درکات دوزخ متفاوت است؛ در آن منزل که کافران هستند، فاسقان نیستند، همچنان که جایگاه منافقان درک اسفل است.

ج. در این آیه وعید برای کافران است و دلیل عام که هم کافران و هم فاسقان را شامل شود، در جای دیگر است. (5)

6. مسلمان رباخوار، همان عذابی را می بیند که برای کافر فراهم شده است؛ أعدت للكافرين. (6)

ص: 281

1- تفسیر کبیر، ج 9، ص 2.

2- بحار، ج 10، ص 224.

3- تسنیم، ج 15، ص 526.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 834؛ تبیان، ج 2، ص 591.

5- روض الجنان، ج 5، ص 65-66.

6- نور، ج 2، ص 153.

7. در جمله اتَّقُوا اللَّهَ می فرماید: حرمت خدا را حفظ کنید و از او بترسید، ولی در جمله اتَّقُوا النَّارَ می فرماید: اگر دارای روحیه ای نیستید که حرمت خدا را نگه دارید و از خدا بترسید، دست کم از آتشی که برای کافران مهیا شده است، خودتان را دور کنید. (1)

8. أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ وعده ی الهی در شمول رحمت نسبت به اطاعت کنندگان پس از وعید به جهنم برای رباگیرندگان ذکر شده است. زیرا قرآن کریم همگان را به اعتدال، و زندگی میان خوف و رجا فرا می خواند. (2)

9. در بسیاری از آیات قرآن کریم، آموزش همراه با بهشت ذکر شده است. زیرا بهشت مظهر پاکی است. معصیت و گناه که نمونه ی روشن پستی ها و زشتی هاست، در آن دیار راهی ندارد و هر که به این زشتی آلوده گردد، او نیز تنها پس از پاک شدن می تواند به آن دیار پاک راه یابد.

10. در علم اصول به آیه: و سارعوا إلي مغفرة من ربكم... برای اثبات دلالت امر بر «فور» استدلال شده است. شیخ طوسی (رحمه الله) نیز در تفسیر خود به این بحث اصولی پرداخته است. (3)

11. سرّ تقدیم «مغفرت» بر «جنت» آن است که تخلیه و پیرایش مقدم بر تخلیه و آرایش است؛ یعنی تا رذایل پاک نگردد، انسان مستحق بهشت نمی شود. (4)

12. نسبت به اعمال دنیوی خداوند فقط امر به حرکت و رفتن کرد؛ فامشوا فی مناكبها، اما نسبت به اعمال اخروی و معنوی تعبیر به سرعت و سبقت؛ و سارعوا الي مغفرة من ربكم و فاستبقوا الخیرات و فاسعوا الي ذكر الله. (5)

13. از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در باره ی آیه کریمه ی: ... و جنّة عرضها السّموات و الأرض... سؤال شد: اگر وسعت بهشت به اندازه ی آسمان ها و زمین است، پس جهنم در کجا قرار دارد؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

«سبحان الله، إذا جاء النّهار فأین اللیل؟». (6)

14. در برخی از روایات، جایگاه هر يك از اهل بهشت آن چنان وسیع مطرح شده است

ص: 282

1- تسنیم، ج 15، ص 528.

2- تفسیر کبیر، ج 9، ص 4.

3- تبیان، ج 2، ص 592.

4- صفوة التفاسیر، ج 1، ص 234.

5- صفوة التفاسیر، ج 1، ص 234.

6- نور الثقلین، ج 1، ص 389؛ برهان، ج 1، ص 688.

که می تواند همه اهل دنیا را در آن پذیرایی کند؛ عن أبي بصير قال قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): جعلت فداك يابن رسول الله، شوقني. فقال:

«يا أبا محمد، إنَّ الجنةَ توجد ريحها من مسيرة ألف عام و إنَّ أدنى أهل الجنة منزلاً لو نزل به الثقلان: الجنّ و الانس، لوسّعَهُم طعاماً و شراباً و لا ينقص ممّا عنده شيء...» (1).

15. در انسان های عادی کظم غیظ هم در برابر حزن است، هم در برابر غضب؛ اما برای اولیای الهی کظم غیظ تنها در برابر حزن است. مانند کظم غیظ حضرت یعقوب (علیه السلام)؛ و تولی عنهم و قال یا أسفي علي يوسف و ابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم. (یوسف، 84)

کظم غیظ یعنی فرو نشانیدن اندوه و غضبی که در آستانه ی فوران است و شخصی که کظم غیظ می کند، هم کاظم است، هم مکظوم. مثل طیبی که خود را معالجه می کند؛ هم معالج است، هم معالج. از آن جهت که با قدرت روحی اش خود را کنترل می کند، کاظم و از آن رو که رام شده، مکظوم نامیده می شود.

حضرت یونس (علیه السلام) تا در میان قوم خود بود، هم کاظم بود، هم مکظوم، اما وقتی در شکم ماهی قرار گرفت، مکظوم شد؛ فاصبر لحکم ربّک و لا تکن کصاحب الحوت إذ نادى و هو مکظوم. (2).

16.

«روي أنّ جارية لعلي بن الحسين (عليه السلام) جعلت تسكب عليه الماء ليتهيأ للصلاة، فسقط الإبريق من يدها فشجّه، فرفع رأسه إليها، فقالت له الجارية: أنّ الله تعالي يقول: و الكاظمين الغيظ فقال لها: قد كظمت غيظي. قالت: و العافين عن الناس. قال: قد عفي الله عنك. قالت: و الله يحبّ المحسنين قال: إذهبي فأنت حرّة لوجه الله.» (3).

17. طلب آمرزش نکردن و به فکر توبه نبودن، در عین توجه به گناه، اصرار بر آن است؛ و الذین اذا فعلوا فاحشة... و لم یصروا علي ما فعلوا و هم یعلمون. امام باقر (علیه السلام) در باره آیه فوق فرمودند:

«الاصرار هو ان يذنب الذنب فلا يستغفر الله و لا یحدّث نفسه بتوبة فذلك الاصرار.» (4).

18. «فاحشة» گناهی است که زشتی آن آشکار باشد. از آیه شریفه: الذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش إلاّ اللّم... (نجم، 32) استفاده می شود که فواحش قسم خاصی از معاصی

ص: 283

1- بحار، ج 8، ص 120، روایت 11.

2- قلم، 48؛ تسنیم، ج 15، ص 559.

3- مجمع البیان، ج 1-2، ص 838؛ نور الثقلین، ج 1، ص 390.

4- راهنما، ج 3، ص 74.

کبیره است و معصیت کبیره اعمّ از فحشاست.

قرآن کریم برخی از مصادیق فحشا را چنین معرفی فرموده است: و لا تنكحوا ما نکح ءاباءکم من النساء إلا ما قد سلف إنّه کان فاحشة و مقتا و ساء سبیلاً (نساء، 22)؛ این نهی قرآن بدان جهت است که در عصر جاهلیت، پسر پس از مرگ پدرش با زن وی (زن دیگری جز مادرش) ازدواج می کرد. در باره ی اعمال قوم لوط (علیه السلام) نیز می فرماید: و لوطا إذ قال لقومه تأتون الفاحشة ما سبقکم بها من أحد من العالمین (اعراف، 80). در باره ی زنا می فرماید: و لا تقربوا الزنا إنّه کان فاحشة و ساء سبیلاً. (1)

19. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«أنظروا في القرآن و اعملوا كيف كانت عاقبة الذين من قبلکم و ما أخبرکم عنه»؛ به قرآن نظر افکنید و بدانید عاقبت پیشینیان شما چگونه بوده است و قرآن از آن چه خبری می دهد. (2)

ص: 284

1- اسراء، 32؛ تسنیم، ج 15، ص 573.

2- کنز الدقائق، ج 2، ص 226.

اشاره

هذا بيان للناس وهدى وموعظة للمتقين (138) ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين (139) ان يمسسكم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلك الايام نداولها بين الناس وليعلم الله الذين امنوا ويتخذ منكم شهداء والله لا يحب الظالمين (140) وليمحص الله الذين امنوا ويمحق الكافرين (141) ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين (142) ولقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رايتموه وانتم تنظرون (143) وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين (144) وما كان لئنفس ان تموت الا باذن الله كتابا مؤجلا ومن يرد ثواب الدنيا ثوته منها ومن يرد ثواب الآخرة ثوته منها وسنجزي الشاكرين (145)

ترجمه

این (قرآن) بیانی است برای مردم، و برای پرهیزکاران رهنمود و اندرزی است. * و اگر مؤمنید، سستی نکنید و غمگین نشوید که شما برترید. * اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزها (ی شکست و پیروزی) را میان مردم به نوبت می گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده اند معلوم بدارد، و از میان شما گواهانی بگیرد، و خداوند ستمکاران را دوست نمی دارد، * و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند خالص گرداند و کافران را (به تدریج) نابود سازد. * آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، بی آن که خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد؟ * و شما مرگ را پیش از آن که با آن رو به رو شوید، سخت آرزو می کردید؛ پس، آن را دیدید و (همچنان) نگاه می کردید. * و محمد، فرستاده ای بیش نیست که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) رفته اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده ی خود بر می گردید؟ و هر کس از عقیده ی خود باز گردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد. * و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد. (خداوند، مرگ را) به عنوان سرنوشتی معین (مقرر کرده است). و هر که پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم؛ و هر که پاداش آن سرا را بخواهد، از آن به او می دهیم، و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تسلی بخشیدن به مسلمانان در باره مجروح شدن در جنگ، گردش قدرت به دست افراد مختلف جهت آزمایش و خالص شدن مؤمنان و نابودی کفار، عدم ورود به بهشت مگر در پرتو تحمل مشکلات، عدم هماهنگی سخن با عمل به هنگام جنگ و جهاد، برخورد متفاوت جنگجویان به هنگام شنیدن شایعه قتل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (ارتداد اکثریت و ثبات قدم اقلیت)، مرگ انسان ها به اذن الهی، رسیدن دنیاطلبان به برخی از مقاصد خویش و پاداش آخرت طلبان.

ب. کلمه «وهن» مانند واژه ی «ضعف» در مسائل علمی، ارادی، امور روانی و جنبه های جسمانی استعمال می شود؛ در مسائل علمی، فکری و سیاسی مانند: ذلکم و أنّ الله موهن کید الکافرین (انفال، 18) و در امور جسمانی مانند آنچه حضرت زکریا (علیه السلام) به خدا عرض کرد: ... ربّ ائی وهن العظم منّی و اشتعل الرأس شیبا و لم اکن بدعائک ربّ شقیّا. (مریم، 4)

اگر آن دو با هم ذکر شوند، ممکن است هر یک معنای جداگانه ای داشته باشند؛ اما اگر هر یک جدا از دیگری استعمال شود، ممکن است معنای آن دیگری را نیز در بر داشته باشد. آنجا که این دو واژه با هم ذکر شده اند، مانند و کأئن من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما أصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحبّ الصّابرين (آل عمران، 146)؛ در این آیه کریمه ضعف به معنای ناتوانی و «وهن» به معنای سستی است. (1)

ج. «فرح» به فتح و ضم قاف قرائت شده و هر دو به یک معناست مانند جهد و ضعف، لیکن به فتح قاف مصدر و به ضم آن اسم مصدر و به معنای جراحاتی است که بر بدن وارد می گردد. (2)

د. «تداول» به معنای دست به دست گرداندن است؛ دولت را از آن جهت دولت می گویند که دست به دست می گردد. خداوند در باره ی حکمت انفال می فرماید: انفال را واجب کردیم تا ثروت تنها در دست ثروتمندان در گردش نباشد. (حشر، 7)

ه. - مرحوم طبرسی برای اصطلاح «شهید» در قرآن دو احتمال ذکر کرده است:

ص: 286

1- تسنیم، ج 15، ص 597.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 842.

1. کسی که در میدان نبرد کشته شده باشد. 2. شاهد بر اعمال. سپس هیچ يك از این دو معنا را نسبت به دیگری ترجیح نداده است (1) در حالی که مرحوم شیخ طوسی معنای نخست را ترجیح داده است و علت آن را شهدای جنگ احد دانسته است. (2)

علامه طباطبایی (رحمه الله) کلمه شهید را در قرآن کریم به معنای شاهدان اعمال و در حدیث و فقه به معنای کشته شده در راه خدا می داند (3). بر این اساس، قرآن کریم شهدای میدان جنگ را با تعبیری چون: *و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله أموات (بقره، 154)* و *ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا... (4)* معرفی کرده است.

افزون بر این، شهید به معنای کشته شده در راه خدا، در قرآن معهود نیست. (5)

و. در بیان مراد از تمحیص سه قول بیان شده است:

1. ابتلا و آزمایش؛ مؤمنان از غیر مؤمنان مشخص گردند.

2. پاک کردن اهل ایمان از گناهان است.

3. پاک کردن مؤمنان از هر گونه شك و ریب است. (6)

ز. کلمه «یمحق» از ماده ی «محق» به معنای کم شدن تدریجی چیزی است. بدین مناسبت شب پایان ماه را «محاق» می گویند. زیرا روشنی ماه کم کم کاسته شده و معلوم می گردد. (7)

ح. موت به معنای خروج روح و نابودی حیات بدن است و قتل نیز به همان معناست، ولی در صورتی که مستند به يك سبب عمدی یا شبه عمد باشد. هرگاه موت و قتل جدای از یکدیگر و مستقلاً ذکر گردند، معنای موت اعم از قتل است. زیرا با قتل، موت نیز صادق است، ولی لازمه ی هر موتی قتل نیست، ولی اگر این دو در يك کلام کنار یکدیگر ذکر شوند، مراد از موت مرگ طبیعی و مقصود از قتل، مرگی است که به طور عمدی انجام گرفته باشد.

ص: 287

1- مجمع البیان، ج 2، ص 510.

2- تبیان، ج 2، ص 602.

3- المیزان، ج 4، ص 29.

4- آل عمران، ج 169.

5- تسنیم، ج 15، ص 622.

6- مجمع البیان، ج 2، ص 845؛ اطیب البیان، ج 3، ص 269.

7- مجمع البیان، ج 2، ص 845.

ط. فقد رأيتموه؛ یعنی اسباب و مقدمات مرگ را دیدید نه خود مرگ را. چون مرگ دیدنی نیست. (1)

ی. شیخ طوسی (رحمه الله) در باره ی اجل دو قول نقل می کند:

الف. انسان اجل مشخصی دارد که با آن اجل می میرد.

ب. انسان دو اجل دارد: اجل تخلف ناپذیر و حتمی و اجل تقدیری.

سپس قول نخست را ترجیح می دهد. زیرا اجل تقدیری را اجل نمی گویند، چنان که ملك تقدیری را ملك نمی نامند. (2)

ترجیح با قول دوم است. زیرا خداوند می فرماید: هو الذی خلقکم من طین ثم قضی أجلاً وأجل مسمی عنده ثم أنتم تمترون (انعام، 2)؛ ذات اقدس خداوندی دو اجل مقرر فرموده است: اجلی تغییر پذیر و اجلی تغییر ناپذیر؛... قضی أجلاً وأجل مسمی عنده...؛ اجل مسمی تغییر ناپذیر است. زیرا عند اللّهی است؛ همان گونه که از روایات نیز این معنا استفاده می شود. (3)

ک. در باره اجل کشته شدگان چند نظر است بعضی می گویند: کسی که کشته می شود، پیداست که مرگش همان وقت بوده است؛ یعنی اگر کشته هم نمی شد، به اجل خود می مرد. در مقابل، گروهی دیگر می گویند: اگر کشته نمی شد، به اجل طبیعی نمی مرد و به زندگی خود ادامه می داد. گروه سومی نیز می گویند: اگر کشته نمی شد، شاید ادامه ی حیات می داد و ممکن بود با حادثه ی دیگری از دنیا برود. قول سوم صحیح است.

نکته ها

1. تخصیص هدایت و موعظه برای پرهیزکاران بدین جهت است که پرهیزکاران از هدایت و موعظه ی قرآن کریم بهره مند می شوند، مانند انذار؛ گرچه قرآن کریم برای همه انسان ها نذیر است؛ لیکن للعالمین نذیرا، اما اهل خشیت از انذار آن بهره مند می شوند؛ انّما أنت منذر من یخشاها.

2. در آیه 139 قرآن کریم دستور می دهد در جنگ با دشمن سستی نوزید: ولا تهنوا و

ص: 288

1- روض الجنان، ج 5، ص 89؛ تبیان، ج 3، ص 5.

2- تبیان، ج 3، ص 9.

3- تسنیم، ج 15، ص 689.

لا- تحزنوا... و در آیه 146 از کسانی که در جنگ سستی نورزیدند ستایش می کند: و کأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله.

3. پیروزی و شکست ظاهری ملاک نیست، برتری به خاطر عقاید صحیح و تقوّر سالم اصل است: و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین. (1)

4. گرچه آیه شریفه در باره ی جنگ احد نازل شده است، اما مورد مخصص نیست و آیه شریفه همه مسلمانان را در همه امور زندگی و دینی از ضعف و سستی برحذر می دارد. جمله: ان کنتم مؤمنین نشانه آن است که دوری جستن از وهن و سستی بستگی به مقدار ایمان به خداوند دارد. زیرا ایمان به خداوند يك نوع سپری است که انسان را از وقوع در مهالك محافظت می کند. (2)

5. مسلمانان با توجه به موارد ذیل باید روحیه داشته باشند:

الف. انتم الاعلون؛ شما بلندمرتبه اید.

ب. قد مسّ القوم قرح؛ دشمنان شما نیز زخمی شده اند.

ج. تلك الايام نداولها؛ این روزهای تلخ سپری می شود و قدرت از شخصی به شخص دیگر یا از گروهی به گروه دیگر منتقل می شود. (3)

6. آیه ان یمسسکم قرح فقد... در مقام تسلیت و دلداری دادن به مسلمانان است که اگر به شما جراحاتی وارد شد و شهید دادید، مشرکان هم در جنگ بدر همین آسیب ها را دیدند و گروهی از آنان کشته دادند. (4)

7. جراحاتی که در جنگ احد به مسلمانان وارد شد، برای تعذیب آنان نبود، بلکه يك امر طبیعی در جنگ هاست. همان گونه که کفار نیز زخمی شدند. تعبیر به «مسّ» در ان یمسسکم برای آسان ساختن تحمل مصیبت است. (5)

8. یکی از خواسته های امامان شهادت در راه خداست و این نشان می دهد که شهادت

ص: 289

1- نور، ج 2، ص 162.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 843.

3- نور، ج 2، ص 163.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 844.

5- مواهب الرحمن، ج 6، ص 351.

نه علامت پیروزی دشمنان است و نه نشانه شکست مؤمنان؛ ائمه در دعاهای خود مقام شهیدان را طلب نمی کردند، بلکه خود شهادت را درخواست می کردند. از این رو، در دعای ماه مبارک رمضان آمده است:

«... و قتلاً في سبيلك مع وليك فوق لنا...» (1) و نیز در پایان نخستین دعای صحیفه ی سجادیه، امام (علیه السلام) از خداوند طلب شهادت می کند:

«... و نصير به في نظم الشهداء بسيوف أعدائه...». تقاضای اصحاب حضرت سید الشهداء (علیه السلام) از آن حضرت که به آنان اجازه ی جهاد و شهادت بدهد، به ویژه آنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درک کرده بودند، با این استدلال همراه بود که شهادت ما در بیداری مردم مؤثر خواهد بود. آری، این همه نشان می دهد که هرگز کشته شدن در راه خدا نشانه پیروز شدن دشمنان خدا یا نابودی دین نیست، وگرنه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه اش به مالک اشتر هرگز چنین درخواستی طرح نمی فرمود؛

«... و أن تختتم لي ولك بالسعادة والشهادة...» (2).

9. بر پایه آیه: لقد كنتم تمنون الموت باید مؤمنان خودشان محاسبه و آزمایش کنند تا روشن شود چه اندازه در برابر مصائب و مشکلات شکیبایی می ورزند و آرزوی بدون تصمیم و عمل، انسان را به مقصود نمی رساند. (3)

10. امام باقر (علیه السلام) فرمود: پس از آن که خداوند از مقام شهدای بدر در بهشت خبر داد، مؤمنان به شهادت رغبت کردند و گفتند: خدایا، جنگی را پیش روی ما قرار ده تا شهید شویم. جنگ احد را خداوند بر آنان ارائه فرمود، اما اکثریت از عهده ی امتحان الهی برنیامدند. (4)

11. چرا جمله: أفان مات أو قتل به صورت تردید بیان شده، با این که خداوند متعال هیچ گونه شکی در این جهت ندارد؟ پاسخ: زیرا موت یا قتل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این جهت مساوی است که نباید هیچ تأثیری در ضعف ایمان یا ارتداد مردم داشته باشد. (5)

12. سؤال: با این که خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبر فرمود: اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاَنْتُمْ مَيِّتُونَ و خداوند می دانست که پیامبر کشته نخواهد شد، چرا در این آیه فرمود: أفان مات أو قتل؟

ص: 290

1- بحار الانوار، ج 98، ص 117.

2- نهج البلاغه، ص 156، نامه 53.

3- مواهب الرحمن، ج 6، ص 353.

4- تفسیر برهان، ج 1، ص 697؛ نور الثقلین، ج 1، ص 396؛ کنز الدقائق، ج 2، ص 231؛ روض الجنان، ج 5، ص 89.

5- تفسیر کبیر، ج 9، ص 24.

پاسخ: صدق قضیه شرطیه متوقف بر صدق دو جزء آن نیست؛ پس این جمله درست است: «اگر عدد پنج زوج باشد، منقسم به متساویین خواهد شد»، با این که دو جزء آن صادق نیست. همچنین آیه شریفه: لو كان فيهما ءالـه الا اللـه لفسدتا نیز صادق است، با این که نه در عالم هستی الهه ای وجود دارد و نه فسادی دیده می شود. (1)

13. در روایات متعددی، این آیه شریفه به ارتداد مردم پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تأویل شده است. زیرا گروه اندکی بر پیمان خویش باقی ماندند. بر پایه جمله: انقلبتم علی أعقابکم رذایل جاهلیت در وجود آن ها باقی بود و دین اسلام در قلوبشان رسوخ نکرده بود، وگرنه رجوع پس از شناخت حق، بی معناست. (2)

14. بر پایه «من» تبعیضیه در آیه شریفه خداوند متعال تضمین نکرده است که هر چه انسان در دنیا یا آخرت بخواهد، همیشه به او عطا می فرماید؛ بلکه اگر اراده و خواست او با همه علل و اسباب طبیعی موافق باشد، به تمام آرزوهایش خواهد رسید و اگر اراده ی او با بعضی از اسباب طبیعی عالم هماهنگ باشد، به بعضی آرزوهایش می رسد. (3)

15. بیان مبهم گونه پاداش پایداران در جنگ و تعبیر با کلمه سین «سیجزی»، دلالت بر عظمت پاداش الهی دارد. (4)

16. معنای جمله های فعلیه ای چون

«الذین أشركوا، الذین صبروا، الذین ظلموا» با اوصافی مانند

«المشركین، الصابرين، الظالمین» متفاوت است. زیرا در جملات نخستین فعل به ذات نسبت داده شده و دلالت بر ثبوت و دوام ندارد، ولی وصف دلالت بر ثبوت و دوام دارد.

«شاکرون» کسانی هستند که صفت شکر در آن ها استقرار و ثبوت داشته باشد و شکر مطلق این است که بنده متذکر هیچ نعمتی نشود، مگر آن که به یاد ولی نعمتش باشد و هنگام بهره وری از نعمتی، اوامر الهی را نسبت به آن نعمت اطاعت کند.

بنا بر این، شکر حقیقی در گرو خلوص علمی و عملی است و شیطان را در شاکران طمع می نیست؛ فبعزتك لأغويهم أجمعين الا عبادة منهم المخلصين (ص، 83) و قال فيما

ص: 291

1- تفسیر کبیر، ج 9، ص 23.

2- نور الثقلین، ج 1، ص 396-399؛ البرهان، ج 1، ص 698-700؛ کنز الدقائق، ج 2، ص 231؛ مواهب الرحمن، ج 6، ص 341.

3- المیزان، ج 4، ص 40.

4- روح المعانی، ج 4، ص 79.

اغويتني لأفعدنّ لهم صراطك المستقيم ثم لا تينهم من بين أيديهم و من خلفهم و عن أيمنهم و عن شمائلهم و لا تجد أكثرهم شاكرين. (اعراف، 17) جمله و لا- تجد اكثرهم شاكرين به منزله ی استثنا است و در آن کلمه «مخلصين» را به شاكرين مبدل کرده است. چون شاكران همان مخلصانی هستند كه شيطان را در آن ها طمعی نبوده و نسبت به آنان هیچ گونه نفوذی ندارد. (1)

17. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: حضرت علی (علیه السلام) در جنگ احد شصت و يك زخم برداشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) «ام سلیم» و «ام عطیه» را دستور داد كه به معالجه ی جراحات آن حضرت پردازند. چیزی نگذشت كه آن ها با نگرانی به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عرضه داشتند: «حال علی (علیه السلام) به گونه ای است كه ما هر زخمی را می بندیم، زخم دیگری گشوده می شود و زخم های تن او زیاد و خطرناك است و ما از حیات او نگرانیم».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جمعی از مسلمانان برای عیادت به منزل علی (علیه السلام) وارد شدند، در حالی كه بدن او پر از جراحات بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دست مبارك خود بدن او را مسح كرد و فرمود: «كسی كه در راه خدا چنین آسیبی ببیند، آخرین درجه ی مسئولیت خود را انجام داده است». زخم هایی كه حضرت دست بر آن می كشید، به زودی التیام می یافت.

علی (علیه السلام) در این هنگام گفت: «الحمد لله» با این همه نگریختم و پشت به دشمن نكردم. خداوند متعال نیز از كوشش های او قدردانی كرد و در دو آیه از قرآن مجید آنان را جزو شاكران نام برده، به فداکاری های او و افراد نمونه ی دیگری از مجاهدان احد، اشاره کرده؛ و سیجزي الله الشاكرين و و سنجزى الشاكرين. (2)

18. خدای سبحان در این آیه کریمه به مسلمانان خاطر نشان می فرماید: اگر برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) می جنگید، سرانجام وی از این دنیا خواهد رفت، اما اگر برای خدا و پایداری دین او می جنگید، خدا همیشه هست و دین خدا نیز همیشه محفوظ خواهد ماند. در این مقطع از تاریخ مردم بر سه گروه شدند:

گروه يكم: منافقانی كه در جنگ احد كفر باطنی آنان ظهور كرد؛ و طائفة قد أهتمتهم أنفسهم.... (آل عمران، 154)

ص: 292

1- الميزان

2- مجمع البيان، ج 2، ص 509؛ نمونه، ج 3، ص 119.

گروه دوم: مسلمانان ضعیف و سست عنصر که ضعف ایمانشان آشکار شد؛ این گروه که به جهت همراهی با پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) رابطه‌ی خود را با ابوسفیان تیره کرده بودند، تأسّف می خوردند. خدای سبحان در باره‌ی این گروه که به سبب ضعف ایمان از میدان جنگ فرار کردند، می فرماید: *إذ تُصعدون و لا تلوون علی أحد و الرّسول یدعوکم فی اخرکم فأثابکم غمّاً بغمّ لکي لا تحزنوا علی ما فاتکم و لا ما أصابکم و اللّٰه خبیر بما تعملون.* (آل عمران، 153)

گروه سوم: مسلمانان مقاومی که برای رضای خدا در جنگ شرکت کرده، تا پایان استقامت ورزیدند. شمار گروهی که شخصیت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در میان آنان می درخشید، بسیار اندک بود و خداوند در باره‌ی اینان فرمود: *... سیجزي اللّٰه الشاکرین.* (1)

19. نظیر آیه شریفه 145 که مردم به دو قسم دنیا طلب و آخرت طلب تقسیم شدند، آیات ذیل است:

الف. *فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا و ماله فی الآخرة من خلاق * و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار.* (بقره، 200-201)

ب. *منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة.* (آل عمران، 152)

ج. *من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن مزید... و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فأولئك کان سعیهم مشکورا * کلاً نمذّهؤلاء و هؤلاء... (اسراء، 18-20)*

ص: 293

اشاره

وَ كَائِنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (146) وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (147) فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (148) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (149) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (150) سَنُنَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (151)

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (152)

ترجمه

و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم (دشمن) نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد. * و سخن آنان جز این نبود که گفتند: «پروردگارا، گناهان و زیاده روی ما، در کارمان را بر ما ببخش، و گام های ما را استوار دار، و ما را بر گروه کافران یاری ده.» * پس خداوند، پاداش این دنیا و نیز پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. * ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از کسانی که کفر ورزیده اند اطاعت کنید، شما را از عقیده تان باز می گردانند و زیانکار خواهید گشت. * آری، خدا مولای شماست، و او بهترین یاری دهندگان است. * به زودی در دل های کسانی که کفر ورزیده اند بیم خواهد افکند، زیرا چیزی را با خدا شریک گردانیده اند که بر (حقانیت) آن، (خدا) دلیلی نازل نکرده است. و جایگاهشان آتش است و جایگاه ستمگران چه بد است. * خداوند، وعده خود را به شما، (در باره پیروزی بر دشمن در احد)، تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل می رساندید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا این که سست شدید؛ و (بر سر رها کردن سنگرها)، در کار خود به نزاع پرداختید؛ و

بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید؛) تا شما را آزمایش کند. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد.

تفسیر

الف. خداوند در قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

جنگیدن مردان الهی به همراه پیامبران، بیان اوصاف آنها مانند عدم سستی در راه خدا و صبر و استقامت و درخواست آمرزش از خداوند، ثبات قدم، پاداش الهی در دنیا و آخرت نسبت به نیکوکاران، پیامد پیروی از کفار، ترس کفار از مسلمانان به خاطر شرك به خداوند، صداقت وعده الهی در پیروزی مسلمانان در جنگ احد به خاطر کشتن دشمنان در آغاز جنگ و علل شکست مسلمانان در جنگ احد در پایان جنگ به منظور آزمایش.

ب. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) و به تبع ایشان مرحوم طبرسی (رحمه الله) القا را به دو نوع تقسیم کرده اند:

1. معنای حقیقی القا در اعیان خارجی است؛ فآلّقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین. (اعراف، 107)

2. معنای مجازی القا در امور معنوی است؛ و لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمنا. (نساء، 94)

این نگرش را بیشتر بزرگان در معنا کردن آیات دارند. زیرا الفاظ را برای معانی مادی، جسمانی و حسی می دانند و استعمال این الفاظ را در امور معنوی، استعمال کلمه در غیر ما وضع له و مجاز می شمرند.

نگرش دیگر آن است که الفاظ برای ارواح معانی وضع شده اند، نه برای مصادیق عینی. بنا بر این، با تغییر مصادیق معنا تغییر نمی کند. پس، استعمال کلمه میزان در مصادیق معنوی مانند میزان الاعمال بودن قرآن کریم یا ولایت اهل بیت یا میزان بودن علم منطقی، استعمالی حقیقی است. زیرا معنای کلمه میزان

«ما یوزن به الشئ» است و مادی بودن وزن یا موزون شرط نیست.

در قرآن کریم نیز مشتقات کلمه القا چنان که گفته شد، هم در امور مادی استعمال شده

است، مانند: و ألق ما في يمينك تلقف ما صنعوا... (طه، 69) هم در امور معنوی، مانند: إنا سنلقي عليك قولاً ثقیلاً. (مزمل، 5)

القا در آیه کریمه ی: أن اقدفیه فی التّابوت فاقذفیه فی الیمّ فلیلقه الیمّ بالسّاحل يأخذه عدوّ لی و عدوّ له و ألقیت علیک محبّة منّی و لتصنع علی عینی (طه، 39) در مصداق مادّی و معنوی به یک گونه به کار رفته است. پس، بیان مرحوم شیخ طوسی و نیز مرحوم طبرسی ناتمام است.

نکته ها

1. مصیبت ها و مشکلات، آن گاه که در راه خدا باشد، هرگز مردان الهی را به ضعف و ناتوانی و تسلیم در برابر دشمنان نخواهد کشید؛ فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا. (1)

2. هنگام احساس ضعف، از زندگی رادمردان تاریخ و مقاومت آنان درس بگیرید؛ و کاتین من نبی. (2)

3. انجام وظیفه و پایداری بر حق مهم است، پیروز بشویم یا نشویم. آیه می فرماید: و الله یحبّ الصابرین و نفرمود

«یحبّ الفاتحین». (3)

4. قرآن کریم در تمجید و ستایش از صابران تعبیرات مختلفی دارد از جمله: و الله یحبّ الصابرین (آل عمران، 146)، و بشّر الصابرین (بقره، 155)، و الله مع الصابرین (بقره، 249)، ولئن صبرتم هو خیر للصابرین (نحل، 126) و انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب. (زمر، 10)

5. خداوند در وصف مجاهدان پیشین، در این آیه می فرماید: خداوند صابران را دوست دارد و در آیه دیگر می فرماید: خداوند نیکوکاران را دوست دارد؛ از همدریف قرار دادن صابران و نیکوکاران بر می آید که نیکوکاری بدون استقامت ممکن نیست. چون در پیش روی هر نیکوکار، مشکلات فراوانی است که اگر ناپایدار باشد، به زودی کار خود را رها می کند. (4)

ص: 296

1- راهنما، ج 3، ص 101.

2- نور، ج 2، ص 169.

3- همان، ص 170.

4- نمونه، ج 3، ص 122.

6. طلب مغفرت برای اسراف، پس از طلب مغفرت از گناهان، عطف خاص بر عام و نشانه اهمیت آن است که باید برای گناه اسراف به دلیل بزرگ بودن آن جداگانه طلب آموزش کرد. (1)
7. یکی از عوامل شکست در جنگ، گناه و اسراف است. رزمندگان مخلص، با استغفار این موانع پیروزی را از بین می برند؛ اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا. (2)
8. شکست خود را به قضا و قدر و یا دیگران نسبت ندهید، به قصورها و تقصیرهای خود نیز توجه داشته باشید؛ ذنوبنا و اسرافنا. (3)
9. اول استغفار، بعد استتصار. ابتدا طلب آموزش کنید، سپس از خداوند پیروزی بخواهید؛ اغفر لنا... و انصرنا. (4)
10. کسانی که مرد عمل هستند کم سخن می گویند، از این رو قرآن کریم از مجاهدان حقیقی این طور توصیف می کند: نیست سخن آنان جز این چند جمله «خدایا ما را بیامرز و ما را ثابت قدم بدار و بر کفار پیروز گردان»: و ما کان قولهم الا ان قالوا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین.
11. گرچه استقامت ورزیدن از اعمال و کردار بندگان است، اما چون با لطف و عنایت پروردگار همراه است، می توان این ثبات قدم را به خداوند نسبت داد و از او طلب کرد. (5)
12. سرّ توصیف پاداش اخروی به نیکویی و شایستگی حسن ثواب الاخرة پاینده و مهم بودن آن است، لیکن پاداش دنیوی را بدون وصف ذکر کرد ثواب الدنيا. زیرا زودگذر و همراه با رنج و آفت است. (6)
13. بر پایه جمله بما اشركوا ما لم ينزل به سلطانا، هر اعتقادی باید همراه دلیل باشد، وگرنه باطل است؛ خواه تقلید بدون دلیل یا مذهب بدون برهان. (7)
14. بر پایه برخی از روایات، یکی از ویژگی های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیروزی ایشان بر کفار و

ص: 297

-
- 1- تفسیر کبیر، ج 9، ص 30؛ فتح القدر، ج 1، ص 387.
- 2- نور، ج 2، ص 171.
- 3- همان.
- 4- همان، ص 171.
- 5- تبیان، ج 3، ص 13.
- 6- کشف الاسرار، ج 2، ص 305؛ المیزان، ج 4، ص 41؛ کنز الدقائق، ج 2، ص 244؛ روح المعانی، ج 4، ص 86.
- 7- تبیان، ج 3، ص 16-17.

مشرکان به سبب ایجاد ترس و رعب در دل آنان از ناحیه خداوند بوده است. (1)

15. در آیه شریفه 151 معجزه قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بیان می فرماید. چون آن حضرت را از راه غیر طبیعی پیروز کرد، و قرآن هم خبر داد که در آینده بر قلب های مشرکان ترس خواهیم افکند و پیروزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدین صورت تأمین خواهد شد. (2)

16. آیه شریفه 151، سبب رعب افکندن در قلوب کفار را شرك می داند و این يك سنت الهی است. هر گاه این سبب محقق شود، مسبب نیز تحقق خواهد پذیرفت و اصولاً اختصاصی به کافر ندارد، بلکه در باره ی مؤمنان نیز چنین است. هر گاه از دین الهی اعراض کنند، ترس و وحشت بر قلب آنان حاکم می شود؛ چه این که گاه این حقیقت در برخی از مؤمنان مشاهده می شود. از هر کسی می ترسند، با این که خداوند به آنان وعده ی نصرت و پیروزی داده است. (3)

17. شکست در میدان جنگ خسارت نیست، شکست اعتقادی و ارتداد، خسارتی بس بزرگ است؛ فتنقلبوا خاسرین. (4)

18. خداوند سبحان همان گونه که رعب را بر دل های کافران می افکند؛ ... سألقي في قلوب الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (انفال، 12)، امنیت و آرامش را بر قلوب اهل ایمان مستولی می فرماید؛ ثم أنزل عليكم من بعد الغمّ أمانة نعاساً يغشي طائفة منكم... (آل عمران، 154) یا إذ يغشيكم التّعاس أمانة منه و ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان و ليربط علي قلوبكم و يثبت به الأقدام (انفال، 11). با این که انسان غمگین و هراسناک را به آسانی خواب در بر نمی گیرد، اما در جنگ احد خداوند چنان آرامشی را نازل کرد که مؤمنان را خواب فرا گرفت.

19. دنیاطلبی و دلدادگی به مادیات، از عوامل سستی در مبارزه و رویارویی با دشمنان

ص: 298

-
- 1- نور الثقلین، ج 1، ص 402؛ تبيان، ج 3، ص 17؛ كنز الدقائق، ج 2، ص 245-246؛ روض الجنان، ج 5، ص 106؛ الميزان، ج 4، ص 43؛ نمونه، ج 4، ص 125-126.
 - 2- روض الجنان، ج 5، ص 106.
 - 3- مواهب الرحمن، ج 6، ص 364.
 - 4- نور، ج 2، ص 172.

دین؛ حتی اذافشلتتم و... منکم من یرید الدنیا. (1)

20. شکست پیکارگران احد، آزمایش الهی برای آنان؛ ثم صرفکم عنهم لیتلیکم.

«صرفکم عنهم» یعنی شما را از تعقیب دشمن درگیر منصرف ساخت و لازمه این انصراف، شکست است. (2)

21. عفو گناهکاران مؤمن، جلوه ای از فضل خداوند؛ و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی المؤمنین. جمله و الله ذو فضل... به منزله

علتی برای عفو است؛ یعنی چون خداوند صاحب فضل است از گناه شما صرف نظر کرد. (3)

22. مؤمن را به خاطر یک خلاف نباید از صفوف اهل ایمان خارج دانست، بلکه باید از یک سو هشدار داد و از سوی دیگر با تشویق

دلگرمش کرد؛ عفا عنکم و الله ذو فضل علی المؤمنین. (4)

ص: 299

1- راهنما، ج 3، ص 118.

2- همان.

3- همان، ص 29.

4- نور، ج 2، ص 176.

اشاره

إِذْ تُصَّعِدُونَ وَلَا تَلُونِ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَغِمْتُمْ لَكِنَّا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (153) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِم الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَئِي اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (154) إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (155) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا صَرُّوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (156) وَ لَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (157) وَ لَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (158)

ترجمه

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می رفتید؛ و (جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند؛ و از شدت وحشت،) به عقب ماندگان نگاه نمی کردید؛ و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می زد. سپس اندوه ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنائیم جنگی) غمگین نشوید، و نه به خاطر مصیبت هایی که بر شما وارد می گردد. و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است. * سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احد،) گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ (و خواب به چشمانشان نرفت.) آنها گمان های نادرستی - همچون گمان های دوران جاهلیت - در باره خدا داشتند؛ و می گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟!» بگو: «همه کارها (و پیروزی ها) به دست خداست.» آن ها در دل خود، چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند؛ می گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته

نمی شدیم.» بگو: «اگر هم در خانه های خود بودید، آنهایی که کشته شدن بر آن ها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه های خود، بیرون می آمدند (و آنها را به قتل می رساندند). و این ها برای این است که خداوند، آنچه در سینه هایتان پنهان دارید، بیازماید و آنچه را در دل های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست، با خبر است.» * کسانی از شما که در روز روزه رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آن ها را بر اثر بعضی از گناهی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت و خداوند آن ها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است. * ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند کافران نباشید که چون برادرانشان به مسافرتی می روند، یا در جنگ شرکت می کنند (و از دنیا می روند و یا کشته می شوند)، می گویند: «اگر آن ها نزد ما بودند، نمی مردند و کشته نمی شدند!» (شما از این گونه سخنان نگوئید)، تا خدا این حسرت را بر دل آن ها [= کافران] بگذارد. خداوند، زنده می کند و می میراند؛ (وزندگی و مرگ، به دست اوست؛) و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست. * اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آن ها (در طول عمر خود)، جمع آوری می کنند، بهتر است. * و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می شوید. (بنا بر این، فانی نمی شوید که از فنا، وحشت داشته باشید.)

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

تنها گذاشتن پیامبر در جنگ احد و فرار مسلمانان، توصیه به روحیه بلند داشتن و غمگین نشدن به خاطر گرفتاری ها، نزول آرامش بر مسلمانان و عدم آرامش منافقان و افراد ضعیف الایمان و ابراز سخنان ناشایست، رفتن به جنگ به منظور آزمایش، فرار از جنگ معلول اعمال خود بشر و وسوسه شیطان، هم سخن و هم فکر نشدن با کفار در مسایل جنگ و شهادت، برتر بودن رحمت الهی بر نعمت های مادی.

ب. «تصعدون» از ماده «اصعاد» است که به معنای راه رفتن در زمین های مسطح و یا به طرف بالا است در حالی که «صعود» مخصوص رفتن به طرف بالا است و شاید به کار بردن

این ماده در آیه شریفه به دلیل این است که جمعی از فرار کنندگان از کوه بالا رفتند در حالیکه جمع دیگری در بیابان پراکنده شدند. و لاتلون از ماده «لی» به معنای التفات و میل پیدا کردن است؛ یعنی از معرکه دور شدید و به کسی اعتنا نمی کردید. (1)

ج. لفظ «ثواب» نوعاً در خیر استعمال می شود و گاهی هم در شرّ استعمال می شود؛ زیرا از نظر لغوی به معنای رجوع است چنان که مفهوم لغوی آن در آیه شریفه و اذ جعلنا البيت مثابة للناس روشن است که خداوند کعبه را محل رجوع مردم قرار داده است. وزن را از آن جهت «ثیب» نامند که شوهر به او رجوع می کند و اصل ثواب هر چیزی است که به عنوان جزا به فاعل برگردد اعم از این که خیر باشد یا شر، البته کلمه ثواب به حسب متفاهم عرفی به خیر اختصاص یافته است. بنا بر این، اگر لفظ ثواب در آیه شریفه را به معنای لغوی آن بدانیم؛ فاثابکم، معنای کلام درست می شود، و اگر به معنای عرفی آن حمل کنیم که بر امور خیر تعلق می گیرد. بنا بر این، در آیه شریفه به منظور تهکم وارد شده چنان که در مورد عذاب تعبیر بشارت از باب تهکم آمده است؛ فبشرهم بعذاب الیم. (2)

د. کسانی که همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ احد شرکت داشتند، چهار دسته بودند: يك گروه آن هایی که به درجه رفیعه شهادت نائل شدند و يك گروه کسانی که در حفظ پیامبر و دفع کفار ثبات قدم داشتند؛ این دو گروه از مورد آیه شریفه خارج هستند زیرا که تولی و اعراض نمودند.

اما کسانی که فرار کردند، این ها هم دو گروه بودند: يك گروه منافقین بودند. آن ها هم از مورد آیه شریفه خارج هستند؛ زیرا عفو و مغفرت الهی مخصوص اهل ایمان است و منافقان به شهادت آیه شریفه ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار (نساء، 145)، اهل جهنم هستند. بنا بر این، گروه چهارم فسّاق از مؤمنان هستند که به واسطه فسق فرار کردند و به واسطه توبه و ندامت مورد عفو الهی قرار گرفتند. علاوه بر این خطاب آیه شریفه مربوط به مسلمانان است و منافقان از این خطاب خارج هستند. (3)

ص: 302

1- مفردات راغب؛ روح المعانی، ج 4، ص 91؛ نمونه، ج 3، ص 131؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 40.

2- تفسیر کبیر، ج 9، ص 40؛ تفسیر قیاسی، ج 4، ص 257.

3- اطیب البیان، ج 3، ص 401.

ه - در آیه انما استزلهم الشيطان، منظور از شیطان یا شیطان از جنس جنّ است که کار او اغوا و وسوسه است چنان که قرآن می فرماید: قال فبعزّتک لأغویّتهم أجمعین * الأعبادک منهم المخلصین (ص، 82)، یا از جنس انسان است که منافقان هستند که هم خود فرار کردند و هم مسلمانان را فراری دادند و القای خوف و رعب در قلب آن ها نمودند. (1)

و. اصل معنای «ضرب» واقع ساختن جسمی بر جسم دیگر است و سیر در زمین را نیز ضرب نامند؛ زیرا به وسیله سیر پا در زمین واقع می شود. در قرآن کریم به مطلق سفر «ضرب فی الارض» گفته شده مانند آیه شریفه اذا ضربوا فی الارض او كانوا غزّی. به سفر تجاری نیز «ضرب فی الارض» اطلاق شده مانند وءاخرون یضربون فی الارض یتغون من فضل الله (مزمّل، 20) چه این که به سفر برای جنگ نیز اطلاق شده مانند یا ایّها الذین ءامنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا. (2)

نکته ها

1. کلمه «تنازعتم» دلالت دارد بر این که همه مسلمانان اتفاق در سستی در امر جنگ و معصیت فرمان پیامبر نداشتند، بلکه بعضی از آنان اصرار بر اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشتند تا تنازع مفهوم پیدا کند، وگرنه اگر همه آن ها مخالفت فرمان پیامبر را می کردند که نزاع معنا نداشت و شاهد به این مطلب قسمت بعد آیه است که می فرماید: منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة. (3)

2. نکره بودن کلمه «فضل» دلالت بر عظمت فضل الهی دارد و از این که فضل خداوند را به مؤمنان اختصاص داد و فرمود: ذو فضل علی المؤمنین و به ضمیر «علیهم» تعبیر ننمود، بلکه فرمود: علی المؤمنین برای آن که شرافت مؤمنان را ظاهر سازد علاوه بر این علت فضل الهی را بیان نماید. (4)

3. در موارد مختلفی مسلمانان ضعیف الایمان و برخی از منافقان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را تنها

ص: 303

1- اطیب البیان، ج 3، ص 401.

2- نساء، 94؛ تیان، ج 3، ص 26؛ التحریر و التنویر، ج 3، ص 263.

3- المیزان، ج 4، ص 44.

4- صفوة التفاسیر، ج 1، ص 238.

گذاشتند. به عنوان نمونه در جنگ تبوك منافقان به بهانه دوری راه در جنگ شرکت نکردند: لو كان عرضا قريبا و سفرا قاصدا لاتبعوك ولكن بعدت عليهم الشقة... (توبه، 42) یا این که می گفتند هوا گرم است: وقالوا لاتنفروا في الحرّ. قرآن کریم به آن ها پاسخ داد آتش جهنم سوزان تر است اگر بفهمند: قل نار جهنم اشدّ حرّاً لو كانوا يفقهون، اما در دو مورد مسلمانان پیامبر را تنها گذاشتند: یکی در جنگ احد: اذ تصعدون و لا تلون علی احد و الرسول يدعوکم. (آل عمران، 153)

دوم برای خرید جنس که پیامبر را در حال خطبه خواندن نماز جمعه ترك کردند: و اذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا اليها و تركوك قائما. (جمعه، 11)

4. آنجا که همه فرار می کنند، رهبر باید در صحنه بماند و فراریان را فرا بخواند؛ و الرسول يدعوکم... (1)

5. از این که قرآن کریم جمله و الله علیم بذات الصدور را بعد از جمله و لیتلی الله ما فی صدورکم آورد، برای آن است که بفهماند امتحان الهی به معنای ندانستن او از حال بندگان خود نیست که با امتحان بخواهد حال بندگان خود را بفهمد، بلکه او عالم به جمیع معلومات است، امتحان او به دلیل اصلاح حال انسان و تکامل اوست. (2)

6. نفس در قرآن کریم دو اطلاق دارد:

الف. گاهی به معنای خود حیوانی است چنان که از متخلفان در جنگ مذمت می کند می فرماید: این ها به فکر خود بودند: قد اهتمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة.

ب. گاهی به معنای خود انسانی است مانند: علیکم انفسکم لا یضركم من ضلّ اذا اهدیتم. (مانده، 105)

7. کتابت تکوینی و تشریحی

1. تشریحی مانند: کتب علیکم الصیام (بقره، 183) و کتب علیکم القتال. (بقره، 214)

2. تکوینی مانند: کتب علیه انه من تولاه فانه یضله و یهدیه الي عذاب السعیر (حج، 4)، اولئك کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه (مجادله، 22) و قل لو کنتم فی بیوتکم

ص: 304

1- نور، ج 2، ص 177.

2- تفسیر کبیر، ج 9، ص 50.

8. در آیه 152 هم نسبت به کسانی که در جنگ احد سست شدند و سپس نادم گردیدند بحث عفو و مغفرت از آنان را مطرح فرمود و در آیه 155 از کسانی که پشت کرده و فرار نمودند عفو می فرماید الا این که بین این دو بخشش تفاوت قائل شده است؛ در آیه نخست عفو همراه با فضل و اشعار به ایمان آنان دارد، گذشته از این که امن و آسایش پس از اندوه های پیاپی بر آنان نازل گردید، ولی در آیه 155 عفو بدون کرامت نقل شده فقط عفو همراه حلم آمده که تعجیل نمودن در عقوبت را افاده می نماید. (1)

9. دشمن پس از پایان جنگ، دست به شایعات دلسرد کننده می زند: لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا اگر رزمندگان نزد ما می ماندند، کشته نمی شدند. (2)

10. منافق کافر است، چون گویندگان این سخنان منافقان بودند، ولی قرآن از آن ها به الذین کفروا یاد می کند. (3)

11. مهم در راه خدا بودن است، خواه به شهادت بیانجامد یا مرگ؛ قتلتم فی سبیل الله او متّم... (4)

12. آموزش گناهان آدمی از سوی خداوند، زمینه بهره مندی او از رحمت خاصّ الهی؛ لمغفرة من الله ورحمة. چون در آیه شریفه «مغفرة» مقدم بر «رحمة» شده، می توان نتیجه گرفت که آموزش گناهان مقدمه ای برای دریافت رحمت خاص الهی است. (5)

13. در آیه شریفه اول قتل بر موت مقدم شده و جهش آن است که قتل در راه خداوند نزدیک تر به مغفرت الهی است تا مرگ طبیعی، از این رو در آیه بعد چون این نکته ملحوظ نیست، ترتیب طبیعی رعایت شده و موت بر قتل مقدم ذکر شده است. (6)

قال الباقر (علیه السلام): «سبیل الله علی و ذریته فمن قتل فی ولایته قتل فی سبیل الله و من مات فی

ص: 305

1- المیزان، ج 4، ص 51.

2- نور، ج 2، ص 181.

3- همان.

4- همان، ص 182.

5- راهنما، ج 3، ص 139.

6- المیزان، ج 4، ص 57؛ التحرير و التئویر، ج 3، ص 264.

14. از جمله لالی الله تحشرون نکاتی استفاده می شود:

الف. تقدیم «لالی الله» که جار و مجرور است دلالت بر حصر دارد؛ یعنی به سوی خداوند محشور می شوید نه غیر او.

ب. از این که از اسمای الهی کلمه «الله» را آورد، چون «الله» اسم است برای ذات مستجمع جمیع کمال، دلالت بر کمال رحمت او دارد.

ج. آوردن لام تأکید «لالی الله» برای تأکید این حقیقت است که الوهیت خداوند اقتضای حشر به سوی او را دارد که به انسان ها در قیامت بر طبق اعمالشان پاداش دهد. (2)

15. دو چیز است که منتهای آرزوی هر انسان مؤمن است: یکی نجات از عذاب الهی که در اثر مغفرت از گناهان حاصل می شود و دیگر نیل به بهشت و ثواب الهی که در اثر مشمول رحمت الهی شدن به وجود می آید و یقیناً این دو امر هرگز قابل مقایسه با نعمت های دنیوی که در معرض فنا و زوال است نخواهد بود، از این رو قرآن کریم می فرماید: لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون. (3)

16. دو چیز از تمام دنیا برای انسان بهتر است:

1. قرآن کریم: یا ایها الناس قد جاءکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة خیر للمؤمنین * قل یفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون (یونس، 57-58)؛ منظور از فضل و رحمت به جهت ارتباط با آیه قبل قرآن کریم است.

2. مرگ یا شهادت در راه خدا: ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون.

17. فخر رازی گوید: رحمت و مغفرت الهی از نعمت های دنیوی به علت امور ذیل به مراتب برتر و بالاتر است:

الف. چه بسا شخصی که امور مادی را طلب می کند، در آینده نتواند از آن بهره برد و از

ص: 306

1- کنز الدقائق، ج 2، ص 254.

2- تفسیر کبیر، ج 9، ص 59.

3- اطیب البیان، ج 3، ص 404.

دنیا برود، اما رحمت و مغفرت الهی در قیامت قطعی است.

ب. بر فرض این که انسان زنده بماند، اما ممکن است ثروت انسان باقی نماند و از بین برود.

ج. ممکن است مال و ثروت نیز باقی باشد، اما انسان به خاطر مریضی نتواند استفاده کند.

د. بهره مندی انسان از ثروت در دنیا مقطعی است، ولی بهره گیری انسان در قیامت ابدی است.

ه. - استفاده کردن از ثروت در دنیا و لذت بردن از آن ها با هزاران رنج و درد و مصیبت آمیخته است، اما استفاده از رحمت الهی در قیامت از این ضررها به دور است. [\(1\)](#)

ص: 307

1- تفسیر کبیر، ج 9، ص 58.

اشاره

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (159) إِنْ يَنْصَرِّكُمْ إِلَهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَحْذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصَرُّكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (160) وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلَّ مَنْ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوْفَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (161) أَمْ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (162) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (163) لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (164) أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (165)

ترجمه

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم (و مهربان) شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آن ها را ببخش و برای آن ها آموزش بطلب، و در کارها با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. * اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند. * (گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند. و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می آورد؛ سپس به هر کس آنچه فراهم کرده (و انجام داده) است، به طور کامل داده می شود؛ و (به همین دلیل) به آن ها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید). * آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم، و پایان کار او بسیار بد است. * هر يك از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند و خداوند به آنچه انجام می دهند، بیناست. * خداوند بر مؤمنان منت نهاد [= نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آن ها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آن ها بخواند، و

آن‌ها را پاك كند و كتاب و حكمت بياموزد و البته پيش از آن، در گمراهی آشكاری بودند. * آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این (مصیبت) از كجاست؟! بگو: «از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید). خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می‌کند.)»

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

رحمت الهی عامل نرم خوئی پیامبر و بداخلاقی عامل پراکنده شدن مردم، دستور به عفو و استغفار و مشورت با مردم و توکل بر خداوند، پیروزی مسلمانان در پرتو نصرت الهی، خیانت کار نبودن انبیا، عدم برابری تابعان رضایت حق و غضب الهی، نعمت بزرگ بعثت پیامبر برای هدایت مردم و مصائب در دنیا معلول اعمال خود بشر.

ب. درجه معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که انسان به وسیله آن‌ها به نقطه مرتفعی صعود می‌کند، اما به پله‌هایی که از آن برای پایین رفتن به نقطه گودی استفاده می‌شود «درک» می‌گویند، از این رو در باره پیامبران در سوره بقره آیه 253 می‌خوانیم: و رفع بعضهم درجات و در باره منافقان در سوره نساء آیه 253 می‌خوانیم: ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار، ولی در آیه مورد بحث چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده جانب طایفه مؤمنان گرفته شده و تعبیر به درجه شده است. این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می‌گویند. (1)

ج. کلمه «منّ» در اصل به معنای قطع است و نعمت را از آن جهت منت گویند چون به وسیله آن طرف از بلا و رنج قطع می‌گردد. لهم اجر غیر ممنون؛ یعنی غیر مقطوع. برخی گفته‌اند در اصل به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانبه‌ایی را منت گویند که اگر جنبه عملی داشته باشد یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی را به دیگری بدهد، کاملاً زیبا و ارزنده است، اما اگر کسی کار کوچک خود را با

ص: 309

1- نمونه، ج 3، ص 180؛ جامع الاحکام، ج 3، ص 1505.

سخن، بزرگ کند و به رخ افراد بکشد کاری است بسیار زشت. بنا بر این، منّتی که نکوهیده است به معنای بزرگ شمردن نعمت ها در گفتار است، اما منّتی که ارزشمند است همان بخشیدن نعمت های بزرگ است. (1)

د. کلمه «ان» مخفّفه از مثقله است و فارق میان انّ مخفّفه از مثقله و انّ نافیه حرف لام است که در ابتدای «فی ضلال» وارد شده است لّفي ضلال. (2)

نکته ها

1. کلمه «لنت» که فعل ماضی است دلالت دارد بر این که نرمخویی يك خصیصه ثابت در پیامبر بوده و مردم او را به این وصف می شناختند و خداوند فطرت پیامبر را بر اساس نرمخویی آفریده است؛ زیرا پیامبر به عنوان هدایت انسان های منحرف مبعوث گشته و هدایت افراد لجوج و گنهکار جز به نرمخویی و مدارا ممکن نیست و همین اخلاق زیبا و نرمخویی پیامبر (صلی الله علیه و آله) سبب هدایت گروه فراوانی از انسان ها شد. (3)

2. تقدیم «فبما رحمة» بر «لنت لهم» مفید حصر است و تنوین «رحمة» مفید تعظیم است؛ یعنی تنها به رحمت بزرگ الهی تو بر این ها نرمخویی نشان می دهی نه به غیر آن. (4)

3. نرمخویی و مدارا بر هر انسانی لازم است تا جایی که منجر به اهمال حقی از حقوق الهی نشود که در آن جا نرمخویی روا نیست، بلکه غلظت و تندگی لازم است چنان که قرآن می فرماید: یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و نیز می فرماید: و لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله. نکته قابل توجه این که خداوند در آیه و لو کنت فظا غلیظ القلب غلظت و تندگی را در باره مؤمنان نکوهش کرده است، ولی در آیه جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم پیامبر را امر به غلظت با کفار و منافقان نموده است. بنا بر این، سیاق این دو آیه نظیر سیاق آیه شریفه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین و آیه شریفه اشداء علی الکفار رحماء بینهم می باشد. (5)

ص: 310

-
- 1- مجمع البیان، ج 2، ص 875؛ روح المعانی، ج 4، ص 112؛ تبيان، ج 3، ص 38؛ نمونه، ج 3، ص 158؛ مفردات راغب.
 - 2- کشاف، ج 1، ص 436؛ روح المعانی، ج 4، ص 114.
 - 3- التحریر و التنویر، ج 3، ص 265.
 - 4- التحریر و التنویر، ج 3، ص 265؛ فتح القدير، ج 1، ص 393.
 - 5- تفسیر کبیر، ج 9، ص 64.

4. دو چیز عامل پراکندگی مردم از رهبر اسلام می شود:

1. بد اخلاقی: لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك.

2. جاذبه امور مادی: و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها و تركوك قائما. (جمعه، 11)

5. بسیاری از مفسران گفته اند: الف و لام در «فی الامر» در آیه و شاورهم فی الامر برای استغراق نیست، بلکه برای عهد است و معهود در آیه مسئله جنگ است. بنا بر این، مشورت در امر جنگ احد بوده. بعضی دیگر گفته اند منظور از امر جمیع امور دنیوی است نه غیر آن. (1)

6. جمعی از مفسران اهل سنت آیه شریفه و شاورهم فی الامر را اشاره به شورای شش نفری عمر برای انتخاب خلیفه سوم دانسته و آیه شریفه را امستند کار خود دانسته اند. در اینجا به سه نکته باید توجه نمود:

اولاً: انتخاب امام و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها باید از طرف خداوند باشد؛ زیرا او همانند پیامبر باید واجد صفاتی همچون عصمت باشد که تشخیص آن به دست خداوند است.

ثانیاً: شورای شش نفری مزبور هرگز منطبق بر موازین مشورت نبود؛ زیرا اگر منظور مشورت با عموم مسلمانان بوده اختصاص به شش نفر چه معنایی دارد؟ و اگر هدف مشورت با متفکران امت بوده، متفکران امت منحصر به این شش نفر نبودند؛ زیرا شخصیت هایی مانند سلمان، ابی ذر، مقداد، ابن عباس از دایره این مشورت بیرون بودند. اگر منظور انتخاب افراد صاحب نفوذ برای مشورت بوده تا رأی آن ها مورد قبول واقع شود باز درست نبوده است؛ زیرا شخصیت هایی مانند سعد بن عباده که رئیس مطلق طایفه انصار بود و ابی ذر غفاری که شخصیت بزرگ طایفه بنی غفار بود از این مشورت برکنار شده بودند.

ثالثاً: می دانیم برای این مشورت شرایط سخت و سنگینی قرار داده شده بود و مخالفان تهدید به مرگ شده بودند، در حالی که در برنامه های مشورتی اسلام چنین چیزی وجود ندارد. (2)

7. موضوع مشاوره در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است از این رو، با این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیازی به مشورت ندارد، خداوند به او دستور می دهد که با مردم مشورت کند؛ و شاورهم فی الامر. نکته قابل توجه این که کلمه «الامر» در آیه شریفه مفهوم

ص: 311

1- کاشف، ج 2، ص 189.

2- نمونه، ج 3، ص 148.

وسیعی دارد و همه کارها را شامل می شود، ولی مسلم است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگز در احکام الهی و قانون گذاری مشورت نمی کرد و تنها در چگونگی اجرای قانون نظر مسلمانان را جویا می شد. (1)

8. مشورت فواید فراوانی دارد از جمله:

الف. انسان کمتر گرفتار لغزش می شود.

ب. اگر انسان در کار خود مواجه با پیروزی شود، کمتر مورد حسد دیگران واقع می شود و اگر شکست بخورد زبان اعتراض مردم بر او بسته است.

ج. انسان در مشورت می تواند بهترین رأی و نظریه ها را انتخاب کند. کلمه «شور» در اصل به معنای مکیدن زنبور از شیر گل ها است و در مشورت کردن انسان بهترین نظریه ها را جذب می کند.

د. انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنان را با خود درک خواهد کرد.

ه. - مشورت کردن موجب شخصیت دادن به دیگران و احترام به افکار و نظر آنهاست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«ما شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستغناء رأی». حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«من استبدّ برأیة هلك و من شاور الرجال شاركها في عقولهم». (2)

9. قرآن کریم در آیه 159 بعد از دستور توکل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: متوکلان محبوب خداوند هستند که از مصادیق بارز متوکلان، خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است: فاذا عزم فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین. در برخی از آیات پیامبران دیگر را نیز به عنوان متوکل معرفی کرد: قالت لهم رسلهم... و لنصبرنّ علی ما اذیتموننا و علی الله فلیتوکل المتوکلون. (ابراهیم، 11-12)

10. معنای «توکل بر خدا» این نیست که انسان به اسباب ظاهری بی توجه باشد وگرنه فرمان به مشورت منافات با امر به توکل دارد. بنا بر این، معنای توکل آن است که در عین حال که انسان از اسباب ظاهری بهره می برد، اعتماد و تکیه انسان به آن نباشد، و قرآن کریم دستور به استفاده از اسباب ظاهری را داده است مانند: فامشوا فی مناكبها و کلوا من رزقه

ص: 312

1- نمونه، ج 3، ص 144.

2- مجمع البیان، ج 2، ص 869؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 66؛ نمونه، ج 3، ص 144؛ تیان، ج 3، ص 32.

وواعدوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخيل. (1).

11. پیروزی و شکست، تنها منوط به خواست و قدرت خداوند است؛ ان ینصرکم الله... و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده. (2)

12. مؤمنان، بایستی تنها بر خدا توکل کنند؛ و علی الله فلیتوکل المؤمنون. تقدیم «علی الله» بر متعلقش «فلیتوکل» دلالت بر حصر دارد. (3)

13. مغلوب نشدن کمک کننده دین خدا

در یک آیه میفرماید:... إِنْ تَصْرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ (محمد، 7)

در آیه دیگر میفرماید: إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ (آل عمران، 160)

از انضمام این دو آیه روشن میشود اگر انسان ناصر دین خدا باشد خداوند او را کمک میکند و هرگز مغلوب نخواهد شد.

14. آثار توکل

الف. عدم تسلط شیطان؛ اِنَّهٗ لیس له سلطان علی الذین ءامنوا و علی ربهم یتوکلون. (نحل، 99)

ب. هدایت به صراط مستقیم؛ و من یتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم. (آل عمران، 101)

ج. محبوبیت نزد خداوند؛ فتوکل علی الله انّ الله یحب المتوکلین. (آل عمران، 159)

د. موفقیت در کار؛ و من یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم. (انفال، 49)

هـ. بهره مندی از نصرت الهی؛ و اعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی و نعم النصیر. (حج، 78)

و. بهره مندی از رحمت الهی در قیامت (بهشت)؛ فاما الذین ءامنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل و یهدیهم الیه صراطا مستقیما. (نساء، 175)

15. با این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای هدایت همه مردم مبعوث شده است؛ و ما ارسلناک الاّ

ص: 313

1- مراغی، ج 4، ص 116.

2- راهنما، ج 3، ص 148.

3- همان؛ فتح القدر، ج 1، ص 394.

كافة للناس، اما سرّ اين كه نعمت بعثت را ويژه مؤمنان قرار داد آن است كه مؤمنان از نعمت بعثت و هدايت بهره مند مي شوند. چنان كه قرآن كريم مايه هدايت همه انسان هاست؛ هدي للناس، اما اهل تقوا بهره مند مي شوند؛ هدي للمتقين. (1)

16. قرآن كريم از وضع دوران جاهليت به ضلال مبين تعبير مي نمايد؛ زيرا ضلال و گمراهي انواعي دارد؛ بعضي از وسايل گمراهي طوري است كه انسان به آساني نمي تواند باطل بودن آن را بفهمد و گاه چنان است كه هر كس مختصر عقل و شعوري داشته باشد فوري پي به آن مي برد. جعفر طيار در هجرت به حبشه در برابر نجاشي اوضاع دوره جاهلي را چنين ترسيم مي كند:

«كنا نعبد الاصنام، نأكل الميتة، نأتي الفواحش، نقطع الارحام، نسيء الجوار، يأكل القوي منا الضعيف». (2)

17. مسلمانان از اين كه در جنگ احد شكست خوردند، بسيار ناراحت بودند. قرآن كريم به آن ها دو پاسخ مي دهد:

الف. اگر در جنگ احد 70 نفر كشته داديد، اما در جنگ بدر شما دو برابر به مشركين مصيبت وارد ساختيد؛ 70 نفر را كشتيد و 70 نفر را اسير كرديد؛ قد اصبتم مثليها و اين مطلب در حديثي نيز از امام صادق (عليه السلام) بيان شده است:

«كان المسلمون قد اصابوا ببدر مائة و اربعين رجلاً قتلوا سبعين رجلاً و اسروا سبعين فلما كان يوم احد اصيب من المسلمين سبعون رجلاً قال: فاغتموا بذلك فانزل الله تبارك و تعالى: او لَمَا اصابتكم... مثليها». (3)

ب. اين شكست در احد به خاطر اعمال خودتان است: من عند انفسكم. اولاً: پيامبر فرمود در مدينه بمانيد شما مخالفت كرديد. ثانياً: سستي نموديد. ثالثاً: به نزاع و اختلاف پرداختيد. رابعاً: سنگرها را رها ساخته و به دنبال جمع غنايم رفتيد و اصولاً خداوند زماني وعده نصرت مي دهد كه شما صبر و تقوا داشته باشيد. چنان كه قرآن مي فرمايد: ان تصبروا و تقوا و يأتوكم من فورهم هذا يمددكم و چون شرط صبر و تقوا را ترك كرديد، مشروط كه نصرت الهي است، شامل حال شما نخواهد گشت.

ص: 314

1- مجمع البيان، ج 2، ص 875؛ تبيان، ج 3، ص 39؛ روح المعاني، ج 4، ص 113.

2- كاشف، ج 2، ص 197؛ نمونه، ج 3، ص 160.

3- راهنما، ج 3، ص 162.

18. در آیاتی از قرآن این تعبیر آمده است که برای مؤمنان درجاتی است: لهم درجات عند ربهم (انفال، 4) و لهم الدرجات العلی (طه، 75)، اما در این آیه می فرماید: خود مؤمنان درجات می شوند. هم درجات که منظور از آن انسان ها کامل هستند مانند معصومین و اولیای خداوند.

19. مردمی بودن از شرایط رهبران و مسئولین جامعه است: رسولاً من انفسهم. (1)

ص: 315

1- راهنما، ج 3، ص 157.

وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (166) وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِإِيمَانٍ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (167) الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلُوبًا فَادْرُؤْا عَنْ أَنْفُسِكُمْ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (168) وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (169) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (170) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (171) الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (172) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (173) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسَّ مِنْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (174)

ترجمه

و آنچه (در روز احد)، در روزی که دو دسته [= مؤمنان و کافران] با هم رو به رو شدند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود؛ و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند. * و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند؛ آنهایی که به ایشان گفته شد: «بیاید در راه خدا نبرد کنید؛ یا (حداقل) از حریم خود، دفاع نمایید.» گفتند: «اگر می دانستیم جنگی روی خواهد داد، از شما پیروی می کردیم. (اما می دانیم جنگی نمی شود.)» آن ها در آن هنگام به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می گویند که در دل هایشان نیست و خداوند به آنچه کتمان می کنند، آگاه تر است. * (منافقان) آن ها هستند که به برادران خود - در حالی که از حمایت آن ها دست کشیده بودند - گفتند: «اگر آن ها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند.» بگو: «(مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟! پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید!)» * (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. * آن ها به خاطر نعمت های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر

کسانی که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند [= مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آن‌ها را در آن جهان می‌بینند؛ و می‌دانند) که نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمی خواهند داشت. * و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند و (می‌بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند). * آن‌ها که دعوت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ (و هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان «حمراء الأسد» حرکت نمودند؛) برای کسانی از آن‌ها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است. * این‌ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [= لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست. * به همین جهت، آن‌ها (از این میدان،) با نعمت و فضل پروردگار، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

گرفتاری در جنگ احد (بر طبق سنت الهی) برای مشخص شدن صفوف مؤمنان از منافقان، عدم هماهنگی گفتار و اعمال منافقان، باطل ساختن پندار منافقان در مورد شهیدان، مرگ انسان مقدر الهی، زنده بودن شهیدان راه حق و مسرور بودن به نعمت‌های الهی و بشارت به آیندگان، ضایع نشدن پاداش مؤمنان، پاداش بزرگ در پرتو شرکت در جنگ و تقوا و احسان و اوصاف برخی از مجاهدان راه خدا و پاداش آنان.

ب. منظور از اذن در آیه شریفه، اذن تشریحی نیست؛ زیرا اذن تشریحی به فعل حرام که قتل مسلمانان از ناحیه مشرکان باشد تعلق نمی‌گیرد، بلکه منظور اذن تکوینی است؛ یعنی انسان‌ها در افعال خود مستقل نیستند که تقویض محض باشد و مجبور هم نیستند، بلکه افعال انسان‌ها به اختیار از آن‌ها صادر می‌شود، لیکن تا مشیت و اراده او تعلق نگیرد، محال است تحقق پیدا کند و تا او قدرت ندهد و موانع را برطرف نکند، کار صورت نمی‌پذیرد. نظیر این آیه شریفه

در اذن تکوینی، آیه زیر است: ما قطعتم من لينة او تركتموها قائمة على اصولها الا باذن الله. (1)

ج. جمله لو نعلم قتالاً لاتبعناکم سه گونه تفسیر شده است:

1. جمله لو نعلم نفی برخورد نظامی است؛ یعنی ما می دانیم که جنگی رخ نخواهد داد، از این رو با شما نمی آییم.

2. منظور منافقان از جمله لو نعلم... این است که بیرون شدن شما به سوی احد پیکار و قتال نیست، بلکه خود را به مهلکه انداختن است.

3. منظور از جمله لو نعلم... این است که اگر ما پیکار می دانستیم شرکت می کردیم، ولی با فنون جنگ و مبارزه آشنایی نداریم. (2)

د. منافق مشتق از «نقق» نقب و سوراخی است در زیر زمین که درب دیگری برای خروج دارد، و یربوع خزنده ای است شبیه به موش؛ این خزنده دو لانه می سازد یکی به نام «ناقفاء» که آن را مخفی می دارد و دیگری به نام «قاصعاء» که آشکار است. چون دشمن در قاصعاء به آن حمله کند وارد ناقفاء شده و از آن خارج می شود و منافق را از آن جهت منافق گویند که به سوی مؤمن باایمان و به سوی کافر با کفر خارج می گردد. (3)

ه. - منظور از حیات و زندگی در این جا، همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند نه زندگی جسمانی و مادی. (4)

و. آیه یستبشرون... و فضل در حقیقت تأکید و توضیح بیشتر در باره بشارت هایی است که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می کنند. آن ها از دو جهت خوشحال و مسرور می شوند:

1. از این جهت که نعمت های خداوند را دریافت می دارند، بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آن ها می شود.

2. از این جهت که آن ها می بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند و نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت ننوشیدند: لم یلحقوا بهم. (5)

ص: 318

1- حشر، 5؛ مجمع البیان، ج 2، ص 877؛ اطیب البیان، ج 3، ص 422؛ تیان، ج 3، ص 42.

2- راهنما، ج 3، ص 166.

3- مفردات راغب؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 84.

4- نمونه، ج 3، ص 170.

5- مجمع البیان، ج 2، ص 883؛ نمونه، ج 3، ص 171.

ز. منظور از من بعد ما أصابهم القرح جراحی است که در روز احد بر مسلمانان وارد شده بود. (1)

ح. از این که در آیه 172 پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است، معلوم می شود که در میان آن ها افرادی یافت می شدند که خلوص کامل نداشتند و نیز ممکن است تعبیر «منهم» (بعضی از ایشان) اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان احد به بهانه ای از شرکت در این میدان، خودداری کرده بودند. (2)

ط. علت این که در آیه شریفه ذکر خدا و رسول هر دو شده است با این که ذکر یکی از آن دو کافی بود، شاید از این جهت بوده باشد که آنان در جنگ احد هم نافرمانی خدا را کردند و هم نافرمانی رسول خدا را. (3)

ی. مراد از «ناس» سه احتمال تفسیری است:

1. گروهی هستند که به دسیسه ابوسفیان برای منصرف کردن مسلمانان اقدام کرده بودند.

2. مراد نعیم بن مسعود الاشجعی است.

3. مراد منافقان است. (4)

ك. فرق میان نعمت و فضل ممکن است از این نظر باشد که نعمت پاداشی به اندازه استحقاق است و فضل اضافه بر استحقاق است. (5)

نکته ها

1. آیه شریفه 169 مسلمانان را تشویق به جهاد می کند و این حقیقت را یادآور می شود که مرگ و اجل انسان به دست خداوند است. بنا بر این، مسئله مرگ نباید عذری برای نرفتن به جبهه جنگ شود؛ چه بسیار افرادی که به جنگ رفتند و از دنیا نرفتند و چه بسیار افرادی که به جنگ نرفتند و اجل آن ها فرارسید.

ص: 319

1- مجمع البیان، ج 2، ص 888؛ نمونه، ج 3، ص 176؛ المیزان، ج 4، ص 112؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 100.

2- نمونه، ج 3، ص 176.

3- المیزان، ج 4، ص 112.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 889.

5- نمونه، ج 3، ص 177.

2. اصابتکم مصیبه... هو من عند انفسکم... و ما اصابکم... فباذن الله. آیه مورد بحث و آیه قبل، شکست احد را هم وابسته به خود مسلمانان دانسته و هم اذن الهی را در آن شکست دخیل شمرده است؛ یعنی افعال بندگان در عین این که مستند به خود آنان است، خارج از خواست و اذن الهی نخواهد بود. (1)

3. شادی شهدا به الطاف الهی است، نه عملکرد خودشان؛ فرحین بما ءاتاهم الله. (2)

4. شهیدان در عالم برزخ، شاهد مقامات خویش و دیگر مجاهدان راه خدا: و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم. چون آیه در مقام رد پندار کسانی است که شهیدان را مرده می پندارند، خداوند با ذکر آیات مورد بحث می خواهد حالات و پاداش های شهیدان را پس از شهادت بیان کند، نه مقامات و پاداش آنان را در قیامت. (3)

5. بازسازی مجدد سپاه اسلام توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پس از پراکندگی و شکست در جنگ احد: الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما اصابهم القرح. (4)

6. تعهد متقابل

1. اجابت دعای ما در گرو اجابت ما به دعوت خداوند است. اگر قرآن کریم می فرماید: ادعونی أستجب لکم (غافر، 60)، در آیه ی دیگر می فرماید: یا ایها الذین ءامنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم. (انفال، 24)

2. اگر می خواهیم خداوند به تعهد خود عمل کند، ما نیز باید به تعهد خود عمل کنیم؛ اوفوا بعهدی أوف بعهدکم. (بقره، 40)

3. اگر می خواهیم خداوند به ما حسنه و نیکی در دنیا و آخرت بدهد؛ ربنا ءاتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة (بقره، 201)، ما نیز باید کار حسنه و نیکو داشته باشیم؛ للذین أحسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم. (آل عمران، 172)

7. شرکت در جهاد، حتی در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به تنهایی دلیل احسان و تقوای آدمی نیست: الذین استجابوا لله... للذین استجابوا منهم و اتقوا اجر عظیم. چون خداوند

ص: 320

1- راهنما، ج 3، ص 163.

2- نور، ج 2، ص 198.

3- همان.

4- راهنما، ج 3، ص 178.

اجابت کنندگان دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شرکت در جهاد را به دو طایفه تقسیم کرده است؛ دارندگان احسان و تقوا و فاقدان آن. البته بر این مبنا که «من» برای تبعیض باشد. (1)

8. شرکت مجروحان در جبهه، مایه تشویق و تقویت روحیه افراد سالم است: استجابوا... من بعد ما اصابهم القرح. (2)

9. حضور در جبهه و مجروح شدن، اگر همراه با تقوا نباشد، بی ارزش است: للذین احسنوا منهم و اتقوا. (3)

10. مؤمن واقعی کسی است که علاوه بر سایر کمالات نفسانی در دو مورد، ایمان او افزایش پیدا می کند:

1. به هنگام تلاوت قرآن: انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آایاته زادتهم ایمانا. (انفال، 2)

2. به هنگام جهاد در راه خدا: الذین قال لهم الناس انّ الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ایمانا. (آل عمران، 173)

11. پس از آن که مجروحان جنگ احد، به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بار دیگر برای دفاع از اسلام بسیج شده و تا منزلگاه حمراء الاسد در تعقیب دشمن رفتند، دشمنان از آمادگی و روحیه مسلمانان به هراس افتاده، از هجوم مجدد منصرف شده و بازگشتند. این آیه در تقدیر از رزمندگان مجروح و مخلص جنگ احد است. (4)

12. قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: هر کس بر خداوند توکل کند، خداوند او را کفایت می کند؛ و من یتوکل علی الله فهو حسبه (طلاق، 3)، در آیه ی دیگر نمونه اش را پیامبر و یاران او معرفی می کند که در غزوه «حمراء الاسد» که بعد از جنگ احد بود به خداوند توکل کردند و خداوند آنان را کفایت کرد؛ قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل. (آل عمران، 173)

ص: 321

1- همان، ص 180.

2- نور، ج 2، ص 200.

3- همان.

4- همان.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (175) وَ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (176) إِنْ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَصُدُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (177) وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (178) مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (179) وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (180)

ترجمه

این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس)، می ترساند. از آن ها نترسید؛ و از من بترسید اگر ایمان دارید! * کسانی که در راه کفر، شتاب می کنند، تو را غمگین نسازند! به یقین، آن ها هرگز زبانی به خداوند نمی رسانند. (به علاوه) خدا می خواهد (آن ها را به حال خودشان واگذارد؛ و در نتیجه)، بهره ای برای آن ها در آخرت قرار ندهد. و برای آن ها مجازات بزرگی است! * (آری)، کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند، هرگز به خدا زبانی نمی رسانند؛ و برای آن ها، مجازات دردناکی است! * آن ها که کافر شدند، (وراه طغیان پیش گرفتند)، تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای این که بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آن ها عذاب خوارکننده ای (آماده شده) است. * چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد. و (نیز) چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این برخلاف سنّت الهی است؛) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد بر می گزیند؛ (و قسمتی از اسرارِ نهران را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می گذارد.)

پس (اکنون که این جهان، بوته آزمایش پاک و ناپاک است)، به خدا و رسولان او ایمان بیاورید. و اگر ایمان

بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست. * کسانی که بخل می ورزند، و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آن هاست، بلکه برای آن ها شرّ است؛ به زودی در قیامت آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می افکنند و میراث آسمان ها و زمین، از آن خداست؛ و خداوند، از آنچه انجام می دهید، آگاه است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

ایجاد ترس از ناحیه شیطان نسبت به پیروانش، لزوم ترس از خدا و نترسیدن از غیر او، ناراحت نشدن از سرعت ورزیدن تبه کاران در کفر، عدم آسیب رسانی آنان نسبت به دین خدا، کیفر آنان در قیامت، خیر نبودن مهلت به کفار، ضرورت آزمایش، گزینش رسولان الهی و کیفر بخل در قیامت.

ب. آیه 165 از مواردی است که قرآن کلمه شیطان را بر انسان اطلاق نموده است و این مطلب با ادامه آیه تأیید می شود که فرمود فلا تخافوهم؛ یعنی نترسید از این مردمی که با گفتارهای خود مشغول سم پاشی هستند؛ زیرا آنان شیطان هستند. (1)

ج. ظاهراً مشار الیه در آیه شریفه همان مردمی هستند که با گفتارهای خود، روحیه مؤمنین را تضعیف نمودند. (2)

د. کافرین نمی توانند به خداوند متعال ضرری برسانند؛ زیرا اصولاً نفع و ضرر برای موجوداتی است که وجودشان از خودشان نیست، اما خداوند ازلی و ابدی که از هر جهت بی نیاز است و وجودش نامحدود است، کفر و ایمان مردم و تلاش های آن ها اثری بر خداوند متعال نخواهد داشت. (3)

ه. - آیه شریفه و لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر... برای تسلیت دادن به

ص: 323

1- المیزان، ج 4، ص 116؛ نمونه، ج 3، ص 179؛ مجمع البیان، ج 2، ص 890؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 105.

2- المیزان، ج 4، ص 116؛ نمونه، ج 3، ص 178.

3- نمونه، ج 3، ص 180؛ مجمع البیان، ج 2، ص 891.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و برطرف کردن حزن و اندوه آن حضرت است و نهی در آیه شریفه لایحزنک ارشادی است. (1)

و. در آیه شریفه 177 فرمود: «عذاب الیم» ولی در آیه قبل فرمود: «عذاب عظیم»، این تفاوت در تعبیر به خاطر آن است که آن ها در مسیر کفر با سرعت بیشتری پیش می رفتند. (2)

ز. آیه شریفه ان الذین اشتروا... و لهم عذاب الیم هم ممکن است علت باشد برای نهی

«لا یحزنک» و هم ممکن است تعلیل باشد برای جمله انهم لن یضروا الله شیئا؛ زیرا این آیه شریفه علت عامی است. (3)

ح. از آیات قرآن مجید استفاده می شود که خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده به گناه نشده باشند، به وسیله زنگ های بیدارباش و گاهی به وسیله مجازات بیدار می سازد و به راه حق باز می گرداند، ولی خداوند آن هایی که در گناه و عصیان غرق شده اند و در طغیان و نافرمانی به مرحله نهایی رسیده اند، را به حال خود وا می گذارد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حداکثر مجازات را پیدا کنند. آیه شریفه و لا یحسبن الذین کفروا انما نملي لهم... اشاره به همین قسم دوم افراد دارد. (4)

ط. مراد از ما اناهم الله من فضله مال است و این تعبیر برای این است که به علت سرزنش و رمز این ملامت اشاره ای فرموده باشد. (5)

نکته ها

1. بنا بر آیه شریفه خافون ان کنتم مؤمنین اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه های شیطان است. نتیجه این سخن آن است که هر کجا ایمان نفوذ کرد، شهادت و شجاعت نیز به همراه آن نفوذ خواهد کرد. (6)

ص: 324

1- المیزان، ج 4، ص 135؛ نمونه، ج 3، ص 180؛ مجمع البیان، ج 2، ص 891؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 106.

2- نمونه، ج 3، ص 181.

3- المیزان، ج 4، ص 136؛ مجمع البیان، ج 2، ص 891.

4- نمونه، ج 3، ص 183.

5- المیزان، ج 4، ص 139؛ نمونه، ج 3، ص 191؛ مجمع البیان، ج 2، ص 896.

6- نمونه، ج 3، ص 179.

2. شیوه ارباب و تهدید، سیاست دائمی قدرت های شیطانی؛ فعل مضارع دلالت بر استمرار و دوام دارد؛ (یخوف). (1)

3. ترسیدن از شیطان به جهت متأثر شدن از اغوای اوست و مردم در برابر اغوای شیطان سه گروه هستند:

الف. گروهی غافل هستند که شیطان آن ها را اغوا می کند.

ب. گروهی مخلص هستند مانند انبیا که مصون از اغوای شیطان هستند: فَبَعَثْنَا لَأَغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.

ج. گروه سوم پرهیزکاران هستند که با بصیرت خویش مانع نفوذ شیطان می شوند: ان الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. (اعراف، 201)

4. از جمله ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء استفاده می شود که پیامبران ذاتا عالم به غیب نیستند و بر اثر تعلیم الهی قسمتی از اسرار غیب را می دانند. (2)

5. آیه اِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ فِي حَقِّقَتِ جَوَابِ از پرسش مقدر است که چرا جمعی از ستمگران و آلوده، این همه غرق در نعمت هستند و مجازات نمی بینند؟ از آیات قرآن کریم استفاده می شود که این امر دو دلیل دارد:

الف. ظالمین افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار به حال خود واگذار شده اند تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحق حداکثر مجازات شوند.

ب. خداوند گاهی به این گونه افراد، نعمت فراوانی می دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی شدند، ناگهان همه چیز را از آنان می گیرد تا حداکثر شکنجه را در زندگی همین دنیا ببینند. (3)

6. سؤال: خداوند متعال که از اسرار درون همه کس آگاه است چه مانعی دارد که مردم را از وضع آن ها آگاه کند و از طریق علم غیب، مؤمن از منافق شناخته شود؟

ص: 325

1- نور، ج 2، ص 203.

2- نمونه/ ج 3 / ص 188؛ مجمع البیان/ ج 2 / ص 895؛ تفسیر کبیر/ ج 9 / ص 115.

3- نمونه، ج 3، ص 184.

پاسخ: الف. آگاهی بر اسرار نهانی، مشکلی را برای مردم حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد باعث هرج و مرج و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم می گردد.

ب. باید ارزش اشخاص از طریق اعمال آن ها روشن گردد و مسأله آزمایش و امتحان خداوند متعال نیز چیزی جز این نیست. (1)

7. آیه شریفه 179 به مؤمنین اعلام می کند که ناموس ابتلا و امتحان از این جهت در میان مؤمنین جاری است که مراتب کمال را پیموده و مؤمن خالص از غیر خالص و پاک سرشت از بدطینت متمایز گردد. (2)

8. این نکته قابل توجه است که از مؤمن تعبیر به طیب (پاکیزه) شده است و می دانیم که پاکیزه، چیزی است که بر همان آفرینش نخست باقی بماند و اشیای خارجی آن را خبیث نسازد و از این مطلب این نیز استفاده می شود که ایمان داشتن، فطرت و آفرینش نخستین انسان است. (3)

9. قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: خداوند هر کسی را از رسولان بخواهد بر می گزیند و علم غیب را در اختیار او قرار می دهد؛ و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء (آل عمران، 179)، در آیات دیگر به نمونه هایی از من یشاء که مشمول گزینش الهی شدند اشاره کرد:

الف) حضرت آدم (علیه السلام)؛ ثم اجتباه ربّه فتاب علیه و هدی. (طه، 122)

ب) حضرت ابراهیم (علیه السلام)؛ شاكرًا لأنعمه اجتباه و هداه الی صراط مستقیم. (نحل، 121)

ج) حضرت یوسف (علیه السلام)؛ و كذلك یجتبیك ربّك و یعلمك من تأویل الاحادیث. (یوسف، 6)

د) حضرت یونس (علیه السلام)؛ فاجتباه ربّه فجعله من الصالحین. (قلم، 50)

هـ - حضرت نوح، داود، سلیمان، ایوب، موسی، هارون، زکریا، عیسی، یحیی، لوط و...؛ واجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم. (انعام، 84-87)

ص: 326

1- نمونه، ج 3، ص 187.

2- المیزان، ج 4، ص 137.

3- نمونه، ج 3، ص 189.

10. قیامت، صحنه تجسم عمل است: سیطوقون ما بخلوا. در حدیث آمده است: هر کس زکات مال خود را ندهد، در قیامت اموالش به صورت مار و طوقی بر گردنش نهاده می شود. (1)

11. گرچه در آیه 180، نامی از زکات و حقوق واجب مالی برده نشده، ولی در روایات اهل بیت و گفتار مفسران، آیه به مانعان زکات تخصیص داده شده است و تشدیدهایی که در آیه به چشم می خورد نیز دلیل براین است که منظور انفاق مستحبی نیست. (2)

ص: 327

1- نور، ج 2، ص 210.

2- نمونه، ج 3، ص 190؛ مجمع البیان، ج 2، ص 896.

اشاره

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنُفُولًا ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (181) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (182) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلا نؤمنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (183) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالرُّبْرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (184) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (185) لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (186) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُخْسَ مَا يَشْتَرُونَ (187) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُوتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّ لَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (188) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (189)

ترجمه

خداوند، سخن آن ها را که گفتند: «خدا فقیر است، و ما بی نیازیم»، شنید. به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت و (همچنین) به ناحق کشتن پیامبران را (می نویسیم)؛ و به آن ها می گویم: «بچشید عذاب سوزان را (در برابر کارهایتان!)» * این به خاطر چیزی است که دست های شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست) و به خاطر آن است که خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی کند. * (این ها) همان کسانی (هستند) که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد): یک قربانی بیاورد، که آتش [=صاعقه آسمانی] آن را بخورد!» بگو: «پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ و دلایل روشن، و آنچه را گفتید آوردند؛ پس چرا آن ها را به قتل رساندید اگر راست می گوید؟!» * پس اگر (این بهانه جویان،) تو را تکذیب کنند، (چیز تازه ای نیست)؛ رسولان پیش از تو (نیز) تکذیب شدند؛ (پیامبرانی) که دلایل آشکار، و نوشته های متین و محکم، و کتاب روشنی بخش

آورده بودند. * هر کسی مرگ را می چشید؛ و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آن ها که از آتش (دوزخ) دور شده، به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست. * به یقین (همه شما) در اموال و جان های خود، آزمایش می شوید؛ و از کسانی که پیش از شما به آن ها کتاب (آسمانی) داده شده [= یهود]، و (همچنین) از مشرکان، سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید. و اگر استقامت کنید و تقوا پیشه سازید، (شایسته تر است؛ زیرا) این از کارهای مهم و قابل اطمینان است. * و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آن ها داده شده، پیمان گرفت که حتما آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید؛ ولی آن ها آن را پشت سر افکندند؛ و به بهای کمی فروختند؛ و چه بد متاعی می خردند؟! * گمان مبر آن ها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند، و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند. (بلکه) برای آن ها، عذاب دردناکی است! * و حکومت آسمان ها و زمین، از آن خداست؛ و خدا بر همه چیز تواناست.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

ثبت شدن سخنان زشت کفار و عمل ناپسند آنان (کشتن پیامبران) و مجازات آنان در قیامت، افتراء کفار به خداوند، حتمی بودن مرگ، سعادت واقعی در پرتو ورود به بهشت، ضرورت آزمایش در اموال و جان ها، پیمان الهی از اهل کتاب نسبت به بیان حقایق، عذاب الهی برای افراد پرتوقع و خودبین و مالکیت خداوند نسبت به نظام هستی.

ب. مراد از کشتن انبیا به غیر حق، کشتن از روی شناخت و عمد است نه کشتن از روی سهو و خطا و نادانی. (1)

ج. گفتار انّ الله فقیر و نحن اغنیاء از یهودیان است؛ زیرا در ذیل آیات مطالب مربوط به یهود (کشتن انبیا به ناحق و...) آمده است. (2)

ص: 329

1- المیزان، ج 4، ص 143.

2- المیزان، ج 4، ص 142؛ نمونه، ج 3، ص 192؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 121.

د. این کلام یهودیان ممکن است دو علت داشته باشد:

1. یهودیان این کلام را از آن جهت گفتند که می شنیدند بر پیغمبر آیاتی از قبیل من ذا الذي يقرض الله قرض حسنا(بقره، 245) نازل شده است. از باب استهزاء

2. ممکن است علت گفتار یهود دیدن فقر و فاقه مؤمنین باشد و این جمله تعریض بر این است که اگر پروردگار مؤمنان بی نیاز می بود به ایشان کمک می کرد، پس خدایشان فقیر است و این ما هستیم که بی نیازیم.(1)

ه - مراد از «رسل»، امثال زکریا و یحیی هستند که از انبیای بنی اسرائیل بودند و به دست بنی اسرائیل کشته شدند و منظور از «عهد» امر است.(2)

و. مراد از «زبر» (جمع زبور) آن کتابی است که در آن حکمت و موعظه باشد و گاهی از زبر و کتاب منیر، کتاب نوح و صحف ابراهیم و تورات و انجیل اراده می شود.(3)

ز. تفاوت «الزبر» و «الکتاب المنیر»، با این که هر دو از جنس کتاب می باشند، ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به کتب پیامبران قبل از موسی (علیه السلام) است و دومی اشاره به تورات و انجیل باشد، البته بعضی از مفسران احتمال داده اند که زبور تنها به آن قسمت از کتب آسمانی گفته می شود که محتوی پند و اندرز است، ولی کتاب آسمانی یا کتاب منیر به آن قسمت گفته می شود که دارای احکام و قوانین فردی و اجتماعی می باشد.(4)

ح. مراد از الذین اوتوا الكتاب من قبلکم یهود و نصارا هستند.(5)

ط. مقصود از آیه کل نفس ذائقة الموت تأکید تسلیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مبالغه در برطرف شدن حزن از قلب مبارک آن حضرت است.(6)

ی. بعضی به آیه شریفه 185، بر ثبوت برزخ استدلال کرده اند؛ زیرا آیه شریفه مفهوم دلال بر تحقق عطاهاهی قبل از قیامت می کند؛ زیرا منطوق آن این است که عطاهاهی کاملی

ص: 330

1- المیزان، ج 4، ص 143؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 121.

2- المیزان، ج 4، ص 143؛ مجمع البیان، ج 2، ص 901.

3- المیزان، ج 4، ص 144؛ مجمع البیان، ج 2، ص 901.

4- نمونه، ج 3، ص 199.

5- مجمع البیان، ج 2، ص 903؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 132.

6- تفسیر کبیر، ج 9، ص 128.

در قیامت می باشد، و این استدلال خوبی است. (1)

ك. منظور از «نفس» در آیه شریفه مجموعه جسم و جان است (اگر چه در قرآن کریم گاهی نفس به روح نیز اطلاق می شود) و تعبیر به چشیدن «ذائقه» اشاره به احساس کامل است. (2)

نکته ها

1. جهل و غرور، مرز و نهایت ندارد، تا آنجا که بشر ناتوان نیازمند می گوید: خداوند فقیر است و ما غنی هستیم؛ ان الله فقیر و نحن اغنیاء. (3)

2. آیه ذلك بما قدمت ایدیکم... از جمله آیاتی است که از يك سو مذهب جبریون را نفی می کند و از سوی دیگر اصل عدالت را در مورد افعال خداوند تعمیم می دهد. (4)

3. یهود، حتی با مشاهده معجزه مورد درخواست خود (سوختن قربانی در آتش از غیب) از پیامبران، نه تنها به آنان ایمان نیاوردند، بلکه آنان را کشتند؛ قل قد جاءکم رسل من قبلی... وبالذی قلتم فلم تلتموهم. (5)

4. انسانی که روحیه استکباری پیدا کرد، هم به خدا تهمت می زند؛ ان الله عهد الینا وهم تسلیم هیچ پیامبری نمی شود؛ الا نؤمن لرسول و هم توقع دارد که معجزه ها، مطابق تمایلات و خواست های او باشد؛ حتی یأتینا بقرآن. (6)

5. دلداری خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جهت تکذیب آن حضرت از سوی یهود؛ فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک. (7)

6. محاسبه دقیق اعمال انسان و جزای عادلانه آن در قیامت؛ و انما توفون اجورکم یوم القیامة. «توفون» (اعطای پاداش کامل و تمام در مقابل عمل)، حکایت از محاسبه دقیق اعمال دارد و نیز حاکی از عدالت در پرداخت پاداش است. (8)

ص: 331

1- المیزان، ج 4، ص 144؛ نمونه، ج 3، ص 201.

2- نمونه، ج 3، ص 200.

3- نور، ج 2، ص 212.

4- نمونه، ج 3، ص 195.

5- راهنما، ج 3، ص 216.

6- نور، ج 2، ص 214.

7- راهنما، ج 3، ص 219.

8- همان، ص 221.

7. تقارن «صبر» و «تقوا» در آیه گویا اشاره به این است که بعضی افراد در عین استقامت و شکیبایی، زبان به ناشکری و شکایت باز می کنند، ولی مؤمنان واقعی صبر و استقامت را همواره با تقوا می آمیزند و از این امور دورند. (1)

8. آزمایش، يك سنت قطعی الهی است. (حرف لام در اول و حرف نون مشدد در آخر «لتبلون») نشانه قطعی بودن آزمایش است. (2)

9. علاوه بر پذیرش خطر جان و مال، باید خود را برای شنیدن انواع نیش ها و تحقیرها آماده کرد؛ و لتسمعن... (3)

10. اگر امروز میلیون ها مسیحی، یهودی و مجوسی در دنیا هست، همه به سبب سکوت نابجای دانشمندان آن هاست. به گفته صاحب تفسیر اطیب البیان، بیش از شصت مورد بشارت اسلام و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در عهدین آمده است، ولی دانشمندان اهل کتاب همه را رها کرده اند. (4)

11. بیان حقایق باید به نوعی باشد که چیزی برای مردم مخفی نماند؛ لتبیننه للناس ولا تکتمنونه. (5)

12. انگیزه سکوت دانشمندان از بیان حق، رسیدن به مال و مقام و یا حفظ آن است؛ واشتروا به ثمننا قليلاً. (6)

13. علم به تنهایی برای سعادت و نجات کافی نیست، بی اعتنایی به مال و مقام نیز لازم است؛ اوتوا الكتاب... واشتروا به ثمننا قليلاً. (7)

14. مردم سه دسته اند:

1. گروهی که کار می کنند و انتظار پاداش یا تشکر از مردم ندارند؛ لا نريد منكم جزاء ولا شكورا. (انسان، 9)

ص: 332

1- نمونه، ج 3، ص 205.

2- نور، ج 2، ص 217.

3- همان.

4- نور، ج 2، ص 218.

5- همان.

6- همان، ص 219.

7- همان.

2. گروهی که کار می کنند تا مردم بدانند و ستایش کنند؛ رثاء الناس. (نساء، 38)

3. گروهی که کار نکرده، انتظار ستایش از مردم دارند؛ و یحییون ان یحمدوا بما لم یفعلوا... (1)

آیه 190-195

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ (190) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (191) رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (192) رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعنا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَأَمَّا رَبنا فَأَغْرِبْ لنا ذُنُوبنا وَكَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ (193) رَبَّنَا وَآتنا ما وَعَدْتنا على رُسُلِكَ وَلا تُخزنا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّكَ لا تُخلفُ الميعادَ (194) فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُم أَنِّي لا أُضيعُ عَمَلَ عَمِلٍ مِنْكُمْ مَن ذَكَرَ أَوْ أَثى بَعْضَ كُمْ مَن بَعْضٍ فَالَّذينَ هاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ وَأُذُوا فِي سَبيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لا تُكفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَلا ذُخِّلْنَهُمْ جَناتٍ تَجري مِنْ تَحْتِها الْأَنْهارُ ثوابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ (195)

ترجمه

مسلمان در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است. * همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند؛ (و می گویند:) بار الها! این ها را بیهوده نیافریده ای؛ منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار. * پروردگارا! هر که را تو (به خاطر اعمالش)، به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته ای؛ و برای افراد ستمگر، هیچ یآوری نیست. * پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می کرد که: «به پروردگار خود، ایمان بیاورید.» و ما ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را ببخش؛ و بدی های ما را بپوشان؛ و ما را با نیکان (و در مسیر آنان) بمران. * پروردگارا! آنچه را به وسیله پیامبران به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن؛ و ما را در روز رستاخیز، رسوا مگردان؛ زیرا تو هیچ گاه از وعده خود، تخلف نمی کنی. * خداوند، درخواست آن ها را پذیرفت؛ (و

ص: 333

1- همان.

فرمود: من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما همنوعید، و از جنس یکدیگر. آن ها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم؛ و آن ها را در باغ های بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش ها نزد پروردگار است.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

نشانه های خردمندان مانند (یاد الهی و تفکر در نظام هستی و اقرار به حقانیت، خلقت خداوند و تقاضا برای مصونیت از عذاب و توفی با نیکان و عدم رسوایی در قیامت)، پذیرفته شدن تقاضای آنان و پاداش مجاهدان مهاجر.

ب. محصل معنای دو آیه (190 و 191) این است که نظر در آیات آسمان ها و زمین و اختلاف شب و رو موجب این است که دائما به یاد خدا بوده و در هیچ حالی او را فراموش نکنند و این نظر و توجه آنان را به تفکر در باره خلقت آسمان ها و زمین، وادار می نماید و در نتیجه متذکر این معنا می شوند که به زودی خداوند متعال آن ها را در روز جزا برانگیخته مشمول رحمت و عنایت او می شوند و به وعده های او نائل می گردند. (1)

ج. این که خداوند سبحان بطلان را از خلقت نفی فرموده برای این است که متوجه شوند به زودی برای رسیدن به پاداش اعمال خود محشور خواهند شد؛ زیرا باطل عبارت است از هر چیز بدون فایده ای که غرض عقلایی بر آن مترتب نگردد. (2)

د. «هذا»، اشاره به آسمان ها و زمین دارد، و اگر مشارالیهها جمع مؤنث است، لیکن از «هذا» که برای اشاره به مفرد مذکر است استفاده شده است، از این جهت است که غرض آیه شریفه خصوصیت آسمان و زمین و تمایز هر يك از دیگری نیست، بلکه مراد جنبه مخلوقیت آن هاست و آن ها همه از این نظر يك واحد را تشکیل می دهند. (3)

ص: 334

1- المیزان، ج 4، ص 149.

2- المیزان، ج 4، ص 150.

3- المیزان، ج 4، ص 149.

ه. - در آیه 191 ابتدا اشاره به ذکر و سپس اشاره به فکر شده است؛ یعنی تنها یادآوری خدا کافی نیست. آن گاه این یادآوری ثمرات ارزنده ای خواهد داشت که آمیخته با تفکر باشد. (1)

و. مراد از قیاما و قعودا و علی جنوبهم، جمیع حالات است. (2)

ز. تکیه روی کلمه «ظلم» یا به خاطر اهمیت گناه ظلم است و یا به خاطر آن است که تمام گناهان بازگشت به ظلم بر خویشتن می کند. (3)

ح. از جمله ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته استفاده می شود که خردمندان بیش از آنچه از آتش دوزخ می ترسند از رسوایی وحشت دارند. بنا بر این، دردناک ترین عذاب برای این دو دسته، همان رسوایی در محضر خدا و بندگان خداست. (4)

ط. از مجموع آیات به دست می آید که «اولوا الالباب» عقیده به خدا و روز قیامت و نبوت داشتند و این عقاید از راه تفکر و نظر در آیات الهی بر ایشان پیدا شده بود، اما دستورات مفصل و دقایق و ریزه کاری های دین را صرفا از راه ایمان به پیامبر و تصدیق نبوت او پذیرفته بودند. (5)

ی. از آیه ان تجتنبوا کبائر... (نساء، 31) چنین استفاده می شود که سیئات به گناهان صغیره گفته می شود. بنا بر این، در این آیه شریفه خردمندان نخست از خدا تقاضای عفو از لغزش های بزرگ می کنند و به دنبال آن تقاضای از بین رفتن آثار گناهان صغیره دارند. (6)

ک. مراد از «منادی»، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. (7)

ل. مراد از «هاجروا» (مهاجرت) در آیه شریفه، هجرت و بیرون آمدن از شرك و قبیله و وطن است نه آن هجرت خاص مسلمین به سوی مدینه یا حبشه؛ زیرا لفظ هجرت در آیه شریفه اطلاق دارد و علاوه بر آن هجرت خاص فرد در آیه شریفه با جمله و اخرجوا من ديارهم ذکر شده است. (8)

ص: 335

1- نمونه، ج 3، ص 215.

2- المیزان، ج 4، ص 149؛ نمونه، ج 3، ص 215؛ مجمع البیان، ج 2، ص 910.

3- نمونه، ج 3، ص 217.

4- نمونه، ج 3، ص 217.

5- المیزان، ج 4، ص 151.

6- نمونه، ج 3، ص 218.

7- المیزان، ج 4، ص 150؛ مجمع البیان، ج 2، ص 911؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 149.

8- المیزان، ج 4، ص 151.

م. تعبیر به «ربّ» و اضافه شدنش و نیز عمومیتی که در جمله ائی لا- اُضیع عمل عامل منکم است، دلالت بر فوران رحمت الهی می کند. (1)

ن. جمله لأکفرنّ عنهم سیئاتهم، دلالت دارد بر این که اسقاط عقاب، تفضّلی از جانب خداوند متعال است. (2)

نکته ها

1. از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره قبل از نماز شب این آیات را می خواند. و در احادیث سفارش شده است که ما نیز این آیات را بخوانیم. (3)

2. یکی از راه های خداشناسی تفکر در موجودات نظام هستی است، از این رو قرآن کریم مردم را دعوت به تفکر می کند:

الف. تفکر در آیات انفسی: أو لم یفکروا فی انفسهم (روم، 8) و فلینظر الانسان ممّ خلق. (طارق، 5)

ب. تفکر در آیات آفاقی: و یتفکرون فی خلق السموات و الارض (آل عمران، 191)، أفلم ینظروا الی السماء فوهم کیف بنینها (ق، 6)، أفلا ینظرون الی الابل کیف خلقت (غاشیه، 17) و فلینظر الانسان الی طعامه. (عبس، 24)

3. نکته ای که در جمله ما للظالمین من انصار نهفته است، این است که خردمندان پس از آشنایی با اهداف تربیتی انسان به این حقیقت می رسند که تنها وسیله پیروزی و نجات انسان اعمال و کردار اوست. بنا بر این، ظالمین نمی توانند یآوری داشته باشند؛ زیرا یاور اصلی را (که عمل پاک است) از دست داده اند. (4)

4. آنچه سبب رشد و قرب است، ذکر و فکر دائمی است نه موسمی. «بذکرون» و «یتفکرون» فعل مضارع اند که نشان استمرار است. (5)

ص: 336

1- المیزان، ج 4، ص 151؛ نمونه، ج 3، ص 221.

2- المیزان، ج 2، ص 914.

3- نور، ج 2، ص 222.

4- نمونه، ج 3، ص 217.

5- همان.

5. از آیه فاستجاب لهم ربهم ائی... استفاده می شود که نخست باید در پرتو اعمال صالح از گناهان پاك شد، سپس وارد بساط قرب پروردگار و بهشت و نعمت های او گردد؛ زیرا در آغاز می فرماید: لا كفرن عنهم سیناتهم و سپس می فرماید: ولادخلنهم جنات. (1)
6. دعای قلبی، استجاب قطعی دارد. دعایی که همراه با یاد دائمی خدا؛ یذکرون فکر؛ یتفکرون و ستایش خدا باشد، سبحانك قطعاً مستجاب می شود؛ فاستجاب لهم ربهم. (2)
7. در جهان بینی الهی، هیچ عملی بدون پاداش نیست؛ لا اضيع عمل عامل. (3)
8. عنایت و توجه مخصوص خداوند، برای خردمندان مؤمن است؛ لا اضيع... لا كفرن... لادخلن... همه این فعل ها به صیغه متکلم وحده آمده است. به علاوه کلمه «ربهم» نشانه عنایت خاص خداوند به اولوا الالباب است. (4)
9. در پیشگاه خداوند، بین مرد و زن در برخورداری از نتایج اعمال، تفاوتی نیست؛ ائی لا اضيع عمل عامل منم من ذکر او ائی. (5)

ص: 337

-
- 1- نمونه، ج 3، ص 223.
 - 2- نور، ج 2، ص 228.
 - 3- همان.
 - 4- همان، ص 229.
 - 5- راهنما، ج 3، ص 254.

اشاره

لا يَغْرَتَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (196) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (197) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (198) وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (199) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (200)

ترجمه

رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبند! * این متاع ناچیزی است؛ و سپس جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی است! * ولی کسانی که (ایمان دارند، و) از پروردگارشان می پرهیزند، برای آن ها باغ هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ همیشه در آن خواهند بود. این، (نخستین) پذیرایی است که از سوی خداوند به آن ها می رسد؛ و آنچه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است. * و از اهل کتاب، کسانی هستند که به خدا، و آنچه بر شما نازل شده، و آنچه بر خودشان نازل گردیده، ایمان دارند؛ در برابر (فرمان) خدا خاضعند؛ و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آن ها، نزد پروردگارشان است. خداوند، سریع الحساب است. (تمام اعمال نیک آن ها را به سرعت حساب می کند، و پاداش می دهد.) * ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و هوس ها،) استقامت کنید؛ و در برابر دشمنان (نیز،) پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

فریب نخوردن از زرق و برق مادی کفار، اندک بودن بهره دنیا و عذاب الهی برای کفار، پاداش پرهیزکاران و نیکوکاران، پاداش مؤمنان اهل کتاب، دستور به صبر و استقامت و تقوا به مؤمنان.

ب. جمله لا یغرتک... فی البلاد گرچه خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، ولی در حقیقت

مقصود اصلی عامه مردم می باشند. (1)

ج. «نُزِّل» در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می شود و بعضی گفته اند: نخستین چیزی است که به وسیله آن از میهمان پذیرایی می شود، اما پذیرایی مهم تر و عالی تر همان نعمت های روحانی و معنوی است که با جمله و ما عند الله خیر للابرار به آن اشاره شده است. (2)

د. آیه شریفه لکن الذین اتقوا... در باره ابرار از مؤمنین است، به دلیل آن که در آخر می فرماید: و ما عند الله خیر للابرار. (3)

ه. - منظور از خیر بودن نعمتها

آیه شریفه: وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ

با آیات 22 تا 24 مطفین تفسیر میشود: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. عَلَي الْأَرْزَاقِ يُنْظَرُونَ. تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ

و. جمله انّ الله سریع الحساب هم بشارتی به نیکوکاران است و هم تهدیدی به بدکاران است؛ زیرا نه نیکوکاران برای دریافت پاداش خود گرفتار مشکلی می شوند و نه مجازات بدکاران به تأخیر می افتد. (4)

ز. مراد از آیه شریفه 199 آن است که اهل کتاب نیز با مؤمنین در پاداش های نیک شریک هستند و همچنین مقصود این است که سعادت آخرت مخصوص به یک ملت خاص نیست تا این که مؤمنین اهل کتاب از آن محروم شوند، بلکه این سعادت دایر مدار ایمان به خدا و ایمان به فرستادگان اوست. (5)

ح. امرهای آیه شریفه 200 اطلاق دارد، از این رو در آیه شریفه صبر بر شداید و صبر در طاعت خدا و صبر از معصیت همه را شامل می شود. در هر صورت مراد از آن، صبرهای فردی است به دلیل این که آن را در مقابل صبرهای اجتماعی و دسته جمعی قرار داده است

ص: 339

1- المیزان، ج 4، ص 152؛ نمونه، ج 3، ص 226؛ مجمع البیان، ج 2، ص 915؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 157.

2- نمونه، ج 3، ص 229.

3- المیزان، ج 4، ص 152؛ نمونه، ج 3، ص 229؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 158.

4- نمونه، ج 3، ص 232؛ مجمع البیان، ج 2، ص 917؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 160.

5- المیزان، ج 4، ص 152.

ومی فرماید: و صابروا؛ و «مصابره» عبارت از صبر و تحمل اجتماعی است. (1)

ط. جمله اتقوا الله آخرین دستوری است که در این آیه شریفه آمده است و می فهماند دستور به پرهیزکاری همانند چتری است که به دستوره‌های سابق صبر، مصابره، مرابطه سایه می افکند و آن دستورات سابق بدون تقوا فایده ای ندارد. (2)

نکته ها

1. عوامل غرور

الف. وعده های شیطان: و ما یعدهم الشیطان الا غرورا. (اسراء، 34)

ب. مواهب دنیوی: غرتهم الحیاة الدنیا (انعام، 70) و غرتکم الحیاة الدنیا. (جائیه، 35)

ج. شعارها: یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا. (انعام، 112)

د. آرزوها: و غرتکم الامانی. (حدید، 14)

هـ. وعده های ستمگران: بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا. (فاطر، 40)

و. تجمل گرایی و مسافرت های تجاری: لا یغرتک تقلب الذین کفروا فی البلاد. (آل عمران، 196)

2. راه معالجه غرور

الف. توجه به قدرت خداوند: ان القوّة لله جمیعا (بقره، 165) و فانّ العزّة لله جمیعا. (بقره، 139)

ب. توجه به ناتوانی خود و دیگران: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله (فاطر، 15)، و خلق الانسان ضعیفا. (نساء، 28)

3. پاداش ابرار، پاداشی عظیم، توصیف ناپذیر و برتر از بهشت و مواهب آن می باشد؛ و ما عند الله خیر للابرار. مراد از

«ما عند الله»، می تواند پاداشی غیر از بهشت و مواهب آن باشد و بیان آن به صورت مبهم، حاکی از عظمت و وصف ناپذیری آن است. (3)

4. هر مکتبی، ریش و رویش دارد. اگر گروهی ایمان نمی آورند و حقایق را کتمان

ص: 340

1- المیزان، ج 4، ص 156؛ تفسیر کبیر، ج 9، ص 161.

2- نمونه، ج 3، ص 235.

3- نمونه، ج 3، ص 261.

می کنند، در عوض گروهی با خشوع ایمان می آورند؛ انّ من اهل الكتاب لمن يؤمن. (1)

5. تعبیر به «ربهم» اشاره به نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آن هاست و نیز اشاره به این است که خداوند آن ها را در مسیر هدایت پرورش می دهد و یاری می کند. (2)

6. به عقیده جمعی از مفسران، آیه در مورد نجاشی زمامدار رعیت پرور حبشه نازل گردید؛ اگر چه مفهوم آن يك مفهوم وسیع است. وقتی در رجب سال نهم هجری نجاشی وفات یافت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به همراه تعدادی از مؤمنین به پاس خدماتی که نجاشی در حق مسلمانان کرده بود، به قبرستان بقیع رفتند و از دور بر او نماز گزارند. از این روایت استفاده می شود که نجاشی اسلام را به طور کامل پذیرفته بود اگر چه به آن تظاهر نمی کرد. (3)

7. آیه شریفه یا ایها الذین ءامنوا اصبروا... متضمن جمیع تکالیف و وظایف يك مکلف است؛ زیرا امر «اصبروا» شامل لزوم عبادات و اجتناب از محرمات می شود و امر «صابروا» وظایفی که مکلف در قبال دیگران دارد را معرفی می کند. همانند جهاد کردن و از آن بالاتر جهاد نفس است. و امر «رابطوا» شامل دفاع از مسلمین و حمایت از دین خداوند سبحان می شود. و امر

«اتقوا الله» شامل همه مناهی و زواجر و امر به همه دستورات و فرمان ها می شود. (4)

8. مؤمنان، موظف به پایداری و مقاومت در برابر دشمنان سرسخت و ستیزه جو؛ یا ایها الذین ءامنوا... صابروا.

«صابروا» از باب مفاعله، دلالت بر مقاومت طرفینی دارد و این معنا غالباً بین دو خصم تصوّر می شود. (5)

9. صبر بر انجام نمازهای پنج گانه و صبر در جنگ مسلحانه با دشمنان و پاسداری در راه خداوند، وظیفه مؤمنان؛ یا ایها الذین ءامنوا اصبروا و صابروا. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در باره... اصبروا و صابروا و رابطوا... فرمود:

«اصبروا علی الصلوات الخمس، و صابروا علی قتال

ص: 341

1- نور، ج 2، ص 232.

2- نمونه، ج 3، ص 232.

3- نمونه، ج 3، ص 230.

4- مجمع البیان، ج 2، ص 919.

5- راهنما، ج 3، ص 267.

عدوكم بالسيف، و رابطوا في سبيل الله لعلكم تفلحون»(1)؛ بر نمازهای شبانه روزی پایداری کنید و در جهاد با دشمن، فعال و در راه خدا با یکدیگر هماهنگ باشید تا رستگار شوید.(2)

10. در روایات، «رابطوا» به معنای انتظار اقامه نماز آمده است. گویا مسلمانان دل و جان خود را با پیوندی که در نماز ایجاد می کنند، محکم می سازند.(3)

11. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«اصبروا علي الفرائض»؛ در برابر واجبات صبر کنید.

«صابروا على المصائب»؛ در برابر مشکلات صبر کنید.

«و رابطوا علي الاثم»؛ از پیشوایان خود دفاع کنید.(4)

12. صبر و مصابره و مرابطه باید جهت دار باشد و در مسیر تقوا و رضای الهی قرار گیرد، وگرنه کفار هم این امور را دارند؛ صابروا و رابطوا و اتقوا الله.(5)

ص: 342

1- دَرّ المنثور، ج 2، ص 418.

2- راهنما، ج 3، 270.

3- نور، ج 2، ص 233.

4- کافی، ج 2، ص 81؛ نور، ج 2، ص 234.

5- نور، ج 2، ص 234.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

